

اردشیر اول

ایران پدید آمد و بجاهای دیگر سرایت کرد (حوالی ۴۳۰ ق. م) - راجع باین واقعه گویند که اردشیر چون وصف جراثیم طیب مروف یونانی را شنیده بود، نامه نوشته او را بسدربار خود طلبید و وعدههای زیاد از پول و ملک و مقام پاوگرد، ولی بقراط برخلاف یونانیهای آسیای صغیر، سکه عاقلی طلای ایران بودند، اعتنائی بوعدههای اردشیر نکرده جواب داد، که وظیفه اش را در سالجه هوملطان خود میداند، نه مدعا و مطالبه یارسیها، که دشمنان هلنی یونانیان هستند. اردشیر از این جواب درخشم شده از اهالی گس خواست، که او را به ایران بفرستند و تهدید کرد، که اگر نفرستند شهرشان غارت خواهد شد ولی این تهدید اثری در اهالی شهر سوس بود نکرده و بقراط با ایران نیامد. این حکایت و بخصوص آخر آن داستانی بنظر میآید، زیرا بیزهای بسیاری، که راجع بزندگانی جراثیم طیب گفته اند، داستان است و مدرکی نداریم، که این حکایت را از سایر گفتهها مستثنی بدانیم. اگر يك برده نقاشی این حکایت را تصویر میکند (۱)، این معنی را مدرکی برای صحت این خبر نمیتوان قرارداد. از مورخین مروف عهد قدیم هم کسی این خبر را ذکر یا تأیید نکرده. اردشیر دراز دست و پرمیاد، بعضی مؤلفین شرقی، مانند مسعودی، بر حسب روایتی برگشتن بقایای اسرای یهود را از بابل به بیت المقدس از وقایع سلطنت اردشیر دراز دست دانسته اند (مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۹) (۲). برخی از نویسندگان جدید رفتن عورتا و نصیلا به بیت المقدس برای تزیینات معبد اورشایم و تعمیر حصار و دروازه های آن شهر نیز بر همان این شاه مربوط داشته اند. بالاخره صده از نویسندهگان جدید ساخته شدن معبد اورشایم را معطوف بزمان داریوش بزرگ میدانند و این واقعه را بین ۵۲۰ و ۵۱۶ ق. م ذکر میکنند (کامان عوار، ایران قدیم، ص ۸۲) (۳). (و. راجرس، يك تاریخ ایران قدیم، ص ۱۷۹) (۴). معلوم است که مدارك نویسندگان جدید در این عقیده کتاب هرراونسیا بوده، زیرا متبع دیگری برای این نوع اطلاعات در دست نیست، ولی وقتی که بکتابهای مذکور رجوع میکنیم

بجزوی دیده میشود، که این مطلب روشن نیست. دلایل این نظر چنین است، که ذکر میشود، کتاب حزرا در باب اول این کتاب لوزفرمان کوروش راجع برگشتن اسرای یهود از بابل به اورشایم و غزوفی، سکه شاه مذکور به یهودیها پس داده است، ذکر شده، و چون ملل این بابرا بالاتر (صفحات ۴۰۹-۲-۴) ذکر کردهایم، تکرار زیاد است. در باب دوم گفته شده است، «اینانند اهل ولایتها، که از اسیری اشخاصی، که نبود که امر پادشاه بابل باسیری برده بود، بیرون آمدند و هر کدام از ایشان باورشایم و یهودا و شهر خود برگشتند». پس از آن عده اسبها و قاطرها و شتران و خرهارا معین کرده اند، که در پی گرفته ۲۱۳۶ رأس میشده، نیز در همین باب گفته شده است، «و چون ایشان بخانه خداوند، که در اورشایم است رسیدند، بعضی رؤساء آنها هدایای تبرقی برای خانه خدا آوردند، تا آنها در جایش بریا کنند. بر حسب قوه خود ۶ هزار درهم طلا و پنج هزار منای (۵) نقره و صد دست لباس کفایت بخانه جهت کار دادند. پس کاهنان و لاویان و بعضی از قوم و مغنیان و دریانان و نقبم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند». باب سوم: «و چون ماه هفتم در رسید یمنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یکمرد در اورشایم جمع شدند». بعد اسمی اشخاصی، که باجرای مراسم مذهبی و قربانی و غیره پرداخته اند، ذکر شده و سپس گفته اند، «و چون بنیایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهانوز با لباس خودشان با کرا ناهار و لاویان بنی آساف را با سنجها قراردادند. تا خداوند را بر حسب رسم دادند یا دانه تسبیح بخوانند و بر یکدیگر میسرانیدند و خداوند را تسبیح واحد میکنند، که اونیکو است، زیرا رحمت او بر اسرائیل تا ابد الا باد است و تمامی قوم با آواز بلند صدا زده خداوند را بسبب بنیاد نهادن خانه خداوند تسبیح میخواندند. و بسیاری از کاهنان و لاویان و رؤساء آنها که بر پودانه و خانه اولیادها دیده بودند، درحیثی که بنیاد این شده در نظر ایشان نهاده شد، با آواز بلند گریستند و بسیار با آواز شادمانی صداهای خود را

بلند کردند، چنانکه مردم نتوانستند صدای شادمانی و آواز گریستن قوم را تشخیص دهند، زیرا خلق صدای بسیار بلند میدادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده میشد». باب چهارم، در این باب گفته شده، «و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند، که اسیران هیکل یهود صدای اسرائیل را بنا میکنند، آنکاه نزد زوبابل و رؤسای آنها آمده گفتند، که همراه شما بنا خواهیم کرد، زیرا ما مثل شما از زمان آسرافتون یاد شده آشور، که ملرا بدینجا آورد، خدای شما را میطلبیم و برای او قربانی میگذرانیم، اما در باب زوبابل و شروع وسایر رؤسای آبای اسرائیل ایشان گفتند، شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آسرا برای یهود خدای اسرائیل، چنانکه کوروش پادشاه، سلطان فارس، امر فرموده است، بنا خواهیم کرد، آنکاه اهل زمین دستهای قوم یهود از است کردند و ایشان را در بنا کردن تشکک میآوردند و بعد ایشان مدبران اجیر ساختند، که در تمام ایام کوروش پادشاه فارس تسامحیت داریوش پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند و چون اخشور و ش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشایم شکایت نوشته و در ایام ارتخششتا پشلام و مبرادات و طشیل وسایر رفقای ایشان به ارتخششتا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب بقط آرامی نوشته شد و معنیش در زبان آرامی، «رحوم فرمانفرمانی و ششانی کاتب رساله بخدمت اورشایم به ارتخششتا پادشاه بدین مضمون نوشتند... این است حواد مکتوبی، که ایشان نزد ارتخششتا پادشاه فرستادند، بنده گانت، که ساکنان ساوروا نهر میباشیم و اما بنده، پادشاه را معلوم باد، که یهودیانی که از جانب تو نزد ما آمده اند، باورشایم رسیده اند و آن شهر بموقته امگیر و میسازند و مصادرها را بریا میدارند و بنیادها را مرتب میکنند. الان پادشاه را معلوم باد، که اگر این شهر بنا شود و حاصلهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهد داد و بالاخره پادشاهان زمین خواهه رسیده پس، چونکه ما نیک خانه پادشاه را میخوریم، ما را تشاید، که ضرر پادشاه را ببینیم. لهذا فرستادیم، تا پادشاه را اطلاع دهیم، در کتاب تواریخ نقیشت

(۱) ژوی روده روسی (Girodet de Roussy) نقاش فرانسوی (۱۷۶۷-۱۸۲۷) بردهای کتبه، که این حکایت را تصویر میکند، یعنی فرستاده اردشیر پولسی برای بقراط آورده و او آن را رد کرده. این برده نقاشی اکنون موزه صوب دارالعلوم پاریس است.  
 (۲) Clément Huart, La Pesse Antique. P. 82.  
 (۳) R. W. Rogers. A. History of Anc. Per. P. 179-189.  
 (۴) منا بمعنی مته است و آن را معادل یکصد شاقل یا ۱۶ تومان (۱۶۰ رینال) دانسته اند (قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تالیف مستر هاگس امریکائی، ۱۹۲۸، ص ۸۲۶).

کرده شود و از کتاب تواریخ در یافت کرده  
 بهی . که این شهر قنیه آنکیز است و سرد  
 رساننده یازدهمین کشورها . در ایام قدیم  
 در میانشان میانگرفته و به جهت سبب این  
 شهر خراب شد . بنا بر این شاه را اطلاع  
 میدهم . که اگر این شهر را بشود و صلواتش  
 تمام گردد ، تو را باین طرف شهر نصیبی  
 نخواهد بود . پس یادشده به رحوم فرمانفرما  
 و ششانی کاتب و سایر رفقای ایشان ، که در  
 سامره ساکن بودند ، و سایر ساکنان ماوراء  
 نهر جوب فرستاد ، که سلامتی را بسا به  
 مکتوبی ، که خود ما فرستاده اید دو حضور  
 من واضح خوانده شد و فرمانی از من صادر  
 گشت و تفحص کرده دریافت کردند ، که  
 این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت  
 میکرد و ولته و قساد در آن واقع میشده و  
 پادشاهان قوی در اورشلیم بوده اند ، که  
 بر تمامی ماوراء نهر سلطنت میکردند و  
 جریه و خراج و پانچ ایشان میدادند . پس  
 فرمانی صادر گشت ، که آن مردمان را از  
 کار بلز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد ،  
 این شهر بنا نشود . پس با حذر باشی که  
 در این کار کوتاهی نکنی ، زیرا چرا این  
 فساد بر سر پادشاهان پیش رود . پس چون  
 نامه ارتش پادشاه به حضور رحوموششانی  
 کاتب و رفقای ایشان خوانده شد ، ایشان بتمجیل  
 نزد یهودیان باورشلیم رفتند و آنهارا بلز و روجا  
 از کار بلز داشتند ، آنگاه کارخانه خدا ، که در  
 اورشلیم است ، تعویق افتاد و تا سال دوم  
 سلطنت داریوش پادشاه فارس مطلق ماند .  
 باب پنجم و هشتم ، در این باب گفته شده ،  
 « آنگاه دو نبی یعنی حبی و زکریا برای  
 یهودیانی ، که در یهودا و اورشلیم بودند ،  
 پیام خدای اسرائیل ، که با ایشان میبود ،  
 تیوت کرد و در یابیل و یسوع برخاسته به بنا  
 نمودن خانه خدا ، که در اورشلیم است شروع  
 کردند . . . . . سپس مضمون باب پنجم  
 چنین است ، والی ماوراء نهر مانع شد و رسید  
 کی بشما اجازه ساختن معبد داده کار را  
 توقیف گشت ، تا این مطلب بسمع داریوش  
 پادشاه برسد . بعد والی ماوراء نهر مطلب  
 را به داریوش اطلاع داده افزود که یهودیان  
 میگویند ، در زمان کوروش چنین حکمی  
 صادر شده ، خوب است در خزانه پادشاه ،  
 که در یابیل است ، تفحص کنند ، تا معلوم  
 شود که چنین حکمی صادر شده یا نه . آنگاه  
 داریوش امر کرد در کتابخانه یابیل که خزانهها  
 در آنجا بود ، تفحص کردند و در قصر  
 آتنا (۱) ، که در ولایت ماندها است ،  
 حلوماری یافتند و تذکره در آن بدین مضمون  
 بود . . . (مضمون فرمان کوروش در صفا

۴۰۶ ذکر شده ) . پس از آن داریوش  
 مقام فرمان کوروش را برای ماوراء نهر  
 اطلاع داد و امر کرد ، که هر کس برخلاف  
 این فرمان عمل کند از خانه اش تیری گرفته  
 و او را بر آن آویخته معلوب دارند و خانه  
 او از جهت خدیتی که کرده ، مزبله شود  
 بر اثر این حکم والی ماوراء نهر خود اقدام  
 کرد و خانه خدا ساخته شد .  
 بنا بر آنچه از کتاب عزرا ذکر شد ، روشن  
 است ، که در زمان کوروش بر حسب حکم  
 او ساختن معبد شروع گشته ، ولی بعد بین  
 آنهاشی ، که از یابیل بقسطنطنیه مراجعت کرده  
 بودند و کسانی که در محل مانده با سارت یابیل  
 نرفته بودند ، اختلافی روی داده و بواسطه  
 شدت این دو دسته باهم ساختن معبد بتأخیر  
 افتاده . پس از آن از زمان کوروش تا زمان  
 داریوش اول و بعد از او تا خشایارشا این کار  
 متوقف بوده تا در زمان اردشیر اول (در از  
 دست ) اشعاری ، که از یابیل به بیت المقدس  
 رفته بودند ، خواسته اند ساختن معبد را دنبال  
 کنند ، ولی پازمالدین آنها به اردشیر نامه  
 نوشته ذهن او را مشوب داشته اند و این  
 نامه حکم صریح صادر شده ، که معبد را  
 نسازند و بالاخره در زمان داریوش دوم  
 معبد را پانچها رسانیده اند ، ولی در اینجا  
 يك عیب توجه خواننده را جلب میکند و  
 آن این است ، که گفته شده زرتشت یابیل و یسوع  
 اسرای یهود را از یابیل به بیت المقدس بردند  
 و همان زرتشت یابیل و یسوع بحکم داریوش  
 ساختن معبد را با آنها رسانیدند و روشن است که  
 در این صورت لازم میآید ، هر زرتشت یابیل  
 و یسوع را لااقل یکصد و پنجاه سال بدانیم  
 و حال آنکه چنین عمری طبیعی نیست .  
 بنابراین نتیجه چنین میشود که اگر اسامی  
 شاهان هخامنشی و ترتیب سلطنت آنها را  
 چنان دانیم ، که در کتاب عزرا ضبط شده و  
 کاملاً موافق تواریخ است ، باید برای زرتشت یابیل  
 يك صدها سال طبیعی قائل شویم و اگر آنها  
 را دلایلی غیر طبیعی بدانیم ، ترتیب شاهان  
 بهم میخورد و در این صورت باید بگوئیم ،  
 که مقصود از داریوش در نامه اولی کجوبه  
 است ، از آنخوردش گنومات از ارتشستتا  
 داریوش اولی و از داریوش در نامه دوم  
 خشایارشا و چنین حسی دور از حقیقت است  
 زیرا چگونه میتوان پذیرفت ، که مقصود از  
 داریوش در نامه اولی کجوبه باشد و از  
 آنخوردش گنومات و قس علیهنا داریوش  
 با کجوبه چه شباهتی دارد ؟ حتی يك حرف  
 مشترك در این دو اسم نیست و چنین است  
 نیز آنخوردش و گنومات ، و ضمیر بنا بر آنچه

ذکر شد باید گفت ، که اینجای کتاب عزرا  
 روشن نیست و چون ترتیب شاهان هخامنشی  
 موافق تواریخ ذکر شده و نستوان بی معرک  
 اسری را پاسی دیگر مبدل داشت ، باز طبیعی  
 تر این است ، که بگوئیم مقصود از زرتشت  
 یابیل و یسوع در زمان داریوش دوم پسران  
 آنها یا اشعاری از خانواده آنان بوده . اما  
 از تفسیرهای باب هفتم کتاب عزرا که با این  
 ترتیب همان اردشیر دوم با حقیقت است عزرا  
 از طرف شاه مزبور مأمور گشته ، نقره و طلا  
 برای خانه خدا ببرد و آن خانه را آراسته  
 شربت موسی م را مستقر دارد اسی هم  
 از زرتشت یابیل و یسوع در این باب برده نشده  
 است که باعث اشکال گردد . ضمناً چنانکه  
 در جای خود بیاید ما سر عزرا بوده و از طرف  
 اردشیر دوم برای تعمیر دیوارهای بیت المقدس  
 بآن شهر رفته ، بنا بر این در متن عزرا و نجبا  
 باورشلیم مربوط بر زمان اردشیر دوم است  
 نه اردشیر اول ، چنانکه بعضی تصور کرده اند .  
 شرح این قضیه در جای خود بیاید چون از مراجعت  
 اسرای یهود از یابیل باورشلیم صحبت شد ،  
 بی مناسبت نیست بلا تذکره دهم ( بالاخره  
 باین مطلب اشاره شده است ) ، که پس از  
 صدور فرمان کوروش تمام یهودیانی ، که در  
 یابیل بودند حاضر نشدند و باورشلیم برگردانند ،  
 زیرا همه زیادی از آنها در مدت اسارت  
 دارای کارهای صنعتی و تجارتی شده بودند  
 و مانع را در یابیل بر رفتن باورشلیم ترجیح  
 میدادند . اسناری ، که از حقیقت یابیل به دست  
 آمده ، میرساند ، که از یهودیان اسیر دو نفر  
 صاحب دیوانه متعبر بوده اند ، یکی را بانکه  
 « اجی بی و پسران » مینامیدند و دیگری  
 را « پسران حورا شو از نوب پور (۲) »  
 بانکه اجی بی ، چنانکه در جای خود گذشت  
 ( صفا ۲۹۱ ) ، خیلی متعبر بود . لغوت  
 اردشیر ، صفات او ، اردشیر در ۲۴ ق م  
 در گذشت . ( مضمی ۲۴ ق م نوشته اند )  
 این نخستین شاه هخامنشی بود ، که از بسط  
 ایران به طرف مغرب صرف نظر نکرد و  
 بسنهان فرارهای یونانی ، که همیشه دربار  
 ایران بودند ، وقتی نهاد ، چنانکه واضح  
 به نسبت و کل هم همین روزه را داشت . در  
 زمان اردشیر قبرس به ایران برگشت و این  
 واقعه بواسطه نزدیکی جزیره سیزر به  
 قیسیه و مصر مهم بود ، راجع بشخص اردشیر  
 باید گفت که در داستان های ما او را شاهی  
 رحمت پرور و داد گستر خوانده اند از مورخین  
 یونانی دیو دورسی سلی می گوید ، که اردشیر  
 در بد و سلطنت سیره خود را برخلاف سیره  
 خشایارشا قرار داد ، خواست اصلاحاتی کند

(۱) باید مصف آنکه متن (همدان) باشد

(۲) Hilprecht and A.T. Clay. Business Documents of Mura hou son of Nipper. Philadelphia. 1908.

و به طلب مردم و ایالات برسد. پلوتارک گوید  
 « از حیث رأفت و جوانمردی او سرآمد  
 شاهان پارس بود » ( اردشیر بلاقطعه بند  
 ۱ ) . گرتلیوس نیوس او را مردی دلیر  
 دانست ( کتاب ۱ ، بند ۳ ) . اردشیر میل  
 داشت ، که در جنگ ها شرکت کند ، ولی  
 پشکار ، چنانکه کتزیاس گوید ، چند انزلیت  
 نشان نیدهاده . بلکه بیشتر مایل بوده ، که  
 اوقات خود را در میان زنان غیر هندی بگذراند  
 مدت سلطنت اردشیر را دیودورسی سیلی  
 ( کتاب ۱۱ ، بند ۶۹ ) چهل سال دانسته  
 قانون بطلمیوس ۴۱ و کتزیاس ( پرسی کا  
 فصل ۴۳ ) ( ۱ ) چهل و دو ، ولی ظن قوی  
 این است ، که چهل سال و چند ماه بوده .  
 اردشیر در بدو سلطنت دشواری میزیست .  
 ولی بعد برای اقامت پایل را اختیار کرد و  
 بیشتر اوقات خود را در این شهر میگذراند ،  
 شاید همین جهت در میان زوجات او زنان  
 بابلی بسیار بودند ، زناشوی نفوذی نسبت بوی  
 نداشتند ، ولی آریس تریس ( ۲ ) مادر او  
 و آمتیس ( ۳ ) خواهرش خیلی متفرد بودند  
 گاهی اردشیر در تحت نفوذ مادر دو میامد  
 و این زن هم در مرداری نفوذ خود را بغير  
 و صلاح مملکت بکار نمیبرد . از این شاه آثاری  
 نمانده ، جز اینکه در روی سه گلدان آسم او  
 را نوشته و کتیبه هم در تحت جمید از او  
 کشف شده ، که بزبان بابلی است و در فصل  
 کتیبهها در باب دوم این کتاب بیاید . خانواده  
 اردشیر ، چنانکه از نوشته های مورخین  
 یونانی استنباط می شود ، این ها بودند ، زن  
 هندی پادشاه داماسیانام داشت ( کتزیاس  
 قلمه ، ۳۰ ژیلر ) ( ۱ ) که باید یونانی  
 شده جاما سیه باشد . در میان زنان اردشیر  
 این زن متفرد بود و اردشیر از این زن  
 فقط يك پسر داشت ، سکه خشپارشا  
 می نامیده از زنان غیر هندی نیز اولادی  
 داشت ، که همه شان به ۱۷ میرسد از این  
 همه آنهایی ، که اسمشان در تاریخ مانده ( ۵ )  
 این چند نفرند ، ۱ - سئد بانس ( ۶ )  
 باسکودیانس ( ۷ ) از زن بابلی آلوگوت ( ۸ )  
 نام ۲۰ - آئیس ( ۹ ) از کسمارتی دین ( ۱۰ )  
 که نیز بابلی بوده ، ۳ - بیغ پائوس ( ۱۱ )  
 و دیوسائیس ( ۱۲ ) از زن بابلی آندیسا ، یا  
 آندریا ( ۱۳ ) نام ۴ - آرسیس از زنی ،  
 سکه اسمش معلوم نیست و نیز بابلی بود .  
 بی مناسبت نیست گفته شود ، که تصور میکنند  
 آئیس یونانی شده و مولاک است و چنانکه

گذشت ، این اسهدا داریوش اول در کتیبه  
 بیستون بزرگته ذکر کرده ( پلو اردونشی ،  
 صفحه ۵۳۴ ) . راجع به دیوسائیس باید  
 در نظر داشت ، که این اسم را هم یونانی  
 شده پروشات یا پروشائومیدانند و شاید  
 میلاسی قدیم یعنی پیرشاد بوده ( مولاک  
 لوسا بابلی است - رایبرس ، يك تاریخ  
 ایران قدیم ) .  
 سترابون اسم این زن را ، که در زمان دو  
 شاه ( داریوش دوم و اردشیر دوم ) آنقدر  
 در دیاربند نفوذ داشت ، تارسیریس ( ۱۴ ) نوشته  
 ولی پلوتارک اسم اولی را ذکر کرده نظر  
 باینکه کتزیاس همین زن را ، که بعدها ملکه  
 گردید ، دیده بود و اسم او را دیوسائیس  
 نوشته شکی نیست ، که نوشته سترابون را  
 نمی توان صحیح دانست . راجع بپرادان و  
 خواهران اردشیر باید گفت ، که پرادان  
 او اینها بودند ، داریوش ، و یشتاسب ،  
 تیت و سئیس ( ۱۵ ) ، آرتاریوس ( ۱۶ ) و  
 خواهران او اینها ، آمتیس ( ۱۷ ) ( پلو  
 کتزیاس ) و رُودگوت ( ۱۸ ) ( یوستی ، نام  
 های ایرانی ، صفحه ۳۹۸ - ۳۹۹ ) .  
 ( ایران باستان صفحه ۹۰۷ - ۹۰۸ )  
 یونانی در آثار بابلی اردشیر اول را در جدولی  
 بنام « ارمیشت اول » و در جدول  
 دیگر بنام « اردشیر بن انشوریش » یاد  
 کند و در جدول اخیر گوید ، او ملقب به  
 مرفورس یعنی طویل البدن است اردشیر  
 اول پسر خشپارشا ، پنجمین شاهنشاه هخامنشی  
 است که در سال ۴۶۴ ق . م پادشاهی رسید  
 فلوطرخس مورخ یونانی او را بلقب ماکرو  
 خیر ( ۱۹ ) یاد کرده است ( ۲۰ ) . رومیان این  
 لقب را بلانگی مانوس ( ۲۱ ) ترجمه کرده اند  
 ماکرو خیر همانست که ابوریحان بصورت  
 مرفورس نقل کرده ، در اصل این کلمه که با  
 لغت اوستائی دروغ یازد ( ۲۲ ) است یعنی  
 مجازی ذیردستی و تسلط و اقتدار بوده ، بعد  
 ها مورخان یونانی آنرا یعنی تحت لفظ  
 دانسته و مورخان عرب و ایرانی نیز به پیروی  
 از آنان ، کلمه را بمعنی ( طویل البدن )  
 ( دراز دست ) و ( دراز انگل دراز انگشت )  
 گرفته اند . در داستانهای ایرانی او را با  
 همین بن اسمند بار تطبیق کرده اند چنانکه  
 در مجمل التواریخ و القسوس ( ص ۱۱۹ ) آمده  
 « کی بهمن پسر اسغندیلو بود ... و نام او

اردشیر بوده که اردشیر در زانگل خوانستنی  
 او راو بهمن مروتست ، و او را دراز دست  
 نیز گویند سبب آنکه بر پای ایستاده و دست  
 فرو گذاشتی از زانوبند گذشتی و اندرین  
 معنی فردوسی در شاهنامه گفته است ،  
 چو بر پای بودی سرانگشت او  
 ز زانو فروتر بدی مشت او .  
 از اردشیر اول يك کتیبه بزبان بابلی در  
 تحت جمید و سطرل که به چهار زبان نوشته  
 شده باقی مانده است که در موزه های برلین و  
 ویلادنی و نیز موجود است ( شاهان کیانی  
 و هخامنشی در آثار الباقیه . مجله آموزش و  
 پرورش سال ۱۵ شمارههای ۱۰ و ۱۱ ) و  
 رجوع بایران باستان صفحه ۹۰۳ - ۹۰۴  
 ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ -  
 ۱۱۶۴ - ۱۳۰۲ - ۱۵۰۲ - ۱۵۲۷ -  
 ۱۵۳۰ - ۱۵۳۹ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳ -  
 ۱۶۱۱ - ۱۶۱۶ - ۱۶۱۸ - ۱۷۴۵ -  
 ۱۹۴۹ - ۲۱۹۶ - ۲۳۰۱ - ۲۵۳۱ -  
 ۲۵۴۴ شود .  
 اردشیر [ آ د ] اول . ( ساسانی ) رجوع  
 به اردشیر بابکان شود .  
 اردشیر بابلی [ آ د ] ( راجع رجوع  
 به اردشیر بابکان شود .  
 اردشیر بابکان ، [ آ د ] ( راجع )  
 مؤسس سلسله ساسانی . شورش و اختلالی که در  
 آغاز قرن سوم میلادی در ایالت یلرس واقع  
 شد انعطاف قدرت اشکانیان را در آن عهد  
 آشکار میسازد ظاهر آ هر شهری که تا اندازه  
 قابل اعتنا بوده پادشاه کوچکی داشته است  
 مهم ترین این معالک کوچک در ایالت پارس  
 شهر استخر بود که پایتخت پادشاهان باستانی  
 محسوب میگردد در این تاریخ شهر استخر  
 بنسبت گوجیر از سلسله یازدنگیان افتاد  
 این شعب گویا از سلالة همان گوجیر باشد  
 که در قرن اول میلادی برادر خود ارتخشتر  
 نام را بقتل آورد همچنین در گویانان ( ۲۳ )  
 ( ناحیه آذربایجان ) و در کونوس ( ۲۴ ) و  
 ( نوریور ) ( ۲ ) ( ۲۵ ) سلسلههای کوچکی  
 از شاهان محلی وجود داشتند تلفظ صحیح  
 این اسامی که طبری نقل کرده میسر نشد  
 از عبارت طبری معلوم میشود که این نامها  
 را از منابع صحیحه نقل کرده است .  
 ساسان که مردی از دودمان نجبا بود با زنی  
 از خانواده یازدنگی وصلت کرد ساسان  
 در معبد اناهیتا ( اناهیتا ) در شهر استخر  
 سمت ریاست داشت پس از او پسرش بابلیک  
 چانشین شد و روابط خود را با یازدنگی ها  
 منقح نموده یکی از پسران خود را سکه

(۱) Persicà. (۲) Amestris. (۳) Amytis ( Amétis ). (۴) Clésias. Fr. 30, Gilmore,  
 (۵) Ctésias. Fr. Gilmore. (۶) Sogdianos. (۷) Sékydianos. (۸) Alugune. (۹) Ochos.  
 (۱۰) Cosmartidin. (۱۱) Bagapæus. (۱۲) Parysatis. (۱۳) Andia ( Andria ). (۱۴) Pharsiris.  
 (۱۵) Tithraustès (۱۶) Artarios. (۱۷) Amétis. (۱۸) Rodogune. (۱۹) Makrocheir.  
 (۲۰) پلوتارک ( اردشیر ، بند اول )  
 (۲۱) Longimanus . (۲۲) Dareghô - Bâzu (۲۳) Gôpanân . (۲۴) Kônus . (۲۵) Luriur .

اردشیر نام داشت در درازا بگرد بکانه هالی نظامی او گید [آنکه ب] از سائید تقریباً یکصد سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوک پارس را متغویب و هلاک کرد و مقام آنان را جاسب شد عاقرن این احوال پایک بر گویهر شاه که خوشاوند او بود شورید و سگان گویهر را که معروف بکاخ سفید بود تصرف آورد گویهر را کشته خود بر اریکه سلطنت نشست .

البته اردشیر مایل بود که پادشاه سرتاسر ایالت یاس شود ولی پایک از قصد پسر جاسب طلب خود هراسان شد نامه بحضور شاهنشاه اردوان (ارتبان پنجم) نوشت و درخواست طلبید که تاج گویهر را بر سر زنه فرود خویش شاهپور گذارد .

شاهنشاه در پاسخ نوشت که او پایک پسرش اردشیر را پایی می شناسد . پایک اندکی بعد از این واقعه بمزود حیات گشت و شاهپور بجای او نشست میان او و برادرش اردشیر نزاع در گرفت اتفاقاً شاهپور بطور ناگهانی ولایت یافت و سبب را چنین نوشته اند که هنگام حمله به سارابگرد شاهپور در خانه ویرانه فرود آمد هفله سستی جدا شد و او را از پای اند آورد برادران نعت و تاج را بر اردشیر تقدیم کردند اردشیر چندی بعد برای جلوگیری از شایان وطنیان برادران فرمان داد که همه آنان را بقتل آورند . بعد از آنکه طنیان شاهپور را فرو نشاند با استحکام مبنای قدرت خویش پرداخت و ایالت کرمان را که در جوار کشور او بود مستقر و پادشاه آنجا موسوم به ولگاش را اسیر کرد .

سواحل خلیج فارس جزو قلمرو آن شهریار جهانگشا گردید گویند در این ناحیه سلطانی بوده که مردم او را چون خدائی می پرستیدند اردشیر بعد از بسط قدرت خود در تمام یاس و کرمان که دنباله جنرالیائی آن پشمار می آید فرمان داد تا در گور (غیر از آباد کنونی) قصری و آتشکده بر آوردند یکی از فرزندان خود را که هم اردشیر نام داشت و الی کرمان کرد .

عاقبت میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی جنگ در گرفت اردوان پادشاه اهواز (خوزستان) را فرمان داد که بجننگ اردشیر شافته او را منلولانیسون فرستد اردشیر مهلت نداد بعد از آنکه شاه شاهپور شهریار امشهان را مغلوب و هلاک کرد رو بجانب اهواز نهاد و شهریار آنجا را کاملاً مغلوب و کشور او را بفسرو خود ملحق نمود آنگاه ولایت کوچک بین [پرس] را که سبب شطرنج و ساحل تنج فارس بود تصرف آورد این ولایت در دست اعرابی بود که از عمان آمده بود و پیشرو طرایب

عربی محسوب میشدند که در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را در مغرب فرات فرو گرفته اند آخر الامر نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی که خود فرماندهی لشکر را داشت در جلگه هور مزدقان که نمین موقع جنرالیائی آن میسر نیست واقع شد بنا بر روایات عهد ساسانیان اردوان بدست اردشیر کشته شد و او را در سرخس سپردند کدکوب کرد این کار وحشیانه گویا حقیقت نداشته باشد و منشاء آن ظاهرأ نقوش برجسته نقش رستم است (که بعد خواهد آمد) پس از این نبرد که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ رخ داد اردشیر لانهان وارد تیسفون شد روایات پابل را باطلات خود آورده جانشین اشکانیان گردید حکمران پابل در آن تاریخ ولگاش پنجم (ولاگاز) برادر اردوان بود این شخص را اردوان چند سال قبل معزول کرده بود چون خبر قتل اردوان بی پابل و مبعوضت غنیمت شمرده بر تخت نشست .

بنا بر روایات موجوده اردشیر دختر پادشتر عموی اردوان یا برادر زاده فرخان پسر اردوان را بتکاح خویش در آورد . آنچه مورخان عرب و ایرانی در باب این ازدواج نقل کرده اند شبه افسانه است بمذک آقایی هر تفسله معتقد است که این مزاجت حقیقه واقع شده است زیرا که اردشیر میخواست بوسیله وصلت با خاتونه اشکانی اساس دولت خود را استوار کند اما من بعد دلیل نسبت بسخت این روایت فتنه هستم یکی اختلاف آرائی که در نسب زوجه اردشیر هست دیگر آنکه مقصود مورخان عرب و ایران از ذکر این ازدواج اثبات این نکته است که چون مادر شاهپور سارازدشیر از سلسله سابق بوده پس شاهپور حقا جانشین اشکانیان بشمار میرود اما در واقع قبل از آنکه اردشیر بتخت نشیند شاهپور بعد بلوغ رسیده بود و این مطلب از یکی از روایات نخستین طبری مستفاد میشود که گوید شاهپور در نبرد هر مزدقان شرکت جست (طبری ص ۸۱۹ نولد که ص ۱۴) سلسله این روایت ظاهرأ بکتاب خودای نامک صیر سعور صورتیکه روایت عروسی اردشیر با یکی از بانوان اشکانی و تولد شاهپور از او که در ضمن نوشته های طبری دیده میشود مأخوذ از یکی از افسانه های هامیاه است .

در سالهای بعد پس از آنکه اردشیر شهر مستحکم هتره (۱) را مدتی محاصره کرد و نتیجه حاصل نشد بتسخیر کشور ماد و شهر عمدان پرداخت و مآذ و پانچان و از مستان جمله بردا گرچه در آغاز موفق بفتح نشد ولی گویا بعد از این دو کشور را تصرف آورده

است . ممالک سکستان و ایهر شهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ را تصرف شد و باین ترتیب قدرت خود را بر نواحی شرق بسط داد بوجب روایت طبری که آقایی هر تفسله صحت آنرا تصدیق میکند پادشاه کوشان که دره کابل و پنجاب را در دست داشت و پادشاهان توران و مگوران (نائبه فعلی) فردا در جنوب کویته و مکران واقع در سواحل خلیج عمان و قیانس هند ( سترالی) حضور اردشیر فرستادند او را بشاهنشاهی شناختند . سلطنت او در آن تاریخ شامل ایران فعلی و افغانستان و بلوچستان و سحرای مرو و خیوه بود حد شمالی بسط جیحون میرسد وحد قریبی باخر پابل و عراق .

شاهزادگان خانواده سلطنتی که میزد می حکومت خراسان یا اقلند لقب کوشان شاه گرفته اند . احتمال میرود که اردشیر پس از تصرف پایتخت رسماً تاجگذاری کرده و عنوان شاهنشاهی گرفته باشد ولی درست نمیدانیم که این تشریفات در کدام نقطه صورت یافته است .

بر طبق عقیده آقایی زاوه احتمال میرود که مؤسس سلسله ساسانیان این تاجگذاری را در مستطالراس خود یعنی در شهر استخر و در عهد انامینا که روزگاری جدا او ساسان مؤید بزرگ آن بود انجام داده باشد در این مبد بود که چهارصد سال بعد از اردشیر آخرین شاهنشاه ساسانی تاج بر سر نهاد .

ممکن است تاجگذاری اردشیر در تنگه نقش رجب نزدیک استخر اتفاق افتاده باشد زیرا که اردشیر و شاهپور در این نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کرده اند مجلس تاجگذاری اردشیر در دو محل دیده میشود یکی در نقش رجب و دیگر در نقش رستم کناره خفه سلاطین هخامنشی بنا بر احتمال آقایی زاوه کتیبه نقش رجب زماناً مقدم بر نقش رستم است نقش رجب درست حفظ نشده و بسی از نقوش آن در اثر فساد و تخریب سنگ محو گردیده و تصاویر آن شناخته نمیشود اوهر مزد (اهوره مزدا) حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را بدست چپ شاهنشاه صغلا می کند شاه آن حلقه را با دست راست گرفته و دست چپ را برافراشته انگشت سیاه را بنشانده احترام و اطاعت به طرف جلو دراز کرده است شده تاج زرین کشگره دلار بر سر دارد و شاه در این کتیبه بهمان وضعی صکه در سکه های اوائل سلطنت دارد دیده میشود ریشی دراز و مربع شکل و کیسوانی کوتاه دارد خدا و شاه و سایر اشخاص آن نقش

پادمانه آقای زاره در فاصله خدا و شاه صورت دو طفل را تشخیص داده است یکی از خواجه سرایان مکی پرانی در بالای سر شاه نگاهداشته و خود در پشت سر ایستاده است یکی از اهلبان که ریش دارد دست راست خود را بعلامت احترام چنانکه ذکر کردیم بلند کرده است . در پشت سر او هر مزد دو تصویر هست که گویا تصویر بانوان است این بانوان در کنار و در زیر غبه شبیه بهتر قرار دارند و پشت باو هر مزد کرده اند بقیه آلهای زاره این دو بانو از خاندان سلطنتی هستند و جدا گانه در قصر سلطنتی یاد آتشکنه مراسم احترام را نسبت بشاه بجای آورده . تصاویر نقش دستم خیلی بهتر از نقش رجب محفوظ مانده است در این نقش او هر مزد و شاه سوار است هستند چنانکه اسپان بنسبت سواران کوچکتر از حد طبیعی است هر یک از اسپان دستی را بلند کرده و به پیش قدم بر میدارند او هر مزد در این جام مثل نقش رجب صافی بدشلی می و با دست چپ گرفته و حلقه سلطنتی را که مزین بنوارهای چین دار است بادست راست چنانکه شاه دراز میکند شاه حلقه را بادست راست گرفته و بادست چپ مراسم احترام را بر تریبی حکه ذکر شد بجای آورد کلاه لردشیر منور است و در پشت آن گردن پوشی است بشکل گونی که یادچه نازکی آن را پوشیده است این زینت عجیب در کتیبهها و سکه های ساسانی مکرر دیده شده است فقط در بعضی مسکوکات اوایل سلطنت اردشیر این علامت نسبت در آنجا شاهنشاهرا با تشریف اشکانیان رسم کرده اند گیسوان بلند و منظم اردشیر حلقه وار بر دوش او ریخته است انتهای ریش اردشیر باریک شده در سله فرو رفته است و قسمی از ریش از زیر آن حلقه نمایان است پادشاه گره بنده رواری دیدی آورفته و لباده آستین - داری پوشیده حکه بیدش چسبیده است نوارهای پهن چین خورده بکلاه او اتصال دارد و دنباله نوارها به پشت او افتاده است او هر مزد تاجی کنگره دار بر سر نهاده است و گیسوان بجمدش از بالای سر و میان تاج پیداست حلقه های گیسو و ریش دراز و مربع او هبنتی بسیار عتیق دارد لکن از جهت لباس چندان باشاه متفلسف نیست او نیز نوارهای چین خورده دارد که از تاجش آورفته است زین و برگ اسپان بکسان است فقط لوحی که در قسمت مقدم زین شاه نهاده اند منقش بر شریان برجست است اما زین اسب او هر مزد دارای نقش گل است در میان یا های این اسپان گوی سبکی بشکل گلابی نمایان است که آنرا پوسیفه زنجیری از پهلوی اسب آورفته اند این گوی در اکثر

قوش برجسته ساسانی در کنار زین اسپان نقش شده است در پشت سر شاه خواجه سرائی ایستاده که کلاهی نمایی بعلامت مخصوص بر سر دارد و مگس پرانی را بر افراشته است مردی است که کلاه خودی بر سر دارد زیر پای اسب شاه بر زمین افتاده و احتمال میرود که تصویر اردوان باشد که بنسبت اردشیر مغلوب و مقتول شد در زیر پای اسب او هر مزد نیز شخصی افتاده است که ظاهر آ عربان است موی سر و ریشش از هم گسیخته و سر ماری چند از میان گیسوانش آشکار است این تصویر گویا اهریمن یا یکی دیگر از ارواح خبیثه را نشان میدهد که او هر مزد او را یا مال سم ستود کرده است خطوطی بزبان یونانی در پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی بر اسب شاه نقش شده است که گوید این سوار پرستنده مزد اردشیر الهی شاهنشاه ایران و از نژاد خدایان یسر پایک شاه است و کتیبه دیگر بهمان زبان ما خدا را که او هر مزد است سرقی میکند ( در قسمت یونانی اوراز تومس [ ز ] نوشته است ) .

اولین پادشاهان سلسله ساسانی را علاقه طبیعی نسبت بولایت یلرس مسقط الرأس خود بود و از این جهت قوش خود را در مغزهای حوالی استخر کنده اند اما علاوه بر مسئله حب وطن این انتخاب سبب دیگر هم داشت و آن تذکر عهد بر افتخار دولت هخامنشی بود که قبور شهریارانش در صخره نقش رستم قرار دارد استخر شهری مستحکم دارای حصارهای منین بود و چون وارث شهر قدیم تحت جشید محسوب میشد حکه ویرانه آن حکایت از مجد و عظمت گذشته میکرد آن جا را ساسانیان کرسی



سکه اردشیر اول - سبک اشکانی



سکه اردشیر اول - سبک جدید ( موزة ملی کتیبه ها ) ( ۱ )

مقدس و محترم دودمان خود ساختند ظاهر آ مؤسس سلسله ساسانی گاهی در شهر گورد ( فیروز آباد کنونی ) مقام میکرد که آنجا را اردشیر خوره نامیده و باقیهای مساف و گلستانهای روح افزا در اطراف آن احداث کرد در روزگار جوانی نصری هم در این مکان ساخته بود که آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است این قصر یکی از نخستین بناهای طاق دار ایران است تالار ورود و تالارهای جنبین را بوسیله طاق پوشیده بودند دیوار های خارج پنجره نداشت اما دارای ستونهای برجسته و طاق ناپدید در آن شهر اردشیر آتشکنه بنا کرد که آزارش هنوز نمایان است پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی پارسبان همه اقوام ایرانی را مجدداً در تحت قدرت خویش آورده شاهنشاهی جدیدی در شرق تأسیس کردند که با امپراطوری روم پهلوی متحد تمدن ساسانی اگر چه دنباله تمدن اشکانی بود ولی مجدد و مکمل آن محسوب میشد برای رسوم عهد اشکانی از آثاری نمایان است که دولت دود ساسانی باقی گذاشته است زیرا که لهجه پارسی یعنی ایرانی جنوب غربی که زبان رسمی دولت شاهنشاهی جدید گردید و مقام زبان ایرانی شمال غربی که در دیوار اشکانی متداول بود اسرا کرد مقدار کثیری از لغات و اصطلاحات مختلفه از سفند خود هاربه نمود ببلاد پادشاهان ساسانی در قرن سوم میلادی هنوز در کتیبه های خود زبان پهلوی اشکانی را با زبان پهلوی ساسانی توأمآ بکار می بردند اما ایالت پارس و وابسته آن استخر شایستگی اقلیت شاهنشاه را نداشت در امر حوادث تاریخی بین النهرین مرکز شاهنشاهی مشرق شده بود سلوسی و تیسفون وارث بابل عتیق شدند چنانکه در زمان اسلام این میراث پیداها انتقال یافت . دولت بزرگ سریسی یعنی روم همسایه یا تحت ایران بود . شهر تیسفون خارج از متن حقیقی کشور ایران و واقع در اراضی آرمین بود و توانی حرب نشیون از پشت دیوار های شهر وه اردشیر شروع میشد ( وه اردشیر شهری بود که لردشیر یعنی سلوسی عتیق که در سنه ۱۶۵ بنسبت ویدریوس کاسیوس رومی در ایران شد بنانهان) در ماوراء فرات در محلی که این شطاب بجانب دجله متقابل شده به فاصله ۵۰ کیلو متری آن میرسد دواتی هری در این زمان تشکیل شد بنام حیره که تابع دولت شاهنشاهی ایران بود وحصاری محسوب میشد که ایران را از تاخت و تاز بهریمان چادر نشین محفوظ میداشت در شمال بادیه الشام دولت عربی

( ۱ ) نقل از تاریخ ایران در زمان ساسانیان تألیف کرستنسن .

دیگری بنام غسانیان وجود داشت که خراجگزار و متحد رومیان بود مناجی که در دست داریم بنا اجازه نمیدهد که کاملاً در شخصیت اردشیر نسق کنیم مورخان مشرق زمین در توصیف اخلاق و صفات شخصی مهارتی ندارند تمرینی که میکنند نوعی و صغلی است چندتن از سلاطینی که محبوب مورخان ساسانی بوده اند و نویسنده گان حرب و ایران اطلاعات خود را از کتب آن مورخان اخذ کرده اند در نظر ما پادشاهانی پسر هیزکل و نیرومند و قوی الاذنه جلوه میکنند که همه خویش را صرف توسعه و ترقی مادی و ستوی کشور شاهنشاهی کرده و تصایح و انحرافهای بسیار یاد نگار گناشته اند. اردشیر نیز در زمره این سلاطین محبوب است تصایح و حکم فرزان از او نقل کرده اند علاوه احوال شاهنشاهی گوناگون لیاقت نظامی و قدرت نفسانی و تدبیر سیاسی اوست و نیز از کارهای اویسی میریم که زندگی اشخاص در نظر او تنوی نداشته است در ظرف چند سال با دستی قوی و محکم اجزای پراکنده کشور اشکانی را غیر از است و آن محکمت منتقت را بواسطی مستحکم مبدل ساخت و حتی بعضی از نواحی شرق را هم که از اشکانیان فرمان نمی بردند باطاعت آورد و چنان تشکیلاتی در سیاست و دیانت آماده کرد که بیش از چهار صد سال دوام یافت. مورخان مشرق هر وقت بخواهند در توصیف و تمجید پادشاهی دادسمن بدهند بانی بلاد و سفر ترهما و سایر احوال خیریه را با دستب میبکنند در مورد اردشیر چه از کتب مورخان مزبور چه از نام شهرهایی که با کتبه اردشیر ترکیب گردیده معلوم میشود که این شاهنشاه در این باب نیز فعالیت و اهتمام بسیار بخرج میداده است از جمله شهر سلوسی که اردشیر آنرا مجدداً بنا نهاده و اردشیر خوانده و اردشیر خود و در اردشیر و رزم اردشیر حکه هر سه در پارس بودند از بناهای اوست دیگر شهر هرزرد اردشیر که بعداً سرق - الاهواز (خوزستان) نامیده شد دیگر شهر باستانی سین [سین] (کرخای میشان) (۱) که بنام استرآباد اردشیر بوده آباری یافت دیگر شهر و هبشت آباد اردشیر که در آهاز اسلام بنام بصره آبادی از سر گرفت و غیره. برورد زمان سرگذشت این شهر یا صورت افسانه گرفته است در افسانه کوچکی که بنام کارونمکه اردشیر بابکان معروف و شرح احوال و افعال اردشیر در آن مندرج است معالیمی دیده میشود که متعلق به کاتب کورس کپی است حتی کشتن اردشیر از دها را مندرج است از قصه معروف خدای ملی بابکان است مردوک بادی وحشتناک برانگیخت تا در هفرت عقیم موسوم به تیامت فرودفت و

آن دشمن خدایان را از پا در آورد اردشیر در کشتن از دهای هفتان یغت غار گداخته در کام آن رخت تا جالتی فوج هلاکت شد (ایران در زمان ساسانیان تالیف کریستمن ترجمه آقایی پامی صفحه ۵۸-۵۰) بروایت شاهنامه اردشیر پسر ساسان از دختر بابکان است که از دست اشکانیان فرمانروای اصطر بود و ساسان نیر اردشیر همین است به هار پست. مؤلف حبیب السیر آورده اردشیر نام پسر ساسان بن بهمن. که اول ساسانیان بوده است و او را اردشیر بابکان میگفتند و او کاسره ایشان اند (برهان قاطع) با اتفاق مورخان بی ساسان از نسل بهمن بن اسفندیارند. . . و نخستین کسیکه از ایشان مالک ملک امور جهان بینی شد اردشیر بابکان است که او بزعم بعضی از علمای فن اخبار و سیر ولد بابک بن ساسان الاضر است و نسب ساسان الاضر پسر ساسان بن بهمن بن اسفندیار می یوست و زمره را هفده است که ساسان الاضر دختر بابک را که از قبل اردوان حاکم فارس بود و او را پنا بر تمظیم بابکان میگفتند یعنی امیر بابک، دختری بجایه خویش در آورد و از آن دختر اردشیر متولد شد و چون مدت هفت سال از عمر او پر آمد جسمی از علمای فن تجیم پاو گفتند که مرا از زایچه طالع تو چنان معلوم شد که برقیه بلند سلطنت فانی خواهی گشت و اکثر مهوره و ربع مسکون تحت تصرف در خواهی آورد این سخن کالغش فی العجر در لوح دل اردشیر از تمام یافته بعد از چند گاه شبی در خواب دید که فرشته پاوی گفت که بشارت باد ترا که از دست جانه زمانی تنگ و ابالت هباد خود را بتولوزانی داشت لاجرم اردشیر در ایام جوانی بر زمین ملک ستانی نشسته ملوک طوایف را مغلوب گردانید و با اردوان نیز محاربه کرده او را بقتل رسانید و از کفار و جله بغداد تا رود جیحون مسخر سلطنت و بروایتی در جمیع مسوره ربع مسکون رایت شهر یاری بر افراخت و اول پادشاهی است که اختراع کمر کرده آرا بر میان بست و نخستین منکبت که ملوک شاهنشاه گشت. اردشیر از سایر سلاطین مجسم بزیه قتل و هنر ممتاز شد و همواره همت عالی خود را بر تصنیف و تالیف میگماشت و از جمله مؤلفات او کتابی است موسوم به کلانامه و آن رساله مشتمل است بر کیفیت خروج طوایف از در اطراف جهان و تصنیف دیگر دارد ادب العیش نام و آن رساله منی بر آداب خوردن و آشامیدن و چگونگی اختلاط بلغم است در آن تالیف میهن ساخته که آدمی در هر وقت چکار کند و هر زمان بکدام شغل اشتغال نماید. اردشیر در مالک خویش منهای تمییز کرده بود که هر قصبه که حادث گشتی بسج او رسانیدنی پشابه

که هر کس صیاح یاز گاه او در آمدی گفتی که تودوش چکار کردی و چه سمن بر زمین آوردی منت سلطنتش بعد از قتل اردوان با اتفاق مورخان چهارده سال و چهار ماه بود از ایندهای خروجش تا وقت وفات بقول طبری چهل و چهار سال بود والملك والبطا. لله الملك الشمال. در بعضی از کتب تلویح و اخبار مرفوم اقلام بدایع آثار گشته که اردوان بن فرسی که آخرین ملوک طوایف است ملکتی را دارالملك خویش گردانید بود یکی از اسرای صاحب شوکت را بحکومت تمام ولایت فارس باز داشته بود و ضبط بعضی از بلاد و آتشکده های اصطر را در هفده بابک بن ساسان الاضر کرده و این بابک را از مشکوه او که مساهت پاره است بود پسری در وجود آمد که شایم اقبال و سروری از کشتن جنالش قاصح بود و آثار استقلال و مهتری از خاصه احوالش لایح و آن مولود نیکو سیر باوردشیر موسوم گشت چون سن رشد و نیز رسید در غایت شجاعت و مردانگی مشهور گردید حاکم فارس نزد بابک فرستاده اردشیر را طلبید بابک حسب العکم فرمان پذیرفته اردشیر را فرستاد مغلوب نظر و والی فارس شد بعد از چند گاه آن پادشاه اردشیر را نزد خواجه سرای پری نام که حکومت دنا بجرد میکرد فرستاد مشروط بانکه در سرانجام مهمامسد و معاون پری بود هر گاه او را اجل موعود فرا رسد اردشیر متکفل ایالت آن ولایت گردد و بحسب اتفاق همدر آن ایام اوقات حیات پری سپری شد اردشیر حاکم دنا بجرد گشت و بسبب سخنی که از منجمان شنیده بود بر زمین ملک ستانی نشسته مردم را بخود دعوت کرد و روایت دیگر در این باب آنکه در اول حال حخته اردشیر در ملازمت اردوان پسر می برد روزی همراه پسرانش بشکار رفته اردوان از این معنی وقوف یافت و از عقب ایشان روان شد تا ملاحظه احوال جوانان نماید و در آن روز اردشیر نهایت جلالت و جرات از ظاهر گشته اردوان بر او حسد برد و گفت پندرت عاملی بیش نیست ترا سنی نمون در رسوم رزم و بیگار بکار نباید باید که در طویله خاصه من مسکن سازی که منسوب آخور سالاری بتو ارزانی داشتم. اردشیر بنا کلام متصدی آن امر گشته در آن اوقات اردوان شیخی خوابی هوناک دید و از منجمان تعبیرش پرسید جواب دادند که این خواب دلالت بر آن میکند که این ولایت شخصی منتقل گردد که در این نزدیکی از دارالملك تو بگریزد یکی از کنیزان که با اردشیر طریق تعلق و تعلق مسنوک میداشت کیفیت واقعه را به او رسانید هر دو بجای فارس گریختند پادشاه بر این صورت اطلاع یافته انگشت

(۱) Mésène (Karkhâ de Maishan).



سکه های اردشیر بابکان (۱)

حیرت بدندان گرفته چون اردشیر در فلرس علم مخالفت اردوان مرتفع گردانید سیاه بسیار در ظل و آیت نصرت شورش فراهم آمد و او نصرت لشکر بکرمان کشید با سرداران آن ولایت که یکی از آن موسوم پلاش بود سر بریده کرده او را اسیر گردانید آنگاه با سفهان شناخته آن بلد را تحت تصرف در آورده و از آنجا با هواز رفته و فیروز را که مالک آن دیار بود بقتل رسانید و از آنجا بفارس مراجعت فرمود و حال آنکه بابک با مستظهلر پسر خروج کرده حاکم فارس را کشته و باجل طیمی صوت گشته پسرش شاپور که برادر اردشیر بود آن خطه را تصرف شده لوای خلاف اردشیر مرتفع گردانید القعه چون اردشیر بنواحی فارس رسید بعضی اقربا و خواص شاپور او را گرفته مقید و مغلول ب اردشیر سیردند و اردشیر تمامی آن ممالک را مسخر و مشبوط ساخته و چون اخبار بسج اردوان رسید متوهم شده نزد اردشیر فرستاده و او را نیز بطاعت و اقیاد خویش تحریص و ترغیب کرد اردشیر در برابر سخنان خشونت آمیز در قلم آورد بلاخره بمقابله و مقاتله انجامید و در محرابی هرزان آن دو پادشاه عالیشان با سیمه فروان بهم باز ستورده سرین صعب نمودند اردوان مغهور و مقتول گشته اردشیر در آن روز ملقب بشاهنشاه شد چون خاطر شاهنشاه از آن مهم خطیر فارغ شد بفتح همدان پرداخت و از آنجا لشکری بارمنه و موصل برد و محسوع قلاع آن بلدان را بگشاد و از موصل بسواد شناخته بر کنار دجله شهری معظم بنا نهاد و باز با صلخر سراجمت سود و از آنجا بسن رفت و از آنجا بخرجان خرامید و از جرجان بطرف تالش و سمر و خوارزم و پنج توجیه کرد و بعد از تسخیر آن ممالک باز بفارس معاودت نمود و از آنجا لشکری ب بحرین کشید و بمجرد نهضت اردشیر آن مقدار هم برضیر

آن ملک غالب شد که خود را از قلمه به بیابان انداخت و هلاک شد آنگاه آن پادشاه عالیجاه مداین را تختگاه خود گردانید و بقیه ایام زنده گانی بشهید فوادمه بساط عدل و داد بگنرانید . نظم .  
چه از یای بنشست شاه اردشیر  
بشد پیش تختش یکی مرد میر  
که نامش جهان دیده خرداد بود  
زبان در دهانش برآزداد بود  
مر او را چنین گفت کای شهریار  
بدولت بزی تا بود روزگار  
همیشه بزی شاد و فیروز بخت  
پتو شاهمان کشور و تاج و تخت  
گرفتی جهان از کران تا کران  
سراغز گشتی تو بر سرداران  
توئی خلعت از وی تخت را  
کلاه و کمر بستن بخت را  
الا ای خریدار مغز سخن  
دل بر گسل زین سرای کهن  
که او چون من و چون تو بسیار دید  
نخواهد همی با کسی آر مید  
چه بارنج باشی چه با تاج و تخت  
بپایست بستن بفرجام دخت  
اردشیر از سخنان آن پیر متبه گشته در  
وقتی که هفتاد و هشت ساه بود . نظم .  
بدانست کامد بتزویک مرک  
همی شنگ خواهد شمن سبز برک .  
لاجرم ولد خود شاپور را بر تخت کیانی  
نشاند و انسر خسروی بر سرش نهاده گوش  
هوش از او بدر نصابج سودمند گرانبار  
گردانید و در آخر زبان بگفتن این سخنان  
بگشاد . نظم .  
که میخواهم از کردگار جهان  
شناخته آشکارو نهان  
که باشد زهر بد تنگدلار تو  
همه نیکنامی بود کار تو  
زیر دهن و از ما بر آن کس درود  
که تارش خرد باشد و داد بود

روان مرا خاد گردان بهادر  
تو فیروز باشی و بر تخت شد  
بگفت این و تازیانه شد بخت او  
ذریع آن سرو افسر و تخت او .  
(حیط (۱) صفحه ۷۷-۷۸-۳۴۰)  
مطهرین طاهر المندسی در کتاب البیه و  
والتاریخ ( ج ۳ ص ۱۵۵ طبع بیابان  
۱۹۰۴ ) پس از ذکر نام ملوک اشکانی  
گرمه که ، آنگاه دوره ملوک الطوائف  
سیری شد و سلطنت پهنی ساسان رسید . اول  
پادشاه ساسانیان اردشیر این بابک بن ساسان  
الجماع پسر دارا بود . ( ایرمن باستان  
ص ۲۵۶۷ و ۲۵۶۸ ) .

بروی ان اردشیر بن بابکان ( کذا ) لم یقدر  
على خلة ملوك الارض حتى " انجده اصل  
اسفهان ( هاسن اسفهان ماز وخی صفحه ۴۱ )  
اردشیر بابک - جمل در چهار سال و ده ماه  
پادشاهی کرد اما مدت سی سال در جنگ  
ملوک طوائف بود تا همگانرا برداشت و  
جهان او را صافی شد و مدت چهارده سال  
پادشاهی همه جهان کرد . اردشیر از فرزندان  
ساسان بن بهمن بن اسفندیار است و این  
ساسان زاهد شده بود بعد از بهمن و در  
کوه رفته و پادشاهی باختی دختر بهمن  
گذاشته . و بعد از آن چون اسکندر رومی  
دارا بن دارا را فتح کرد و ملوک طوائف  
پدید آمدند ازین فرزندان ساسان هیچکس  
پدید نبود تا آنگاه که اردشیر بن بابک  
پدید آمد و دگت من از نژاد ساسان ام و  
ملوک طوائف را برداشت و نسب او برین  
جمله یافته شد ، اردشیر بن بابک بن ساسان بن  
بابک بن ساسان بن بابک بن ساسان بن بهمن  
بن اسفندیار ابن وشتاسف . ( فارستامه این  
البلخی صفحه ۱۹-۲۰-۲۱-۲۵-۶۱-۷۵ )  
۸۸-۱۳۲-۱۳۷-۱۳۸ ) . اردشیر بابکان -  
چنین روایتست که بهمن را پسری بود نام  
وی ساسان ، چون بهمن پادشاهی دختر را  
داد [ وی ] تنگ آمده ازین کار و بدور  
جای برتت و نسب خویش پوشیده کرد ،  
و گوسفند چند بدست آورد و همی داشتی  
تا بهنده وستان اندر برود ، و از وی پسری  
ماند هم ساسان نام بود . تا بدین پسر همچنان  
[ ساسان ] نام همی نهادند ، و روزگار انسر  
بخت و شایستی گرفتن همی گذاشتند تا بابک  
پادشاه اسطخر خوابها دید که بجایگاه گشته  
شود و ساسان را از کوه بیارود و دختری  
بوی داد و از وی اردشیر بزاد گفت پسر  
من است ، نیازست از بیم اشکانیان قسیار  
بیدا کردن تا پادشاهی رسیده و اقدار تلاریخ  
چنانست که بابک پسر خود ساسان بود و  
اردشیر از وی براد ، و نسب او در سیر -  
السنوک چنین است ، اردشیر بن بابک بن

(۱) جله پهلوی ، نزد کتیبی آرتاشیر ملکان ملکا آیران قنوشتر من بزرگان ، رجه آن دهره ایرمت بق اردشیر شاهنشاه ایران ( که )  
نژاد او از ایردانت . ( مسکوکات شرقی ) تألیف دس گان صفحه ۳-۴ .

ساسان بن فارس بن ساسان (۱) بن ساسان بن یحیی بن اسفندیار و شاهی تاملی هلم تر است بر آن و اندر کتاب صورت یادشدهان بنی ساسان گفته است که پیراهن او بدیناوها بود (۲) و شلووار آسان کون و تاج سبز در زر و نیر و قیوم در دست. (مجموع التواریخ والتقصین صفحه ۳۲-۳۳) اول ایشان (ساسانیان) اردشیر بابک بود و او را سی سال در حرب ملوک طویایب روزگار رفت و بسیار حربها افتاد انحر شهرهای یارس و اهواز و بشیر کجاوران (۳) نزدیک دریا [با] جلتواد و آن کرم که پیدا گشته بود و کارش از خجست داشتن کرم بدین بزرگی شده تا اردشیر بعیت آن کرم را بکشد و از آن پس توانست هفتاد را با بران قلبه کردن و گویند شهر کرمان بدین کرم باز خوانند و اردشیر انهمین صحت بسیاری یادشدهان را قهر کرد و این همه کارش بدین تسلیم گشت [و آن گشتن] اردشیران بود بزرگتر یادشدهان ملوک طویایب آنک اندام خوانندش - و چون اردشیر او را بدست خویش بکشد انحر بر خویش بخورد و بر گردنش بایستد بعد از آنک سرش بنگد پست کرد و آن ساعت او را هفتاد خوانند و درین وقت هفتم پادشاه در خدمت اردشیر بودند و زیر رایت هر یکی ده هزار مرد از دلوران و حیره انحر تاریخ خویش گفتند که نمود پادشاه را بکشت از طویایب و از آن پس با مراد آسانی [با] بود و حرب اردشیران بظاهر نهند بود دست حقه اردشیران آنجا نشستی و در خدمت نامه دیگر گونه گویند چنانکه گفته شود -

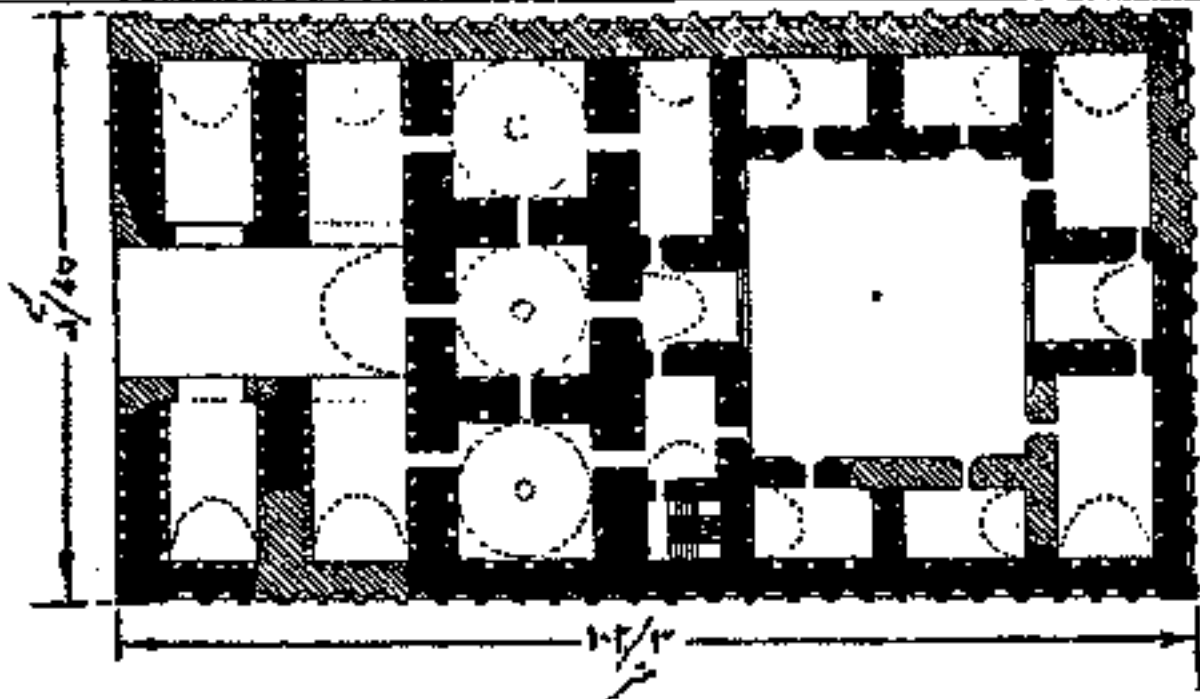
یلشاهی اردشیر بابکان چهارده سال و ده ماه بود و بدیگر روایت چهارده سال و شش

ماه گویند ازین پس جز داد و خدل و آفرین [و] صورت و سیرت پسنده نهند. در حال رعیت و سپاهیان و عاملان چنانکه شرحه آن مشهور است و نسبت عهد اردشیر معروفست (۴) و همت بملوک عالم آورد و جمع علوم و تصانیف که در ایران هیچ دفتر علم قدیم نماند که سکتور نوشت و آنچه خواست بروم فرستاد و از عمارت و شهرها [که کرد] یکی نمود اردشیر (۵) خوانند و آن اردشیر است و دیگر هرمزد اردشیر خوانند و آن سوق الاهواز است و یکی اردشیر خوره خوانند و آن بیروز آباد است از یارس و پیش از آن کور خوانندندی و گور و کار دونا است لاگو (۶) و گفته که چنان کور که مردمان را کنند که در آن وقت یاریان [را] ناموس (۷) بود گور خود نماندندی و من (۸) اردشیر (۹) شهر است بر کنار دجله الموراء زمین میان و بحرینان زمین شیر خوانند و فرات بحیران (۱۰) و نستراندر خوزستان و آن شوشتر است و دامهرمز اردشیر [و] آن راهزاست (۱۱) و دیگر جایها را کنند چون هشت اردشیر و به اردشیر و استاد لودشیر و هرمزد اردشیر و دوشهر بود در یکی بازاریان بودند و در دیگر مهتران و یهلوی یکی را هوجستان و اجار (۱۲) خوانندندی آنست که عرب سوق الاهواز گفتند و دیگر راهوشیر (۱۳) و بوقت آمدن حرب آنرا خراب کردند سوق الاهواز باقی که هنوز بجایست و اهواز خوانند و شهر قدیم را اثر نیست و ناحیت بدان باز خوانند و تن اردشیر شهری است

بهری (۱۴) و آن این چنین خوانند که دیوارش بر تن مردم نهاد یک جسته (۱۵) گل بود و دیگر ازین مردم یارس و سواد و مداین و جاعت (۱۶) که بر ایشان (۱۷) حاصی شده بودند و بر ایشان خشم گرفته بود. این همه شهرها تمام کرد اندر کرمان و یارس و سواد و مداین و هر یکی را نام خدای تاملی و نام خود نهادست و از آن بهری بجایست و بسیاری خراب و لیکن نامها خلاف است و آب اسطغان فست فرمود کردن و آب خوزستان و جوهرهای مشرق او فرمود کردن و اردشیر بابکان خوانندندی و آنچه اعتبار است باصطخر برک از جهان فرود شد (۱۸) (مجموع التواریخ والتقصین صفحه ۶۱-۶۲ و رجوع بمان کتاب صفحه ۱۰-۸۲-۸۶-۸۷-۹۴-۱۰۴-۱۱۳-۲۲۰-۲۲۷-۲۲۲-۳۳۳-۳۰۴-۳۹۱-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۶۳) شود. شهر گور بتاحیت یارس او (اردشیر بابکان) کرده است و مستقر او بودی. (حدود العالم) اسکندر رومی چون دار این را راب کشته شد ... سپستان رفت و بر آن قلعه شد که کبشرو بنا کرده بود بر شمال قلعه سینان و قلعه دیگر است بر جنوب که پس از آن اردشیر بابکان بنا کرده (تاریخ سینان صفحه ۱۰) رجوع بمان کتاب صفحه ۷۴ و ۲۰۱) شود. عمارت سلطنتی اردشیر در بیرون شهر فیروز آباد چشمه آب گرمی در ضمن جلوه عمارت داشته و با اینکه در زمان اولین شاهنشاه ساسانی ساخته شده از بهترین ابنة آن دوره میباشد نقشه آن کاملا ایرانی و شامل بسیاری از اصول معماری است که در زمان بعد از آن تقلید شده و در معماری امروز بعد تاثیر و نفوذ کلی داشته است.

- (۱) ساسان الاسیر بن بابک بن ساسان بن فارس بن مهرس (طبری طبع لیسن ج ۲ ص ۸۱۳) (۲) جزء ۱ شمار اردشیر مدتر (ص ۳۴)
- (۳) در خدمت نامه (ج ۱ ص ۱۰۴ چاپ خاور) کجاوران. (۴) خطبه اردشیر است که ابرهلی مسکویه در تجارب الامم ذکر کرده است (عهد اردشیر ص ۹۹-۱۲۷ طبع لیسن). (بهار) (۵) جزء ۱ بود اردشیر (ص ۴۳) (بهار).
- (۶) در اصل کور و بنظر مابا بد که روی هر دو کور کشف خط زده باشند. در تاریخ جزء کور و کار اسمان للوهدة و العفرة للقبور واللحد ... الخ و ظاهر عمارت چنین است، کور و کار دونا است از گو و کتده - پیش و هده و حفره (بهار) (۷) التاویوس والتاویوس مقبرة و نصاری عرب جمع تواریس و یطلق علی حجر مقبور تجعل فی حقه المیت، و مراد اینجاده است که در کوهها کنند و جنه بزرگان را در آن بنهان سازند (بهار).
- (۸) ظ و من و همین بفرته بعد. کذافی تاریخ سنی ملوک الارض (بهار). (۹) باقوت گوید: «بمن اردشیر کورة واسعة بین واسط و البصرة منها میان و المنذر ... قال الاسیانی، یمنشیر تمرب بمن اردشیر و کانت مدینه مبنیه علی بحر دجلة الموراء فی شرقها تجامع الابله خمرین و درست اثرها ... و ولی حمزه در کتاب سنی گوید: «بمن اردشیر ... علی شاطی دجلة الموراء یارض میان (ص ۳۳) (بهار).
- (۱۰) «میتلن بالفتح ثم السکون ... اسم کورة واسعة ... بین البصرة و واسط فبیتها میان، بنسب الیه میسانی و میسانی پرتوین، باقوت.
- (۱۱) امروز در خوزستان، روم گویند (۱۲) کذا، و این لغت باستانی و هجستان و اجار - خوجستان و اجار یعنی خوزستان بازار، باشد و حمزه نیز هوجستان و اجار ضبط کرده و گوید: سوق الاهواز عرب آنست (ص ۳۳) و ما، و شاه در یهلوی یک حرف است (بهار). (۱۳) جزء ۱، هرمشیر. (بهار) - (۱۴) جزء ۱، من معن البحرین (ص ۲۴). (۱۵) چه بنه هم خوانند میشود. این لغت معلوم نشد. ظ و جنه (بهار).
- (۱۶) ظ و جاعتی، و با حلقه یه نکره، چه یا نکره یا وحدت در فارسی مجهول و بطریق کسره تلفظ میشود در این صورت ممکن است املاتی بوده که آنرا از لحاظ صحت تلفظ حلقه میکرده اند مانند حلقه یا، در لفظ (آنک) و (آنچه) و (آنکی) و (آنچی) که بعد آنکه و آنچه شده است. (بهار). (۱۷) ظ، ایشان - یا، بر او (بهار). (۱۸) اسامی شهرهایی که حمزه ذکر کرده نقل میشود و واحد اردشیر من المین علة منها، اردشیر خره و به اردشیر و بمن اردشیر و انا اردشیر (در متن مجموع التواریخ و استاد اردشیر) و رام اردشیر و دامهرمز اردشیر و هرمز اردشیر و برد اردشیر (در متن حمل، نمود اردشیر) و هشت اردشیر و بتن اردشیر (رجوع بمجموع التواریخ صفحه ۶۲ و ۶۳ حلقه شود)





نقشه صارت ساسانی اردشیر در فیروز آبد فارس (۱)

ایوانی که در قسمت مرکزی و جلو صارت میباشند سقف آن هلالی و عرض آن ۱۲ متر و ۳۰ صدم گز است. حدود و طرف این ایوان چهار اطلاق بوده که با ایوان اصلی زاویه قائمه تشکیل میدهند. مساحت و مانند ایوان مرکزی سقف هلالی داشته - در قسمت پشت و متصل بدان صارت اطلاق مربع بوده که سقف گنبدی شکل داشته اند. در عقب اینها صحن یا حیاطی بوده که دور تا دور آنرا اطرافهای طاق ملالی احاطه بیکرده و کلیه ساختمان بشکل مربع مستطیل عرض ۵۵ گز و طول ۱۰۴ گز بوده است. دیوارهای این قصر از سنگ و آهک ساخته شده و شبیه دیوارهای قلعه است. (تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریمشوی و یسنی ترجمه آقای صدائیه فریاد صفحه ۱۲-۱۲۱).

دو عهد الفرید (ج ۲ ص ۲۶۵) در عنوان المشترك من الجران آرد «العید الاخیری من الاخر» فرس کن لاردشیر کسری. ابن الندیم در الفهرست خود در اسباب کتب مواظ و آداب و حکم کتاب ذیل را حکه برمی ترجمه شده است نام میرد. کتاب عهد اردشیر باپکان الی ابنه ساورد - نیز ابن - الندیم گوید کتابی را در (آداب الصوب و فتح الحصون والمدائن و تریس الکین و توجیه الجوامیس و الطلائع و السرایا و وضع المسالح) که بنام اردشیر بامک نوشته بودند بری نقل کرده اند و در جای دیگر آرد، کتاب ما امر اردشیر باستعراج من خزائن الکتاب التي وضعها الحكماء فی - التدییر ، و آن بری ترجمه شده است - انتهى . امر [ اردشیر ] بتحصیل نسخ کتب العیون العیة والتجویبة التي كان الاسکندر احرق بعضها وحل الی الروم منقشها ورسم بجدیدها و تعیدها و صرف الغنایات الیها

وانفق الاموال الکثیرة علیها . (غرر اشبار ملوک الفرس تعالی) . ابن عبدربه آرد ، قال اردشیر لابنه ، یا بنی . ان الملك و العدل اخوان لا یفنی باحدهما عن صاحبه ، فالملك امر و العدل حلوس و مالم یکن له امر لم یفهم و مالم یکن له حارس ضائع . یا بنی اجعل حدیثک مع اهل البراتب ، و عطیتک لاهل الجهاد ، و بشرک لاهل الدین ، و سرک لمن عنده ماعناتک من ذوی العقول . (عهد الفرید مصحح محمد سعید المریان ج ۱ ص ۱۸) و قال اردشیر لاصحابه ، [ انی ] انا امثک الاجساد لالنیات ، و احکم بالعدل لا بالرضا [ و الفحص ] عن الاعمال لاهل السرائر . (عهد الفرید ج ۱ ص ۱۹) و کثیر اردشیر الی رعبته ، من اردشیر النبویة ملک الملوک و وارث العظام الی الفقهاء الذین هم حجة الدین ، و الا ساورة الذین هم حفظة البیضة ، و الکتاب الذین هم ذممة السلطنة ، و ذوی العرش الذین هم صداد البلاد السلام علیکم ، فانا بعد انک الیکم سالون ، فقد وضعنا عن رعبتنا بفضل رافتنا بها اتاوتها الموضوع علیها و نحن معذک کاتبون [ انکم ] بوعبة . لا تشتمروا العقد فیدهکم [ العدو ] . و لا تحکروا بتمسککم اقطع ، و تروجوا فی الأخاب فاننه امر للرحم ( و اثبت للنسب ) ، و لا تصلوا عنده الدنیا شیئاً فانها لا یبقی علی احد ، و لا ترفضوها فان الاخرة لا تترك الا بها . (عهد الفرید ج ۱ ص ۲۲ و ۲۴) قال اردشیر ، بحسبکم دلالة علی عیب الجاهل ان کل الناس یفترق من و یضرب من ان ینسب الیه ( عهد الفرید ج ۲ ص ۲۱۱ ) فیل لاردشیر ، الادب اقبی ام الطیبة ؟ فقال ، الادب زیادة فی - القفل ، و منیة للرای ، و مکسبة للصواب ، و الطیبة املک ، لأن بها الاعتقاد و بها الفرامة

و تمام الفناء ( عهد الفرید ج ۲ ص ۲۴۹ ) تعالی از گفتار اردشیر باپکان عیادت ذیلدا نقل کند ، لاسلطان الا بالرجال ولا رجال الا بالمال و الامال الا بالعمارة ولا عمولة الا بعمل و حسن حیاسة . لا تشتمروا العقد فیدهکم العدو و لا تحکروا الا حکارتی بتمسککم التصط و کونوا لایاه السیبل ماوی نیوا قدأ فی دار العدل و لا تکرکوا الی هذه الدنیا فانها لا یبقی علی احد و لا تکرکوها فان الاخرة لا تنال الا بها . لاصلاح للخاصة مع فساد العامة و لا نظلم للدهاء مع دولة التوفاه و سلطان تعاقه الرحمة خیر لها من سلطان یخافها ، لا یکن الصران حیث یجور السلطان و سلطان عادل خیر من مطروا بل و اسسطوم خیر من ملک ظنوم و سلطان مشوم خیر من فتنه تدوم کل الناس احقاء بالکرم و اقلهم حترأ فی ترک الملوک لغیرتهم علی . اوحش الاشیاء عند الملوک رأس سلا ذنباً او ذنب سالور رأساً . عدل السلطان انفع من نصب الزمان ، شر السلاطین من خافه الیری . الملك بالذین یبقی و الذین بالملک یقری . الملوک یؤدیون بالهجران و لا یماقیرن بالحرمان . القتل انفی للقتل . اهلوا ان و ایاکم کالذین الواحه الذی ما وصل الی یمن اعضائه من راحة و اذی فهو لاسر الاضواء من الی کلها و اصل (۲) و فیکم قوجهم بسترلة الرؤوس التي تقیم الا - وصال و قوم بسترلة الایدی التي تدفع الضار و تجلب المنافع و قوم بسترلة الثنوب التي تشکر و تدیر و قوم بسترلة مادونها من الاضواء التي هی اموان الجسم علی مصالحة فیکن تعاضدکم و تناسحکم و موت الاحقاد و الفخائن علی حسب هذا الحال . الصراج عبود الملک و ما استنزر بشل العدل و ما استنزر بشل الجور . انتهى .

(۱) از ترجمه تاریخ صنایع ایران تألیف و یسنی صفحه ۱۲۰ (۱) سعیدی مضمون فحماً مشهور شویش را ببطع و بنی آدم اهضای بکدیگریه که در آفریش ذیک گوهرید . . . از گفتار مسلوب اردشیر اقتباس کرده است .

تندر - دوره ظهور اردشیر بابکان و پهل کردن وضع ملوک الطوائفی پهلنشاهی واحد و بنیاد نهادن سلسله شاهان ساسانی و تجدید حیلت و قوت دین زردشتی یکی از دوره های پس درخشان تاریخ دولت ایرانتست . اردشیر در حدود سال ۲۱۲ میلادی خروج کرد و بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی حاکمی شد و بیق استقلال برافراشت و مدت چهارده سال وقت او در زد و خورد با اردوان و مهور کردن سایر پادشاهان ولایتی گذشت تا در سال ۲۲۸ سلوکوسی بر ابر سال ۲۲۸ میلادی بعنوان شاهنشاه مستقل کشور ایران بر تخت نشست و ایرانشهر را بصورت «پاکستان» درآورد بنا بر روایات متعدد پهلوی و عربی و فارسی یکی از مردمانی که در همراهی با اعمال اردشیر و بکرمی نشانین منظور او سهمی بسزا داشت و مردم را از پیش بظهور او مزده میداد و داهیان باطراف فرستاده خلق را یاری و اطاعت وی دعوت میکرد زاهدی بود تنس نام که از زادگان ملوک حلوا یف و انقلابونی مذهب بود و شاه را از پسر بیعت یافته بود لیکن بترک آن گفتگو گوشه نشینی اختیار کرده بود و چون اردشیر بیرون آمد وی بخدمت او رسید و یاری و نصیحت و تدبیر خوبش را پو عرض کرد و خواهان آن شد که زندگی گمانی خوبش را تنها در راه آماده ساختن کلز برای اردشیر بگلرانه پس مشار و مشیر و مسته و ناصح اردشیر گردید و چندان کوشید تا بتدبیر او و تیغ اردشیر همه شاهان و سران و لشکریان و مردمان بریر رایت او درآمدند و سر بخت فرمانش نهادند . در میان کتابهایی که بدست ما رسیده قدیمترین کتابی که ذکر تنس در آن آمده ، کتاب پهلوی دینکرد است که از تألیفات قرن سوم هجری است . دینکرد او را بعنوان «میرپدان هیدنه» یعنی رئیس نگهبانان آتشکده میخواند و میگوید اردشیر باو تکلیف کرد که منتهای مقوس زردشتی را گرد آورد و اوستای فراموش شده را از نو بنویسد و تجدید کند ، وی بلقب یوربوتکیش خوانده شد که یعنی «داری کیش یشتیان» است . دیگر ذکر وی در مروج الذهب و التیبه و الاشراف سعودی و تجارب الامم ابوعلی مسکویه و تعقیق مالک هند بیرونی و فلسطانه ابن البیاض و زینب التواریح ابوالقاسم عبده الله کاشانی و از همه مفصلتر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است . همانیشاری که از او یاد کرده اند از رساله زبان پهلوی ناشی شده که در صدر اسلام موجود بوده و این مفتح آنرا بر زبان عربی ترجمه کرده است

و امر ویژه ترجمه عربی ابن رساله در دست است و نه اصل پهلوی آن ولی ترجمه فلوسی که از ترجمه عربی در اوایل قرن هفتم هجری توسط بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار در بعد آمده در تاریخ طبرستان تألیف وی درج شده است در دسترس همگانست و محققان معاصر مانند ملو کوارتو کریستنسن را عقیده بر آنست که نامه تنس عبارت از خیال پردازی است که در عهد خسرو اول آشفته شده است . نسخه جداگانه ترجمه فلوسی نامه تنس توسط آقای مجتبی مینوی بسال ۱۳۱۱ منتشر شده است . ایرسام - در کارنامه هجرتی در خصوص وزیر اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانی می یابیم ، مؤلف کتاب پس از آنکه باختصار جنگ اردشیر را با اردوان آخرین پادشاه اشکانی ذکر کند داستان دوره شاه اردشیر را آغاز کند سپس گوید : «وی وزیرری داشت نام او تنسار . . .» در باب نام تنسار ناشر کتاب بیکسن در حاشیه نوشته است : «ظاهر آ صغیر ایرسام است که طبری آنرا «ایرسام» آورده است . «راست است که در تبه و منصب این شخص بر ایرسام طبری منطبق میشود لیکن اسم را فعلاً تنسار ( بجای تنس ) باید خواند . زیرا تنس نیز یکی از مشاهیر خه فوندان منصب بزرگه زمان اردشیر بود . اینجا مساله پیش می آید و آن اینکه آیا جای آن دارد که تنس و ایرسام بزرگتر مدان ( و زوگتر ماژار ) یعنی وزیر اعظم اردشیر را یکی بدانیم . کریستنسن بدلائل و قرائن باین نتیجه میرسد که «تنس و ایرسام دو تن ویی شلوگرگان هر دو تاریخی اند لذا اطلاعات مثبتی که از مأخذهای موجود پیرودن میتوان کشید پس اندک است . ایرسام تمام ارثی هر - گیلی را داشت این شغل خاص در دمان ساسانی بود کسیکه شاهل این شغل بود از دیگران ممتاز بود باینکه او تاج را بر سر شاه نو میگذاشت چون این منصب جنبه نظامی نیز داشت است و طبیعی است که ایرسام بکارهای لشکری نیز گماشته شده باشد که یکی از آن جمله جنگ وی با شاه اهواز بوده است و اردشیر او را بشغل هراتی وزارت اعظم نیز نصب کرده است . رجوع بترجمه مقاله «ایرسام و تنس» بقلم آرتور کریستنسن ترجمه آقای مینوی در «نامه تنس» س کلد لند شود . ارداویراف - بروایتی ارداویراف موبد و یارسای معروف صامسر اردشیر بابکان بود و معراج وی در زمان امین شاهنشاه صورت گرفت . رجوع بارداویراف شود . کارنامه اردشیر بابکان . رساله ایست بر زبان

پهلوی و در اصل موسوم به «کارنامه ی اردشیری بابکان» است این رساله یا زمانه یکی از کهن ترین متنهای پهلوی است و مطالب آن گما بیش بلادستان اردشیر در شاهنامه فردوسی عبارت دارد . داستان مزبور قطعه ادبی دلگشی است که از زندگی گمانی پر کشاکش اردشیر حکایت کند و با زبان ادبی ساده و مؤثری تألیف شده است . برخلاف کلیه افسانهها و حکایاتی که راجع باشعاس سرشتاس تاریخی نوشته و کوشیده اند که بر گرد سر آنان حالت تقدس نهند و جمله زهد و تقوی بر پیکر آنان پیوشانده . تا از جزئیات زندگی ایشان بگذر و انور و سر مشق زندگی برای مردمان عادی استخراج کنند ( مانند اسکندرنامه ) نویسنده این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانه پهلوانان خود را با احساسات و سستیهای انسانی بدون شاخ و برگ شرح دهد و پیش آمدها چندان طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شک و تردید بخورد راه دهد ( مثلا شکستها و سرگردانیهای اردشیر عاشقهای صافه آسا - مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن - بیاعتنائی اردشیر به پند های یابیک و غیره ) در اینکه وقایع اصلی رساله تاریخی است شکی در میان نیست ولی نویسنده در تألیف وقایع دخل و تصرف کرده آنها را بصورت افسانه در آورده است و گویا مقصودی بیشتر نوشتن ترجمه احوال افسانه آمیز ، یعنی همان قسمت ادبی و اساطیری که برای آیندگان ارزش دارد ، بوده است از این جهت کوشیده است که وقایع را بلباسی ادبی و بصورت داستان در پی آورد و در همین حال مقاصد خود را در آن بکنجداند زیرا تعدد نویسنده این کتاب در ثبوت تأثیر بحث و سر نوشت ، اعتقاد بنجوم و پیشگویی ، ستایش دلآوری و سواری و پهلوانی و طرفنداری ، از دین زرتشت و مراعات کامل احکام مذهبی ( مانند : واج گرفتن و برقرار کردن مکرر آتش بهرام ) و اهمیت تواد و تجمعه پادشاهان و بزرگان ایران باستان که بهنگام قابلیت خود را بروز میداده است آشکار میباشد کارنامه کنونی شامل همه گزارش تاریخی دوره پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امیر اطووروم و پادشاه ارمنستان نیست . فقط اشاره میبسی راجع بقصد جنگ اردشیر با ارمنستان میشود ( در هفتم - ۲ ) . چنانکه از جمله اول در نخستین بدست می آید ، گویا این کتاب خلاصه از کارنامه مفصل دیگری است و قسمتهای اضافی شاهنامه این حماس را تأیید میکند ( از جمله داستان هفتواد ) لذا میتوان حدس زد که تلامذین فردوسی قسمت هفده کارنامه با ترجمه عربی و یا بازنه آن وجود داشته است . از آنجا که در متن کارنامه اشاره ببلای

شهرنچ و لرد و خاقان ترك شده است . میتوان حدس زد که تالیف کارنامه یا تحریر خلاصه آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول ( انوشیروان ) انجام گرفته است ولی از سوی دیگر ستایش پهلوانی ، بسواری ، هنرنمایی و زیبایی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع بسیار کهن و از عادات زمان اشکانی و یا اوایل ساسانی است ولی ینده و انبوهی که پاردشیر منسوبست ( قسمت الهامی ) باید از اختراعات دوره اخیر ساسانی باشد حکم عادت داشته اند احتیاجات خود را بصورت جنلات اخلاقی باشخاص معروف نسبت دهند تا بدین وسیله حرمشقی برای مصلحان باشد از جانب دیگر سبک انشایی محکم و ساده و استادانه کارنامه قدیمی است و با سبک کتب پهلوی که پس از اسلام تالیف شده فرق دارد از اینقرار میتوان نتیجه گرفت حکم کارنامه کنونی می شک از ادبیات امپل دوره ساسانیان بشمار میرود و قطعاً بعد از سقوط بزرگروباد دوره اسلامی تنظیم نشده است ( مقدمه کارنامه اردشیر بابکان ترجمه آقای صادق هدایت ) این کتاب دوبار بزبان فارسی ترجمه و منتشر شده است ، نخست بقلم مرحوم سید احمد کمروی و دوم بقلم آقای صادق هدایت .

همان اردشیرش پدر کرد نام  
نیاشد بدیدار او شاد کام  
سر او را کفون مردم یاد گیر  
مجبورانش بابکان اردشیر ،  
فرموسی .

قهوة فارسیة من نجایا  
اردشیر نجله ابروز .  
( شمس الدین احمد الطیبی ، نقل شموری )  
اما اردشیر بابکان بزرگتر چیزی که از وی روایت کننده آمده است که وی دولت خدای صعب را بلز آورد و منشی از عدل میان ملوک بنهاد و پس از وی گروهی بر آن رفتند و امری این بزرگ بود ولیکن ایزد از او وجل منت ملوک طوایف بیابان آورده بود تا اردشیر را آن کار بدان آسانی برفت ( ایوالفضل بیهقی چلب مرحوم ادیب من ۹۹ ) و رجوع بنامه تنسر هیربدان هیربد اردشیر بابکان بدجشن شاه بدشوارگر ترجمه این اسفندیار بدصحیح آقای مینوی چاپ طهران ۱۳۱۱ و الجواهر بیرونی صفحه ۵۶ و عبدالفرید ج ۱ صفحه ۹۸ و ج ۲ صفحه ۱۱۲ و چون الانباء ج ۱ صفحه ۱۶۷ .  
والتفهیم صفحه ۲۷۱ حاشیه و تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب صفحه ۹۰ و ایران باستان صفحه

۱۵۱۷ و ۳۲۰۰ و ۲۵۱۸ و ۲۵۲۹  
و ۲۵۳۰ و ۲۵۳۱ و ۲۵۳۲ و ۲۵۳۳ و  
۲۵۳۴ و ۲۵۳۷ و ۲۵۳۹ و ۲۵۴۲ و  
۲۵۴۳ و ۲۵۴۵ و ۲۵۴۷ و ۲۵۴۸ و  
۲۵۴۹ و ۲۵۵۱ و ۲۵۶۵ و ۲۵۶۸ و  
۳۵۶۹ و ۲۵۷۰ و ۲۵۷۱ و ۲۵۷۷ و ۲۵۷۸ و  
۲۵۸۰ و ۲۵۸۳ و ۲۵۹۰ و ۲۵۹۱ و  
۲۵۹۲ و ۲۵۹۳ و ۲۵۹۷ و ۲۶۰۹ و  
۲۶۰۷ و ۲۶۰۹ و ۲۶۱۰ و ۲۶۱۳ و  
۲۶۱۵ و ۲۶۱۸ و ۲۶۳۶ و ۲۶۳۷ و  
۲۶۳۸ و ۲۶۳۹ و ایران باستانی تالیف مرحوم پیر نیاصفه ۲۷۹-۲۸۳ و سفرنامه مازندران و استرآباد داینو صفحه ۱۳۳ و ۱۶۴ و ۱۶۶ و لغت و حکم تالیف مؤلفه این لغت نامه صفحه ۱۵۸۷ ، ۱۵۸۸ ، ۱۵۸۹ ، ۱۵۹۰ ، ۱۵۹۵ ، ۱۵۹۶ ، ۱۶۴۰ ، ۱۶۴۲ ، ۱۶۵۵ ، ۱۶۶۳ ، و رجوع بنیام اردشیر بابکان بر اردوان ددزیل ترجمه اردوان پنجم شود .

**اردشیر - [ ۱ ] ( راج )** بهمن بن اسفندیار پسر داراب ( در داستانهای ایرانی ) و او را بهمن نیز نام بود ( مؤید الفضل ) چون جنبش گشتاسب او را بسیار دلیر دید بدین لقب ملقب کرد ( غیث اللغات ) ( برهان قاطع ) . کمی بهمن پسر اسفندیار بود و مادرش را نام استور ( ۱ ) بود و از فرزندان طالوت الملك . و نام او اردشیر بود حکم اردشیر دراز انکلی ( ۲ ) خواندهندی او را و بهمن مروعت و او را دراز دست نیز گویند سبب آنکه بر پایی ایستاد و دست فرو گذاشتی از زانو بند بگذشتی و اندرین معنی فرموسی از شاهنامه گفته است .

جو بریای بودی سرانگشت او  
ز زانو فرور تر بدی عشت او ( ۳ )  
و بر روایتی گویند دراز انکلی از بهر آن گفتند که لغارت بدور جایگاه کردی در جنوب و مشرق روم ، و او را پسری بود نامش سامان و دختری همای و دختر واجب از نسل رحیم بن سلیمان ( ۴ ) زنی کرد نام او اپردخت و او از حقه اسیران بیت المقدس بود و سبب او را بهمن فرمود که بیت المقدس آباد باز کرده ( مجمل التواریخ و الفصیح صفحه ۲۰ ) .

بهمن بن اسفندیار سخت کریم و نیکو سیرت بود و او را اردشیر بهمن دراز دست گفته می از آنج بسیار ولایتها بگرفت و برقت و سیستان بخار و نیم شهر رستم بکنه و خراب کرد بکنه آنچه با پسرش کرده بودند و پدرش و برادرش را بگشت و تاشتن برومی

کرد بالشکرهای بر اندازد و خراج برایشان نهاد و بخت نصر اسفندیار عراق و شام برود از قبل او هونانک از رقیل پسرش و جنبش ، و رحولی از آن بهمن بیت المقدس شده بود و زحیمی کمی جهودانرا بود آن رسول را بگشت پس بهمن بخت النصر را بفرستاد تا انتقام کشید و آن زحیم را و خلفی را بگشت و یکی بود سینا نام او را برایشان گذاشت و لقب او صید قباد و چون بخت النصر بپایل آمد آن صید قباد بخت المقدس خلاف او کرد و صید بن نمود پس بخت النصر باز گشت و صید قباد بگرفت و بیت المقدس بخار و تبصری را کمی از آن صید قباد بتواداشت و کور کرد و پس بگشت و جهودان را از بیت المقدس آواره گردانید و هیکل بکنه و بعد از آن چهل سال بریسته و چون بخت النصر گذشته شد پسری داشت فرود نام بکوهندی بجای پدرشست و بعد از او پسری داشت بخت النصر نام هوشین منصب پسر داشت اما کار نداشت کردن و بهمن او را عزل فرمود و بجای او کیرش را بگذاشت و تمکین داد و فرمود تا بنی اسرائیل را نیکو دارد و ایشانرا باز جای خویش فرسته و هر کرا بنی اسرائیل اختیار کند بر ایشان گزارد ایشان دانبال و علیه السلام اختیار کردند و این کیرش را نسب این است . کیرش بن اشوارش بن کیرش بن جافاسب بن لهراسب . و مادر این کیرش دختر یکی بود از انبیاء بنی اسرائیل نام این مادر او اشین گفته می و برادر مادرش او را توریه آرمخته بود و سخت حانا و عاقل بود و بیت المقدس را آبادان کرد بفرمان بهمن و هر چه از مال و چهلریایان و اسباب بنی اسرائیل در خزانه و در دست کسان بخت النصر و در خزانه بهمن مانده بود با ایشان داد . و بعضی از اهل تواریخ گفته اند که در کتابی از آن پیغمبر بنی اسرائیل یافته اند کمی ایزد در ریح وحی فرستاد به بهمن کمی من ترا بر گردیم و مسیحی گردانیم باید کمی ختنه کنی خویشتن را و شرع کار بندی و بنی اسرائیل را نیکو داری و باز بیت المقدس فرستی و بیت المقدس را آبادان گردانی و او هوشین کرد و این توفیق یافت و نام آن کتاب کورش است . و مادر بهمن از فرزندان طالوت پیغمبر علیه السلام بودند و دختری از فراد را نسیم بن سلیمان علیه . السلام زن او بود واجب نام و برادرش زور بابل را مدتی ملک کنعان و بنی اسرائیل داده بود تا آنگاه کمی گذشته شد . و شهرضا

( ۱ ) طبری ، استور با وی استار بنت یا تیر بن شمی . . . بن شامین بن بقوب ( ح . استور یا - استوررت تا ) من ۶۸۸ ( ۲ ) دراز انگشت . رجوع به اردشیر اول در تعاملش شود . ( ۳ ) منوچهری گوید ، شنیده که بر پایی ایستاده رسیدی تا برانو دست بهمن . ( ۴ ) اصل ، و حیم . طبری ، و کانت ام و لمر صاحب بخت قنص من وک رحیم بن سلیمان ( س ۶۸۸ ) .

کز پلوس و شهری کی آنرا بشکان گویند و  
 جهرم و آن اصال بهمن بنا کرد . و مدت  
 ملك اوصد و دوازده سال بود و چون گشته  
 شد از وی پنج فرزند ماند دو پسر یکی  
 ساسان دیگر داریا و سه دختر یکی  
 سخانی دیگر فرنگک سه دیگر بهمن دختر  
 اما ساسان با آنکه عاقل و عالم  
 و مریانه بود رغبت پادشاهی نکرد و طریق  
 زهد میرد و در کوه رفت ، و دارا طفل بود  
 شیر خواره پس پادشاهی برخانی کی دختر  
 بزرگتر بود فرار گرفت ، و قومی گفته اند  
 دارا پسر سخانی بود کز پدرش بهمن و چون  
 او را وفات آمد دارا هنوز نراده بود و  
 مادرش پادشاهی میراند تا او بزرگ شد و  
 روایت اول درست تر است . ( فارستانه ابن  
 البیاضی چاپ کبریج صفحه ۵۲ - ۵۴ ) .  
 قطعی در تاریخ الحکماء ( ص ۱۸۵ ) در ترجمه  
 افلاطون آرد ، و عرف افلاطون و شهر  
 فی زمن ارمشاست من ملوک الفرس و  
 هو المعروف بالطویل البیاض (۱) و هو یشتاسف  
 الملک الفدی خرج الیه ذرادشت و الله اعلم (۲)  
 و ارمشاست مبدل از تختش و اردشیر است .  
 ابن ابی اصیبه در عیون الانباء ( ج ۱ صفحه  
 ۲۷ ) گوید ، قال جالینوس ان ابراط لم  
 یجب احسد ملوک الفرس العظیم الثمن  
 المعروف صغالیونانین بارمشت ( کذا )  
 و هو اردشیر الفارسی جدا در این دارا فاه  
 عرض فی ایام هذا الملک للفرس و با فرجه  
 الی حمله بصدیقه قانون آن یصل الی ابراط  
 مائة نطار ذهباً و یحمله بکرامة عظیمة و  
 اجلال و ان یکون هذا المال قدمة له و ضمن  
 له اقطاعاً بثلثها و کتب الی ملک البونانین  
 یستغنی به علی اخراج الیه و ضمن له مائة  
 سبعمین منی اخرج ابراط الیه فلم یجب  
 ابراط الی الخروج من بلده الی الفرس فلما  
 التح علیه ملک البونانین فی الخروج قال له  
 ابراط لست ابدل الفضة بالنال و لما علل  
 بردقس الملک من امراض مرضها لم یقم عنده  
 دهره کتبه و انصرف الی علاج الساکنین  
 و الفقراء الذین کانوا فی بلده و فی من آخر  
 و ان صغرت و داره و بنفسه جمیع من البونانین  
 حتی وضع لهم کتاباً فی الاهویه و البلدان قال  
 جالینوس و من هذه حاله لبس انما یستغنی  
 بالفضی فقط بل و بالفضض و اللحة و یؤثر  
 التلب و التصب علیها فی جنب الفضة و من  
 بعض التوازیح القدیمة ان بقراط کن فی  
 زمن بهمن بن اردشیر و کان بهمن اهتل فانفذ  
 الی اهل بلد بقراط بصدیه فاستمعوا من  
 ذلك فوالوا ان اخرج بقراط من مدینتنا خرجنا

جیماً و قتلنا دونه فرق لهم بهمن و اقرب  
 منهم انتهى . بعد از گشتاسب نوبت سلطنت  
 به بهمن رسید که او را در داستانها اردشیر  
 درازوست نیز گفته اند . در این روایت یک  
 اردشیر جانشین سه اردشیر شده است و  
 اموری که باو نسبت میدهند مربوط به  
 اردشیر هخامنشی است (۴) - راجع ب اردشیر  
 داستانی گفته شده است که اسم او بهمن بوده  
 و لقب درازوست داشته و دختر خود را فروج  
 کرده است . در تاریخ میخوانیم که کز  
 اردشیرهای هخامنشی . اسم اردشیر سوم  
 و هوکا و لقب اردشیر اول درازوست بود و  
 اردشیر دوم موافق نوشته یلوتارک عالم  
 یونانی ، دختر خود ( آنسما ) را ازدواج  
 کرد ، راست است که بهمن از هویت میآید  
 و از هوکا ، ولی در داستانگویی تصحیف  
 و هوکا یا تبدیل آن به بهمن تمجیدی ندارد  
 اما اینکه سه اردشیر یکی شده اند طبیعی  
 است و نظایر آن بسیار است . سلطنت  
 طولانی خارق عادت اردشیر کز این جهت  
 است که وی جایگزین سه اردشیر شده .  
 استعمال اسم همی بجای ( آنسما ) کز  
 ایشاست که موافق اوستا همای نامی دختر  
 گشتاسب بوده و معلوم است که این اسم کز  
 این جهت که در کتاب مقدس زرتشتیان منبسط  
 شده در موقع جمع آوری داستانها در زمان  
 ساسانیان مانوس تر و بطاظرها نزدیکتر از  
 اسم ( آنسما ) بوده اگرچه ( هو تاسما )  
 نامی هم دختر دیگر گشتاسب بوده ولی اسم  
 اولی بر آفتاب از اسم دومی کوتاهتر و مانوس تر  
 بوده یکی از دلایل این نظر آنکه تقریباً  
 شش قرن بعد زن شاپور برادر اردشیر  
 بایکان ( اول ) هم های نام داشته (۴) .  
 سلطنت همای بیچوجه مطابقت با تاریخ  
 ندارد . اسم او را در داستانها داخل کرده اند  
 تا جای خالی سه اردشیر را که یکی شده اند  
 پر نمایند و بعضی از محققین بر این عقیده اند  
 که کللهای صیرامیز ملکه داستانی آسور را  
 باو نسبت داده اند . ( داستانهای ایران قدیم  
 تألیف مرحوم پیرنیا صفحه ۱۲۳ - ۱۲۴ ) .  
 قطعی در تاریخ الحکماء ( صفحه ۹۹ ) آرد  
 و کان [ بقراط بن ابراطس ] فی زمن اردشیر  
 من ملوک الفرس و هو جدا در این دارا و  
 ذکر جالینوس فی رساله التي ترجمها عن -  
 الفاضل بقراط ان اردشیر دله الی ممالک  
 من مرض عرس له فأبی علیه اذ کان اردشیر  
 عسواً للبونانین و ان ملکین من ملوک یونان  
 دهاکل واحد منهما الی علاج شبه فاجابهما

الی ذلك اذ کان حسی السیرة ولما حویا من  
 مرضیها لم یقم عندهما تنزهاً عن الدنيا و  
 أهلها وقیل ان اردشیر لما اشد مرضه بلل  
 بقراط الف فظلم من الذهب علی ان یحضر  
 الیه و یطایفه من مرضه فأبی علیه بقراط ولم  
 یجب سؤاله . انتهى . و رجوع بایران باستان  
 صفحه ۹۰۲ و رجوع بایران باستان  
 اردشیر . [ آ د ] ( راجح ) توابعی . کز  
 امرای شامرخ میرزا که سفارت بختای رفت  
 و در سنه ۸۲۲ بازگشت . ( جلد ۲ )  
 صفحه ۱۹۶ ) .

اردشیر بجایزه [ آ د ] ( راجح ) فی العالم  
 همیشه ( مفاتیح العلوم ) ابرون . بیش چهار  
 میثا . ابن الفاضلی . ابن التیمیسی ( ۵ ) .  
 اردشیر . [ آ د ] چهارم ( هخامنشی )  
 ( راجح ) بروایتی هنگام حمله اسکندر ،  
 پسوس [ ر ب س ] سردار خاندان داریوش  
 سوم بیلختر رفته خود را اردشیر چهارم نامید  
 و چون خبر آمدن اسکندر را شنید باوراه  
 جیغون فرار کرد و در آنجا دستگیر شد .  
 بعد اسکندر وقتی که از کتلوس چون برگشت  
 در باختر مجلسی از ایرانیان بیاراست تادز  
 باب مجازات قاتل داریوش رأی دهند و بر  
 حسب رأی مجلس مزبور او را در عهدان  
 بهداد آویختند . ( ایران باستان صفحه ۱۴۴  
 و ۱۶۵ و ۱۶۶ ) .

اردشیر . [ آ د ] ( راجح ) حسام الدولة  
 بن یاحرب ( ۶ ) شانزدهمین از فرمانروایان  
 خاندان اسپهبدان یساروسیان . وی ۲۵  
 سال حکومت داشته است . ( سفرنامه  
 مازندران و استرآباد راینوس ص ۱۱۵ و  
 جلد ۲ ص ۱۰۳ ) .

اردشیر . [ آ د ] ( راجح ) حسام الدولة  
 بن حسن ( ۷ ) هفتمین از اسپهبدان طبرستان  
 آل باوند ( ۶۶۶ - ۶۰۶ ) متوفی سال ۶۰۲  
 ( سفرنامه مازندران و استرآباد راینوس صفحه  
 ۲۶ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ -  
 ۴۰ ) . مؤلف مجمل التوازیح و التمیم در  
 ذکر نمیشه طبرستان آرد . بنای قدیم بوده  
 و گویند آفریغون کرده است بردمان کوهی  
 برکنار دریا خراب شده بود که در همه  
 طبرستان ناپسندیده تر از آن موضع نیست  
 و در سنه تسع و ثمانین و خممانه ملک  
 طبرستان اردشیر بن العین تجدید صارت  
 آن می فرود ( کذا ) . ( مجمل التوازیح صفحه  
 ۵۲۶ ) . شاه اردشیر بن علاء الدولة حسن  
 بعلت حمیده و سمان پسندیده آراسته بود  
 و در ایام دولت خود در بزم [ شاید در بلل

(۲) در اینجا اردشیر را با گشتاسب خلط کرده است . (۳) رجوع سه اردشیر اولی و دوم و سوم ( هخامنشی ) شود . (۴) رجوع بایران باستانی صفحه ۲۷۹ شود .  
 (۶) در حبیب المبرج ج ۲ صفحه ۱۰۳ ( ناصوب ) چاپ شده و لقب باحرب سیف الدولة بود . (۷) لقب حسن علاء الدولة بود .

و صفا) عملاً بشود متدور مبالغه مینمود .  
 شجاعتش درجه کمال داشت و عدالتش اوراق  
 حکایت نوشیروان بر طاق نسبان گذاشته . بیست  
 که بر سیم و گه رزم تبع  
 ز جوینده هرگز نکرده خردیم .  
 و او بعد از فوت پدر افسر سروری بر سر  
 نهاده بحسن تدبیر قاتلان پدر را بدست  
 آورده اکثر ایشان را بقتل رسانید و مدت  
 سی و چهار سال و هشت ماه حکومت کرده در  
 شهرور سنه اتنی و ستماه متوجه عالم طبری  
 گردیده . (حیب السیر ج ۱ صفحه ۲۴۷ و  
 ج ۲ صفحه ۱۰۳-۱۰۴) .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسام الدوله بن  
 کینخور . از سران خاندان کینخوریه از  
 آل بلوند . ( رجوع بفرنامه ملازمران و  
 واسترآباد و این دو صفحه ۴۳۰ و ۴۳۶  
 شود ) خونمیر در حیب السیر جزء کرموک  
 باوندی آورده مورخان خردمند به عبارات  
 آورده اند که بتاریخ سنجس و ثلثین و ستماه  
 که معموره جهان بسا بلاد ماوراءالنهر و  
 ایران بسبب تسلط و یزدان سیاه توران خراب  
 و ویران گشته بود ، حسام الدوله اردشیر بن  
 کینجور ( کدا ) بن شهریار بن کینجور  
 ( کدا ) بن رستم این دارا بن شهریار بن فلان  
 این سرخاب بن شهریار بن دارا بن رستم بن  
 شیرین کینجور ( کدا ) بن سرخاب بن فلان این  
 شهریار بن فلان بن شهریار بن سرخاب بن  
 مهر دارا بن سرخاب بن شهریار بن بلوین شایور  
 بن کینوس بن کباد بن فیروز ملک معجم . جد  
 انوشیروان عادل ، خروج کرده به ستوراجنداد  
 خود ملازمران را ضبط نمود و پنداری  
 هفت نفر از اولاد و اخذاش در آن دیار  
 بر میند اقبال نشینند و معیت دولت ایشان صدور  
 یازده سال امداد یافته فی شهر معمر سنه  
 تخمین و سیمماه بنهایت انجامید ( حیط ۲ )  
 صفحه ۱۰۰ - ۱۰۶ ) .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسام الدوله بن  
 ناور ( نام آورد ) ( ۱ ) بن بیستون . بیست و  
 پنجین از اسپهبدان یا خویشان ( سفرنامه  
 ملازمران واسترآباد و این دو ص ۱۲۰ ) .  
 و رجوع به اسپندار اردشیر شود .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسن . رجوع  
 به حسن ( امیر ) اردشیر شود .

اردشیر خرّه و اردشیر خوره .  
 [ ا د خ ] ( ر ا خ ) از صارت و شهرها  
 که [ اردشیر با بکان ] کرد . . . یکی اردشیر  
 خوره خوانند و آن بیروز آباد است از یارس  
 ویش از آن گور خوانندندی . ( مجمل التواریخ  
 و القصص صفحه ۶۱ ) . نام الکنایست بر برگ

از ولایت فارس که شیراز و مینوس و میکان ( ۲ )  
 و بر جان ( ۳ ) و سیراف و کلردون و کلم فیروز  
 لا آن الکنه است و رسم کرده اردشیر  
 باشد و بعضی گویند رسم کرده فرودین  
 کنه است . ( برهان قاطع ) ( سرودی )  
 ( خسروی ) الکنه است معظم از فارس و خرّه  
 اردشیر نیز گویند آباد کرده اردشیر با بکان  
 و بعضی گفته اند آباد کرده بهمن ، و اول  
 اصبح است ( رشیدی ) ( شمس اللغات ) یا قوت  
 گوید ، اردشیر خرّه اسمی است مرکب  
 معنی آن ( بهله اردشیر ) است و اردشیر  
 پادشاهی است از پادشاهان ایران و اردشیر  
 خرّه از بهترین کوردهای فارس است و  
 از شهرهای آن است شیراز و جور و خیر  
 و میند و میکان و بر جان و خوار و سیراف  
 و کلم فیروز و کلردون و هر آنها از اعیان  
 شهرهای فارس . بشاری گوید ، اردشیر خرّه  
 کوره ایست قدیم که فرودین کنه آنرا  
 رسم کرد و سپس سیراف این فارس آنرا  
 صارت کرد و اکثر آن پلریا کشند و حرارت  
 آن بسیار و میوههای آن فراوانست . قصه  
 اردشیر خرّه سیراف است و از شهرهای  
 آن جور و میند و ناخن و میکان و خیر و  
 شولستان و قندهجان و کران و شمیران و زیر  
 بلوینجیرم است . اصطخری گوید ، اردشیر  
 خرّه در عظمت تالی کوره اصطخر است و  
 شهر آن جور است و جزو این کوره است  
 کوره کتا خرّه و در اردشیر خرّه شهرهاست  
 بد گتراز جورمانند شیراز و سیراف و جور  
 مدینه اردشیر خرّه محسوب میشد زیرا آن  
 شهر است که اردشیر آنرا بساخت و ریاضت  
 خویش قرار داد و شیر از هر چند که هرگز  
 فارس است و دوازده و در الاطراف آنجاست  
 شهری معشت است و در عهد اسلام بنا شده  
 است ( ۴ ) انتهى . در نزهة القلوب آمده :  
 اردشیر خرّه منسوب است با اردشیر با بکان و  
 اول شهر این کوره . فیروز آباد است .  
 در فارس آنرا دارالسلک اصطخر گرفته  
 بودند و این کوره قدیمی تراز دیگر کوردها  
 است . انتهى . از آنرا او [ اردشیر با بکان ]  
 آنست که بیاری یک کوره ساختند آنرا  
 اردشیر خوره گویند و فیروز آباد از جمله  
 آنست ( فارسنامه ابن ابلیخ جلد کبیر ص  
 صفحه ۶۰ ) توجه از کوره اردشیر خوره  
 است ( فارسنامه ابن ابلیخ صفحه ۱۱۴ )  
 دم ( ۵ ) زردان و دافین و دو آن چند نواحی  
 است از اعمال اردشیر خوره و همه گرمسیر است  
 و بعضی که نهستانست معتدل است ( فارسنامه

ابن ابلیخ صفحه ۱۴۷ ) و رجوع بفارسته  
 صفحه ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۴۹ و مجمل التواریخ  
 و القصص صفحه ۳۲ و ۶۳ خود ، و هم اقتدر  
 پادشاهی وی [ اردشیر ] ملکی بود نام وی  
 مهرک و نام آن شهر اردشیر خوره بود آن  
 ملک بوی نامه کرد و او را بطاعت خویش  
 خوانند . ( ترجمه طبری بلخی ) .

اردشیر ( اردشیر ) [ ا د ] ( ر ا خ ) اردشیران .  
 ( جهانگیری ) و آن دلدوشی باشند و نهایت  
 تلخی . ( برهان قاطع ) . ( آنتدراج ) .  
 در یکی از مآخذ نویی از اسود تلخ .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) دراز انگل ( ر ا خ )  
 اردشیر دوازده دست . رجوع به اردشیر اول  
 هخامنشی و اردشیر بهمن شود .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) دوازده دست ( ر ا خ ) . رجوع  
 به اردشیر بهمن و اردشیر اول هخامنشی شود

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) دوم ( هخامنشی ) ( ر ا خ ) .  
 اسم این پادشاه را چنین نوشته اند ، در کتیبه  
 های هخامنشی بیاری قدیم آرت - خشتر -  
 دنوریه ( کتاب خزانه کتب نجف ) - آرت -  
 خشتا ، نویسنده گان یونانی مانند دیودور ،  
 آریان ، سترابون و پلینی ( ۶ ) آرتا کسرتک  
 سس کتیراس - آرت کسرتک سس از  
 نویسندگان قرون اسلامی ، ابن الندیم ، لوردان  
 صاحب کتاب الفهرست - آرتاخششت ( ۷ )  
 ابوردیحان بیرونی - آرتاخششت و اردشیر بن  
 داراالثانی ، در داستان های ما این اردشیر  
 با اردشیر اول و سوم یک تن شده اند و از  
 سه شاه فقط اسم اردشیر اول ( دوازده دست )  
 باقی مانده . از نویسندگان قرون اسلامی  
 آنهاست که از مدارک شرقی استفاده کرده اند  
 یعنی طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و  
 تعالی و غیره مانند داستانها فقط اسم اردشیر  
 دوازده دست و ذکر کرده اند یونانی ها برای امتیاز  
 این اردشیر از اردشیر اول او را من مون ( ۸ )  
 گفته اند ، که یعنی باحافظه است ، زیرا  
 چنانکه بلوتارک نوشته حافظه خوبی داشته  
 است . بعضی گمان میکنند . که این لقب را  
 بیاری قدیم آبی به ناک ( ۹ ) میگفته اند .

ابوالفرج اسم او را آرتاخششت الثانی ضبط  
 کرده . بلوتارک گوید ( اردشیر . بند ۱ )  
 دلدوش از یزدان چهار سیر داشته اول  
 اردشیر که بزرگتر از همه بود بعد کوروش  
 استان ( ۱۰ ) و اگر اثر ( ۱۱ ) . اردشیر در  
 ابتدا آرتا کس نام داشت اگر چه فی نزد او  
 آرتا کس ( ۱۲ ) میباشد و هر چند کتیراس تاریخ

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسن . رجوع  
 به حسن ( امیر ) اردشیر شود .

اردشیر خرّه و اردشیر خوره .  
 [ ا د خ ] ( ر ا خ ) از صارت و شهرها  
 که [ اردشیر با بکان ] کرد . . . یکی اردشیر  
 خوره خوانند و آن بیروز آباد است از یارس  
 ویش از آن گور خوانندندی . ( مجمل التواریخ  
 و القصص صفحه ۶۱ ) . نام الکنایست بر برگ

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسام الدوله بن  
 ناور ( نام آورد ) ( ۱ ) بن بیستون . بیست و  
 پنجین از اسپهبدان یا خویشان ( سفرنامه  
 ملازمران واسترآباد و این دو ص ۱۲۰ ) .  
 و رجوع به اسپندار اردشیر شود .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسن . رجوع  
 به حسن ( امیر ) اردشیر شود .

اردشیر خرّه و اردشیر خوره .  
 [ ا د خ ] ( ر ا خ ) از صارت و شهرها  
 که [ اردشیر با بکان ] کرد . . . یکی اردشیر  
 خوره خوانند و آن بیروز آباد است از یارس  
 ویش از آن گور خوانندندی . ( مجمل التواریخ  
 و القصص صفحه ۶۱ ) . نام الکنایست بر برگ

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسام الدوله بن  
 ناور ( نام آورد ) ( ۱ ) بن بیستون . بیست و  
 پنجین از اسپهبدان یا خویشان ( سفرنامه  
 ملازمران واسترآباد و این دو ص ۱۲۰ ) .  
 و رجوع به اسپندار اردشیر شود .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسن . رجوع  
 به حسن ( امیر ) اردشیر شود .

اردشیر خرّه و اردشیر خوره .  
 [ ا د خ ] ( ر ا خ ) از صارت و شهرها  
 که [ اردشیر با بکان ] کرد . . . یکی اردشیر  
 خوره خوانند و آن بیروز آباد است از یارس  
 ویش از آن گور خوانندندی . ( مجمل التواریخ  
 و القصص صفحه ۶۱ ) . نام الکنایست بر برگ

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسام الدوله بن  
 ناور ( نام آورد ) ( ۱ ) بن بیستون . بیست و  
 پنجین از اسپهبدان یا خویشان ( سفرنامه  
 ملازمران واسترآباد و این دو ص ۱۲۰ ) .  
 و رجوع به اسپندار اردشیر شود .

اردشیر . [ ا د ] ( ر ا خ ) حسن . رجوع  
 به حسن ( امیر ) اردشیر شود .

( ۱ ) لقب ناور ( نام آورد ) غیر الدوله است . ( ۲ ) درمن برهان جای ، سنگان - ( ۳ ) در برهان جای ، برهان . ( ۴ ) نام شیراز در  
 الواح ملامی مکتوبه در تحت چشمه مذکور است و بنا بر این در عهد داریوش و خشایارشا این شهر وجود داشته است . ( ۵ ) ز ۰۲۰ ن . ل .  
 Maëmon . ( ۸ ) Iran . Nam . Marburg , 1895 , p . 34 . Polyéne . ( ۶ ) Abiatâka بتاریف ( بیوس )  
 تصور کرده که ( آبی به ناک ) ترجمه من من است ( مازدها صفحه ۲۲۹ ) . ( ۱۲ ) Dartés . ( ۱۱ ) Oxathre . ( ۱۰ ) Oslane .

خود را از افسانه های ضعیف و مطعک  
 بر کرده با وجود این باور کردنی نیست تصور  
 کنیم که کنزیاس حتی اسم شاهي را که  
 در در پارش طیب خود او، زن، مادر و  
 تولادش بوده، نیده است. مقصود پلوتارک  
 این است، که بی تن اشتباه کرده و قول  
 کنزیاس صحیح است. ولی وقتی که نوشته  
 های کنزیاس رجوع میکنیم می بینیم که او  
 اسم اردشیر را آرزاکس (۱) نوشته (پیدمی کا  
 کتاب ۱۹) آرزیکاس پس همان دلیل  
 که پلوتارک ذکر کرده باید گفت که آرزیکاس  
 پلوتارک مصعب آرزاکس است، و چون  
 (چنانکه بیاید) یونانیها ارشکهای سلطه  
 اشکانی را آرزاکس مینامیدند، پس شکی  
 نیست، که اسم این شاه در ابتدا، یعنی  
 قبل از جلوس شدنش اردشک بوده و آرزاکس  
 یونانی شده آن است. نسب، چنانکه بالاتر  
 گفته شد، پندار داریوش دوم بود و مادرش  
 یروشات خواهر همان داریوش (چنانکه  
 گذشت، کنزیاس یروشات را خاله داریوش  
 دانست) میث دوم - و سایر بد و سلطنت  
 سه - قصد نسبت به اردشیر پلوتارک گوید  
 (اردشیر بند ۱-۲)، کوروش از طفولیت  
 تنشو و شدید الصل بود، اما اردشیر رقتاری  
 علایم وحشیاتی معتدل داشت او بحکم شاه  
 و ملکه زنی خرمند و زیبا لادواج کرد و  
 بعدها برخلاف میل آنان این زن را نگاه  
 داشت (مقصود قضیه تری تخم است) یروشات  
 کوروش را پیش از اردشیر دوست عبادت  
 و میخواست تخت و تاج شاهي پس از فوت  
 داریوش نصیب او گردد بنا بر این همیشه شاه  
 ناخوش شد بلکه او را از ایالت سواحل  
 دریاها احضار کرد و کوروش، بلبه اینکه  
 مادرش او را ولید خواهد کرد، پسر  
 سلطنت پندختافت یروشات برای اجرای  
 خیال خود بجهان دلیل مشبهت شد، که وقتی  
 ششبار خاتمه یک مملکت منسلک شده بود،  
 توضیح آنکه ملکه شاه گفت، من ارشک را  
 وقتی زایلیم که تو یک شخص عادی بودی،  
 ولی کوروش را زمانی، که من ملکه بودم،  
 این دلیل در مزاج شاه اثر نکرد، زیرا  
 اعلام کرد، که ارشک پانصد و موسوم  
 به اردشیر خواهد بود. بد کوروش را ولی  
 لیدیه و صفحات دریائی و سردار کرد (شاید  
 این یگانه دلمه بوده، که داریوش در  
 مقابل نیرنگها و امرا و یروشات مقاومت  
 کرده). بعد از فوت داریوش اردشیر به  
 پاسارگاد رفت، تا در آن جا بوسیله کاهنان  
 آداب تاجگذاری را بعمل آورد. در این شهر  
 معدنی هست، که متعلق به ربه النوع چنگک

است و یا پسند زد، که سببه می نرو می باشد  
 (می نرو، چنانکه بالاتر ذکر شده، در نزد  
 یونانیها ربه النوع عقل و جنگه بود. سببه  
 پاسارگاد نامیها (ناهد) بوده و یونانیها این  
 بخت را بلی و تطبیق میکردند از انالهیاسین  
 در پیش است. ۴) موافق آداب، خاصیاست  
 داخل معبد شده و لباس خود را کنده لباسی را،  
 که کوروش قدیم (مقصود کوروش بزرگ  
 است) قبل از این که بشاهی رسیده باشد،  
 می پوشید در بر کنده، و پس از اینکه قدری انجیر  
 خشک خورد در گنجینه بست (۳) که او چو دوشروبی  
 بیاشامد، که از سر کوشیر ترکیب شده. اگر  
 آداب دیگری بر حسب قانون مقرر است، فقط  
 معلوم کاهنان میباشد. درحقیقی که اردشیر  
 میخواست آداب مذهبی را بجا آورد، تیسافرن او  
 را آگاه کرد که کوروش سه - قصد نسبت باو  
 دارد و برای تأیید این خبر کاهنی را، که  
 سابقاً مریمی کوروش بود و مناسب از اینکه  
 پو شاه نشده، نزد اردشیر آورد. اوشهانت  
 داد، که کوروش قصد دارد در حین اجرای  
 آداب مذهبی شاه حمله کرده او را بکشد،  
 چندی گویند، که بمجرد این اسناد کوروش  
 توفیق شد، برخی باین قضیه اند که کوروش  
 داخل معبد شده پنهان گردید و کاهن سه بود  
 قصد او را آشکار کرد. بهر حال پس از آن  
 اردشیر حکم اعدام کوروش را داد و  
 همیشه این خبر به یروشات رسیده، دولن  
 آمد و پسر خود را در آفوش کشفه بدن او  
 را با گیسوان خود پوشید، گردن خود را  
 بگردن او چسباند و چنان او را در بر گرفت  
 که جلاد نمیتوانست ضربتی به کوروش  
 وارد آورد، می اینکه آن ضربت به یروشات هم  
 اصابت کند. پس از اینکه ملکه فریادها  
 بر آورد و شیونها کرد چونان چیزی را علاج  
 نمود و قسم داد و قسم خورد، تا بالاخر شاه  
 از تنصیر کوروش در گذشت و حکم کرد،  
 که فوراً پاپالت خود برگردد. کوروش  
 پس از آن بطرف لیدیه حرکت کرد و،  
 چنانکه بیاید، در آنجا باقی شد.  
 قبل از اینکه بشرح یافعی گری کوروش بپردازیم  
 لازم است همه از اردشیر و احوال او بگوئیم.  
 پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۱-۲) در  
 مزاج شاه يك كندی طبیعی بود، که مردم  
 آنرا بلاطفت و ملازمت تعبیر میکردند،  
 اردشیر بنام و رفتار هم اسم خود، اردشیر  
 دراز دست، رشک میبرد و میخواست مانند  
 او رفتار کند، همه باو دست و می داشتند،  
 پادشاهی که میداد عالی و موافق ایافت  
 اشخاص بود، در مجازاتها از حد اعتدال

تجاوز نمی کرد و آنچه باعث وهن بود از  
 مجازاتها می کاست. هدایائی که باو میدادند  
 باروی خوش می پذیرفت و بشاشت او در این  
 موقع مقابلی میکرد با مسرت اشخاصی، که  
 با هدیه میدادند یا از او هدیه میگرفتند.  
 اطوار خوشی، که در موقع دادن هدیه بگسی،  
 مینمود، بر نسکی فطرت و کردارش گواهی  
 میداد. و کوچک ترین هدیه را با مسرت  
 می پذیرفت. يك روز شخصی امیزوس نام از  
 فوق نامه مددخواستی باو هدیه کرد و اردشیر گفت  
 «قسم به مبترا (مهر) که اگر شهر کوچکی را  
 باین شخص پسایند، او میتواند آن را بزرگ  
 کند». در یکی از مسافرتهای او، وقتی  
 که همه باو تقدیمی میدادند، کسب تقیری  
 چون چیزی نداشت بدنه بطرف رودی  
 دوید و دو دست خود را بر آب کرده  
 نزد او آورد. اردشیر را این کار او بسیار  
 خوش آمد و جامی برای او فرستاد، که  
 پر از هزار دریک طلا بود (۳) روزی اردشیر  
 شنید، که او کتیداس (۴) نامی از اهل  
 لاسمون نسبت باو سخن زده، که حسادت  
 است براتی آن یکی از صاحب منصبان را  
 فرمود باو بگوید، «تو مختاری بر علیه شاه  
 آنچه خواهی بگوئی و شاه هم میتواند آنچه  
 خواهد بگوید و بکشد». تیری باذ (۵) روزی  
 در شکوگاه شاه نشان داد، که لباسش یار شده.  
 او در جواب گفت، چه کنم؟ تیری باذ گفت  
 لباسی دیگر بپوش و این لباس را، که در  
 تن داری بمن ده، اردشیر جواب داد، این  
 لباس را بنام میدهم، ولی اجزاء نمیدهم، که  
 آنرا در بر کنی. تیری باذ، که شخصی سبک  
 مغز بود، فوراً لباس را پوشید و خود را  
 بازشت هائی از زر، که فقط ملکه حق  
 استعمال آن را داشت، آراست همه از رفتار  
 تیری باذ، که برخلاف قانون بود، خشمناک  
 شدند، ولی اردشیر خندیده گفت، تیری باذ  
 این تزیینات را بنام میدهم، تا آن را مانند  
 زنی استعمال کنی و این لباس را هم مانند  
 دیوانه بپوشی». رسم در پاسارگاد  
 چنین بود که کسی در سر میز شاه،  
 بجز مادر و زنش، غذا نمخورد و زن  
 شاه پائین تر از او و مادرش بالاتر مینشست.  
 اردشیر، استان و اگر اتر، دو بر دزد جوان  
 خود را نیز بر سر میز نشاند. از همه  
 بیشتر این حرکت استانیا پاسرسیها را  
 خوش آمد، این ملکه در تخت روان بلز  
 و بی بره حرکت میکرد و با شخصي از زنان  
 اتباع خود اجازه میداد، که باو نزدیک شده  
 درودش گویند.

(۱) Arzakès (۲) ترتت درخت صبر با صمغ سفراست، ولی چنین نظری می آید، که پلوتارک اشتباه کرده و این برگه گیاه (هشومه) بوده که  
 چنانکه در فزون پدید آمده، میشود، زرتشتیان در موقع آداب مذهبی استعمال میکردند و در مت معلوم نیست چه گیاهی بوده. پیراپا، رجوع به کلمه (بن)  
 و کده هوم در همین لغت نامه شود (مؤلف لغت نامه). (۳) تقریباً ۱۸۰۰۰ نفر آنکه طلا را - ۹۲۰۰۰ ریال. (۴) Tribze. (۵) Euclidas. (۱)

مبعث سوم - یاخیگری کوروش، جنگه او با اردشیر - تعداد کت او - کوروش پس از ورود به آسیای صغیر تصمیم کرد که با اردشیر جنگه و نظر باین مقصود بالاسد مونیها مربوط شده از آنها سیاهبان اجیرخواست و عهد کرد با شخصی که بیاهه هسته اسپ بنده برای سواران از اجستانی تهیه کند بکسانی که زمین دارند دهانی و یا نهالیکه ده دانه شهرهایی ببخشند و جیره افراد را بقدر کفایت بپردازد چنانکه پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۶) در کتابش خودستانی کرده میگفت دل او از دل برادرش بزرگتر است و خود او در فلسفه و دوسر از برادر دانناتر شراب پیش از برادر خود مینوشد و بهتر فصل اثرات آنرا میکند. اردشیر بکس قدری لطیف و نرم است که نمیتواند در موقع شکار کردن براسب نشسته و بعد جنگه برگردونه قسرا بگیرد. علاوه بر سیلاداسد مونی - کوروش بتوسط طرنداران خود که بسیار بودند، در نهان سیاهی بزرگ از ممالک ایران تهیه میکرد، با پروشات سرأ در مکتبه بود و طرنداران شاه را مینویسید، سکه خیری پلوتارکند. اگر سؤالی از او میشد جواب میداد و مینمود که این تجهیزات را بواسطه خدمت تیسافرن میکند چه از نیرنگه های این والی اندیشناک است. اردشیر راحت طلبیم بانظر انقباض و بی غیری با کارهای او مینگریست و نیرباید در نظر داشت که اوضاع دربار هامنشی از جهة کارهای بی رویه داریوش دوم و سنی و ضعف چند شاه اخیر نجباء و مردم را ناراضی کرده بود و اکثر درباریان در سهم میخواستند، شخصی پیدا شود که دارای اراده قوی و فکر باز بوده اوضاع را اصلاح و خرابیها را مرت کند مثلا پلوتارک گوید (اردشیر بند ششم) اشغاسی که عاشق تجدید بودند و نیز کسانی که نمی توانسته راحت بنشینند، میگفتند: اوضاع مملکت پادشاهی را انتفاء میکند، که مانند کوروش بنام آزادی طلب رزمی و سعی باشد و چون دولت بزرگ را باید شاهی بر جرات و جاه طلب اداره کند. پروشات از این آثار استفاده مکرده توسط طرفداران و دشمنان خود در میان مردم انتشار میداد که چنین شخصی کوروش است و حرفهای او مؤثر میباشد چه تصور میکردند که کوروش دردها را آشکار کرده در پی یافتن دربان خواهد بود. از طرف دیگر استاتیرازن اردشیر چون میدید مردم از اوضاع ناراضی اند برای

جنب فلوب در کوچها حرکت کرده ذلهای رهگذر را میطیبت و در باره آنها ملاحظت میداشت. کوروش هم هر کسی را که اردشیر نزد او میفرستاد رو بخود میکرد و قبل از اینکه بفرار بر گرداند طرفه از خود میخواست و نیز میکوشید که اهالی ایالت او از حسن اداره اش راضی باشند چنانچه او خصوصاً مملوف بجمع کردن میاه بود و بهستوصیه میکرد که از سیاهبان پلویوس فاقواته پیشتر اجیر کنند و در ده جا انتشار میداد که چون از طرف تیسافرن فکرا ن است، این قشون را تهیه میکند. شهرهای یونانی که بحکم شاه جزو ایالت تیسافرن بودند، در این موقع شوریده باستانهای شهر میلت بطرف کوروش رفتند (از اینجا روشن است که مستمریت پیشانی در آسیای صغیر در این زمان تابع ایران بودند. ۲۰) شهر میلت هم میخواست همان کارکنده ولی تیسافرن بموقع آگاه شده و چند نفر سردسته شورشیان را معدوم و باقی را تبعید کرد. اینها و کوروش بطرف خود طلبیه پس از اینکه قشونی تهیه شد این شهر را از خشکی و دریا در محاصره گذاشت خواست تجدید نه گان را بشهر وارد کند و این پیش آمد را باز بهانه قرار داد تا باز سیاهبانی بگیرد. زمانیکه کوروش هنوز در سلطه بود قشون یونانی او در رسید کنسیاس (۱) آرکادی با چهار هزار نفر سیاهی سنگین اسلحه وارد شد بروکسن (۲) با هزار و یانصد نفر سنگین اسلحه و یانصد نفر سبک اسلحه سرفنت (۳) با هزار نفر سنگین اسلحه سراط آخانی (۴) و پاسیون مگاری (۵) هر یک با یانصد نفر (گزنفون، سفر جنگی کوروش کتاب ۱، فصل ۱) وقتی که تیسافرن دانست که اینقدر صاحب منصب یونانی وارد سارد شده برای او تردیدی باقی نماند که این تهیه برای جنگه باقوم میسیدیان (۶) خیلی زیاد است (کوروش جنگه را با این قوم بهانه قرار داده بود و میگفت که می خواهد آنها را از ساکشان خارج کند. ۴۰) و در حال بغرض با بخت حرکت کرد تا اردشیر را از وقایع آگاه گرداند. پروشات همواره بشان میگفت اخباریکه تیسافرن میداد مینی بر فرض است و این والی دشمن کوروش میباشد پس از ورود تیسافرن اطلاعات او باعث شورش واضعراب دربار گردید و همه تقصیر همه را به پروشات و طرفداران او متوجه کردند ولی حرف کسی به پروشات بقدر تو بیخ و

ملاحت استاتیرا که فوق الماده از یاخیگری کوروش اندوهناک بود امر نکرد زیر این ملاحظه بالاخره ملاحظه را بیک سو نهاده بی پروا به پروشات گفت کجا است نولهانی که شما به سرتان میدادید، جزو الطاح شما برای خلاصی کوروش در موقی، که او سوه قصد یحیات برادر خود کرد، چه نتیجه داد؟ آتش جنگه را تا فروخته ایم و شما سارا دهمار این سفنی کرده اید، (پلوتارک، کتاب اردشیر، بند ۷). این سخنان آتش سکنه را در دل پروشات بر افروخت و او تصمیم بر ممالک استاتیرا کرده منتظر فرصت شد. نا نشه بشوم خود را اجرا کند، کنزیاس گوید، که این قضیه پس از جنگه کوروش با اردشیر روی داد ولی دی فن عقیده داشت، که این زن نشه خود را راجع بکشتن ملکه در موقع جنگه اجراء کرد. پلوتارک در این باب چنین قضاوت میکند، ه با وجود اینکه کنزیاس از حقایق دور میشود، تا قصهها یا حکایات چون انگیز در تاریخ خود دلیل کند، باز نمی توان تصور کرد، که او تاریخ خوانه را ندانسته، زیرا او خود شاهد قضایا بوده و موصی هم نداشته، که تاریخ را پس و پیش کند. (اردشیر، بند ۷).

فرست کوروش جنگه اردشیر ۴۰۱ ق. م. وقایع این جنگه را گزنفون آتی، سکه در قشون کوروش بود، نوشته (۷) و پلوتارک از این جهت سکه نوشته مانی او را صحیح میدانسته، بشرح کیفیت این جنگه نیرداخته و قطع نظر باین اظهار کرده. علاوه بر این دومو رخ، در نفر دیگر هم وقایع این جنگه را نوشته بودند، یکی کنزیاس است و دیگری دی فن. از چهار نفر مله کور سه نفرشان، یعنی گزنفون، کنزیاس و دی فن از نویسندگان معاصرانده و سنی دونفر اولی در جنگه شرکت داشته اند، ولی گزنفون وقایع را مشروح تر نوشته و کیفیت جنگه را از ایشهای قشون کشی کوروش بقصد اردشیر تا برگشتن یونانیهای سیاه او میوژان ذکر کرده. اما پلوتارک کتاب خود را راجع به اردشیر تقریباً چهارصد هشتاد سال پس از این واقعه نوشته، هرچنان سعی خواهد کرد، که معاصران نرشته های مورخین و نویسندگان عهد قدیم را در این مبحث ذکر کنیم.

معاصران نوشته های گزنفون.

از سارتن کبلیک چنانکه گزنفون گوید (سفر جنگی کوروش کتاب ۱، فصل ۲) قشون

(۱) Xénias. (۲) Proxène. (۳) Sophénète de Stymphale.

(۴) Socrate d' Achaie (۵) Pasion de Mégare. (۶) Pisidiens

(۷) این همان گزنفون است، که سیر ویدی، با ۵ تربیت کوروش، را نوشته.

کوروش، که ترکیب آن بالاتر ذکر شد، حرکت گرتن ازلیسه بیرون آمدن سپس در سه روز بیست فرسنگ راه پیسوده به رود آمدن رسید. عرض این رود در بلعبر (۱) بود و بر آن ریلایهفت قایق ساخته بودند. پس از عبور از رود سربور کوروش در يك روز هشت فرسنگ راه رفته بحالی موسوم به کلس (۲) در آمد و در این منزل هفت روز اقامت کرد. در اینجا مَنُونِ تِسالِبانی (۳) با هزار نفر یونانی سنگین اسلحه و پانصد نفر یونانی، که سیرهاشان از ترکه پیدایه بود، به کوروش ملحق شد. بعد کوروش در سه روز بیست فرسنگ دیگر پیسوده به سِلِن (۴) رسید. کل آرخ (۵) که از اسپارت رانده شده بود، با هزار نفر یونانی سنگین اسلحه و هشتصد نفر سبک اسلحه و درست نیرانداز گرتی در این جا به کوروش رسید، سوسیاس سیرا کوزی (۶) و سوفسات آرکادی، هر کدام هزار فرسنگ اسلحه با خود آورده بودند. در اینجا کوروش در یارگی سان نشون یونانی و قسمت های آن را دید. همدۀ نفرات یونانی بالغ بر پانزده هزار نفر سنگین اسلحه و دوهزار نفر سبک اسلحه بود و همدۀ سپاه غیر یونانی او، که از مردمان تابع ایران ترکیب شده بود، به هزار نفر میرسد. از این محل کوروش سه فرسنگ راه رفته به پلت (۷) در آمد و سه روز در آنجا توقف کرد. بعد دوازده فرسنگ راه در دو روز پیسوده بشهری رسید که بازار سرامیان (۸) نام داشت و آخرین شهر میسیه بود. پس از آن لوسی فرسنگ رفته به کایسترویدیم (۹) رسید و در روز دو آنجا توقف کرد. در این وقت سه ماه بود که سیره قشون پرداخته نشده و کوروش تا این زمان نادیده آنرا بشکل گذرانده بود. در اینجا یونانیها سخت مطالبه جیره کردند و در این حال زن سی بن نازس (۱۰) پادشاه کیلیکیه پلانگت کوروش رفته وجه مستجابی یار داد (پادشاه کیلیکیه دست نشانده ایران بود) پس از آن کوروش جیره چهار ماهه قشون را پرداخت (باید در نظر داشت که قشون اوقید استند، که کوروش بچنگ لرد شیر میرود، زیرا او چنین ناموده بود، که مقصودش چنگ با پی سید یا نه است. م.) پس از آن کوروش ده فرسنگ راه رفته به تیرپوم (۱۱) رسید. در اینجا چشمة بود معروف به شکر یک از این جا او در فرسنگ راه رفته به تی دیوم (۱۲) در آمد و سه روز در این محل ماند. ملکه کیلیکیه از کوروش

خواهش کرد، که قشون خود را در حال چنگه یار نشان دهد و او برای خاطر ملکه در دشتی سان قشون ایرانی و یونانی خود را دید و برگردونه نشست از پیش گوردهانی یونانی گذشت. ملکه کیلیکیه در کالسنه از دنبال او حرکت میکرد، وقتی که گردونه کوروش بوسط صف رسید، او سرداران یونانی گفت. که نفرات قشون را بحال حله در آورند و هبنگه صدای شیور بر آمد. یونانیها نیزها را پیش برده پیش رفته و بعد تندتر حرکت کرده فریاد زان مستقیماً بطرف چادرهای یارسی دویدند. همدۀ زیاد از یارسیها ترسیدند، ملکه کیلیکیه از گردونه خود پائین آمده فرار کرد و از دو یازاریها امتعه خود را گذاشته گریختند. پس از آن یونانیها خنده گنان بپااد خود برگشتند و کوروش از اینجا بیست فرسنگ در سه روز پیسوده به ای کونیوم (۱۳) آخرین شهر فریگیه رسیده و پس از سه روز توقف سی فرسنگ طی کرد و از لاپتالی کالی (۱۴) گذشت و چون این ولایت جزو ایالت او نبود، یونانیها اجازت داد، که آن را غارت کنند از این جا کوروش ایبا کسا (۱۵) ملکه کیلیکیه را با مَنُونِ یونانی و سپاهی که در تحت فرماندهی او بود، بسلکش روانه کرد. بعد قشون از کایلوکیه گذشته و سه فرسنگ پیسوده بشهر داننا، که شهری بزرگ و پر جمعیت بود، در آمد و سه روز در آنجا ماند. در اینجا کوروش امر کرد بیوقدار آورد، که مکاترن (۱۶) نام داشت با يك صاحب منصب جزو از جهت خیانت بزرگی که کرده بودند اعدام کند. پس از حرکت از این جا، کوروش سعی کرد، که داخل کیلیکیه گردد، این راه بفری تنگ است، که فقط يك اراه از آن میگذرد و برای قشونی، که در مقابل خود اندک مقاومتی بیند، بسیار سخت و غیر قابل عبور است میگفتند که سیرین، پادشاه کیلیکیه در این معبر برای دفاع کیلیکیه حاضر شده و کوروش بر اثر این خبر يك روز در جنگه با نندولی روز بعد خبر رسید که چون پادشاه شنیده مَنُونِ از راه دیگر وارد کیلیکیه گردیده و سفاین کوروش و لاسمونی، که فرماندهی تاموس (۱۷) است، از سواحل یونیه بطرف کیلیکیه می آمد، عقب نشست. توضیح آنکه کوروش بیهانۀ اینکه میخواهد ملکه را با مستغفلین بگرس کیلیکیه برساند، مَنُونِ را مأمور کرد، که از پیراه به کیلیکیه

برود و سردار یونانی بی مانع به تارس (۱۸) رسیده راه کوروش را باین مملکت کشود. بر اثر این کار کوروش از گوهستان سرازیر شده پس از طی ۲۵ فرسخ به فارس رسید. از کیلیکیه تا ایسوس (۱۹)، پادشاه کیلیکیه در این شهر که رودی از میان آن میگذرد نهمی داشت ولی او و مردم تارس باستانی آنها را که میهنان خانه دار بودند، فرار کرده بجایهای محکم گوهستانی رفته بودند. چون یکصد نفر از قشون مَنُونِ در موضع عبور از گوهها بدستاهالی کیلیکیه کشته شده بودند سپاهیان این سردار برای کشیدن انتقام شهر تارس و قصر پادشاه را غارت کردند. همینکه کوروش وارد شهر شد، سیرین نه زبس را نزد خود طلبید و او جواب داد، که هیچ گاه بگسی، که از کوروش مهم مقتدرتر بوده تسلیم نشده است و نزد او نخواهد آمد، مگر آنکه کوروش قبلا بزن او ایبا کسا که پنج روز قبل از کوروش به تارس وارد شده بود قول امنیت بدهد و ملکه او را دعوت کند. بعد کوروش داخل مدفا کسره دوستانه با پادشاه کیلیکیه شد و در ملاقاتی که باهم کردند، سیرین نه زبس مبلغ زیادی به کوروش تقدیم کرد و او هم هدایایی که سرسوم است شاهان ایران در مقام مرحمت با شغاس بدهند به پادشاه کیلیکیه داد. هدایای سربور عبارت بود از اسبی، که همدۀ زرین داشت، يك طوق، دو یاره، يك قه طلا و يك دست لباس یارسی. بعد کوروش باوقول داد، که مملکت او دیگر دستخوش چپاول نخواهد شد و امر کرد، غلامان او را پس دهند و سیرین نه زبس هر جا که غلامان خود را بیابد، آنها را تصاحب کند (همانجا، کتاب ۱، فصل ۳). کوروش در تارس بیست روز ماند، زیرا سربازان او در اینجا استنباط کردند، که میخواهند آنها را بچنگ شاه برند و میگفتند، که برای این کار استفاده نشده اند. کل آرخ که رئیس قشون یونانی بود خواست آنها را بمرکت مجبور کند ولی نتیجه نگرقت و درجیلکه میخواست خودش حرکت کند، باو سنگ پرانند و نزدیک بود سنگسار گردد. بعد چون او دیده بازور نمی تواند کاری کند، قشون را جمع کرده، در ابتدا اشک ریخت و مدتی در حال سکوت ماند. سرداران با حیرت در او فکریسته نیز ساکت ماندند. پس از آن کل آرخ سربازان چنین گفت، که از حال من حیرت نکند، کوروش میزبان من است، او مرا با احترام پذیرفت پس نه هزار درمک داد و

(۱) بلعبر Plèthre حاد ۲۸۰۰۰ متر است (۲) Colosse (۳) Ménon de thessalie (۴) Céléne (۵) Cléarque. (۶) Socias de Syracuse. (۷) Péltes. (۸) Marché des Céramiens. (۹) Caystropédium. (۱۰) Siennesis (۱۱) Timbrium (۱۲) Tyriéum (فونیه کنونی) (۱۳) Iconium (۱۴) Tarse (کرسی کیلیکیه) (۱۵) Epyxa (۱۶) Mégaqherne (۱۷) Tamus. (۱۸) Lycanie (۱۹) Issus



داشت و نیز بواسطه نالرمایی، از کار خارجش کردند و او به سلوید آمده از کوروش نسی کرد، خدمتی باو رجوع کند. شاهزاده ده هزار درمیک باو داد و کسل آرخ همه از سیاهیان اجیر دور خود جمع و شهر خسوس را از اهالی ترا که انتزاع کرد. غیر از کل آرخ اشخاصی دیگر نیز در خدمت کوروش بودند، که اسم ایشان ذکر شد. پس از رئیس قشون اشخاص معروف قشون یونانی یکی موسوم به آریس تیب (۲) بود و دیگری به مین (۳) و هر دو از خاتواته آله آد (۴) بودند و این خاتواته را در یونان از هوانخواهین ایران می دانستند. پس از اینها اشخاص دیگری نیز بودند، مانند کزفون و هیره، که ذکرشان در جای خود می آید. کوروش از تارس ده فرسنگ در دوروز پیسوده برود پساروس (۵) رسید و بعد پنج فرسنگ دیگر راه رفته از رود پیراموس (۶) گذشت عرض این رود یک استاد (۱۸۵ گز) بود از این رود پانزده فرسنگتر از رود دوروز پیسوده به ایسوس (۷) آخرین شهر کیلیکیه درآمد (ایسوس در کنار خلیج اسکندرون که بفریسی مغرب اتصال دارد واقع بود) اینجا کوروش سه روز ماند و سی و پنج کشتی بفرماندهی بی تاگراس لاسدمونی (۸) و بیست و پنج کشتی خود کوروش بفرماندهی تاس (۹) باو ملحق شدند در این کشتی ها هفتصد نفر لاسدمونی سنگین اسلحه بسر گردگیخی، ری سوف (۱۰) لاسدمونی بودند کشتی ها در ساحل و در نزدیکی خیمه کوروش لشکر انداخته و چهارصد نفر یونانی سنگین اسلحه که خدمت آبروکوماس را ترک کرده بودند در اینجا پسیاه کوروش پیوستند. از ایسوس تا فرات، کزفون گوید (مقر جنگی کوروش کتاب ۱، فصل ۴)، از ایسوس کوروش یک منزل طی کرده بفرسنگهای کیلیکیه و سوریه رسید. اینجا دو دیوار است، آنکه در این طرف، یعنی در جلو کیلیکیه، است بواسطه سی بن ه زیس و کیلیکی هلسلط میشد و مدافع دیگری، که در آن طرف یعنی بطرف سوریه است. چنانکه میگفتند شخص شاه بود، در وسط این دو تنگه رودی کوروس (۱۱) نام جاری است و مسافت بین این دو دیوار سه استاد است (تقریباً پانصد و پنجاه ذرع) عبور از اینجاها مشکل است زیرا دیوارها تا دریا فرود می آید و در هر کدام از دو دیوار سه دیوار در بلندی بزمبشود (مقصود کزفون از دیوارها کوه پانی بلند است و برای فهم مطلب باید گفت، که دو تنگه سوریه را از

اظهار داشتند که مانع یا رفتن بر مضایت کوروش اشکالات زیاده دارد. شخصی که در بلطن طرفدار نظر کل آرخ بود، چنان وانمود، که میخواهد زودتر یونان برگردد و گفت، اگر کل آرخ نمیخواهد ما را برگرداند، پس سردار دیگری انتصاب کنیم. آذوقه را از اردوی خارجی ما میبریم و نزد کوروش رفته کشتی پلوهانی میگیریم هر گاه نخواهد راهنمایی هم بدهد، یک بلندی را اختال کرده میچنگیم و از همه کوروش و کیلیکی ها برمی آیم، دیگری جواب داد، که این پیشنهاد عملی نیست. باید ساده لوح بود، که چنین پیشنهادی را بپسوقع عمل گذارد. بر فرض اینکه کوروش کشتی با داد، آیا بلطنان خواهیم داشت، که ما را قسرق نکند. زانها چه نمری دارد، اگر آذوقه نداشته باشیم، هر گاه از او آذوقه نخواهیم خواست، پس خوب است از او نیز نخواهیم، که یک بلندی را هم خودش برای ما اختال کند. بقیده من بهتر است با او داخل مذاکره شد بدانیم، که میخواهد ما را چه کند اگر برای جنگی میخواهد که محاطرات و مشقات زیاد دارد، باید ما را راضی بدارد و اگر پیشنهاد ما را نپذیرفت راه بلزگشت ما را تأمین کند. همه این رأی را پسندیدند بخصوص سکه کل آرخ در جواب شخص اولی گفته بود، او حاضر نیست بدین ترتیب یونانیها را برگرداند، ولی هر کس را انتخاب کنند او تابع خواهد بود. چند چینه نظر انتصاب کرده با کل آرخ نزد کوروش فرستادند و او گفت، چون آبروکوماس (۱) دشمن من چنانکه شبیدام، در دوازده منزلی فرات است میخواهم او را تعقیب و مجازات کنم و اگر فرار کرد در آنوقت می بینم که چه باید کرد. یونانیها پس از شنیدن این جواب امتیاط کردند که کوروش میخواهد با شاه بچنگد و خواسته که خیمه سر بازار را زیاد کند. کوروش قبول کرد، که سه ماهه بجای دو نیم درمیک سه نیم درمیک بپایند (معدل ۲۷ فرانک طلا یا ۱۳۵ ریال م.) پس از آن قشون حرکت کرد. ولی عمقاً کسی نیت واقعی کوروش را نمیدانست (همانجا، کتاب ۱، فصل ۳). آبروکوماس والی سوریه و سردار بود و از طرف اردشیر مأموریت داشت بصر حله کند. راجع به کل آرخ اسپارتی رئیس قشون یونانی کوروش باید گفت که او سابقاً کم شهر پیرانس، یکی از مستعمرات یونانی، در تراکیه بود. بعدها از جهت خشونت که

من این پول را بمصارف شخصی رسانیدم بل خرج شما کردم و ترا کی ها را از خسوس و انتم بد وقتی که کوروش مرا طلبید از جهت حق شناسی حرکت کردم و شما را هم همراه خود آوردم. اکنون که نمیخواهید مرا پیروی کنید، پس باید یکی از دو کار را بکنم، شما خیانت کرده بطرف کوروش بروم یا باشا مانده به کوروش دروغ بگویم کدام تصمیم عادلانه تر است؟ نمی دانم. ولی مانع را اختیار میکنم و حاضر از دنبال شما بیایم کسی نخواهد توانست بگوید که من یونانیها را خود خارجی ها برده یا آنها خیانت کردم و دوستی خارجی را بر آنها ترجیح دادم. چون نمیخواهید مرا پیروی کنید من از دنبال شما خواهم آمد و هر چه پیش آمد تحمل خواهم کرد. زیرا من شما را وطن دوستان و رفقای جنگی خود میدانم. با شما بهر جا که روم محترم خواهم بود. بی شما من نخواهم توانست به دوستی را یاری و نه دشمنی را دفع کنم. پس بفرید به فرید که بهر جا روید، من هم خواهم آمد. سر بازاران او و دیگران. چون این نطق بشنیدند تصور کردند، که او قصد ندارد با شاه بچنگد و مشرف گشتند. بعد کوروش که از این قضیه نگران بود کس فرستاد که آرخ را طلبید. او ظاهراً قدر خواست و نزد کوروش نرفت، ولی در نهان بیخام داد که کارها روش خوبی خواهد داشت و لازم است که او دیواره کسی را فرستاده او را طلبید. بعد کل آرخ سر بازاران را جمع کرده گفت، که کوروش با ما چنان رفتار میکند، که ما با او رفتار کردیم، او خیمه قشون را بنیسهد زیرا ما نمیخواهیم با او حرکت کنیم. او مرا طلبید و من از رفتن نزد او باا کردم. زیرا اولاً خیانت میکنم از اینکه او را کاملاً فریب داده ام و دیگر اینکه مبرسم، که او در ازای تعصیری که دارم، حکم توقیف مرا بدهد پس در این حال لازم است در فکر خودمان بمانیم. اگر میخواهیم از اینجا برگردیم، امنیت لازم است و هر گاه میخواهیم بمانیم باز امنیت لازم است. کوروش شهر تلزنیتی است، وقتی که کسی دوست او باشد و دشمنی است مهیب، اگر بفرامد با کسی خصومت ورزد، بی آذوقه سردار و سر باز در حکم واحدند و نمیتوانند کاری بکنند. نوای اوراهم از سواره نظام و پیاده و کشتی ها می بینید. با این حال بگردید، که چه باید کرد؟ یونانیها در جواب سردارشان نطق های گوناگون کردند، یعنی که از کل آرخ درس گرفته بودند

(۱) Abrocomas. (۲) Aristippe. (۳) Ménon. (۴) Aléades, (۵) Psarus.

(۶) Pyramus. (۷) Issus (۸) Pythagoras Lacedémonie (۹) Tamos. (۱۰) Chrisophe

(۱۱) Karsus.

کیلیکه جدا میکند ، یکی را که از دریای  
مقرب دورتر است در بند آمان (۱) مینامیدند  
و دیگری را در بند سوریه . تنگه های  
مدکور میرهای بسیار طولی است . که  
چهار نفر پهلوی هم بصورت میتوانند از آن  
عبور کنند . چنانکه بیاید اسکندر نیز از  
این تنگهها عبور کرده کلیه باید در نظر  
داشت . که اسکندر و نه کوروش را بیسود و  
از تجربیات یونانیها استفاده کرد . م . م .  
چون نیشد در بند مارا گرفت ، کوروش  
چریرا احضار کرد تا سپاهیان سنگین اسلحه  
این طرف و آن طرف در بند سوریه را گرفته  
عبور کنند . کوروش تصور میکرد حمله  
آبرو کوماس چون قوه بسیار دارد سخت  
جمانت خواهد کرد . ولی او همین که خبر  
ورد کوروش را به کیلیکه شنید از غیبیه  
حرکت کرده نزد شاه رفت قوه او را سبب  
مزاحمت نمیدانند . بعد کوروش از در بند  
سوریه گذشته شهر می رماند (۲) نام فیشی  
رسید و در اینجا هفت روز ماند . در این محل  
کسی نپاس آرکادی (۳) و پاسیون مگاری (۴)  
اشیاء واسباب قیمتی خود را برداشته و بگشتی  
نفسه قرار گرفته کوروش خواست آنها را  
تغیب کند لیکن سرداران یونانیها خواست  
چنین گفت کسی نپاس و پاسیون مارا رها  
کرده رفتند ولی باید بدانند که بی اطلاع  
من فرار نکرده اند زیرا من میدانم کجا  
میروند و راقم من سهل است که با تری دمها  
(گشتی های جنگی) گشتی های آنها را  
تغیب کنم اما خدا میداند که من چنین نیش  
ندارم و کسی نمیتواند بگوید من از شخصی  
که با من است استفاده میکنم یا اگر بخواند  
خدمت مرا ترک کند او را آزار و اذیت  
کرده دارائی اش را از دستش میگیرم . بروند  
هر کجا که میخواهند ولی بدانند که با من  
بتر از آن کردند که من با آنها کردم  
زبان و کودکان آنها در تراز (۵) و در دست  
تسلط من اند من آنها را نزد ایشان روانه  
خواهم کرد تا جائز شدن باشد از رشادتی  
که قبل از این در خدمت من نبودند پس  
از این نطق یونانیهاییکه رغبت بداشتند  
در قشون کوروش مانند بامسرت حاضر شدند  
از او بیروی کنند بعد کوروش بیست فرسنگ  
راه بیسوه به خالوس (۶) رسید دهاتی که  
مخشون او در آن اردو زد به پروشات تعلق  
داشت و ملکه این دهات را برای استفاده به  
کوروش واگفته بود پس از آن کوروش  
در پنج روز سی فرسنگ راه بیسوه بر  
چشمه رود دلروس (۷) رسید بلزیس (۸)  
والی سوریه در اینجا قصری با پارک عالی

داشت در شش بار کورا بر کوروش تاختند  
و قصر او آتش زدند از اینجا قشون بر راه  
افتاد و در سه روز پانزده فرسنگ راه  
بیسوه شهر بزد گشوهنی تاب ساک (۹) که  
در کنار فرات واقع بود رسید عرض فرات  
در اینجا چهار استاد (۲۴۰ مایل) است قشون  
در اینجا پنج روز اطراق کرد و کوروش  
سرداران یونانیها را طلبیده گفت (من میخواهم  
با شاه جنگ کنم و باید این خبر را سپاهیان  
داده آنها را برای این کار حاضر کنند  
سرداران چنین کردند و سپاهیان یونانی  
با آنها با شغرت گفتند شما قصد کوروش را  
میدانستید و از ما پنهان میکردید ما با  
کوروش توافق نمودیم آمد مگر اینکه جبه  
مارا همان مقدار که در موقع مسافرت پندار  
داریوش میداد بعد و حال آنکه آن زمان  
او مارا برای قراولی با خود می برد تا برای  
جنگ با شاه ( برای فهم مطلب باید در  
نظر داشت که زمانی که کوروش بیابان  
پندرش در یوش دوم احضار شد همه  
مستغفل یونانی با خود داشت . م . م . کوروش  
با وند های زیاد تقریباً تمام یونانیها را  
راضی کرد .

از فرات تا کراماند ، بعد دشون کوروش از  
فرات گذشت و آب تا سیه آنها می آمد .  
آبرو کوماس در موقع عقب نشینی تسلیم  
گشتی ها را سوزانیده بود تا کوروش معطل  
شود اهالی تابسات نقل میکردند ، که از  
فرات هیچگاه بدون گشتی نیشد گذشت و  
این پیش آمدند یک تفضل آسمانی دانسته  
می گفتند ، که فرات بشاه آتیه خود مطلق  
گشت . بعد کوروش در سوریه حرکت کرده  
و پنجاه فرسنگ در نه روز طی کرده به  
آرا کس رسید . در اینجا دهات متعددی  
بود قشون مله و شراب زیاد از این دهات  
تحصیل کرد و سه روز مانده آذوقه بر گرفت  
(توسیف کزنون از راه در اینجا گنگ  
است . اگر قشون کوروش از فرات گذشت  
چگونه پنجاه فرسنگ در سوریه راه بیسوده  
و دیگر لفظ آرا کس چه معنی دارد ، باید  
استنباط کرد ، که مقصود کزنون از سوریه  
نست فریب بین النهرین بوده و از آرا کس  
روزی مانند خاپور که بفرات میرزد . م . م .  
بعد کزنون گوید ( سفر جنگی کوروش ،  
کتاب ۱ ، فصل ۵ ) کوروش داخل عربستان  
شد و در حالی که فرات را از طرف دست  
راست داشت ، در مدت ۵ روز سی و پنج  
فرسنگ را در بیابانهای کم بزرگ بیسود .  
این صغیه جلگه ایست صاف مانند حراب و  
درختی در اینجا دیده نمی شود ، زیرا تمام

صحرا پر است از اقستین و هر چه در اینجا  
میرود ، صحر است ولی سایه ندارد ، از  
حیوانات در این صغیه گور خر ، خرگوش و  
شتر مرغ بسیار است . کزنون توصیف میکند  
که سوارهای یونانی چگونه شکار گور  
خر می کردند و این حیوان بچه سرعت  
میدوید ، گوشت گورخر طعم گوشت گوزن  
را دارد ولی از آن لطیف تر است شتر مرغ  
با پانچان میدود ، که سوار بآن نرسد و  
از این جهت سپاهیان یونانی بزودی از  
تغیب شتر مرغها صرف نظر کردند . پس  
از عبور از این جنگل قشون به کرسوت (۱۰)  
رسید و این شهر بزرگ در کنار رود ماس  
کاس (۱۱) واقع است و رود شهر را از هر  
طرف احاطه دارد ، سیاه در اینجا سه روز  
اقامت کرد ، بعد در مدت سیزده روز قون  
فرسنگ راه بیسوده بشهر پیل (۱۲) در آمد  
و در تمام این راه سیاه کوروش فرات را از  
طرف دست راست داشت . در موقع عبور  
از این صغیه همه بسیار از مال بته بواسطه  
نیومن عین تلف شد ، زیرا این صحرا  
بکلی عاری از علف و درخت است . سکنه این  
صحراها از معدن سنگ سنگهای بزرگ  
استخراج کرده به بابل می برند و از فروش  
آن معاش خود را تهیه میکنند . در اینجا  
گنم و جو بدست نیامد و سپاهیان مجبور  
شدند فقط گوشت بخورند . گلهای سپاهیان  
مجبور بودند خیلی راه بروند ، تا به آب و  
علیق برسند . در این جا کزنون حکایتی  
ذکر میکند ، تا نشان دهد ، که اهل ایلیان  
کوروش بچه اسدازه او را محترم شمرده  
او هر شرا اطاعت میکردند ، قشون بمیری  
رسید ، که بر از گل بود و ارا بها در گل  
فرود رفت . کوروش سپاهیان ایرانی اس  
کرد ارا بها را از گل بیرون آورد و چون  
آنها بتانی گل میکردند ، کوروش به بزرگان  
که با او بودند ، اس کرد خودشان این کار  
را کنند و آنها نپاس از یونانی را کنند با  
قبای عالی و خلوازه های زردوز و بعضی  
باطوقها و یارهها در گل هستند و چنان  
با تندی و چابکی این کار را انجام دادند ،  
که هیچ انتظار نبرفت ، زیرا اینها از بزرگان  
بودند و هدایت باشکوه کلرها نداشتند . کلیه  
کوروش عجله در حرکت داشت و اگر  
توقف میکرد ، فقط برای صرف غذا و  
تحصیل آذوقه یا کار لازم دیگر بود . او  
می شناخت تا به لود شیرمهلت برای جمع آوری  
قشون ندهد . چند کزنون گوید ، حق با

(۱) Pyles Amanique. (۲) Myriandrie. (۳) Xénias d' Arcadie. (۴) Pasion de Mégare. (۵) Tralits.  
(۶) Chalus, (۷) Dardès. (۸) Bétésis. (۹) Tapsaque (۱۰) Corsote. (۱۱) Mascia (۱۲) Pyles.

گوروش بود ، زیرا دست و نیز زیادی نفوس ، که باعث قدرت و زور مندی پادسی بود حد مقابل يك حله ناگهانی کوچکترین نتیجه نداشت . در آن طرف فرات در مقابل رود گاه شهر بزرگی بود ، که کلر ماند نام داشت ، سیاهبان پشان جا برای خرید آذوقه میرفتند و برای گذشتن از فرات پوستهای چادرهای خود را بکار میردند . توضیح آنکه درون پوستها را پرازی پنجه کرده درزهای آنرا چنان محکم میدرختند ، که آب به پنجه سرایت نمیکرد . همین نحو از رود میگذشتند و بعد با سرما ، شراب و ارزین ، که در این ميفعه زیاد بود ، پر میگشتند . پس از آن که قشون گوروش از این جا حرکت کرد در راه جای پای اسب و پهن آن مشاهده شد . این آثار يك دسته از سواره نظام اردشیر بود ، که بعد از دو هزار فریبشایش قشون او حرکت میکرد و علقی و حلوه و آنچورا ، که برای قشون گوروش مفید بود آتش میزد . در این جا کز نفون شرح حرکت گوروش را قطع کرده قضیه آرُن نامی (۱) را بیان میکنند (کتاب اول ، فصل ۶) .

قضیه آرُن نامی - آرُن نامی شخصی بود از طایفه ساسانی یکی از بهترین سرداران ایران ، او خواست به گوروش خیانت کند و با این مقصود به او پیشنهاد کرد هزار نفر سوار پلو بدهد ، تا او بدسته سواره نظام اردشیر ، که آذوقه و هلیق را مینوم میکرد ، ناگهان بتازد . گوروش پذیرفت و نوبس از آن نامه پناه نوشته خدمت سابق خود خود را یاد آورد شد و خواهش کرد ، که شاه بسوار نظام خود امر کند ، او را مانند دوست پذیرد . شخصی که نامور رسا بنام نامه بود ، آنرا نزد گوروش برد . و آرُن نامی را احضار و توقیف کرد . بعد مجلس مشورتی از حفت نفر رجال دره اول خود تشکیل داده فرمود او را محاکمه کنند و در همان وقت سرداران یونانی گفت سیاهبان یونانی را تحت اسلحه در آورند . آرُن نامی محکوم باعدام گردید و تمام سفار و حتی اقرابای او بر خاسته کمر بند او را گرفتند . کز نفون گوید ، که موافق عادات پادسی این اقدام دلالت میکرد ، بر اینکه متهم محکوم باعدام شده و حکم او را اجرا خواهند کرد . اشعاصی که میبایست در پیش او بخاک افکندند ( یعنی پایی او را بیوسند ) در این موقع نیز بخاک افکندند . اگر چه آرُن نامی فیدانست که میخواهند او را بکشند ( در اینجا سفار کز نفون متناقض است . اگر گزنفون کمر بند

علامت اعدام بود ، چگونه نمیدانست ؟ ) . بعد آرُن نامی را پیاده آرتا یارت ، صحنه با وفاترین مستعطف گوروش بود ، بردند و از این بعد دیگر کسی او را ندید و کسی از روی یقین ندانست ، که چگونه او را کشتند .

قشون گوروش پس از آن با ایالت بابل وارد شده دوازده فرسنگ راه رفت . روز سوم گوروش قشون ایرانی یونانی خود را سان دید و وعدهای زیاد سیاهبان نمود داد ، زیرا تصور میکرد ، که اردشیر روز دیگر در طلیه آفتاب حله خواهد کرد ( همانجا کتاب ۱ ، فصل ۷ ) . چنین است روایت کز نفون در اجماع قشون کشی گوروش تا در یکی بابل . حالایند دید ، که اردشیر برای جنگ با گوروش چه میکرد .

نادر کات اردشیر - یعنی کخیر عربست گوروش بابران رسید ، دوستان درباری اردشیر باین قضیه بودند ، که شاه حله نخواهد کرد ، مگر در وهله واپسین . حق هم با آنها بود ، زیرا اردشیر ، برای اینکه از حرکت قشون گوروش تمناعت کند ، امر کرده بود در جلگه های بین النهرین خندق بکنند ، که عرضش ده ارش و عمقش بهمان اندازه و طولش صد استاد ( تقریباً سه فرسنگ کنونی ) باشد ، ولی پس از اینکه گوروش بخندق مزبور رسید ، چنانکه باید ، اردشیر تمناعت از عبور او نکرد و سیاه گوروش به بابل نزدیک شد . از این وقت اردشیر چنین بنظر می آید ، که شاه میخواست از ایالات قریبی ایران عقب نشسته گوروش را بداخله مملکت بکشاند و در مشرق ایران با او مواجه شود ، چه اردشیر سلطنت راسخ خود میدانست و تصور میکرد ابراهیمای مشرق ایران ، که بحق و مشروعت (۲) معتقدند ، جدا باز غمراهی خواهند کرد . حال بدین سوال بود ، تا آنکه تبری بند یکی از سرداران اردشیر باو گفت ، که این نقطه بد است ، زیرا سیاه او کمتر از سیاه گوروش است و باین حال حله نگردن و ماد و بابل را بدست دشمن دادن خطاست حرف او مؤثر افتاد ، اردشیر از جنگ دفاعی منصرف شده تصمیم کرد حله برد . ( پلوتارک ، اردشیر ، بند ۲ ) عده قشون اردشیر را کز نفون يك میابون و دووست هزار نفر سپاهی پیاده ، شش هزار سوار و دووست ارابه داس دار نوشته ، ولی افریق است ، زیرا کتر یاس ، که خودش در قشون اردشیر بوده ، میگوید عده نفرات قشون

اردشیر از ۴۰ هزار تجاوز نمیگردد . پلوتارک و دیو دورسی سالی هم همین عده را ذکر کرده اند . خود کز نفون هم میگوید ، شش هزار نفر سوار رزیده ، که در جلو شاه حرکت میکردند ، در تحت فرماندهی آوناگراس (۳) بودند . پانی قشون اردشیر را چهار سردار میبایست تدابیر کنند ، آبروکوماس ، تیسافرن ، کبر یاس و آراس (۴) ولی ، چون آبروکوماس پنج روز بعد از جنگ رسید و سیصد هزار نفر ابراب جمعی او در جنگ نبودند ، عده قشون اردشیر در موقع جنگ به تعداد ۱۵۰ هزاره داس دار میرسیه این ارقام هم افریق است ، راجع به آبروکوماس بالاتر گفته شد ، که او مأمور بود لشکری برای حله کردن بمصر تهیه کند و در سوره تولف داشت . معلوم میشود ، که چون اردشیر از هیبت گوروش بایران مطلع شد ، او را از سوره بنگاه خود طلبید . جنگ کونا کنا (۵) - کونا کنا محلی بود در ریاضه فرسعی بابل از طرف شطل و تصور میکنند ، که در نزدیکی شراب هانی است موسوم به کونیش (۶) و حالا این محل را خان اسکندر به گویند . در این جا جنگی بین گوروش و اردشیر روی داد ، که قطعی بود . این جنگ یکی از وقایع مهم تاریخ پشمار میرود ( جهت آن در ذیل بیاید ) کیفیت جنگ را مورخین یونانی ، یعنی کز نفون ، کتر یاس و دیونختاب نوشته اند . باوجود این بنامین نوشته های آنها این است ، که ذکر میشود ، روایت کز نفون ، مورخ مذکور ، که خودش در این جنگ در اودوی گوروش بود ، چنین گویند ( سفر جنگی گوروش ، کتاب ۱ ، فصل ۸ ) ، بعد از دخول بابالت بابل ، چون گوروش تصور میکرد ، که روز دیگر در طلیه صبح اردشیر حله خواهد کرد ، کل آرخ را بدست قشون یونانی و مین دابه بسره آن گذاشت و خود به تنظیم قشون ایرانی پرداخت . صبح زود چند نفر فراری ، که از قشون اردشیر آمده بودند ، خبرهایی برای گوروش آوردند . پس از آن گوروش سرداران و سرگردان یونانی را خواست در باب جدائی ، که در پیش بود ، شور و باو ده معانی بزرگ آنها را تشویق کرد هنگامی که سیاهبان یونانی اسلحه بر میداشتند ، همه آنها را شردند و معلوم گردید ، که سیاه یونانی سهکب است از ده هزار ، چهارصد نفر سنگین اسلحه و دو هزار و چهارصد نفر سبک اسلحه . سیاه ایرانی گوروش سهکب بود از صد هزار نفر و بیست ارابه داس دار . چون

(۱) Orontas . (۲) Légitimisme . (۳) Artagerse . (۴) Abrocomas, Tissapherne, Gobrias, Arbace . (۵) Cunaxa . (۶) Kunisch .

کوروش در هر آن منتظر حمله دشمن را داشت ، با تمام سپاهش باحوال ( حاضر جنگه ) حرکت میکرد . در این روز بیش از سه فرسنگ راه تیسود ، زیرا بر خورد بختی که بحکم اردشیر گنانه بودند ( بالا تر ذکر از آن شده ) در همین جنگه نیز چهار نفر بود ، که عرض هر يك يك يلمتر ( تقریباً سی ذرع می رسید ) و روی این نهرها پلی ساخته بودند . این نهرها از آنرا با بدیجه اتصال میدادند و هر يك با فاصله يك فرسغ از دیگری مفر شده بود . در کنار فرات پنج فرات و خندق مصری است عرض بیست یا قشون کوروش از این مصریان طرف گذشت و بعد ، چون کوروش دیده خبری از قشون اردشیر نیست پنداشت ، که او نمی خواهد در این جاها جنگ کند و قشون خود را از احوال ( حاضر جنگه ) بیرون آورد . روز سوم کوروش برگردون خود سوار بود . قسمت اعظم قشون او غیر منظم حرکت میکرد و سیاهان اسلحه شان را روی اراجه ها یا مالهای به گذارده بودند در این راه که تقریباً ساعت نه صبح بود و قشون کوروش بهیچلی ، که میبایست در آنجا اردو بزند ، نزدیک میشد آگاه یانا گباس ( ۱ ) یکی از معتدین کوروش ، بهنگامت نذر سید و فریاد زد ، که شاه با قشون خود باحوال ( حاضر جنگه ) حرکت میکند ، و بزودی خواهد رسید . پس از شنیدن این خبر کوروش در حال از گردونه بریز جست ، جوشن خود را در بر کرده بر اسب نشست و فرمان داد ، که سیاهان اسلحه بردارند . یونانیها هم فوراً بجای خود ایستادند ، کابل آرخ در میانه ، پروکسن پس از او ، م ن ن با دست خود در میسر و هزار سوار یا فلاگونی در میانه نزدیک کابل آرخ و یونانی های سبک اسلحه ، اما قشون کوروش بسر داری آری . به نوس ایرانی دو میسر جا گرفتند ، خود کوروش با ۶۰۰ سوار زبده ، که تماماً سنگین اسلحه بودند و حتی اسپهانشان هم سلاح دفاعی داشتند ، در قلب قشون ایستاد . ظهر شد و هنوز قشون اردشیر نرسیده بود . ولی سه ساعت بعد گرد و غباری بزرگ برخاست و تمام جنگه را چنان فرو گرفت ، که روز مانند شب شد . حرکت قشون اردشیر را کز قشون چنین توصیف کرده ، « وقتی که قشون اردشیر نزدیک شد چشم از برق اسلحه فلزی خیره میگشت و بخوبی صفوف سیاه و زوبینهای سیاهان دیده میشد ، در طرف چپ دست از سواره نظام بود که جوشنهای سفید در برداشت و از عقب آنها پیاده نظام می آمد ، که سیرهاشان

از ترسکه بید باخته بود . پس از آنها مصری های سنگین اسلحه می آمدند . سیرهای اینها چوبین و پشمی بلنه بود ، حمله به پاهایشان می رسید . ( شایان توجه است ، که کز قشون در د تریب کوروش ، هم سیرهای مصریها را چنین توصیف کرده ) بعد سواره نظام و تیراندازان حرکت میکردند تمام این سیاه نظر بدایت سیاهان بنفست های جدا گانه تقسیم شده و مرجانی مستطیل تشکیل کرده بودند . در پیشانی قشون اراجه های مسلح به داس یکی با فاصله زیاد از دیگری حرکت میکرد . داس هارا با محور پست بودند . بعضی داس ها در طرفین اراجه و برخی زیر آن بود . این اراجه هارا عمداً بطرف قشون یونانی فرستادند ، با این مقصود ، که صفوف آنها را درهم شکنند . کوروش یونانی ها را قبال آگاه کرده بود که دشمن فریاد زنان حمله خواهد کرد و نباید از این جهت بترسند ، ولی بعد معلوم شد ، که اشتباه کرده قشون اردشیر با سکوت صبیق و با قدم های مساوی و کند پیش می آمد . کوروش ، که با ترجم خود پیگرس ( ۲ ) نام از جلو صفوف گروهان ها حرکت میکرد به کل آرخ گفته با سپاهیان خود بقلب قشون یعنی بجایی که من ایستاده ام . بیا ، ولی چون کل آرخ میدید ، که قشون شاه قدری زیاد است ، که فقط یکی از جناحین آن نصف جبهه قشون کوروش را می پوشاند ، از ترس اینکه مبارزه صورت شود ، درخواست کنار فرات را ترک کند و به کوروش جواب داد ، مراقب خواهم بود که آن چه باید بشود ، انجام یابد . پلوتارک گوید ( اردشیر ، بند ۹ ) که این کار کل آرخ صحیح بود او چه مقصودی داشت و چه منطقی بود که این راه دور و دراز را بیاید ، جز اینکه به کوروش خدمت کرده او را بر تخت نشاند . چون اوحقوق و جبره خود و سپاهیان یونانی را از کوروش دریافت میکرد ، شایسته بود که فداکاری کرده در جانی بایستد ، که بتواند بقشون اردشیر حمله برد ، اینکه در جانی قرار گیرد که نتواند جان سردار خود را نجات دهد . او میبایست منافع صوملی را بر خطر جان ترجیح داده باشد . در حقیقت اما از قسمت های قشون اردشیر نمیتوانست در مقابل حالات یونانی ها تاب آورد ، همیشه قشون اردشیر متزلزل میگشت ، شاه کشته میشد یا تاراج میگردد و در هر دو صورت کوروش موفق میبود و تاج بر سر میگذاشت . یا بر این شکست کوروش بقیه پلوتارک بیشتر از این جهت بود ، که کل آرخ کوتاهی کرد و کوتاهی او نه از این حیث

بود ، که کوروش نمیتوانست او را گوش نمکرده در جای خطر ناک ، یعنی در پیش قلب قشون خود ، ایستاد و جنگه کرد ، بلکه از این که کل آرخ نخواست در قلب قشون کوروش قرار گیرد . اگر شاه میخواست قشون یونانی در جانی بایستد ، که برای او بی ضرر تر از هر جای دیگر باشد ، همین موقع را که کل آرخ برگزیده بود انتخاب میکرد برای فهم مطلب باید علاوه کنیم ، که بقول پلوتارک کل آرخ ، چون میخواست ، که کوروش شجاع و بی پرواست . باو گفته بود در جانی که مخاطره زیاد است ، میبایست با وجود داده بود ، ( این چه نصیحتی است ، که بن میدی ؟ تو میدانی ، که من داعیه سلطنت دارم و با وجود این میخواهی من نشان دهم که لایق آن نیستم ؟ ) ( اردشیر ، بند ۹ ) پس از ذکر نظری ، که پلوتارک اظهار کرده درایت کز قشون را دنبال میکنم ، قشون اردشیر با قدم های مساوی پیش می آمد و کوروش با فاصله کمی از جبهه قشون خود حرکت کرده قوای دشمن و سپاه خود را تماشا میکرد ، در این موقع کز قشون از او پرسید ، آیا فرمانی دارید ؟ کوروش جواب داد تمام قشون اطلاع دهید ، از روده های قربانی ها معلوم شده ، که بهره مندی با ما است ( بیائیکه گذشت ، این عادت یونانی ها بود ، که قبل از جنگه قربانی میکردند و نظری بر روده های حیوان موافق قواعدی ، که قبیل گوهای آنان داشتند می گفتند نتیجه جنگه مساعد است یا نه در این موقع کوروش چنین گفته ، تا موافق آداب مذهبی یونانیان دل آنها را قوی کرده باشد . ۲۰ ) بالاخره وقتی رسید که فاصله بین دو قشون متعارب بیش از سه یا چهار اسناد ( ۲۴۰ ذرع تقریباً ) نبود ، در این موقع یونانی ها خواندن لعن جنگی را شروع کرده از جا کشیدند تا بدشمن حمله برند آنها می ، که عقب مانده بودند ، با قدمهای سریع میرفتند تا بر قنای خود ، که مقدم بودند ، برسند و همگی فریاد زنان بطرف دشمن میدویدند ، ولی ، قبل از اینکه یونانی ها به سادت نیررسی از دشمن باشند ، ایرانی ها برگشته گریختند و یونانیها آنها را سخت تعقیب کردند و چون اراجه را آنها گردونه های شاهی را رها کرده نیز فرار کردند ، اسپه اراجه هارا برداشته باین طرف و آن طرف کشیدند و در نتیجه بعضی اراجه ها با قشون اردشیر تصادم کرد و برخی با قشون یونانی . کوروش چون دید که یونانیها فاتح اند دشمن را تعقیب میکنند ، شاد گردید

(۱) Patagyas . (۲) Pigrés .

و اشخاصی که در اطراف او بودند، بچاک افتاده او را شاه دانستند، او بجای اینکه فراریها را تعقیب کند ششصد سوار زبدهاش را با خود نگاهداشته و متوجه حرکات اردشیر که در قلب قشون خود بود، گردید، اما فرماندهان قشون ایرانی کوروش، بقول کثر نفون در وسط دسته های خود فرار گرفته از آنجا فرمان مبدلند، جهت این بود، که از این جا بهتر میتوانستند سپاه را بجایی که لازم است، برسانند و دیگر در وسط سپاه از خطر محفوظ تر بودند. اردشیر چون دید دشمن از جهت بسواری نظامی، که در قلب فرار گرفته واد در وسط آن است حمله نمیکند، حرکتی کرده مانند آنکه بخواهد پشت سر یونانیها را بگیرد. کوروش از این حرکت نگران شده با ۶۰۰ نفر سوار خود حمله بقوای او برد. سواران سربور در برابر نهادند و آرتاگرس فرمانده آنها بدست کوروش کشته شد. همینکه سواران آرتاگرس فرار کردند سواران کوروش پشیمپ برداشته در دنبال آنها باطراف پراکنده، در این حال کوروش شاه را دید و چون نتوانست خود دلبری کند، فریاد زد: «من سرد را دهم، و زویشی بسینه او انداخته، که از جوشش کشته جراحی وارد کرد. در همین موقع شخصی بطرف کوروش دویشی برتاب کرد که در نزدیکی شنبه بریز چشم او آمد. بعد شاه و کوروش پسکدیگر حمله کردند و از مردان طرفین هر يك بدفاع آفتاب خود پرداخته، در این حین کوروش کشته شد و هشت نفر از دوستان همداش نیز در سریش او کشته شدند. بعد کثر نفون گوید (سفر جنگی کوروش، کتاب ۱ فصل ۱۰)، سرودست کوروش را بریدند و سپاه اردشیر قشون کوروش را تعقیب کرده با اردوی او داخل شد. آریه (۱) فرمانده سپاه ایرانی، چون اردشیر را خارج دید، دیگر مخالفت نکرد و با قشون ابواب جمعی خود بسافت چهار فرسنگ از دست نیود دور شده در جایی، که شب قبل را بسر برده بود، اردو زد. سپاهیان اردشیر اردوی کوروش را غارت کردند و زن غیر مقلی او میرتو (۲) نام اسیر شد. در این وقت اردشیر از یونانیها بقدر، سی استاد دور بود، آنها فراوان قشون شاهی را تعقیب میکردند و پنداشت بودند که فاتح اند. از طرف دیگر قشون اردشیر اردوی دشمن را مانند فاتحی غارت میکرد. بعد یونانیها خبر رسید، که قشون شاه اردوی آنان را غارت میکند و کل آرخ با صاحب منصبان خود شور کرد، که باتمام قشون یونانی برای حفظ اردو حرکت کند

یا فقط دسته را بفرستد. شاه نیز، چون بوسیله تیسافرن مطلع شد که فراریهای لشکر او را یونانیان تعقیب میکنند سپاهیان خود را جمع کرده هر يك را بصفت خود گذاشت. بعد شاه پیش رفت، مثل اینکه میخواست حمله به یس قراول یونانی کند یونانیها ملتفت گردیده برای جنگ حاضر شدند. ولی شاه برگشت و دسته سپاهیان تیسافرن را برداشته بان خود برد. کارهای دسته این سردار چنین بود که در حمله اولی یونانیها فرار نکرد و بعد تیسافرن با سواره نظام خود بطول رود فرات حرکت کرده داخل منطقه سپاهیان سیک املاعه یونانی شد و یونانیها با و راه داده سپس تکرگ تیر بر او بیاریدند. بی اینکه یک نفر هم آسیبی رسانیده باشند، پس از آن، چون تیسافرن دید، که نمیتواند از توحله کند، برگشته بطرف اردوگاه یونانی رفت و در این جا قوای خود را با قوای شاه ضمیمه ساخت و هر دو با هم پیش رفتند. وقتی سکه این ها بجناح چپ یونانی نزدیک شدند، یونانیها ترسیدند، که مبادا این قوا از پهلو حمله کند و برای اجتناب از خطر صلاح دیدند جناح خود را کشانیده تکیه برود فرات دهند. که بعد دیدند شاه با گروهانی، که آمده جنگ است، بطرف آنها پیش میآید، منتظر نشسته با حرارت حمله کردند. قشون شاه فرار کرد یونانیها آن را ندیدی، که در آن تیه بود. تعقیب کردند و روی تیه قشون شاهی جبهه را تغییر داد. اردشیر در اینجا پیاده نظام نداشت، ولی روی تیه بنیزی سوار بود، که یونانیها نتوانستند بدانند، این جا چه میشود، ولی همیشه منتفت شدند، که بیوق شاه ضاهی است از صلا، که با الهای خود را گشوده و بر نوك تیره قرار گرفته. (این دفعه دوم است، که منبع یونانی کیفیت برق سلطنتی ایران را توصیف میکند و معلوم میشود، که در این زمان علامت سلطنت عقابی بوده با بالهای گشاده (۳). وقتی، که یونانیها بطرف تیه پیش رفتند، سواره نظام دسته از تیه باطراف رفت و تیه بکسی از سپاهیان خالی گردید. کل آرخ صاحب منصبی فرستاد برود و در این محلها تحقیقاتی کرده راپورت خود را بنده، این صاحب منصب برگشت و گفت قشون شاهی فرار میکند. آفتاب در شرف غروب کردن بود و یونانیهای مسلح در پای تیه توقف کرده تعجب داشتند. از این که چیرانه خود کوروش دیده میشود و نه از طرف او کسی میآید، زیرا یونانیها از کشته شدن او خبر نداشتند و تصور

میکردند، که او مشغول تعقیب دشمن است. بعد آنها مشورت کردند، که با روبرو را بدین جا آرند یا بازو برگردند. رأی بر گشتن به اردو شد، و وقتی که وارد اردو شدند، دیدند قسمت اعظم اسب های آنها و تمام آذوقه، آرد و شرابی، که کوروش ذخیره کرده بود تا در موقع ضرورت به یونانیها بدهد، غارت شده). این است آنچه کثر نفون راجع به جنگ کوتاگما نوشته، و اگر چه کیفیت جنگ تا اندازه در هم و بر هم است، باز در هر مرتبه این منی را می بخشد، که جناح چپ قشون اردشیر از حمله یونانیها یا جناح راست قشون کوروش عقب نشسته و یونانیها آنرا تعقیب کرده اند. ولی کلب قشون اردشیر بواسطه کشته شدن کوروش فائق آمده و پس از آن قشون ایرانی کوروش، که در جناح چپ و در دست فرماندهی آریه ایرانی بوده، جنگ را پیروز دانست و عقب نشسته و، چهار فرسنگ دورتر از دست نبرد اردو زده. بعد یونانیها، که در تعقیب مسیر قشون اردشیر خیلی دور رفته بودند، حوالی غروب به اردوی خود برگشته دیده اند، که قشون اردشیر، پس از غلبه بر قلب قشون کوروش، با رده گاه قشون کوروش ریخته و آنرا غارت کرده.

روایت کثر یاسودی بن، کینیانی، که مورخین دیگر یونانی ذکر کرده اند، چنین است: سپاهیان کوروش می پنداشتند، که اردشیر حمله نخواهد کرد و بانظر ستارت بدشمن جنگ بستند، ولی وقتی که خبر رسید، که اردشیر با سپاه زیاد فعه کوروش را کرده و نیز چون لشکر اردشیر در رسید و دیدند که سپاهیان او با قهقهای محکم پیش میآیند در ابتدا خود را باختند و یونانیها خواستند از ساحل لغات دو نزدیک می موسوم به کوتاگما حرکت کنند، باین بهانه، که چون سپاه ضریف از حیث عدده زیاد است احتمال قوی می رود، که محصور شوند. در این احوال کوروش مجبور شد، کاری بکند که دل سپاهش قوی گردد و برخلاف عقیده سردار یونانی، در صف پیش جای گرفته با سپاهیان اسپارتی خود داخل کارزار شد وقتی که دو سپاه بهم افتادند، ارته گرس (۱) رئیس کلدوسیها به کوروش برخورد و بقول پلوتارک ماو چنین گفت، ( اردشیر، بند ۱۰)، ای ظالم تر و دیوانه ترین مرد، که نام کوروش بهترین نام پارسی را الکلدار کرده، برای چه سفر شومی این یونانیهای بست را بخدمت خود در آورده ۲ برای اینکه ثروت پارسیها را غارت کنند و کسی را، که آقا و برادر تو است، بکشی و حال

(۳) دفة اول در ضمن و سابق سلطنت کوروش بروایت کثر نفون گذشت. (۱) Ariée. (۲) Myrto. (۳) Arligerse.

آنکه او يك ميليون مرد ، كه از تورش بدترند ، فرمان می دهد در حال بنو این نكته مسلم خواهد شد ، چه قبل از اینکه روی شاه را ببینی ، سرت پیاد قفا خورامه رفت ، این بگفت و در بینی بطرف کوروش پرتاب کرد ، که بسینه او آمد ، ولی بواسطه خوبی جوشن کوروش اثر نکرد و فقط او را تکان داد . پس از آن از تیر گرس ، چون اسب خود را پس گردانید ، کوروش پیکانی بطرف او انداخت ، که بگردن او آمد . بیشتر مورخین عقیده دارند که بدست کوروش کشته شد . به پلوتو تارک در باب کشته شدن کوروش چنین گوید ( اردشیر ، بند ۱۰ ) چون کز قوف در موقی ، که کوروش کشته شد ، حاضر نبود ، شرح این واقعه را مختصر نوشته و بنا بر این مانده نیست ، که ما قول دی آن و کتیراس را بیان کنیم . اولی گوید ، که کوروش ، چون دره اتره گرس افتاد اسب خود را رانده به گردهائی رسید ، که دور اردشیر بودند و به اسب شاه زخم زد . اردشیر در این حال از اسب افتاد و تیری بساق باجه او را بر اسب دیگر سوار کرده گفت ، ( شاهان این روز را بخاطر دلزده ، زیرا چنین روزی فراموش شدنی نیست ) کوروش در دغه دوم بخود او ضربه زد و چون میخواست ضربت سوزناوار کند ، اردشیر روی پهلوان خود کرده گفت ، ( مرگه از این وضع بهتر است ) و به کوروش حمله برد او سر را بزر افتکند می پرتاب بطرف دشمن میرفت ، و حال آنکه از هر طرف نیر میارید در این موقع اردشیر بطرف او زوبینی پرتاب کرد و دیگران نیز نیرهایی انداختند و او افتاد و مرد . برادیت دیگران کوروش از دست يك نفر از اهالی کاریه افتاد و شاه برای پادشاه نو مفر داشت ، که در تمام جنگ ها در پیشایش نشون برود و سر خروسی را از طلا بر سر نیر اش دارد ، زیرا پادشاه اهالی کاریه را بدین سبب ، که چیزی مانند تاج خروس بر خودهای خود داوند ، خروس بنامند ، دومی ( یعنی کتیراس ) شرح قضیه را چنین نوشته ، کوروش پس از کشته شدن از تیر گرس بواسطه بطرف شاه پیش رفت و شاهم باستقبال او آمد و مرد و خاموش بودند . آری به دوست کوروش ضربه پشاه زد ، بی اینکه او را زخمی کرده باشد . اردشیر زوبین خود را انداخت و این زوبین از کوروش رد شده به تیسافرن دوست کوروش خورد و او در حال افتاد و مرد ( معلوم است ، صکه این تیسافرن غیر از تیسافرن معروف است ، که

پس درین ( می درسی یونانی ها ) بود زیرا این تیسافرن دوست کوروش نبود . بعضی تصور کرده اند ، اسم شخصی ، که کشته شد سائیرن بوده و کتیراس اشتیاماً او را تیسافرن نامیده ( م . ) . به کوروش زوبینی بطرف شاه انداخت ، که جوشن او را درنده بقدر دو انگشت در سینه اش فرو رفت و لژ اسب افتاد . در این حال سپاهیان شاه ترسیده فرار کردند ، اردشیر برخاسته از میدان جنگ خارج شد و باهله قلبی از هر اهلش و کتیراس بطرف تیر دور از میدان جنگ تیر تیر تیر تیر کرد . کوروش با اینکه دشمنانش او را احاطه کرده بودند ، بواسطه عافیت امیش خیلی دور شد و شب مانع گردید از اینکه دشمنانش را بشناسد . سائیرن میان کوروش همجا در جستجوی او بودند و او بواسطه قستی ، که کرده بود گرم کتیراز بود ، پادشاهت در میان سپاهیان شاه اسب خود را میرانده و فریاد میکرد ، ( بد بختان راه دهید ) و چون این جمله را بزبان پارسی میگفت ، اغلب سپاهیان با احترام با او راه میدادند ، ولی در این حال تباری ، که بر سر داشت ، افتاد و يك جوان پارسی ، که مینری دلت نام داشت و از پهلوی او میگذاشت ، کوروش را شناخت و ضربتی بشقیقه او در حوالی چشمش وارد کرد . بر اثر این ضربت چندان خون از کوروش رفت ، که او افتاد و بیهوش شد و اسبش آزاد مانده بنای درین راه در جلگه گذاشت . جل اسب ، که بر لژ خون بود افتاد و غلام مینری دلت آن را برداشت پس از آن کوروش بهوش آمد . چنانچه خواجه که نزد او بوده ، خواستند او را بلند کرده بر اسب دیگر بنشانند ، چون او نتوانست بر اسب قرار گیرد ، خواست زیر پا زوهایش را بگیرند و پیاده راه رود ، ولی چنان از ضربت گیج شده بود ، که نمیتوانست حرکت کند و بزانو میرفت . امامی دانست ، صکه قانع شده ، زیر پایش شد ، که فراریان سپاه اردشیر او را ندانند خود خوانده ان میخواستند . در این حال چند نفر از اهل کن ( ۱ ) واقع در کاریه ، که از مردم فقیر روست بودند و از پس عشون اردشیر حرکت میکردند ، ناپست ترین تنگی پیانند ، خواجه سرایان کوروش را از دوستان خود شمرده ( یعنی از ملرغداران اردشیر دانسته ) داخل جرگه آنها شدند ، ولی از جوشن سرخ رنگ آنها دریانند ، که اینها از طرفداران شاه نیستند ، چه سپاهیان شاه جوشن سفید در برداشته ، بعد یکی از آنها ، بی اینکه کوروش را شناخته

باشد ، زوبینی بطرف او انداخت و عصب زیر زانوی او را برید . کوروش در حال افتاد و شقیقه عروج او بسنگی خورد و قوراً در گذشت ، این است مضمون نوشته های کتیراس راجع به کشته شدن کوروش . مصنوعی بودن آفراد عهد قدیم هم حس کرده اند . زیرا پلوتو تارک راجع بر روایت کتیراس گوید ، این حکایت را مبتولن تشبیه کرد بچاقوی کنده ، که بوسيله آن کتیراس با زحمت کوروش را میکشده ( اردشیر ، بند ۱۲ ) . قی الواقع طبیعی نیست ، که کشته شدن کوروش در میان گره و دار جنگ این همه طول و تفصیل داشته باشد ، بهرحال حکایت کتیراس را دنبال میکنیم . مورخ مد کور گوید ، پس از آنکه کوروش مرد از تیر سپاس ، که ملقب ( چشم شاه بود ) سواره از نزدیک نمش کوروش گفت و دید خوابه هائی نشسته گریه میکنند پرسید ، این مقول کیست ، گفتند مگر نمی بینی ، که کوروش است . از تیر سپاس تعجب کرده خوابه ها را تسلی داد ، با آنها سپردن عش را حفظ کنند و خود تاخته به اردشیر رسید و مژده کشته شدن کوروش را باو داد . وقتی که ارته سپاس به اردشیر رسید ، او بی حال افتاده از تشنگی و شدت درد زخم درضعف بود ، ولی پس از آن خواست خودش برخاست و بر سر نمش کوروش رفته او را ببیند ، چون شایع شده بود ، که یونانی ها فراری ها را تعقیب و کشتار میکنند ، چند نفر را با مشمل ها فرستاد ، تا حقیقت قضیه را بپندند ، سپس سانی بزرگن خواجه دید ، که اردشیر از تشنگی دارد حلا که میشود و با بنظر طرف و آن طرف دوید ، نامگر آبی بیابد . زیرا ، در جائی که اردشیر پناه گاهی یافته بود ، يك قطره آب هم بقست نمی آمد . بالاخره او بیکی از اهالی کن که آب متمنی تقریباً بقدر هشت گگیل ( ۲ ) در مشک کنیزی داشت بر خورد و آب را گرفته نزد اردشیر برد و او آفراد آشامید . خواجه از شاه بر رسید ، که آب چگونگی بود . او جواب داد که در عرم صیغ شراب عالی و هیچ آب زلالی را با این لغت نیاشامیده بودم ، اگر نتوانم شخصی را که این آب بتو داده است ، بیام ، تا پادشاهی باو دهم ، از خدایان خواهانم ، که او را سعادت مند و هنی بخورد . در این حال سی افر ، که برای دین نمش کوروش رفته بودند ، برگشته مژده قتل کوروش را تا بد کردند . مقارن این احوال در اطراف اردشیر سپاهیان زیاد جمع شده بودند و اردشیر بواسطه حضور آنان جرئت یافته از تیر بائین آمد و با مشملها بطرف نمش کوروش رفته

( ۱ ) Caine . ( ۲ ) عشت کتیل ( Cotyle ) تقریباً دو لیتر و ۱۶ سدیک لیتر بوده ، یعنی بیست و هشت سیروانسی .

قشون کوروش و سیاهان اجیر دیگر شکست خورده‌اند، استاد و یونانی‌ها را جمع کرد. زیرا ترسید از اینکه سیاه اردشیر یونانی‌ها را اساطیر و تمامی آنها را نیست و نابود کند. سیاهان فاتح اردشیر به اردوی یونانی‌ها ریخته آنها را غارت کردند و فقط در حوالی غروب جمع شدند. تا یونانی‌ها حمله کنند، اینها پانصد نفره و خارجی‌ها هزار کردند. پس از اینکه یونانی‌ها عده بسیار از دشمن کشتند، چون شب در رسیدن ستونی برپا و اسلحه زیاد بر آن نصب کردند. (علامت پهرمندی) بعد از اردوی خودشان در پس دوم شب برگشته (کتاب ۱۴، بند ۲۴) این است روایت دیودور و باید گفت، که با وجود اختصار ساده و روشن شرح این جنگ را نوشته و بیخ و خمهای نوشته‌های کزنفون و کتزیاس در روایت او دیده نمی‌شود. بنابراین باید حدس زد، که هر چند دیودور از معاصرین این واقعه نبود تاریخ خود را چهار قرن بعد نوشته، ولی منطوق او منحصراً بنویشته‌های کزنفون و کتزیاس بوده.

روایت ژوستین - نوشته‌های این نویسنده خیلی مختصر است و نسبت به گفته‌های مورخین دیگر، که ذکر شد، چیزی بر اطلاعات ما نمی‌افزاید. این است، که می‌گذریم (کتاب ۵، بند ۱۱).

گفته‌گان جنگ کونا کسا، در این باب روایت مختلف است. پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۱۴). کتزیاس نوشته، که شاه صاحب‌نصبی را مأمور کرد، عده کشته‌گان قشون او را بشمارد و او اطلاع داد، که ۶ هزار نفر است، ولی این مورخ، که خودش مقتولین را دیده بود، عقیده داشت که عده آنها بیست هزار میرسید. بعد پلوتارک گوید، که این گفته هم قابل تردید است (پلوتارک نوشته‌های کتزیاس را غالباً پانزده نفری می‌کند) دیو دور گوید (کتاب ۱۴، بند ۲۴). گفته متواترین قشون اردشیر ۶ هزار و کشتگان قشون کوروش سه هزار نفر بود. اما از یونانی‌ها یک نفر هم کشته نشده بود و فقط عده کمی زخم برداشته بودند (پلوتارک این روایت مشکل است) خلاصه جنگ کونا کسا و اثرات آن، مضامین نوشته‌های مورخین یونانی چنان است که ذکر شد. کزنفون، کتزیاس، دی فن، پلوتارک و دیو دور هر یک چیزهایی نوشته و یادداشتی را ذکر کرده‌اند، ولی جاهانی از نوشته‌های کزنفون و کتزیاس گنگ و گامی هم بیچیده و متعجب است، از این روایات

مذکور چنین توصیف کرده، این محل بین دو کوهی واقع است، که هم خیلی نزدیک میشوند یکی از این دو کوه مانند دیواری پائین آمده و بر از دره‌های گوناگون است. دیگری صید بگانه راهی است، که قابل عبور میباشد. این کوه، که موسوم به لیبان (۴) است تا فیقیه امتداد می‌یابد، خلاصه بین دو کوه مذکور سه استاد (۵۵۰ مایل) است، که با دیوارهای محکم سد شده و در بلوک‌ترین جای آن دروازه ساخته‌اند. (این تنگه‌ها از قول مورخین قدیم توصیف میکنیم، زیرا اسکندر هم از همین تنگه‌ها گذشته پیران حمله کرد و در آن زمان هم کسی در این جاهای سخت چلو قشون اسکندرا نگرگت. م. ۴). بند دیودور گوید (کتاب ۱۴، بند ۲۲) مسگر اردشیر در همان بود و چنانکه او قور (۵) گفته، عده آن به چهارصد هزار میرسید. اوتا کتزیاس بیشتر وقت و شنیدنی کند، که عرض آن ۶۰ و عمقش ۱۰ یا بود. اوابه‌ها را مانند دیواری دور این شفق جا داد و تمام بار و به و چیزهای بی‌فایده را در محوطه گذاشت تا سبکبار میدان جنگ برود. راجع بجنگ کونا کسا مضامین نوشته‌های مورخ این است، سیاهان یونانی بواسطه جنگ طولی پلویونس و زریه و سنگین اسلحه بودند، ولی ایرانی‌ها اسلحه‌شان سبک و خودشان هم تجربه جنگی نداشتند. بنا براین از سیاهان اردشیر، آنها اینکه در مقابل یونانی‌ها بودند، زود فرار کردند. چون جنگ شروع شد، کوروش زودینی انداخت، که به اردشیر آمد و او از اسب افتاد. سرپلانی، که در اطراف او بودند، بلندش کرده از میدان جنگ بیرون بردند. تیسارن درغیاب شاه فرماندهی را بعهده گرفت و در رأس سیاهان زنده حمله کرد. او عده بسیار از دشمن بکشت و اثر بلای را، که از افتادن شاه حاصل بود، نرمیم کرد. کوروش، که از بهره‌مندی خود مغرور شده بود، خود را بیان گیر و دار انداخت و عده را بکشت انداخت، ولی در این احوال بدست یک نفر یارسی ناشناس کشته شد. آری‌ده (۶) که جناح چپ قشون کوروش را فرمان‌میداد در ابتدا مقاومت کرد، ولی بعد، که دید دشمن میخواهد پشت سرش را بگیرد، از اینجهت و نیز بواسطه کشته شدن کوروش بجایی پناه برد، که میتوانست از حمله دشمن ایمن باشد. پس از آن کل آرخ، که پارسها را تعقیب میکرد، چون دید، که غلب

وقتی، که سرنش رسید، موافق قانون یارسی امر کرد، سرودست راست کوروش را بریده سر را از جا آورد و بعد سر کوروش را بلند کرده فرارهایی که، هنوز از کشته شدن او متردید بودند، تشنگان فراری هاستایش شاه برداشته چند پشون او ملحق شدند و چون پرویی در اطراف شاه ۶۰ هزار نفر جمع شدند، او بطرف اردوگام رفت. روایت دیودور، نوشته‌های این مورخ در زمته چیزهایی است، که مورخین قرون قبل، بخصوص کزنفون، ذکر کرده‌اند. بلوجود این دیودور بعضی اطلاعات می‌دهد، که پیشینان خیلی در آن باب ساکت اند، مثلاً گوید (کتاب ۱۳، بند ۱۹)، چون کوروش مساحت دولت اسپارت را خواست لاسدمونی هاسامی پوس (۱) امیر البحر خود را با اختیار او گذاشتند و او با ۲۵ کشتی به افس (۲) رفت، تا با امیر البحر کوروش ملحق شود. بعد دیودور گوید، که امیر البحر تمام کشتی‌های یارسی (یعنی کشتی‌های کوروش) نامس (۳) نامی بود و پس از رسیدن لاسدمونی‌ها بعریه کوروش، که مرکب از پنجاه کشتی بود، بطرف کیلیکیه روانه شد. راجع بسرننگ کیلیکی مورخ مذکور نوشته، این تنگه مسافت بیست استاد (۳۷۰۰ مایل) امتداد می‌یابد و کوه‌های غیر قابل عبور آنها احاطه دارد. این کوه‌ها با سبب تند ناوسطراه یونانی‌ها آمد و در این جا دروازه ساخته‌اند. راجع به سیرین نزیس پادشاه کیلیکیه دیودور می‌گوید (همان جا، بند ۲۰) که چون او قوه کوروش را دید توانست مخالفت کند و با او همراه شده بعضی از پسرهایش را رهشای قشون کوروش کرد، ولی چون میرسید، که میداد اقبال با او همراه نباشد، پسر دیگر خود را بدر بار فرستاد تا اردشیر را از کتورت سیاهان کوروش آگاه کند و نیز بگوید، که تسکین پادشاه از کوروش از راه اضطرار است و هینگه موقع مسافه دزرسد، از کوروش جدا شده بقوای شاه خواهد پیوست. راجع به ۸۰۰ نفر لاسدمونی، که در ایسوس پشون کوروش پیوستند، دیودور نوشته، که این نفرات را امورها (رجال اسپارت) فرستاده بودند ولی چنان وانمودند، که این سیاهان از پیش خود نزد کوروش رفته‌اند. جهت این بود، که لاسدمونی‌ها نمی‌خواستند آشکارا با اردشیر جنگ کنند، بل مایل بودند، که قصدشان را تا معلوم شدن نتیجه منازعه پنهان دارند. تنگ سوریه را مورخ

(۱) Samius. (۲) Ephèse. (۳) Tamos. (۴) Lyban. (۵) Euphore.

(۶) Aridée (دیگران، چنانکه گذشت، آری به نوشته‌اند).

چیزی، که مسلم میبندد، این است، کل آرخ فرمانده قشون یونانی، پس از اینکه فزوننی همه سیاهیان اردشیر را دیده، از ترس اینکه محصور گردد، ترجیح داده در ساحل فرات مانده تکیه بر رود فرات بگذارد یعنی تکذارد دشمن از چنانچه یونانی ها گذشته پیش سر آنها را بگیرد. کتب سیاهیان یونانی مایل باین سفر دور و دراز نبودند و معلوم است، که آنها را فریب داده آورده اند و بعد، برای اینکه متفرق نشوند، چیره و حقوق گراف با آنها داده اند چنانکه دیودور گوید، که چون کوروش نقش خود را آشکار کرد و یونانیها نمیخواستند او را پیروی کنند، وعده داد، که پس از تسخیر بابل بهر یک از سربازان پنج مینه (۱) بدهد خود کل آرخ سردار آنها هم در موقع جنگ میگفته، ای کاش در خانهها مانده در این جنگ داخل نمیشدیم. خلاصه پس از اینکه جنگ شروع شد، چون کوروش دید، که یونانیها موقعی را گرفته از آن حرکت نمیکند، برای بهت آوردن فتح خود را درگیر و دار مگر که انداخته بر روی پیش رفته و کشته شده. پس از آن، چون موضوع از میان رفته، قشون ایرانی از سرداری آری به عقب نشسته و بعد پراکنده دوایت کتیراس، با اینکه خودش شاهد قضایا بوده، چندان مورد اعتماد نیست، زیرا پلوتارک در چند جای کتاب خود او را جاهل حکایت هلی انسانه آری دانسته و راجع به کیفیات این جنگ هم گوید، (اگر بخواهیم عقیده ای راجع به کتیراس بنابر تاریخ داشته باشیم، نمیتوانیم او را عاری از جاه طلبی بدانیم. او نسبت به لاسدمونیها و کل آرخ نظر خوب داشته. این است، که آخری را مردی شرافت مند شناسانند و از هر موقع استفاده کرده، تا کل آرخ و لاسدمونیها را بطور شایان جلوه دهد) (اردشیر، بند ۱۴). این است آن چه از جنگ کونا کسا استنباط میشود و باید گفت، که هر چند اردشیر فاتح شد، با وجود این جنگ منسکور و عقب نشینی قشون یونانی به تمام ایران هخامنشی لطف بزرگی زد. عقیده اکثر مورخین این است، که جنگ کونا کسا قشون کوروش باعث، ولی نه بسبب رشادت قشون اردشیر، بلکه از دو جهت، یکی بواسطه کشته شدن کوروش، چه موضوع از میان رفت و قشون آسیائی او دیگر جهتی برای فداکاری نمیدید و دیگر از جهت اینکه کل آرخ، سردار یونانی کوروش، سردار بدی بود. از نوشتههای

گزنقون هم بدست، که او امر کوروش را اجرا نکرده و در ساحل فرات مانده. بهر حال این جنگ برای دولت هخامنشی خیلی مضر بود، زیرا نشان داد، که قشون عظیم ایران اهمیت جنگی را فاقد است. این نکته بعدها باعث آمدن آزیلاک به آسیای صغیر و خصوصاً موجب قشون کشی اسکندر بایران شد. زیرا، چنانکه بیاید، اسکندر در موقع قشون کشی بایران و در مواقع سخت همیشه این جنگ و عقب نشینی ده هزار نفر یونانی را بخاطر سرداران خود میآورد و دل آنها را قوی میکرد. اما جهت سستی قشون اردشیر، چنانکه از این جنگ دیده میشود همان است، که بالاتر گفته شد. قشون ایران از دیر گاهی و خصوصاً از زمان داریوش دوم نه مورد توجه بود و نه بکار می افتاد، زیرا شاه منور سوره خود را بر این قرار داده بود، که بابل و قشون اجیر یونانی مقاصد خود را حاصل کند و بر اثر این سیاست قشون ایران خراب و فاقد قوت و قدرت گردیده بود. در خانه لازم است گفته شود، که این کوروش در تاریخ موسوم به کوروش کوچک شده در باره او تقریباً تمام مورخین باین عقیده اند، که شخصی بود فوق العاده و اگر بهره مند میشد، بواسطه عزم قوی افکار منور و عقیده راسخ، که با اصلاحات مملکت و برگرداندن ایران بایست زمان کوروش بزرگ و داریوش اول داشت، میتوانست دولت هخامنشی را جوان واز نو نیرومند کند چون چنین نشد، چنانکه بیاید دو سده پیش طولانی اردشیر دوم ایران هخامنشی پیش از پیش رو با نطمع طاعت رفت. بنا بر این میتوان گفت، که در جنگ کونا کسا ایران هخامنشی در سربک دوراهه واقع شد، راهی، که میبمود و راه اصلاحات اساسی و تجدید فراه، کشته شدن کوروش آنرا در همان راهی، کمی بسود نگاه داشت، تا اینکه بدست اسکندر استقلالش زایل گشت مبعث چهارم - تجدید گزنقون از کوروش کوچک - مورخ مذکور راجع به کوروش کوچک چنین گوید (عقب نشینی ده هزار نفر، کتاب ۱، فصل ۹) (چنین بود عاقبت کوروش، که باقر ارواحتر اخذ تمام اشخاصی، که با او مراده داشتند، از تمام یارسی هائی که بعد از کوروش قدیم (یعنی کوروش بزرگ) بدینا آمده، پیش از همه قلب شاهی داشت و بیش از همه لایق سلطنت بود. او از کودکی نسبت بشمام اطفال دیگر، که در دیار تربیت میشدند، برتری داشت، زیرا رسم است، که پسران بزرگان یارسی

در دیار تربیت میشوند، در آنجا تربیت می آموزند و چیزی، که شرم آور باشد، در میان آنها دیده و شنیده نمی شود. این کودکان همواره می بینند یا میشنوند، که کسانی مورد عنایت شاه شده اند و اشخاصی مورد بی التفاتی او و بنا بر این از چه گوی یاد میکنند، که حکم کنند و اطاعت ورزند. کوروش از چه گوی بیش از همه سالان خود استفاده برای معرفت نشان میداد اشخاصی، که از حیث خانواده پست تر از او بودند مانند او اطاعت پیر مردن را نمیکردند. او اسب و اسبها دوست میداشت، با ترمیمی آنها ازاره میکرد و ورزشهای جنگی، بر اندازی و الگندن زوبین میل مفرط میشد و هیچگاه خسته نمیشد چون به سستی رسید، که میتوانست شکار کند، عشق سرشار باین کار پیدا کرد و به خاطر آنی، که از دنبال کردن جانوران درنده روی میداد، حریص بود. روزی چنین اتفاق افتاد، که خرمنی پاو حمله کرد و او هیچ نترسید و برای مجادله حاضر شد، خرمن او را از اسب بر زمین افکند و او جراحنی برداشت، که جای آن باقی ماند. با وجود این خرمن را کشت و با شخصی، که زودتر از همه بکک او شتافته، ملاطفت کرد. وقتی که او به امر پسر والی لیدی و فریگیه و کلپادو کیه گردید و فرماندهی تمام قشونی، که میبایست در کاستل (۲) جمع شوند، با او شد، نشان داد، که وظیفه مقدس خود میداند که هیچگاه معاهده باقرارداد دیاقون ساده را نقض نکند. از این جهت تمام شهرهائی، که تابع او بودند، و تمام اشخاص پاو اعتماد داشتند و بنا بر این دشمنانی که با او داخل معاهده میشدند، چنین داشتند، که از طرف او با آنها رفتاری بد نخواهد شد. از این جهت، وقتی که او با تیسافرن در جنگ شد، تمام شهرها باستانی ملت کوروش را بر تیسافرن ترجیح دادند و اهالی میلت هم، اگر از او بیشتر سیدند، از این جا بود، که او نتوانست هیچ دشمنان را بخودشان واگذارد و تا آخر با آنها همراهی کرد... نمیتوان گفت، که او فریب اشخاص بذات و متقلب را نمی خورد، زیرا آنها را سخت مجازات میکرد. در شمار آنها اشخاصی دیده میشوند، که یاها یا دستهایشان قطع شده بود و یا چشم نداشتند. بنا بر این در ایالات کوروش یونانی یا غیر یونانی، اگر آزادی یکسی نپرسانید، میتوانست بی ترس مسافرت کند هر جا میخواهد برود و هر چه میخواهد با خود بردارد. مسلم بود، که او بیش از همه اشخاص را محترم میداشت، که در جنگ

(۲) Castole

(۱) تقریباً ۵۰۰ فرانک طلا



بیش از همه رشید بود. اولین جنگی که کرد، با یی سیدیان بود. در این جنگ خود کوروش فرمان مبداء و باشخاصی، که از مخاطرات نپت رسیدند، حکومت ولایات مسخره یا هدایای دیگری بخشید. بنابراین زیردستان او شجاعت را وسیله خوشبختی، ترس را عنوان بندگی میدانستند و هر که میخواست طرف توجه کوروش شود، میبایست فدائکاری کند و خود را به مخاطره اندازد. اما از جهت عدالت، اگر کوروش میدید، که کسی میبخواهد بواسطه عدالت امتیازی بیاید، آن کس را تشویق میکرد، تا از کسی، که از بی عدالتی استفاده میکند، غنی تر گردد. از این جهت در تمام ادارات او انصاف حکم فرما و قشون او قشون واقعی بود. سرداران و صاحب منصبان یونانی، که از مارواه دریا بخدمت او داخل میشدند، از این جهت بود، که حقوقی دریافت کنند، بلکه برای اینکه شجاعانه با او اطاعت ورزند، زیرا وقتی که صحباً او امر او را اجرا میکردند، بی پاداش نمی ماندند. این بود، که میگفتند کوروش در هر کار بهترین اشخاص را دارد. . . . . بعد از قرون گومیه او بدو امانی آشکار کسی طمع نداشته ولی سعی داشت، که خزائن غنی را تصاحب کند. . . . کسی نبود، که بشیر کوروش هدایا و پیش کشی دریافت دارد. ولی او این هدایا را نظر بلیقه و حاجت دوستان خود، در میان آنها تقسیم میکرد. . . . وقتی که در جایی حضور می یافت و تمام انتظار متوجه او میشد، او دوستان خود را می طلبید و با آنها بامتنان حرف میزد، تا نشان دهد، چه اشخاصی مورد احترام او باشند. من تصور میکنم که در میان مردمان یونانی و غیر یونانی کسی بشیر او مورد محبت نبود. یکی از دلایل این است، هر چند کوروش از اتباع شاه بود، با وجود این کسی او را رها نکرد، برای اینکه بطرف اردشیر رود فقط از آن تاس خواست چنین کند و بزودی ملتفت شد، شخصی را، که متصد خود دانسته بود، نسبت به کوروش بیشتر صادق بود. بحکس وقتی که کوروش با اردشیر دشمن شد، اشخاصی زیاده بطرف کوروش رفتند. یعنی این اشخاص مورد محبت مخصوص شاه بودند، ولی آنها تصور میکردند، که شجاعت آنها خریدار بهتری در شخص کوروش خواهد داشت. مرگ کوروش يك دامه دیگر نشان داد، که او در انتخاب دوستان خود نظری صائب داشت، زیرا تمام اشخاصی، که با او غذا بخوردند، در پهلوئی او چنگ کتان کشته شدند، فقط آری به، پس از او زنده

ماند، زیرا سواره نظام پیروز را فرمان میداد و، همینکه شنید، که کوروش کشته شده، با تمام قشون غیر یونانی، که در تحت امر او بود، فرار کرد. این است تسجیدات گزنفون در باره کوروش کوچک و، اگر بخواهیم آنرا خلاصه کنیم، باید بگوئیم، کوروش کوچک مردی بوجه عدالت پرور، راست گو و دوست کردار، خوب را مینواخت و پاداش میداد. بخوا سیاست میکرد امنیت را در ایالات خود محفوظ، شجاعت و فدائکاری را محترم میداشت. از کسانی میگرفت و بکسانی میداد. برای رسیدن بقصود از خطر نمی اندیشید. این صفات همان است، که در شاهان خوب ایران با تفاوت های جزئی در هر دوره از ادوار دیده میشود، چنانکه در کوروش بزرگ و داریوش اول و بعضی شاهان ساسانی و غیره همین صفات را می یابیم. بنا بر این میتوان گفت، که گزنفون در شخص کوروش کوچک صفات شاهان خوب ایران قدیم را ستوده. نلد که گوید، از اشخاصی، که پس از داریوش اول جانشین او شدند، کوروش بیش از همه لایق است، که او را با این شاه مقایسه کنند خوشبختی یونان بود، که او شاه شد، و الا یونانی های زیادی را تابع خود میکرد، بخصوص، که در مکتب لیراندر آموخته بود، که چگونه باید باین کار دست زد (تجلیات تاریخی الخ، صفحه ۹۹). محبت پنجم - رفتار اردشیر پس از جنگ - پس از ذکر وقایع جنگ گوناگوساقتضی بود، بلافاصله بشرح احوال قسمت یونانی کوروش کوچک پرداخته از عقب نشینی آن سخن داریم، ولی برای نمودن اوضاع ایران آن روز بی تناسب نیست، که فلاحا کاپانی را، که مورخین یونانی را جمع بر رفتار اردشیر، پروشات و غیره بعد از جنگ ضبط کرده اند، ذکر کنیم، پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۱۵-۱۹)؛ اردشیر پس از جنگ هدایای عالی برای پسران آرتاگرس که بدست کوروش کشته شده بود، فرستاد، پاداشی خوب به کتوریاس رسایر همراهان خود داد و شخصی را از اهل کن (۱)، که آب برای اردشیر داده بود، چند تن بخواخت و در بزرگش عطاها کرد، که او از گم نامی بدون آمده غنی و مردی مقتدر شد. اردشیر در تنبیه مقصرین راه اعتماد را بیسوز، مثلا رفتار اریس ملدی را، که از قشون اردشیر بطرف کوروش فرار کرده، پس از کشته شدن او مجدداً بقشون اردشیر برگشته بود، اردشیر حمل بر خیانت

نکرد و گفت، این شخص ترسو است، پس برای مجازات فرمود، که این ملدی يك زن فاسقه را برهنه کرده بر دوشهای خود بشاند و با این وضع تمام روز را از صبح تا شب در میدان های شهر و معابر صام بگردد، در بزرگ شخصی دیگر، که نیز قرار کرده بود و پس از جنگ بقودبالیده می گفت در نظر او دشمنان را کشته، اردشیر حکم کرد، پاداش سه دقه زیانش را سوراخ کند. شخص کاپانی، که زیر زانوی کوروش را بریده بود، نیز از شاه انعامی خواست و او انعامی فرستاده سپرد با بگوئید، (شاه این انعام را بنویسد در ازای اینکه تو مردمی کسی بودی، که مژده برای من آوردی زیرا که تو سراسر اول شخصی بودی، که مژده مردم کوروش را آورد و تو بعد از او آمدی). این شخص، پس از آنکه طرف توجه شد، پنداشت پاداشی، که شاه بعنوان آوردن مژده داده، کافی نیست و بنای بدسرفی را گذاشته روزی در حضور شاه گفت، کسی بجز من کوروش را نکشته. شاه خشم شده امر کرد سرش را از زمین جدا کنند پروشات که حاضر بود، گفت (آقا، این شخص حقیر کاپانی را با چنین مرگه ملایم نیکبختند، او را بمن واگذار، تا پاداش صحیحی در ازای کاری، که از آن بخود میباند، در کنارش نهم) اردشیر گفت او را به پروشات تسلیم کنند و این زن جلادان را خواست سپرد، که او را در مدت ده روز زجر دهند، پس زیانش را بکشند و فلز داغ چندان در گوشهایش بریزند، تا تهاک شود. (ملکه قسی القاب خواسته بدین بهانه از قاتل پسر خود انتقام بکشد و پشاه هم منت بگذارد، که در ازای جسارت او چنین مجازاتی باو داده. ۲). چون اردشیر یقین داشت که کوروش بدست او کشته شده و میخواست، تمام مردم هم چنین دانند و گویند، برای مهرداد، که تربت اولی را به کوروش وارد کرده بود، هدایای فرستاد و به حاملین آن گفت، به مهرداد بگوئید، این هدایا در ازای جلا سب کوروش است، که برای من آورده. وقتی، که هدایای شاهی را بسایغامی، که اردشیر داده بود، به مهرداد رسانیدند، او بسیار آندوهناک شد، ولی شکوه نکرد و چندی بعد بواسطه بی احتیاطی خود بهلاکت رسید. توضیح آنکه، روزی برای صرف غذا بخانه دعوت شد و خواجه های شاه و ملکه مادر شاه هم در آنجا معمو بودند. مهرداد لباسی را، که شاه باو داده بود، پوشید و جواهرات اعطائی را استعمال کرد وقتی

که در پایان صرف فلان یکسای شروع شده  
بگریز مقربترین خواجگه‌های پریزاد منتظلب به  
مهرداد کرده گفت، و به پهلای خوبی شاه پتو  
داده، چه یازدها، چه طوق‌ها و چه همه  
کسی نیست، که باسیرت پتو ننکرده و پتو  
رشک نبرد، مهرداد، که از اجرة شراب  
صست بود، جوانیدند، سیارامیکس مهربان  
در مقابل پاداشی، که روز جنگ من لیانت  
آفرای یافتم این هدایا چه قدر قیمت دارند؟  
خواجگه گفت، مهرداد، من رشک پتونمیرم،  
ولی چون پشل مسرف یونانی سقیقت در  
شراب است، این کار بزرگه، که تو انجام  
دادی، آیا جز این است، که جل اسمی  
را برای شاه آورده؟ وقتی که خواجگه  
چنین میگفت، بر حقیقت امر آگاه بود،  
ولی چون سبک متری مهرداد را میدانست،  
میخواست او را در این موقع، که قادر بر حفظ  
زبان خود نبود، بحرف بیاورد، مهرداد  
جوابداد، شما در باب جل اسب با چنین‌های  
بی معنی دیگر هر چه میخواهید بگوئید،  
ولی من اهلام میکنم، که کوروش از این  
دست هلاک‌شد و بدست خود اشاره کرد من  
مانند ادرته گرس ضربتی، که بیهوده یابی  
اندر باشد، وارد نکردم، من بشقیقت او  
نزدیک چشمش زدم و چون سرش را  
شکافتم، او پرمین افتاد و از این زخم در  
گذشت، مدعوی چون این حرف مهرداد  
را شنیدند، دانستند، چه عاقبتی در پیش  
دارد و چشمانش را بزرافکنند، در این  
حال میزبان چنین گفت، مهرداد، بهتر است  
بچوریم، بیاشامیم، دهام (رژنی) شاه را  
تصدیق کنیم و این سفغان را، که گلتن آن  
بنا میبرد، بیکسورنیم، پس از آن خواجگه  
همین که از سر بر برخاست، نزد پروشات  
رفته گفته‌های مهرداد را باو رسانید و ملکه  
آفرای پشاه گفت، اردشیر در خشم شد، چه  
میخواست، که تمام مردم پهلوی یونانی را بقتول  
داشته باشد، که او در گریودار زخمی از  
ضربت کوروش برداشته، ولی درازای آن  
ضربتی به برادرش زد، که او از آن در  
گذشت، بنابراین بر اثر خشم، مهرداد را  
بمرگی که پرا لاجر و عذاب بود محکوم  
کرد و مهرداد در مدت ۱۷ روز جان کند تا  
ببرد (بلو تارک کیفیات مرفه مهرداد را نوشته  
ولی چون صلیات جلد نورت انگیز است،  
از شرح آن قلم بازداشتیم ۲۰۰)، پروشات  
پس از اینکه انتقام خود را از شمعس کاربانی  
و مهرداد کشید، به مسابات خواجگه، که سرور  
دست کوروش را برینده بود، پرداخت، ولی  
چون این خواجگه بهانه بدست ملکه میداد،  
بالاخره او بدین وسیله مشقت شد پروشات  
بازی طاس را خوب میدانست و قبل از جنگ

باشد بازی میکرد، بعد از جنگ هم، پس  
از اینکه بلطرف هتایت و توجه شاه شد،  
همواره پادشاه بازی مشغول بود، مباحثه خود  
را با دیگران از او پنهان نمیکرد و حتی او  
را در این راه بکار میرد، پروشات هیچ‌گاه  
از شاه جدا نمیشد و بنا بر این استتیراً بر حمت  
میتوانست شاه را ببیند و با او صحبت کند،  
جهت چنین رفتار پروشات از اینجا بود، که  
نسبت به ملکه حتی زن شاه، سخت کینه‌سوز بود  
و دیگر اینکه میخواست نزد شاه مقرب باشد،  
روزی پروشات دید، که شاه کاری ندارد و  
میخواهد تفریح کند، موقع را منتظر دانسته  
پشاه گفت بهتر از بزرگ (۱) بازی کنیم،  
شاه دعوت را پذیرفت و پروشات صدا بازی  
را بلات و هزار در سبک داد بعد بطور  
ساختگی شگین شد و چون  
شاه میخواست دل او را بدست آورد،  
پروشات پیشنهاد کرد، که سربک خواجگه  
بازی کنند، اردشیر پذیرفت، ولی باین  
شرط، که هر کدام از طرفین پنج نفر  
خواجگه امین خود را مستثنی دارد و از میان  
باقی خواجگه‌ها هر یک را، که برنده بازی  
بخواهد، میتواند انتصاب کند، پس از آن  
ملکه مهارت خود را بکار برده بازی را برد  
و مسابات خواجگه را انتصاب کرد و همین‌که  
خواجگه را بدست آورد، بی اینکه فرصت  
دهد که شاه از قصد او آگاه شود، جلادان  
را خواست امر کرده زند پوست او را کنند  
و پس از آن او را روی سه صلیب خوابانید  
پوستش را سه میخ کشیدند، وقتی که شاه  
از این وحشیگری آگاه شد در دناک  
گردید و متفرغ خود را نسبت به پروشات اظهار  
کرد، او خندیده بطور مزاح جواب داد،  
(واقعاً خیلی غریب است، که شما برای یک  
خواجگه پندوات پیر باین اندازه در خشم شده  
آید، و حال آنکه من هزار در یک باختام  
و هیچ نیگوم) شاه مضموم گردید، از این  
که او را فریب داده اند، ولی اقدامی نکرد،  
اما استتیراً که در همه چیز برخلاف پروشات  
و مخصوصاً از درندگی او متاثر بود، پشاه  
گفت، (پروشات برای کشیدن انتقام کوروش  
خدمتگذاران تو را بیکایک میزور و راه و وحشی‌وار  
هلاک می‌سازد)، مبحث ششم - عقب نشینی  
یونانیها - احوال یونانیها پس از جنگ،  
گزنفون گوید (عقب نشینی، کتاب ۲، فصل ۱)،  
در طلیعه صبح سرداران یونانی در جایی  
جمع شدند و چون دیدند، که کوروش  
نه خودش بل در وی آنها آموخته کسی را برای  
و سائیدن فرمان فرستاد، تصمیم کردند،  
بازوبه خود را بسته پیش روند، ولی مقارن  
طلوع آفتاب، وقتی که میخواستند حرکت  
کنند، بر کلس (۲) حاکم تترانی (۳) که

از اهلب رسامرات لاسد مونی بود، با  
گلوس (۴) پس تلمس (۵) در رسید و خبر  
داد، که کوروش کشته شده، آری به باقشونش  
بمطلی، که در آنها دو روز قبل اردو زده  
بود، عقب نشست و تمام روز را منتظر یونانی‌ها  
خواهد بود زیرا روز دیگر میخواهد بولایت  
پلانیها برگردد، سرداران یونانی از این  
خبر بسیار مضروب گشتند، کل آرخ رسولان را  
باخیری سف لاسد مونی و م ن تسالی فرد  
آری به روانه کرده گفت، به آری به بگوئید،  
که ما نسبت به شاه فاتحیم و، حالا همه  
کوروش نیست، ما حاضریم آری بهرا بر نخت  
ایران نشانیم، زیرا این مملکت از آن فاتح  
است، رسولان حرکت کردند و کل آرخ  
منتظر جواب شد، سر بازان یونانی آذوقه  
بدست آوردند، گاوها و نیز الاتهای بهرا  
سر بریدند و چون میوم نداشتند، تیرها و  
سیرهای چوبین مصرها و سیرهای ابرانیان  
را، که از تر کتاید یافته بودند و در میدان  
جنگ فراوان بود، جمع کرده بجای همزم  
بکار بردند، مقارن ساعت ۹ صبح رسولانی  
از طرف شاه و تسافرن وارد شدند، در میان  
فرستادگان یک نفر یونانی بود فالی نوس (۶)  
نام که نسان اورا محترم میداشت، فرستادگان  
سرداران را طلبیده از طرف شاه اسلام  
کردند، که یونانی‌ها باید اسلحه‌شان را باو  
که فاتح است، بدهند و بعد بدر بار رفته  
خواهش کنند، فراز ماصدی در باره آنها  
داده شود، یونانیها از این تکلیف شمشگین  
گشته و کل آرخ گفت، که تسلیم اسلحه  
کار فاتح نیست، سپس او دو سرداران  
یونانی کرده گفت، (شما چوایی شرافت‌مندان  
بدهید من الان میامم) بعد بیرون رفت، چه  
یکی از خدعه کل آرخ او را صدا کرده  
بود، تا روده‌های حیوانی را، که در همین  
موقع قربان کرده بودند، ببیند (یعنی نتیجه  
تغال را بداند)، در قیاب او پروکسن تسی  
روپفالی نوس کرده گفت، آیا شاه مانند  
فاتحی اسلحه را میخواهد یا دوستانه و بسان  
هدیه، اگر شق اول است، چرا میخواهد؟  
باید بگیرد، هر گاه شق دوم است، با  
بگوید، که درازای این سخاوت سربازها  
بآنها چه میدهد، فالی نوس جواب داد، که  
شاه خود را فاتح میدانند، زیرا کوروش را  
کشته کسی نیست، که مدعی سلطنت باشد،  
از این نکته گذشت، شما اکنون در درون  
مملکت او بی‌برودهای هستی، که محال  
است از آن عبور کنید و او آخر سپاهی  
نارد، که اگر آنها را با اختیار شما بگذارد،  
شما از همه کشتن آنها هم بر نیا آید، گزنفون  
آنتی (۷) در این موقع گفت فالی نوس، نوعودت  
میدانی برای ما چیزی جز اسلحه و سخاوت

(۱) ۱۸۰۰۰ غرنکه طلا، ۹۲۰۰۰ ریال (۲) یعنی خود نویسنده تاریخ سفر جنگی کوروش و عقب نشینی ده هزار نفر، (۳) Glus، (۴) Tamos، (۵) Proclés، (۶) Teuthranie، (۷) Phalynus de Zacynthe.

ما نمانده و ما تا اسلحه داریم ، شجاعت هم خواهیم داشت . اگر اسلحمان را بدیم ، مانند آن خواهیم بود ، که خودمان را داده ایم یوگان مکن ، که این بگانه چیزی را که برای ما مانده ، تسلیم کنیم . فالی نوس خندیدند گفت ، ای جوان ، تو مانند فیلسوفی حرف میزنی ، ولی بدان ، که اگر تصور میکنی شجاعت شما بر قوای شاه غلبه خواهد کرد ، تو دیوانه . بعد کز نفون گوید ، گویند بعضی نرم شده اظهار داشتند ، که چنانکه نسبت به کوروش با وفا بودند ، میتواند حالا هم پشاه خدمت کنند و اگر اردشیر بخواند آنها را برای ملر جنگی بمصر بجای دیگر اچیر کند ، او را بریدی خواهند کرد در این لحوال کل آرخ برگشت و پرسید ، آیا جواب شاه را دادید ؟ فالی نوس گفت ، هر کس چیزی میگوید ، تو بگو ، عقیده ات چیست . کل آرخ ، چون میخواست چنان کند ، که خود فالی نوس بگوید ، اسلحه تا نورا نسید ، چنین گفت ، فالی نوس ، تو یونانی هستی و ما هم از زمان ملتیم ، در این موقعی که هستیم ، ما عقیده تو را میبرسیم ، که چه کنیم ، نصیحتی باده ، که خوب و شرافتندانه باشد و این را هم بدان ، هر نصیحتی که ما دهی ، حتماً جدا جدا یونان منتشر خواهد شد . فالی نوس مقصود کل آرخ را عقیده از آن منحرف شمر چنین گفت ، اگر در هزار احتمال يك احتمال بهره مندی برای شما بود ، می گفتیم اسلحه را نسید ، ولی چون در مخالفت پشاه صبح امید بهره مندی نیست ، نصیحت میکنم بهره نوری ، که بتواند خودتان را نجات دهد . پس از این جواب کل آرخ گفت ، حالا که چنین است ، برو پشاه بگو ، ( اگر ما باید دوستان شاه باشیم ، اعتبار ما با داشتن اسلحه بیش از آن است ، بلکه فایده آن باشیم و ، اگر باید پشاه جنگیم پس بهتر است ، که این جنگ را قبل از دادن اسلحه بکنیم ) فالی نوس گفت ، این جواب را بشاه ابلاغ میکنم ، ولی مطلب دیگری هم هست ، که باید جواب آن را بدهید . شاه میگوید ، اگر در اینجا بنایید بین او و شما متارک است و ، اگر بیش یا پس روید ، جنگ است . کل آرخ جواب داد ، بسیار خوب ، این پیشنهاد را میپذیریم فالی نوس پرسید چه چیز را می پذیرید متارک پانچنگ را . کل آرخ باز جواب داد ، اگر در اینجا باشیم متارک را و هر گاه پیش یا پس دروم جنگ را . با این جواب مقصود فالی نوس حاصل نشد ، چه او میخواست بداند که یونانیها چه خواهند کرد ، در همان جا میمانند یا حرکت خواهند کرد . فالی نوس

بارمولان شاه برگشت و بعد رسولانی ، که یونانیها نزد آری ، فرستاده بودند ، وارد شدند ، ولی م ن ( ۱ ) در اردوی آری به رسانده بود . فرستادگان گفتند ، آری به میگوید ، من نمیتوانم دعوی سلطنت نمایم ، زیرا یارسی های زیادی هستند ، که بر من اولویت دارند و هرگز زربار من نروند . اگر یونانیها میخواهند ، با من عقب نشینی کنند ، شبانه به تونف گاه من بیایند ، والا صبح زود حرکت خواهیم کرد . کل آرخ جواب داد ، اگر ما پشما ملحق شدیم ، چنانکه گفتید بکنید ، والا چنان کنید ، که سلاح خودتان را در آن دانهید . پس از این جواب حوالی شروب او یونانیها را خواسته بآنها گفت ، دوستان من ، من قربانی کردم و روردهای قربانی مساعده با ستیزه کردن ما پشاه نیست زیرا از دجله ، که بین ما و شاه است ، می یکسده کشتی نمیتوان گذشت و ما کشتی نداریم اینجا هم نمیتوان ماند ، زیرا آذوقه نداریم و روردهای قربانی مساعده است ، که ما نزد دوستان کوروش دروم . بنا بر این باید امشب حرکت کرد . در این جا کز نفون گوید ( عقب نشینی ، کتاب ۲ ، فصل ۲ ) ، راهی را که یونانیها از ایفس واقع در ولایت یلیانها تادشت نبرد بسموه بودند ، بمصاف آنها چنین بود ، نود و سه منزل یا پانصد و سی و پنج فرسنگ و با شانزده هزار و پنجاه استاد از دشت نبرد هم تا بایلی ، چنانکه میگفتند ، سیصد و شصت استاد ( تقریباً از ده فرسنگ ) است . بعد مورخ مذکور حرکت خود را دنبال میکند ، چون شب شد ملتوسیت ( ۲ ) تراکی باجهل نفر سوار و تقریباً سبده نفر پیاده تراکی گرفته بطرف شاه رفت و کل آرخ باقی یونانیها حرکت کرده نصف شب به اردوگاه آری به رسید . یونانیها صفوف خود را آراسته اسلحه را در پیش صف ها زمین گذاشتند و صاحب منصبان و سرداران بهیشت اجتماع نزد آری به رفتند ، در این ملاقات سر کردگان یونانی با سردار و صاحب منصبان ایرانی عهدی منعقد داشت فرار دادند ، که یونانیها را ایرانیها با هم دوست و متحد باشند و ایرانیها رهبران یونانیها گردانند . قبل از انقضای ماه هم ، یک گراز بینه گاو نر ، یک گوزک و یک فوج قربان گردن خون این حیوانها را در میری ریختند ، بعد یونانیها شمشیری و ایرانیها نیزه در آن فرو بردند . سپس کل آرخ با آری به در باب راه مذاکره کرد آری به گفت ، که ، اگر از همان راه که آمده ایم برگردیم ، آذوقه نخواهیم یافت . پس باید راهی دیگر پیش بگیریم و چنان با سهت

حرکت کنیم ، که قشون شاه بنامرسد ، یعنی فرار کرده باشیم . در طلب صبح قشون ایرانی و یونانی حرکت کردند . بعد از ظهر بنظر سپاهیان آمد ، که قشون شاه از دور میآید . یونانی هائی ، که خارج از صف حرکت میکردند ، داخل صفوف خود شدند و آری به ، که بواسطه زخمش روی گزیده بود ، پیاده شده جوشن ندر کرد ولی بزودی مفتشین برگشته خبر دادند ، که گرد و خاک از سواره نظام شاه نیست . بل از مالهای پنهان است ، که در چراگاه اند از این خبر استنباط کردند ، که اردوی شاه نباید دور باشد . زیرا از دهات هم جوار هم دور بر میخاست . چون قشون یونانی بملاوه شستگی در تمام روز چیزی نغورده بود و در هم بوده کل آرخ صلاح ندانست ، حال بدمشن کند ولی از راه هم دور نشد ، تا تصور نرود ، که فرار کرده ، متارک شروب آفتاب ، او یا پیش قراول خود در دهاتی توقف کرد ، که قشون شاه حتی چوپهای خانه های آنرا غارت کرده بود . با وجود این وحشت یونانیها زیاد بود ، تا آنکه کل آرخ بآنها فهمانده که اسلحه است و شطری نیست . متارک ، بعد بقول کز نفون ( عقب نشینی ، کتاب ۲ ، فصل ۳ ) ، متارک طلوع آفتاب رسولانی از طرف اردشیر آمدند و به پیشقراولان گفتند ، که میخواهند با سرداران یونانی در باب متارک که مذاکره کرده او امر شاه را برسانند و جواب یونانیها را برای شاه بیاورند . کل آرخ گفت بشاه بگوئید ، که چون ما آذوقه نداریم ، باید جنگیم ، تا رفع گرسنگی کنیم . رسولان این جواب را رسانیدند برگشته و گفتند ، حکم شاه این تقاضای آنها را صحیح میدانند و پند هائی با خود آورده اند ، تا اگر متارک انجام شد ، یونانیها را بجایهائی برند که آذوقه در آنجا زیاد است . پس از آن متارک منعقد شد و یونانیها را به دعای راهنمایی کرده گفتند ، که میتواند آذوقه بگیرد . در این حال شمشیر یونانیها را حدی نبود ، زیرا سابقاً علاوه بر بی آذوقگی وحشت آنها هم زیاد بود بهر حادثه که بر میخورند ، میبزرگندند و از عاقبت آن نگران میشوند . این سخن گنم ، نیک و مشروب ترشی ، که از میوه درست میکنند فراوان داشت . کز نفون تمجید زیاد از خرمای اینجا کرده گوید ، که خرمای یونان را در اینجا نوکرها میخورند و خرمای اینجاها مانند کهر بای زرد و خیلی درشت است . بعد او گوید در این جا برای اولین دفعه سپاهیان ما نیز درخت خرما خوردند شکل آن زیبا و طعمش بسیار گواراست .

( ۱ ) Ménon . ( ۲ ) Miltocythe .

ولی اشخاصی که آنرا خوردند، به سر درد شدید مبتلا گشتند، وقتی که سردسختی خرمای را می پرند، تمام درخت خشک میشود. ترازدلد تیسافرن با یونانی ها، بر حسب نوشته های کزنفون (عقب نشینی، کتاب ۲، فصل ۲) یونانی ها سرور در این محل ماندند و در اینجا تیسافرن با برادر زن شاه و سه نفر پارسی دیگر و هلامان زیاد از طرف شاه بزرگه برای مذاکرات با یونانی ها وارد شد. سرداران یونانی به استقبال او رفتند و تیسافرن بوسیله مترجمی با آنها چنین گفت: یونانیها، من در مملکتی مسکن دارم، که در همسایگی یونان واقع است. چون دیدم شما دوچار بدبختی شده و بپاره ای ندارید از شاه درخواست کردم، اجازه دهد شما را مالمای یونان برسانم. گمان میکنم، که این رفتار من نه در شاه حق ناشناسی تولید کند و نه دو جانی از یونان. با این نیت عربده شاه داده اظهار کردم، که از طرف شاه عین عدالت خواهد بود، که این نهایت را دوباره من بکنم، زیرا من اول شخصی بودم، که خبر کشته شدن کوروش را باو دادم و پس از این خبر او را گدگ کردم و از تمام اشخاصی، که مامور جنگ با یونانی ها بودند، تنها من فرادون کردم و، پس از اینکه راهی برای خود باز کردم، بشاه، که پس از کشته شدن کوروش بزرگ شامه کرده بود، ملحق شدم و با سباهی، که بدست فرماندهی من است و نسبت بشاه کمالا با وفا می باشد، قشون غیر یونانی کوروش را تعقیب کردم، شاه در جواب بمن وعده داد در این باب بشور کند و مرا مامور کرد از شما بپرسم، که چرا بر ضد او اسلحه برداشتید. از شما میخواهم، که جواب ملایمی بدهید، تا برای من اجرای منظوری، که دارم و در نفع شما است، سهلتر گردد. یونانیها برای مشورت دور شدند و پس از شور بوسیله کل آرخ چنین جواب دادند، اجتماع ما برای جنگ با شاه نبود، ما بر ضد او راه نیفتادیم. کوروش هزار پهلانه بافت برای اینکه ناگهان بر شما بتازد و ما را بدینجا بکشاند، ولی، وقتی، که او را در خطر دیدیم، در مقابل خدایان و خلق شرم داشتیم، که پس از آن همه خوبی ها، که از او دیده بودیم، باو خیانت کنیم. از زمانی، که کوروش سرد، ما دیگر مبارزه با شاه در سر سلطنت نداریم و نیز جهت ندارد، که ممالک او را غارت کنیم و در قصد حیات او هم بپوشیم. اگر کسی ما را آزار نکند، حاضریم بسلکت خود برگردیم، ولی اگر در قصد

آزاد ما باشند، ما بکمال خدایان از خود دفاع خواهیم کرد. هرگاه نسبت با توت نشان دهند، ماسی خواهیم کرد، که از این جهت هم بر ما فایده نبایند. پس از شنیدن این سخنان تیسافرن گفت، من مفاد این تعلق را بشاه ابلاغ خواهم کرد و جواب او را بعد بشما میرسانم، ولی تا مراجعت من منظر که باید برقرار باشد و ما بشما آذوقه میرسانیم. روز دیگر تیامد و یونانی ها باز دوچار نگرانی شدند. روز سوم تیسافرن وارد شد گفت، من از شاه اجازه نجات دادن یونانیها را تحصیل کردم، و حال آنکه هدیه کثیری از پارسی ها مخالف آن بوده میگفتند، موافق حیثیت شاه نیست اشخاصی را، که اسلحه بر ضد او برداشته اند، بگذارد بروند. حالا شما میتواند مطمئن باشید، ممالک ما خصوصت با شما نخواهند ورزید و ما شمارا صحیح و سالم بسلکت خودتان برمی گردانیم. آذوقه شمارا هم میرسانیم، ولی شما هم باید ممالکی را، که از آن عبور میکنید، غارت نکنید. اگر پول آذوقه شمارا رسانیدیم، آنچه برای خوردن و آشامیدن لازم دارید، بخرید و، اگر نرسانیدیم، بقدری که آذوقه لازم دارید از محلها تحصیل کنید. این شرائط را یونانیها پذیرفتند و طرفین قسم یاد کرده دست بیکدیگر دادند. پس از آن تیسافرن گفت، حالا من باید بحضور شاه روم، تا باین مسئله خاتمه دهم. بعد بر میگردم، که حرکت کرده پایالت خود مراجعت کنم (تیسافرن والی ایالات کوروش بود) و شمارا هم یونان برگردانم. کزنفون گوید (عقب نشینی، کتاب ۹، فصل ۴) پس از آن یونانیها و آری به، که در مقابل بیکدیگر آردو زده بودند، منتظر مراجعت تیسافرن شدند. بیست روز گذشت و او تیامد. در این مدت برادران و سایر اقربای آری به نزد او آمده اظهار داشتند، که شاه حاضر است، او را عفو و از گذشتهها صرف نظر کند. از این زهان ملاحظه آری به و سپاهیان او از یونانیها کمتر شده بفرجه رسید، که باعث دلشکی یونانیها گردید و آنها نزد کل آرخ رفته چنین گفتند، برای چه در اینجا مانده ایم؟ مگر نپیدائیم، که شاه حاضر است بقیمت گزاف هم که باشد ما را بپلاکت برساند، تا باور دیگر یونانیها جرئت قشون کشی را بر ضد شاه بزرگ نداشته باشند. شاه میخواهد، ما در اینجا بمانیم، تا او فرصت یافته قشون پراکنده شود را جمع کند، بعد بر ما بتازد و شاید

نهرهایی میکنند و دیوارهایی میکشد، تا راه ما را سد کنند. هرگز او را ضعی نخواهند شد، که ما به یونان برگشته بگوئیم با وجود کمی همدمان او را در درب خانه اش شکست دادیم و چند احتیاطی او نکرده یونان مراجعت کردیم. کل آرخ جواب داد، من تمام این نکات را در نظر دارم، ولی اگر ما از اینجا حرکت کنیم، خواهند گفت، که ما متار که را بهم زده در صدد جنگ هستیم در اینحال نه کسی آذوقه خواهد داد و نه راهنمایی خواهد کرد، آری به عم از ما دوری خواهد جست. این مسئله، که آیا ما باید از رود دیگری هم عبور کنیم یا نه معلوم نیست، ولی من میدانم، که اگر قشون از صحرای ما نمانند کند، ما نمی توانیم از این رود بگذریم و دیگر اینکه، اگر بخواهیم جنگ کنیم، سواره نظام متعددی نداریم. و حال آنکه سواره نظام دشمن بسیار و خوب مجهز است. بنا بر این، اگر غالب شویم، نخواهیم توانست کسی را بکشیم (پس چون سواره نظام نداریم، تعقیب ممکن نیست) و، اگر مغلوب گردیم، هیچ يك از ما جان بدر نبرد. بالاخره من این نکته را نمیتوانم بپوشم، اگر شاه بخواهد ما را بپلاکت برساند، اقتدر وسایل در دست دارد، که محتاج نیست قسم یاد کند، پس دست دهد، بعد قول خود را نقض کند و در میان سردمان یونانی و غیر یونانی بشکستن عهد معروف گردد. در این احوال تیسافرن با قشونی وارد شد و آژون نام (۱)، که دختر شاه را نازد ازدواج کرده بود، نیز با لشکری همراه او بود. تیسافرن، چون دید که یونانیها از دیر کردن او نگران بودند، گفت من والی لیدی شدهام و بپلاوه دختر شاه در اردوی من است. بنا بر این میبایست بشدار کت این مسافرت بپردازم و این برای چنین مسافرتی زیاد نیست. روانه شدن یونانیها با تیسافرن - پس از آن یونانیها حرکت کردند و بکمال تیسافرن آذوقه یافته میفریادند. آری به و قشون او با تیسافرن و آژون نام حرکت میکردند و با آنها آردو میزدند. یونانیها، چون از آنها ظنین بودند، با راهنمایان خود از طرف دیگر حرکت میکردند و بفاصله يك فرسنگ یا بیشتر از ایرانیها آردو میزدند. بالاخره دو آردو بیکدیگر بانظر خصوصت نگرستانه، در سر تحصیل هیزم و علوفه بکدیگر را میزدند و از این حرکت کیه در میان آنها تولید میشد. پس از سه روز طی مسافت بدیوار ماد رسیدند. این دیوار را بقول کزنفون از آجرو قبر ساخته بودند. پهنای دیوار بیست

یا ارتفاع آن صد یا صد و شصت ، چنانکه میگفتند ، بیست فرسنگ بود (دوازدهم بود چنانکه در تاریخ ماد گفته شد ، در زمان بخت نصر برای حفظ بابل از طرف شمال ساخته شده بود ، صفحه ۱۹۳ ) از اینجا هشت فرسنگ در دو منزل پیاده و فزودن تهر ، که از دجله جدا میشد ، گذشته بدجله رسیدند . بر این دو نفر دوئل زده بودند . بطاصله ۱۰ اسناد از دجله شهر بزرگی بود سی تاس (۱) نام و یونانیها در نزدیکی آن و پارک زیبایی ، که پراز همه گونه درخت بود ، اردو زدند . پس از شام پروکسن و کزتون گردش میکردند . در این حین شنیدند ، که شخصی از پیش فراول میسرید پروکسن و کل آرخ کجا هستند . راجع به آن فن سوالی نکرد ، و حال آنکه این شخص از طرف آری به آمده بود و او میزبان م کن بود ، پروکسن گفت کسی را که شما میطلبید منم . آن شخص گفت من از طرف آری به وازمه باژ بدینجا آمده ام تا بشا بگویم ، که بیدار کل خود باشید ، چه در این پارک تیسافرن میاهیان بسیار دارد و نیز دسته بفرستید پل دجله را حفظ کند ، زیرا تیسافرن قصد دارد ، این پل را شباه براندازد ، تا شناخته اند از آن بگذرد و در میان دجله و نهر آن بسایند . شخص مذکور را نزد کل آرخ بردند و او از این سخنان متوحش شد ، ولی یک نفر جوان ، که حضور داشت ، گفت بین حله و قطع پل تشلی هست ، اگر حله کردند و قطع شدند قطع پل چه فایده برای آنها دارد ، زیرا چند پل دیگر هم ، اگر وجود داشته باشد برای ما در حال شکست بی اثر است و ما نخواهیم دانست از کدام سمت باید فرار کنیم . اما اگر ما فاتح شدیم قطع پل برای آنها مضرت است ، زیرا قشون بسیار که در آن طرف دجله است ، نمی تواند بکند آنها بشناهد پس از آن کل آرخ از آن شخص پرسید ، صفحه ، که بین دجله و شهر است بچه وسعت می باشد . از جواب داد ، که خیلی وسیع است ، دهان زیاد و شهرهای بزرگه دارد . پس از این جواب یونانیها پنداشتند ، که این شخص را خود ایرانیها فرستاده اند ، تا مبادا یونانیها پل را خراب و موقشان را بین دجله و نهر محکم کرده باعث نگرانی شاه گردند . با وجود این پس از صرف غذا ، دست برای محافظت پل فرستادند ، ولی بعد نه حله از طرف ایرانیها حمل آمد و نه کسی در سر پل دیده شد . روز دیگر یونانیها از دجله گذشته پل این رود را از ۲۷ کشتی ساخته

بودند . بعد یونانیها از کنار دجله بیست فرسنگ در چهل روز پیاده به رود فیس کوس (۲) ( اندر که اسروزی ) رسیدند کزتون گوید ، در اینجا شهر بزرگی است موسوم به آیس (۳) ( شهری ، که در زمان سلوکها انطاکیه نام داشت ) در این محل یونانیها براند طیبی (۴) کوروش وارد شیر برخواستند . او نشونی بکند شاه از همدان می آورد و در اینجا سپاه خود استراحت داده بود ، کل آرخ ، برای اینکه قشون یونانی را زیاد تر از آنچه هست نمایش دهد ، امر کرد میاهیان یونانی دو بدو از پیش سپاه ایرانی گذشتند و بسیاری همه یونانیها بهت حیرت ایرانیها شد ( مترجم کزتون گمان می کند ، که این جای کتاب اونسرف شده ، زیرا در نزدیکی نشون ایران بی استیلا بزرگی بود ، که کل آرخ قشون یونانی را بر تیبی در آورد ، که معلوم آن در مقابل قشون ایران باشد و دیگر اینکه ایرانیهای آن زمان لشکرهای بزرگه بسیار دیده بودند و ممکن بود غریب عملیات حمل آرخ را بخورند ) . پس از آن یونانیها شش منزل یاسی فرسنگ پیاده و از صحراهای بی سکه گذشته به سات پرخان رسیدند ، تیسافرن از جهت حصبه نوزی امر کرد ، دهان را بچایند ، ولی مردم را برده ننگند در اینجا گندم ، حشم و غنایم زیاد بدست آمد . بعد یست فرسنگ دیگر در صحراهای بی سکه پیاد شدند و در منزل اول در آن طرف رود دجله شهر بزرگی دیده شد ، که سنا (۵) نام داشت و اهل آن روی پوستها از آب گذشته برای یونانیها نان و پنیر و شراب آورده .

رسیدن یونانیها به رود زهاب - بعد یونانیها به رود زابل ( زهاب کنونی ) رسیدند ، عرض آن ۴ بلطر ( تقریباً ۹۲۷ متر ) بود ، در اینجا آنها چهار روز ماندند و ، اگرچه یونانیها از ایرانیها ضعیف بودند ، ولی نمیدیدند ، که دامی گسترده باشند . در اینحال حمل آرخ لازم دانست ، حکه باتیسافرن مذاکره کند و اگر سوء تفاهمی باشد ، قبل از اینکه جنگی بشود ، مرتفع دارد با این مقصود از او درخواست ملاقات کرد ، همبکه بمنزل تیسافرن در آمد چنین گفت ، من میدانم ، که قسم یاد کرده ایم بیکدیگر آزادی نرسانیم . ولی می بینم ، که تو از ما بد گمان هستی ، چنانکه از دشمنی می توان بود و در نتیجه ما هم نسبت بشما سرخفتن داریم . من هر قدر کوشش میکنم نمیتوانم پیام ، که تو خواسته باشی نسبت با بدی کنی و مطمن هستم ، که ما هم سوء

قصدی نسبت بشما نداریم ، من این ملاقات را خواستم ، تا این بی اعتمادی را بر طرف کشم بنا بر این ، از طرف خود میگویم ، که ما در پیشگاه شدایان قسم یاد کرده ایم ، نسبت بشما دوست باشیم . اگر کسی چنین وجدانی داشته باشد ، که قسم را بشکند ، بدترین شخص است و قوه نیست ، که او را در مقابل غضب الهی حفظ کند . پس از این فکر ، اگر به اسباب دنیوی بنگردیم من تو را بزرگترین نعمت برای خود میدانم ، با تو تله راهها برای ما باز است ، هر روزی قابل عبور است و تقصاتی از حیث آذوقه نیست ، بی تو ، چون جائی را نمی شناسیم ، تسلیم راهها برای ما تیره و تاریک ، هر رود غیر قابل عبور در هر جمیع موخس است . بدتر از وحشت تنهایی ما این ننگه است ، که همه ما را ترک خواهند کرد . اگر غیظ و خشم ما را بر آن می داشت ، که تو را هلاک سازیم ، با کشتن ولی نعمت خود چه میتوانستیم بکنیم جز اینکه با شاه مستبد کرده دوچار غضب موخس او گردیم و دیگر ، اگر میخواستیم بر ضد تو اقدام کنیم ، از چه امیدهایی خود را محروم میکردیم . راجع باین امیدها لازم است بتو بگویم ، من خواستم دوست کوروش باشم ، زیرا من گمان کردم ، که او در زمان خود شخصی است ، که میتواند پیش از همه ، بهر کسی که بخواند ، خوبی کند ، حالا می بینم ، که تو صاحب افتدازات و ایالات کوروش هستی ، بی اینکه حکمرانی ایالت خود را فاقد باشی و نیز می بینم ، که این قدرت سلطنتی ، که مخالف کوروش بود ، مساهد و متحد نواست . بنا بر این کی است آن کسی ، که این قدر دیوانه باشد ، که نخواهد دوست تو باشد ؟ بالاتر از آن میخواهم بتو بگویم ، که امیدما درین که تو دوست ملخوهای بود میتوانی چیست . من میدانم که می میان باعث نگرانی شاه هستند و ابله او ، با قوای کدورت ، آنها را مطیع شما کنیم در بنه می سیدین و سایر مردمان نیز امیدوارم ، چنان کنیم که خیال شما را مشوب نکنند . راجع بصریها که آغز شما را عصبانی کرده اند ، نیز تصور میکنم ، شما قوه عز قوه من برای تنیه آنان نمیتوانید بکار برید . بالاتر مردمان سردمانی که تو را احاطه دارند ، اگر مردمی باشد ، که شواهی دوست آنها باشی ، مقتدرتر از تو دوستی نخواهند یافت و ، اگر نخواهند تو را ازیت کنند ، تو بوسیله ما صاحب اختیار مطلق برای افشای آنها خواهی بود . سخلمات ما بتوقع از این جهت نخواهد بود ، که حیره دریافت خواهیم کرد ، بلکه از

(۱) یعنی براند صلیبی ، از مادری که زن غیر عقدی بود . (۲) Caena . (۳) Opis . (۴) Physcus . (۵) Sitace .

این نظر نیز بواسطه نیکبختی تو نسبت  
 یافته ایم و حق غنای در نای آن وظیفه  
 ما است. وقتی که من تمام این مطالب را در  
 نظر میگیرم، بقدری از عدم اطمینان تو  
 در حیرت می افتم، که حاضرم یا کمال مسرت  
 بدانم، چه کسی است آن کسی، که چنین  
 حاضرانم غمیز تو و اولاد ما را میبکشد.  
 تیسافرن جواب داد: « من بسیار مشغولم  
 از اینکه از زبان تو این سخنان با من را  
 میشنوم. با این عقاید، اگر تو میخواستی  
 بر من از من نقشه بگشایی، میبکنم. تو  
 همانقدر دشمن منافع خود هستی، که دشمن  
 منی. تو نیز سخنان مرا گوش کن، تا کلاما  
 مطمئن شوی، که اگر اقدامی بر ضد شاه  
 یا من بکنی، بدترین کاری اقدام کرده  
 اگر ما میخواستیم شاره مالک کنیم، تصور  
 میکنی، که ما بقدر کفایت سواره نظام،  
 یلبه نظام و اسلحه نداشته‌ایم، تا این کار را  
 بر اندک شعاری انجام دهیم، باجائی، که  
 برای ایشان مساعد باشد، در اختیار مانده  
 آیا چنین است؟ این جنگها ما بهمانند، که  
 متصدین ما بود و شما با کمال صعوبت جنگ  
 را طی میکنید، این کوهها، که در مقابل  
 شما بلند شده و شما مجبورید از آنها بگذرید  
 آیا در انتظار ما نبود، که این صفحات و  
 این کوهها را اشغال و راه عبور شما را سد  
 کنیم. اما این رودها، آیا نمی بینید، که  
 در میان آنها رودهایی هست، که برای ما  
 مانده اسلحه خانه است و هر چه میخواهیم برای  
 جنگ با هر سیاه، میتوانیم از آن بیرون  
 کشیم و نیز رودهایی هست، که اگر ما شما  
 را از آن عبور نمی‌دایم، شما نمی‌توانستید  
 به پیروجه از آن‌ها بگذرید. تصور کنیم،  
 که در بکار بردن تمام این وسائل ما مغلوب  
 میشدیم، آیا آتش قوی تر از تیرات زمین  
 نیست؟ آیا ما نمیتوانستیم، این تیرات را  
 آتش زده شما را دوچار چنان گرسنگی  
 کنیم، که دشمنان شما در مقابل آن بکلی ناتوان  
 باشد؟ یا اینهمه مسائل، که برای جنگ داریم  
 و خطری از آن برای ما تصور نیست،  
 چگونه میشود، وسیله انتخاب میکنیم،  
 که در پیشگاه خدایان می‌ریزی و کفر و در  
 انتظار مردم بی‌شرعی است. چنین وسیله  
 وسیله اشخاص مستأصل و کسانست، که  
 راهی ندارند و احتیاج آنها را در بازار میگذاری  
 با کار اشخاص فاسد، که میخواهند از نقش  
 قسم در پیشگاه خدایان یا از سوء نیت خود  
 نسبت به مردم استفاده کنند. به هیچ گاه ما  
 باین درجه بی عقل و دروازه نخواهیم بود.  
 با وجود اینکه ما میتوانستیم شما را معدوم

کنیم، چرا نکرده‌ایم؟ بدان، جهت نسبت  
 شما این است، که من میخواهم از اید خود  
 را به یونانیها نشان دهم، زیرا، اگر کوروش  
 هنگام صعود بسالک‌ها، باین فزون‌خارجه  
 از آن جهت اطمینان داشت، که سیر آنها  
 را می‌سازید، من میخواهم، وقتی که از  
 این مسائل پائینی آیم، همین سیاه را بوسیله  
 خوبهایی، که نسبت بآن میکنم، تکیه‌گاه  
 خود قرار دهم. اما راجع بزایمانی، که  
 شما میتواند برای من داشته باشید، تولا  
 بعضی مزایا سخن رانندی، ولی بزرگترین  
 مزیت آن است، که من میدانم، فقط شاه  
 میتواند تبار راست بر سر نهاده. ولی ممکن  
 است، که با بودن شما در این جا یک کسی  
 دیگر هم بتواند در قلبش تبار راست بر سر  
 گذارد. ( موافق نوشته‌های مورخین یونانی  
 فقط شاه میتواند کلام راست بر سر گذارد  
 بنا بر این اگر گفته‌ایم که نفون صحیح باشد،  
 تیسافرن میخواهد بگوید، که با تحویب  
 یونانیها او میتواند فکر سلطنت را در مغز  
 خود پیروزد). کل آرخ از این هجرت تیسافرن  
 تصور کرد، که راست میگوید و گفت با وجود  
 بودن چنین جهانی برای دوستی بین ما،  
 آیا اشخاصی، که با تهمت و افتراء  
 میخواهند این دوستی را مبدل بدشمنی کنند،  
 لایق بدترین صفتی نیستند؟ تیسافرن  
 جواب داد، اگر شاه سرداران و صاحبان  
 بخواهد روز روشن نزد من آید، من شما  
 میگویم، کسی‌ها این اطلاع میدهند، که تو  
 گنگاشی بر ضد من وقتونم ترتیب میدهی.  
 کل آرخ گفت من تمام آنها را نزد تو میآورم  
 و من هم بتو خواهم گفتم، از چه کسانی  
 چیزهایی راجع بتو میدانم. پس از این  
 صحبت، تیسافرن نسبت به کل آرخ بسیار  
 محبت نمود و او را دعوت کرد، که برای  
 شام بماند (عقب نشینی، کتاب ۲، فصل ۵)  
 گفته شدن صاحبان یونانی - بقول  
 کزنفون (عقب نشینی، کتاب ۲، فصل ۵)  
 روز بعد، که کل آرخ باردوی خود برگشت  
 یقین کرده بود، که تیسافرن تیات بدست  
 به یونانیها ندارد و مذاکرات او را با اطلاع  
 یونانیها رسانیده گفت لازم است رؤساء نزد  
 تیسافرن بروند، و اگر محقق شود، که کسانی  
 از یونانیها یا افتراء تولید دشمنی میکنند،  
 مانند خائنان و دشمنان یونانیها مجازات شوند  
 کل آرخ از م تن ظنن بود، زیرا میدانست  
 که او و آری به یا تیسافرن مذاکره کرده  
 اند، او میخواهد دست بر ضد کل آرخ  
 تشکیل کند و تمام قشون یونانیها بطرف

خود کشید و دوست تیسافرن گردد، کل آرخ  
 نیز میخواست قشون را بطرف خود جلب  
 کرده اشخاصی را که مثل او بودند از میان  
 بردارد بعضی سیلانی یونانی عقیده داشتند  
 که تمام سرکردگان و صاحبان  
 را نباید نزد تیسافرن برد و باید از او بر  
 حذر بود ولی کل آرخ، بقدری ابرام و اصرار  
 کرد، تا بالاخره فرار شد، که پنج سر کرده  
 و بیست صاحبان با خود برد. دوست  
 نفر سیاهی هم، باین عنوان که میخواهند  
 آذوقه بخرند، با اینها رفتند و تکیه یونانیها  
 بدرب منزل تیسافرن رسیدند، پنج نفر  
 سر کرده را، که عبارت بودند از پروکسن  
 به اسمی، م تن تسالی، آریاس آرکادی،  
 کل آرخ لاسدونونی و سقراط آخالنی (۱)  
 بدون منزل خواندند و صاحبان دم  
 در ماندند. چنان لحظه بعد پهلانی، که  
 معهود بود سرکردگان را توفیق کردند و  
 آنها را، که دم در مانده بودند سر بریدند.  
 بعد سواره نظام ایران در جلگه تاخته،  
 هر یونانی آزاد یا برده را که یافت، کشت.  
 یونانیهایی که در اردو بودند، این حرکت  
 سواران را از دور مشاهده کرده تعجب کردند،  
 که چه حادثه‌ای روی داده. در این حال  
 نی کلرک (۲) آرکادی، که شکست خورده  
 بودند و در دهای خود را بست گرفته فرار  
 کرده بود، با این حال خود را باردور رسانیده  
 قضیه را بیان کرد و یونانیها فوراً اسلحه  
 برداشتند، زیرا با کمال وحشت و انتظار  
 بودند، که ایرانیها بر آنها حمله کنند. بعد  
 طولی نکشید، که آری به ارتعاب و میتریدات  
 (مهرداد) یا برادر تیسافرن و سپه نفر  
 سوار جوشن‌دار باردوی یونانیها نزدیک  
 شده یک سر کرده و یک صاحبان یونانی  
 را طلبیدند، تا بآنها حکم شاه را ابلاغ  
 کنند. یونانیها دونفر فرستادند و کزنفون  
 آتنی از عقب آنها رفت، تا از احوال  
 پروکسن اطلاعی یابد. وقتی که دونفر  
 مزبور بقدری نزدیک شدند، که صد می‌رسید،  
 آری به چنین گفت، یونانیها، چون محقق  
 گردید، که کل آرخ نقش قسم کرده و متارکه  
 را بهم زده، مجازات خود را دید و کشته  
 شد. پروکسن و م تن، که نوظهر آشکار  
 کرده خداری او را اطلاع دادند، مورد  
 مرحمت شدند. آنچه راجع بشما میباشد،  
 این است، که شاه اسلحه شما را میخواهد و  
 میگوید، این اسلحه از آن اوست، زیرا  
 از آن کوروش پند او بود. یونانیها بتوسط  
 کل آرخ منی (۳) که یکی از سرکردگان  
 بود، حواص دادند، ای آری به، که

(۱) Proxène de Béotie, Ménon de Thessalie, Aglas d' Arcadie, Socrate d' Achaïe.  
 (۲) Nicarque. (۳) Cléonor d' Orchomene.

بدهت ترین آدمی هستی و ای شما ، که دوستان کوروش بودید ، آیا عزم ندارید ، که پس از آنکه در پیشگاه خدایان و در انظار سیدم قسم یاد کردید ، با دوستان ما دوست و با دشمنان ما دشمن باشید ، ما را به یسافرن که بدین ترین آدمی و بدترین خائن است ، تسلیم میکنید ؟ شما ، پس از اینکه خائنه هم قسم خود را گشتید ، با دشمنان ما بر ضد ما شده اید ؟ آری ، جواب داد ، برخود کل آرخ ثابت شد ، که از مدتی قبل بر ضد یسافرن و اردن تاس و ما کنکاش میکرد . کورنئون گفت ، « اگر کل آرخ نفس قسم کرد و متار که را بهم زد ، بمجازات خود رسد و این عین عدالت است ، که خائن هلاک شود ، ولی پروکسن و مین را ، که نسبت بشما خوبیها کرده اند و سرکردگان ما هستند ، چرا پس نفرستاید البته معلوم است که چون آنها دوستان ما و شما هستند سعی خواهند کرد با شما نصایح خوبی بدهند . پس از این سخن پارسی حامدتی با هم مشورت کردند ، و بی اینکه چیزی بگویند ، رفتند . کورنئون بطور اختصار گوید ، که کل آرخ را نزد شاه برده بستم او سرش را از تن جدا کردند . یلوتارک شرح قضیه را چنین نوشته ، گفته شدن کل آرخ بروایت یلوتارک - مورخ مذکور گوید ( آردشیر ، بند ۲۰ ) . پس از آنکه یسافرن ، بر خلاف قولی که داده بود ، کل آرخ و سایر صاحبان یونانی را فریب داد و آنها را توفیق و در زنجیر کرده نزد شاه فرستاد ، کل آرخ از کتیراس ، چنانکه خود مورخ مذکور گوید ، خواهش کرد شانه پاو بدهد ، چون از داشتن آن خیلی مسرور شد ، برای اظهار حق شناسی مهر خود را پاو داده گفت ، اگر روزی به لاسمونی رفتی ، این مهر سرا یا فریاد و دوستان من نشان ده ، تا بدانند روسنی ما بچه اندازه بوده ، کتیراس نیز گوید ، سیاهیان یونانی ، که با کل آرخ اسیر شده بودند ، آذوقه او را می خوردند و چیزی کمی برای او می ماند ، در مقام جاره خوئی او خواهش کرد ، که جیره او را بیشتر جدا گانه از جیره سایر اسراء دهند ، کتیراس این خواهش او را با رضایت و بل موافق میل یروشات انجام داد ، چون سه روزه نگردان خوک برای کل آرخ می بردند ، او روزی از کتیراس خواهش کرد ، که کازد کوچکی در میان آن پنهان دارد ، تا او دچار زجر و عقاب از طرف شاه نگردد ( مقصود این است ، که کل آرخ میخواست خود کشی کند ) ولی کتیراس از ترس آردشیر از انجام آن

خودداری کرد ، یروشات از آردشیر خواهش کرده بود ، که کل آرخ را نکشد و او بقیه قسم وعده داده بود از اعدام او دست باز دارد ، ولی بعد باسراو استائیرا تمام اسرای یونانی را با مسئولی مین کشت و یروشات از این زمان کینه استائیرا در دل چاداده بعضا او را زهر داد . بعد یلوتارک گوید ، این روایت کتیراس صحیح نیست . یروشات خاصی نداشت ، که برای خاطر کل آرخ اقدام بکاری کند که آن قدر خطرناک بود ، معلوم است ، که کتیراس برای بزرگت کردن نام کل آرخ از این نعمت تاریخ خود افسانه جزین انگیزی ساخته ، چنانکه گوید ، نفس صاحبان یونانی را سکهها و طیور در تنه دریدند ، ولی گرد بادی پرخواست و نفس کل آرخ را در زیر ماسه و ریزه روان پوشیده قبری برای او ساخت ، در اطراف این قبر درختان خرما روئیده و چندان زیاد شد ، که در اندک مدتی جنگلی از درختان سرپور پدید آمد و شاه منوم گشت ، هکه چرا کل آرخ ، محبوب خدایان را ، نابود کرد . بعد مورخ مذکور از کینه و زری یروشات نسبت به استائیرا سخن رانده میگوید جهت آن دشمنی بود ، که او به استائیرا میرد ، چون این قضیه در جای خود ذکر خواهد شد ، ( صفحه ۹۶ ، ۹۷ ) عجلالتا بگلریم . تعجید کورنئون از کل آرخ - کورنئون کل آرخ را بسیار ستوده و بدین تعظیم است ، که او واقعا سر بل بود ، جنگه را دوست میداشت و هر چه می یافت ، بصرف جنگ مرسانید . در جدالها بی پروا بود ، ولی با اینحال در مواقع خطر احتیاط را از دست نمیداد ، او میگفت ، نشونی که اطاعت نظامی ندارد ، بهیچ درد نیخورد و باید سر باز از فرمانده خود بیشتر بترسد ، تا از دشمن ، او سخت و سبب بود و در موقع جنگ با غافل ، هم با میل سخنان او را میشنیدند ، ولی همینکه خطر میگذاشت ، هم از او فرار میکردند ، زیرا روی ملاطفت و عنایت نداشت ، زیرا درستان او نسبت بوی همان حسبات را میوردند ، که یک شاگرد مکتب نسبت به معلم دارد . بنا براین او هیچگاه کسی را نداشت ، که بواسطه دوستی یا وفا او را بیروی کند ولی اشخاصی را ، که وطن یا احتیاج و یا سردرت دیگر در تحت فرمان او قرار میداد ، خوب میتوانست مطیع کند ، از زهاسی ، صفحه بیره منشی های او شروع شد ، دو وسیله نزرگ او را سر بر خالی کرد ، اولاً دلاوری و سخاوت او ، که از تمام عت جای ارجحان گذشت ، ثانیاً از عجز او ، که سر بهار او باطاعت نظامی در آورد . چنان بود که آرخ ،

وقتی که فرماندهی داشت ، او هیچگاه ، چنانکه گویند ، زیر فرمان کسی نرفت و تقریباً در سن پنجاه سالگی در گذشت . اینست عقیده کورنئون ( عقب نشینی همزار نفر ، کتاب ۲ فصل ۶ ) ولی یلوتارک شکست کوروش را باو منسوب داشته گوید ، که کل آرخ سردار خوبی نبود ، اگر بجای ایتکه در لب فرات بنامد ، در قلب نشین کوروش جام گرفت ، جنگه را بینهامید ، تکلیب کورنئون از مین - مورخ مذکور گوید ، « مین تسالیانی حرم خود را نسبت بجمع کردن مال پنهان نیکرد ، فرماندهی را برای گرد آوردن مال و شرف را برای استفاده میخواست . همیشه در صدد بود ، که دوست اشخاص مقتدر باشد ، تا تعدیات او بی مجازات باشد ، برای رسیدن بقاصدهی که داشت ، کوتاه ترین راه را در شکستن قسم دروغ گوئی و طلب میدانست صداقت و دیانت را بهیچ می شمرد و روشن بود ، که کسی را دوست ندارد . اشخاصی را دوستان خود میخواند و در همان حال برای آنها دام میگسترد . هیچگاه دشمن را استهزا نیکرد ، ولی هیچگاه هم با اطرافیان خود حرف نمیزد ، مگر آنکه آنها را استهزا کند . او نیخواست مال دشمن را بر پایه زور را بردن چیزی ، که خوب حفظ میشد ، دشوار بود ، ولی او بنگانه کسی بود ، که برودن مال درستی را ، از این جهت که محفوظ نبود ، خیلی سهل میدانست . از تمام اشخاص بقول و نامه میترسید ، چنانکه از اشخاص جنگه آزموده میترسند و بعکس تمام کسانی که رینه او راست بودند ، مورد استهزا قرار میداد ، زیرا تصور میکرد که اینها آدمی نیستند ، او تعظیم داشت ، که اشخاص درست کار بد تربیت شده اند ، وقتی که میخواست در نزد کسی شخص اول باشد ، افترا میزد بکسانی ، که مقام اول را قبل از او حائز بودند . در اموری هکه چندان معلوم نیست ، میتوان استنباط کرد ، ولی آنچه همه میدانند ، این است ، وقتی که به نین از آریستیب ( ۱ ) فرماندهی قشون خارجه را گرفت ، جوانی بود خوشگل و صیخ و ، زمانی که سر و سرخی با آریستیب خارجه داشت ، حراوت جوانی را هنوز فاقد شده بود و آریستیب جوانی را ، هکه صیاحت منتظر داشتند ، دوست میداشت خود او هم زمانی ، که درش داشت جوانی داشت نازی پس ( ۲ ) نام که خارجه بود ، سرداران یونانی کشته شدند ، از این جهت ، که رشد شاه قیام کردند ، ولی او کشته شد ، و حال آنکه همان کار سرداران دیگر را کرده بود ، بعضا شاه

او را هم مبدوم کرد، ولی همانند سرداران دیگر یونانی، زیرا بریدن سر، قتل نجیبانه بشمار میرفت. گویند، که او را با زیرهائی کشتند، حکنه یکسال طول کشید ( یعنی نوشته‌اند، که دست وی را او قطع کردند) آژیس آژکادی و ستراط آخانی هم کشته شدند، ولی این دو نفر نه در جنگ تروا بودند و نه در درستی خائن، هر دو ضریباً می و پنجسال داشتند ( عقب نشینی، کتاب ۲، فصل ۶ ).

حزن و اندوه یونانیها - بعد از ترفون گوید ( عقب نشینی، کتاب ۲، فصل ۱ ) وقتی که سیاهبان یونانی خیر گرفتار شدن سرداران و صاحبمنصبان آنها رسید، در غم و اندوه بی پایان فرو رفتند، چه میگفتند، مادم دویار شاه هستیم، از هر طرف دشمن ملرا احاطه کرده مسافتی بیش از ده هزار استاد بینما و اوطانمان جدائی انداخته، در وسط راه بین رودهای غیرقابل عبور در مانده‌ایم، نه جایی هست، که با آذوقه یفروشند و نه سواره نظامی، که خط عقب نشینی ما را تأمین کند، اگر در جنگی فایز شویم، یک نفر را هم نمیتوانیم بکشیم و اگر مطلوب گردیم، بکنفر از ما جان بدر نبرد و همه ستنی غیر یونانیهای، که با کوروش بودند، ما را رها کرده‌اند. حزن و اندوه یونانیها با اندازه بود که آن شب بیشتر یونانیان شام نپزودند و هر کسی هر چه میتواندست بخوابد خوابد، ولی چشم کسی بهم نیامد، چه همه بفکر بی نوائی خود بودند و در خیال عیال و اطفالی، که امید دیدن روی آنها را نداشتند. در قشون یونانی شخصی بود که ترفون نام، که نه سردار بود، نه صاحب منصب و نه سرباز - سربازان او پروکسن مدتها او را دعوت میکرد، که وطن خود را ترک کرده بخدمت کوروش در آید. کز ترفون نام او را خواننده از ستراط آنتی (۱) استشاره کرد و او گفت، که چون از فرار معلوم کوروش یا لاسد مونیها بر ضد آنتیها ارنیاطی نزدیک دارد، ممکن است، که اهالی آن از رفتن تو نزد کوروش ظننن شوند، پس بهتر است به دلف رفته از شما در این باب استشاره کنی. کز ترفون چنین کرده از آنتی پرسید، برای اینکه از این مسافرت سالم برگردد و نتیجه مسافرت خیلی خوب باشد، برای کدام یک از شما این باید قربانی کند. آنتی جواب داد، « برای خدایانی که قربانی کردن برای آنها لازم است ». کز ترفون این جواب را به ستراط اطلاع داد و او گفت، سزایز خوب نکرده، میبایست پرسیده باشی، کدام

یک از دوشق بهتر است، بنانی یا بروی و وقتی که تصمیم بر مسافرت کردی، پرسمی، که بهترین وسیله برای انجام اینکار چیست و چون تو بطور دیگر سؤال کرده، حالا باید هر چه خدا گفته بکنی. کز ترفون قربانیهای لازم را کرده برای افتاد و در سارد به کوروش، در سینی که او میخواست بطرف مالک علیا هازم شود، سرفی شد بنابراین پروکسن کوروش او را دعوت کرد نزد وی بماند و گفت همینکه سفر جنگی خانه یافت، او را یونان روانه خواهد کرد، در این وقت به کز ترفون میگفتند، که این سفر جنگی بر مندی بی سبب است بنابراین کز ترفون مانند سایر صاحبمنصبان یونانی، بجز کل آرخ، فریب خورد و فقط در کلبیکه خفید، که این سفر جنگی بر مندی شاه نهی شده. در این حال بیشتر یونانیها بواسطه شرم و حیا کوروش را بیروی کرده و کز ترفون هم یکی از آنها بوده باری، از مشکلاتی، که برای یونانیها پس از گرفتار شدن صاحبمنصبان یونانی حاصل شده بود، کز ترفون هم در شب مذکور نمیتوانست بخوابد، ولی پس بقواب رفت و در خواب دید، که در صحرای یمن گرفت و برقی بخانه پدری او افتاده تمام خانه را مشتعل کرد، کز ترفون از وحشت بیدار شده سراسبه از جا جست و در ابتهام بنظرش آمده که این خواب هلاکت خوبی است، زیرا در میان مخاطرات مشکلات نود بردگی از طرف یزاس گمتهای بزرگ است، پخانه او تائیده، ولی بعد ترسی بر او مصغولی شد، چه تصور کرد، که چون این خواب از طرف یزوس شاه شد این است و آتش او را از هر طرف احاطه کرده، پس تعبیر این خواب چنین است، که او از سالک شاه بیرون نخواهد رفت و مشکلاتی او را از هر طرف احاطه خواهد داشت. پس از تعوی تأمل بفکرش آمد که همینکه صبح دورسد، پارسیها حمله خواهند کرد و یونانیها را گرفته بیدترین تعوی خواهند گفت. پس آندیشید که نباید منتظر شده، تا بیابند و ملرا بگیرند و باید آنچه از ما برمی آید، برای نجات خود بکنیم. این بود، حکنه بسوخاسته صاحب منصبان دست پروکسن را دور خود جمع کرده گفت، اگر دشمن تدارکات خود را ندیده بود، خصومت شود را ضناً ما چنین نمی نمود، و حال این من نمی بینم، کسی در فکر دفاع از دشمن باشد اگر ما اسیر شویم، سرنوشت ما بدست کسی است، که براند تنی خود را کشته می بیند و حکم می کند سرو دست او را ببرند و آنرا روی صلیبی می گسترانند. ما هم نباید انتظاری از او داشته

باشیم، چه ما همان کسانی هستیم، حکنه میخواستیم او را از تحت شاهی یونانی آورده بنده اش کنیم و حتی، اگر نمیتوانستیم او را بکشیم، ما صاحبمنصبان پروکسن حرفهای او را تصدیق کردند و فقط یک نفر آپولون نیدس (۲) نام گفت، باید راهی پیدا کرد و پاشاه کنار آمد، در ازای این پیشنهاد، کز ترفون و دیگران بر او تاخته بیرونش کردند و بعد شانه تمام صاحبمنصبان جمع شده قرار دادند، که بیروننگ سردار و سرکرد گانی بجای آنها بیکه گرفتار شده‌اند، انتظاری نکنند، تا نظم و اطاعت نظامی قشون مختل نشود و از جمله کز ترفون بجای پروکسن انتخاب شد. نطق صاحبمنصبان یونانی - همینکه صیبه صبح دمید، صاحبمنصبانی، که تازه انتخاب شده بودند، در مرکز اردو جمع شده سیاهبان یونانی را جمع کردند و هر کدام از سه نفر رئیس، یعنی خیری سفید و کل آنرو کز ترفون برخاسته نطق های مویح خطاب بسربازان کردند مضمون نطق ها این بود، پارسیها و آری به ما را فریب دادند و با وجود ما همه و قسم های شداد، قضی قول وعهد کردند دیگر اطمینانی بآنها نیست و ما باید سعی کنیم، که مقاومت کرده فایز شویم و اگر هم فایز نشویم، تماماً مییریم، زیرا اگر بدست دشمن افتیم، باز باید مییریم، ولی پاشکنجه و زجر هائی، که خدمتایان نصیب دشمنان ما هم نکنند، کز ترفون برای تحریک سربازان یونانی جنگهای خشیارشارا با یونان و رشادت یونانیها را بطاهر آنها آورد و سپس از جنگ کوتاکسا و فتح یونانیها نسبت بسیرة قشون اردشیر سخن رانده گفت، مزایای دشمن بر ما قطع از این است، که ما سواره نظام دشمن را نداریم، ولی هیچ تنبیه نشده است، که کسی در جنگ از گردیدن اسب یا لگه زدش مرده باشد، بالاشرف اهمیت دورمدی است، که بروی اسب نشست و، چون او بر اسب قرار گرفته و ما بر زمین استواریم، باز شجاعت ما کار خود را خواهد کرد، اما این نکته، که نسیانفرن یا مانخواهد بود، نباید با خود دهنده شما کرده، زیرا نبودن چنین شخصی، که همواره برای ما چاه میکند، آیا بهتر از بودن او نیست؟ حالا خودمان راه خود را پیدا کرده حرکت خواهیم کرد، در باب آذوقه هم نگرانی نداشته باشید زیرا تا حال ما بقیمت گراف آذوقه خود را میخریدیم، ولی بعد از این، چون پول نداریم، هر قدر آذوقه لازم داشته باشیم، از محلها بناحق فایز خواهیم گرفت. رودها هم نباید باعث تشویش خاطر شما شود، زیرا اگر در جایی نتوانیم از رودها عبور کنیم، میتوانیم

(۲) Apollonides.

(۱) این همان فیلسوف معروف است و کز ترفون از شاگرد او بود.



بالارقه جانی را میبایم ، که آب تا زانوی ما باشد و بگذریم ما نباید نشان دهیم ، که بر خود غمخیز کرده ایم حتماً بیوفان مراجعت کنیم ، زیرا ممکن است جانی را یافته و در آن محل متوطن شده مستمر ای بنا کنیم . آیا نمی بینید ، که می میان بر خلاف میل شاه شهر صلی بزرگه و باثروت دارند ، بی سیه بیان نیز دارای چنین وضعی می باشند و ( لی کاوینان ) ( ۱ ) جاهلی محکمی را گرفته محمول جنگه حاصلنیر را ، که متعلق به شاه است ، میبرد . ما از آنها کمتر نیستیم و ما هم میتوانیم جانی را اشغال کرده بمانیم . باید بنمائیم که میخواهیم در جانی بمانیم ، زیرا اگر شاهان نیت ملرا بداند ، تمام وسائل رفتن ما را تدارک خواهد کرد ، تا ما زودتر برویم . این مطالب را گفتیم تا شما ما یوس واقف شده نشوید ، ولی ما باید بگوئیم ، تا بیوفان برگردیم ، زیرا میترسم ، که اگر در جاهای حاصلنیر رحل اقامت افکنیم ، تم تر اوان ، بیکاری و زیستن با زنان بلند قامت و زیبایی ماد و یارس یادخبران آنها ملرا به ناز و نعمت عادت دهد و ما راه وطن را فراموش کنیم ، پس ما باید بیوفان برگردیم و بیوفانیها بگوئیم که اگر آنها فقیرانه ، میتوانند تمام اشخاص بی چیز را باین جاها آورده نمئی کنند ، زیرا ای سر بازان ، بد نتیجه که تمام این مال و منال و ثروت در انتظار فاقصین است پس از آن کز نفون ترتیب و طرز نشون را چنین بیان کرد ، ما باید چنان کنیم ، که عقید به ارابه ها و خیمه های خود نباشیم و حرکت ما آزاد و در صلاح قشون باشد ، بنابراین باید ارابه ها و خیمه های خود را بسوزیم و حتی از بنه خود آنچه را که بیش از خوردن و آشامیدن است ، نیز نایرد کنیم . مهم تر از هر چیز این است ، که این بکسواد نظری داشته باشد ، تا سرداران مان با ما بودند ، دشمن نتوانست با ما ستیزه کند ، زیرا از اصاعت نظامی ما میترسید ، ولی حال تصور میکنم ، که فرمائی در قشون یونانی حکمفرما است و باعث اشغلال آن خواهد شد . بنابراین باید حالایش از سابق اطاعت و فرمان برداری نشان دهیم ، تا دشمن بداند ، که خیال واهی کرده ، پس از آن پیشهاد کز نفون بابلند کردن دست رخی گرفتند و قبول شد . بعد او گفت ، ما باید بمانیم و برویم ، که آذوقه زیاد داشته باشد ، در قیمت استادی این جا دهات خوبی است و اگر دشمن بنا حله کند ، نباید باعث حیرت گردد ، زیرا دشمن حال سنگر ندارد ، که همواره برهنگیز حمله میکنند ، ولی همیشه با حمله کردند ، میگرد ، بنابراین باید ترتیب قشون در موقع حرکت چنین باشد از سیاهان سنگین اسلحه

ستونی بسلازم ، که وسط آن خالی باشد و پارویته خود را در وسط ستون جمع کنیم . اگر ما الان اشخاصی را معین کنیم ، که بجهت ستون فرمان دهند و بر رأس آن ناظر باشند و نیز اگر اشخاصی را ، که باید پهلو های قشون را حفظ و در دنبال آن حرکت کنند ، بر گزینیم ، در موقع نزدیک شدن دشمن به صورت محتاج نشویم و تمام نشون بکار آید . بقیه من خبری نماند ، چون لاسد سونی است ، باید فرمانده جبهه باشد ، دو نفر از مسن ترین سر کردگان پهلو ها را حفظ کنند و بی ماسپون و من پس قراول را اداره کنیم ، پس از این نعلق ، چون کسی حرف نزد ، بابلند کردن دست رخی گرفتند و پیشنهاد پذیرفته شد . بعد کز نفون گفت هان ای کسانی که میخواهید خیال و اطفال خود را ببینید ، بدانید ، که باید دلیر باشید . برای رسمن بقصود این یگانه وسیله است ، اگر فاتحید میکشید ، و اگر متلوید ، میکشند اگر مال را دوست دارید ، باید فاتح باشید ، چه فاتح دارائی خود را حفظ میکنید و منلوپ آنرا برای دیگری میکشید ( عقب نشینی ، کتاب ۳ ، فصل ۲ ) .

حالات مهرداد بیوفانیها - یونانیها پس از سوزانیدن ارابه ها و خیمه ها و زیادی پارویته ناهار خوردند . در این عین مهرداد پاسی نفر سوار بر رسیدند خواست با یونانیها مذاکره کند و گفت ، منم از دوستان کوروش بودم و حالا میخواهم آن کنم ، که شما خواهید کرد . این است که آمده ام قصد شما را بدانم . یونانیها گفتند ما میخواهیم چنانه های خود برگردیم و اگر مانع شوی ، جنگه میکنیم . مهر داد گفت ، اگر شاه بخواهد ، شما جان بدو نخواهید برد ، از این حرف او یونانیها استنباط کردند ، که او فرستاده پارسی ها است ، بخصوص که یکی از نزدیکان تیسافرن هراه او بود . سر کردگان بین خودشان قطع کردند که بهترین کار جنگه کردن است ، هر جا که بکشد ، زیرا مذاکرات با پارسی ها احوال روحی سر بازان را خراب میکند چنانکه نی کارک آردابی ( ۲ ) با بیست نفر سباهی شبانه فرار کرد . یونانیها حرکت حکره از رود زابان گذشته و هنوز دور نرفته بودند ، که مهرداد بانویست نفر سوار و چهار صد نفر نیز اندازه با فلاخن دار ، که سگ و چست و جالاک بودند ، باز پیدا شد و در ابتدا وائسود که دوست است ، ولی همیشه نزدیک آمد ، نیز اندازه آن و فلاخن داران باوان نیز و سنگ بیوفانیها باز آمد و وعده بسیار از یونانیها زخی شدند

تیر اندازه آن گزینی نمیتوانستند جواب بدهند زیرا بواسطه سبکی اسلحه شان در سر حرکت فرار گرفته بودند و دیگر آنکه تیرهای آنها بایرانی ها نمیرسید و نیز اشخاصی ، کز ویون داشتند ، نمیتوانستند بفلاخن دارها برسند ، کز نفون با سیاهان سنگین اسلحه و سبک اسلحه پس قراول بتعیین دشمن پرداخت ، ولی ، چون یونانیها سواره نظام نداشتند و پیاده نظام آنها هم پیارسی ها نمیرسید ، نتوانستند بکنفر پارسی را هم بگیرند و پارسی ها در حال فرار هم بر گشته تیر می انداختند و یونانیها را مجروح می ساختند . یونانیها هم مجبور شدند ، از راهی ، که در تعقیب دشمن بسوجه بودند ، برگردند و بنابراین آن روز فقط ۲۵ استاد ( کمتر از یک نفر سنگ ) راه رفته عصر پدهائی رسیدند . در اینجا بلا اغبردگی و یاس در یونانیها پدید آمد ، خیری سف کز نفون را ملامت کرد ، که چرا بتعیین دشمن پرداخت و آنچه دور شده ، بر اینکه ضرر جزئی هم بدشمن رسانید بماند ، کز نفون اعتراف کرد ، که کفر خوبی نکرده و گفت این حله دشمن بمانیک چیز آموخت ، ما باید یکسره فلاخن دار ترتیب بدهیم و سواره نظامی تشکیل کنیم ، چون این رای پسند آمد ، شبانه دسته از دوست نفر فلاخن دار و نیز دسته از پنجاه نفر سوار تشکیل و لیسوس ( ۳ ) آنتی رانیس سواره نظام کردند و در دیگر یونانیها راه اندازه از حله گذشته و پیش از هشت استاد از آن دور نشد بودند ، که مهرداد با هزار نفر سوار و چهار هزار تیر انداز و فلاخن دار از حله مذکور بقصد یونانیها گذشت . یونانیها تستی از سیاهان سنگین اسلحه سبک اسلحه را بقصد مهرداد فرستادند اینها با سواره نظام خود حله کردند و پارسی ها همیشه حال را بدین سوال دیدند که چنانچه یونانیها بچشمه نفر از دشمن گرفته و بی - اجازه آنها را ناقص کرده بعد کشتند ، تا وحشتی در دل دشمن ایجاد کرده باشند . بعد یونانیها حرکت کرده و باقی روز را راه رفته بکنار حله رسیدند . کز نفون گوید ( کتاب ۳ ، فصل ۴ ) ، اینجا شهر بزرگه و خرابی است ، که آنرا لاریسا ( ۴ ) می نامند وقتی سکت این شهر نادیده بودند ، قطر دیوار آن ۲۰ یا ۳۰ ارتفاعش صد پا و محیطش دو فرسنگ است ، این دیوار از خشت ساخته شده ، ولی پایه های بیست و ۲۰ یا ۳۰ سنگ تراشیده است . وقتی که پارسی ها دولت ماد را منقرض کردند ، شاه پارس این شهر را محاصره کرد ، ولی نتوانست آن را بگیرد . بعد ابری اقتصاد را پوشید و محصورین از ترس تسلیم گشته . . . پس از آن ،

(۱) Lycioniens . (۲) Nicarque d' Arcadie . (۳) Lyclus d' Athènes . (۴) Larissa .

قشون يك متول شش فرسنگي پيموده بديواد متروكي در نزديكي شهري ، كه موسوم به رس پيلا (۱) است ، رسيد ، وقتي اين شهر از ماديها مسكون بود ، پايه ديوار آنرا از سنگه مبطلي منبت ساخته اند و داراي پنجاه باقطر و همان قدر ارتفاع است . روي اين بنا ديواري گداوده اند ، كه قطر آن ۲۰ پا و ارتفاعش صد پا است . گویند ، وقتي كه پارسها صاحب دولت ماد گشتند ، زين شاه ماد پدين شهر پناه برد و شاه پارس اين شهر را محاصره كرد ، هي اينكه بتواند آنرا باقهر و قلبه يا محاصره تسخير كند . بالاخره ژوس محصورين را بوحشتخانه اخذ و شهر بتصرف آمد . پس از آن يونانيها چهار فرسنگه راه رفتند و در پيوند قشون عظيم تيسارن ، كه مرگب بود از سپاهيان خود او و سپاهيان كوروش و قشوني ، كه برادر شاه بكمك او آورده بود ، نمودار شد تيسارن خواست برضد پس تراول و پهلويها قشون يوناني صلواتي كند ، ولي فلاخن داران گريزي و تيراندازان يوناني كه بطرز سنگاني مسلح بودند ، دفاع كردند و چنان خوب بنشانه زدند ، كه يك تير ياستنگه آنان بعبانترفت در اين احوال تيسارن قشون خود را عقب كشيده ، تا از تيررس يونانيها خارج باشد و يونانيها تيرهلي پارسها را جمع كردند ، تا در موقع جنگه بكار برند ، پس از اين زد و خورد يونانيها بدعاهي رسيدند و آذوقه زياد از كنهم و قيمه بر گرفتند . روز بعد مي بايست از جنگه بگذرند ، تيسارن از دنبال يونانيها حرکت ميگرد و زد و خورد هاي مختصر روي ميداد ( عقب نشيني ، كتاب ۳ ، فصل ۳ ) . تيسارن در ترتيب قشون ، ( همان جا ، فصل ۵ ) - يونانيها پس از ود و خوردهاي مذکور ملحق شدند ، كه ترتيب گروهان مربع ، با اينكه دشمن در پي آنها است ، براي حرکت مناسب نيست ، زيرا در موقع عبور از راهي يا گرده و يا پلي جناحين بايد يكديگر نزديك شوند و بر اثر آن سپاهيان سنگين اسلحه در فشار يكديگر واقع شده بسختي ميتوانند حرکت كنند ، بنا بر اين بواسطه از دستم يكدگر را در زير پا گرفته باهم مخلوط ميشوند و دشمن ميتواند از اين وضع استفاده و حمله كند ، اين هم معلوم است ، كه از صفوف درهم و برهم سپاهيان ميتوان نتيجه خوبي گرفت و ديگر ، وقتي كه جناحين مسافت اوليه خود بر ميگردند ، جاي خالي در قلب قشون پديد آمده موجب باس و دلپاشگي سرباز ميگردد چه او ببيند ، كه دشمن در پي اوست ، براي رفع اين مسايب سرداران پدين وسيله منسبت

شدند ، شش كج (۲) ترتيب دادند ، كه هر کدام مرگب از يكصد نفر بود و صاحبشمس داشت موسوم به لغاز (۳) ، كه با صاحبمنبان جزو ديگر دسته فرمان ميداد ، وقتي كه جناحين قشون در موقع حرکت مي بايست بهم نزديك شوند ، لغازها عقب ميسانندند ، تا بپشاهين مزاحمتي وارد نيايد و بعد از پهلويها قشون حرکت گرفته بالا ميرفتند . وقتي كه بكنس پهلويها قشون از هم دور مي شدند و در قلب جاهاي خالي پديد ميامند كجها آنرا بر ميگردند . اين ترتيب حسن ديگري نيز داشته توضيح آنكه در موقع عبور از معبر يا پلي ، مي نظمي روي نبناد ، زيرا لغازها يكي پس از ديگري عبور ميگردند و بنا بر اين هيچگونه لازم مي آمد ، كه تالار تشكيل يابد هر كس در صف خود بود ، چهار روز يونانيها بهمين ترتيب راه رفتند ، روز پنجم نصري مشاهده كردند ، كه در اطراف آن دهائي بود و راه اين قصر از تپهائي ميگذشت ، يونانيها بتقابل را پيسوده در موقع صعود پتيا دوم بقشون دشمن ، صكه بلندي را اشغال كرده بود ، بر خوردند و پارسها با داران تير و سنگ بر آنها باريدند و ده اي زياد مجروح كردند ، بعد سپاهيان سبك اسلحه يوناني را شكست داده عقب رانده سپاهيان سنگين اسلحه يوناني حمله بردند و چنان شد ، كه از وجود تيراندازان و فلاخن داران يوناني ، كه مواظب بازو به بودند ، در اين روز نتيجه گرفته نشد يونانيها بصعوبت خود را بدملات رسانيده سه روز در آنجا ماندند و بعد اوازي زخي هاي خود پرداختند ، آذوقه در اينجا فراوان بود روز چهارم يونانيها وارد جنگه شدند ، ولي تيسارن نگاهداشت آنها از ده اولي تجاوز كند ، زيرا همه زياد از يونانيها ميتوانستند بچنگند ، بعضي مجروح بودند ، برشي مجروحين را حمل ميگردند و همه اسلحه حاملين مجروحين را ، پس از زد و خورد مختصري ، كه يونانيها بهره منفي داشتند ، طرف عصر پارسها رفتند ، زيرا شب در ميرسيد و آنها از ترس شيخون زدن يونانيها عادت كرده بودند ، از دوي خود را دور از يونانيها بزنند و اين مسافت كتر از ۶۰ استاد ( تقريباً دو فرسنگه ) نبود در اينجا كرتفون گويد ، كه قشون پارس از شب ميترسد ، سواران اسبها را مي بندند و قالب اوقات ياهي آنها را زنجير ميكنند ، تا اگر باز شدند فكر بزنند ، بنا بر اين اگر شب حله از طرف دشمن بعمل آيد لازم است ، كه سوار پارسها اسب خود را زين كند ، بر اسب دهنه بزنند و جوشن پوشيده سوار شود و اين كارها شب در موقع تنگنائي واضطرار ب سبغت دشوار است . اين

است ، كه سپاهيان پارس دو از يونانيها اردو مي زنند ، وقتي كه يونانيها ديده اند ، كه پارسها ميخواهند بطرف اردو گناه خود روند ، يكي از چارچيها را گفتند بسد اي بلند جلو زدند ، كه همه براي حرکت كردن حاضر باشند . پارسها هيچگونه اين چاروا شنبندند . نصري توقف كرده ، ولي بعد ، چون ديده اند ، كه شب در ميرسد و حرکت در شب خطرناك است رفتند ، اما يونانيها هيچگونه از رفتن پارسها معطين شدند ، حرکت كرده غريب شصت استاد راه پيمودند و مسافت بين دو قشون بقدري شد ، كه روز بعد و روز ديگر قشون پارسها به يونانيها نرسيد ، ولي روز چهارم از يونانيها پيش افتاد و يك بلندي را ، كه براي يونانيها مشرف بود ، اشغال كرد . در اين احوال خيبري سف كرتفون را مأمور كرد ، پارسها را از فله اين بلندي برانده و از ، چون مشاهده كرد كه از فله كوهي ، كه بر قشون يوناني مشرف است ، راهي بلندي مذكور مي رود ، باصجله بطرف اين راه رفت و هيچگونه پارسها ديده اند ، كرتفون بطرف كوهي مي رود ، كه بر موقع آنها مشرف است ، آنها هم بطرف آن كوه شتافتند ، يونانيها براي تشويق سربازان فرايد مي زدند ، سپاهيان تيسارن نيز همين كار ميگردند . بالاخره يونانيها زودتر فله كوه رسيدند و در نتيجه پارسها پشت يونانيها گريه رفتند و تيسارن و آري به با قشون خود دور شده راه ديگر اختيار كردند پس از آن خيبري سف وارد جنگه شد و در ديهي اردو زد يونانيها در اينجا آذوقه زياد يافتند ، زيرا در اين جنگه دعوت متعدد مي هست ، كه همه آباد و در كنار دجله واقع اند . عبور از كوههاي كردوك - كردوكها (۴) و بعضي محققين با كارها تطبيق كرده اند . كرتفون گويد ، ( عقب نشيني ، كتاب ۴ فصل ۱ - ۲ ) حوالی عقب ناگهان پارسها پيدا شدند چنه تقریباتی را ، كه مشتمل بر امارت بودند ريز ريز كردند ، يونانيها چنه گله را كه شبانان ميخواستند از رود بگردانند ، گرفتند و لي بعد در موقع مشكلي واقع شدند ، زيرا از يك طرف كوههاي بلند و از طرف ديگر رود صبيقي آنها را احاطه كرده بود ، بنا بر اين قشون يوناني مجبور شد بر گشته بر اهي بيفتند ، كه بيابن ميرفت از اين راه يونانيها بدعاهي رسيدند ، كه طعمه آتش نشده بود سرداران يوناني اسرا را خواسته تحقيقاتي در باب راه كردند و آنها گفتند ، راهي در طرف جنوب هست ، كه به پابل و ماد مي رود و قشون يوناني

(۱) Mespila . (۲) Loches . (۳) Lochage . (۴) Carduques ( اين لغت فرانسوي شده كردوخ است ، زيرا چون در زبان فرانسوي صدای (ج) نيست ، بجای آن que يا ch استعمال ميکنند . )

هنگام آمدن آنرا بیسوده، در طرف مشرق راهی است، که بشوش و همدان منتهی شود. در مغرب راهی است، که به لیدیه و ولایات پتیا و هدایت میبکند و راه شمالی از کوههایی میگذرد، که سکنه آن کردوک اند. این مردم بسیار رشید میباشند و هنوز تابع شاهان پارس نشسته اند بعد برای اینکه یونانیها را بترسانند علاوه کردند، که شاه باقشونی مرکب از یکصد و بیست هزار نفر داخل ولایت آنان شد و بواسطه سختی محلها بکنفر از آنها برنگشت، ولی زمانی که کردوک ها با ولی جلگه در حال صلح اند، چون آنها را پارسها تجارت و مرادوه میشود (چنانکه در صفحه ۹۸۹ گفته شده معلوم نیست، این شاه، که با کردوک ها جنگ کرده کی بوده، ظن قوی میرود، که مقصود داریوش دوم است.) سرداران یونانی امر کردند اسرار درجائی جدا نگه دارند تا از اطلاعات کامل آنها استفاده شود و نگذارند آنها بپهنند، که چه راهی را سرداران انتخاب کرده اند، بعد یونانیها قرار دادند، که از کوههای کردوک بگذرند، زیرا اسرار گت بودند، که بعد از عبور از این کوهها یونانیها بزمستان خواهند رسید، آن مملکت وسیع و حاصلخیز است و از آنجا میتوانند بهر جا که بخواهند بروند، پس از آن، چون یونانیها میخواهند کردوک ها مطلع نشوند از اینکه آنها قصد دارند ولایت آنها داخل شوند، و نیز، برای اینکه یونانیها بلندی ها را قبل از کردوک ها بگیرند، چنین کردند، حوالی آخرین پاس شب، یعنی وقتی که هنوز خیلی از شب باقی مانده بود، یونانیها حرکت کرد بکوه رسیدند، خیلی سلف در رأس قشون حرکت میکرد و کز نفون در پس فراول، اولی بقله کوه رسید، قبل از اینکه کردوک ها او را دیده باشند و همچنان پیش رفت تا بهنگاتی که در دوه واقع بود در آمد کردوک ها در این احوال خانه های خود را ترک کرده باعیال و اطفالشان بالای کوهها رفتند. یونانیها در منازل آنها آذوقه وافر و ظروف مذهب زیاد یافتند، ولی ظروف را غارت نکردند و بتعقیب اهالی نیز نپرداخته، زیرا خوشنود بودند از اینکه، چون اهالی دشمن شاهانند، مانع نخواهند شد، که یونانیها از ولایت آنها بگذرند، ولی کردوک ها پیشنهادات یونانیها جوابی ندادند، و وقتی که پس فراولان یونانی از کوه بهره سرا زیر میشد و شب در رسید بود، کردوک ها حمله کرده چند نفر یونانی را با تیر و سنگ کشتند، چون یونانیها ناگهان داخل محل های کردوک ها شده بودند، حمله گت گان کم بود، والا عدد زیادی

از یونانیها تلف میشد، یونانیها شب را در جهات گذرانیدند و کردوک ها بالای کوه جا گرفته آتشهایی روشن کردند، طرفین مواظب بیکدیگر بودند و، چون روز شد، یونانیها حرکت کردند و تمام روز را مجبور بودند جنگ با توقف کنند، روز دیگر رعد و برق سختی روی داد و با وجود این یونانیها مجبور شدند پیش روند، زیرا آذوقه نداشتند، در موقعی که یونانیها از مسیر تنگ میگذشتند، کردوک ها از موقع استفاده کرده باران تیر و سنگ بر آنها پاریدند، بعد چون یونانیها بجائی رسیدند، که میبایست اردو بزنند، سردار آنها اسرار را خوسته از آنها يك يك پرسید، که آیا راه دیگری جز آنکه دیده میشود هست و یکی از آنها با وجود تهدید بقتل گفت از راه دیگری اطلاعی ندارد چون یونانیها نتوانستند از او اطلاعی تحصیل کنند، او را در پیش چشم رفیقش سر بریدند، این یکی گت مقتول حقیقتا پنهان کرد، زیرا یکی از دختران او شوهر کرده و مسکن شوهرش در نزدیکی راهی است، که چهار یابان میتوانند از آن بگذرند و، اگر یونانیها بخواهند، او میتواند آنها را هدایت کند، ولی چون راه صعب العبور است، باید جای بلندی را در تصرف خود داشته باشند، چند نفر داوطلب شدند، که چنین کنند و قطعی خودشان را برداشته و دستهای بلند را بسته برافشانند، دوهزار نفر از این راه حرکت کردند و کز نفون در رأس پس فراولان راهی را، که در پیش داشت، بیسود، تا توجه کردوک ها را بخود جلب کند و حرکت دوهزار نفر را بجز امکان پنهان بشورد، چون کز نفون وارد دوه شد، تا از آن بیالای بلندی رود، کردوک ها سنگهای زیاد، که بعضی بزرگ و برخی کوچک بود از بالا بر فراولان پاریدند، این سنگها بر سر آمده با چنان قوئی بسنگهای ضخیم بر میخورد و خرد شده یا در جاهای آنها با طرف میجست، که گومی سنگها را از فلاخن می انداختند، با اینحال ممکن نبود پس فراول برای نزدیک شود و کردوک ها تمام شب را با تیر و اشغال داشتند تا اینکه یونانیها، که با پلدها حرکت میکردند، رسیدند بلندی را گرفتند و بعضی کردوک ها را کشته برخی را بهره راندند، در طلیعه صبح یونانیها بطور مرتب و با سکوت بطرف دشمن، که بلندی دیگری را اشغال کرده بود، هجوم بردند و، چون مغایب اطراف را فرو گرفته بود، با کردوک ها رسیدند، پیش از آنکه حمله یونانیها را دریافته باشند، در اینحال شیورچی یونانی

شیور کشف و یونانیها غریب از آن حمله کردند کردوک ها تاب شربت را نیاورده گریخته و چون خیلی جعت و حاله بودند حمله کمی از آنها کشته شد، در نتیجه راه به طرف یونانیها درآمد و، چون راهی را که بلد اختیار کرده بود، برای حالهای بنه مساعد بود، کز نفون با پس فراولان از این راه رفت، ولی بزودی يك بلندی، که راه مشرف بود، برخورد چون کردوک ها آنرا اشغال کرده بودند، یونانیها بیکدیگر را تشریح کرده ستون دار باین بلندی حمله بردند ولی راهی هم برای عقب نشینی دشمن بجا گذاشتند، کردوک ها، چون دیدند یونانیها نزدیک میشوند، بی اینکه تیر یا سنگی اندازند، فرار کردند و یونانیها تیر دیگر را، که بر اهالی اشغال کرده بودند، گرفتند، يك تیر باقی مانده بود و این تیر سوم بر محلی مشرف بود که شیب یونانیها بر اول کردوک ها ناگهان شیورچی زدند و وقتی که یونانیها به تیر مشرف هجوم بردند کردوک ها آن را تخلیه کرده پس نشستند، در بالای امر چنین نظر می آمد، که این اقدام کردوک ها از این جهت بود، که تصور نشوند ولی حقیقت امر این است، که کردوک ها از بالای تیر میدیدند، که در عقب قشون چه میشود و میخواهند شتابان پس فراول قشون یونانی حمله کنند، کز نفون با سر ازهای جوان بقله يك بلندی درآمد، تا آنکه صاحبش بهان دیگر، که عقب مانده بودند، فرست یافته باو ملحق شوند و فرمان داد، که سایر فستها با تانی از عقب او حرکت کرده در محلی، که صاف و نزدیک راه است برای جنگ حاضر شوند، همیشه این فرمان داده شد، شیر رسید، که کردوک ها یونانیها را از تیر اولی با تنگانی راندند، پس از این بهره مندی، کردوک ها تیر راه که محاذی تیر کز نفون بود، گرفتند، کز نفون با آنها پیشنهاد متاز که کرد و احساد مقننین یونانی را خواست، کردوک ها این تکلیف را قبول کردند باین شرط، که یونانیها دعوت را نپذیرانند، بعد، وقتی که یونانیها حرکت کردند، تا از تیر بر سر آمده بیونانی هائی که حاضر جنگ بودند، ملحق شوند، کردوک ها با جمعیت زیاد و بی نظم پیش رفتند و، هیتکه بیالای تیر، که کز نفون تخلیه کرده بود، رسیدند بقله بلندی سنگ مشغول شده در این موقع پای یکی از یونانیها شکست، یونانیها پس از آن همه در یکجا جمع شده در خانه های خوب منزل کردند و آذوقه فراوان یافتند، شراب در اینجا بفری زیاد بود، که اهالی آنرا در آب انبارهای ساروجی ریخته بودند، روز دیگر یونانیها

بویله بره افتادند و کردو کها جنگه کتان  
 بیشتر دستی کرده صابر تنگتر میگرفتند و  
 میکوشیدند ، صکه مانع از یشرفتن  
 یونانیها گردند ، وقتی که کردو صامیر را  
 میگرفتند ، کز نفون از هت کوه بالا  
 میرفت تا یک بلندی میرسید ، که بر محلی  
 که کردو کها اختلال کرده بودند ، مشرف  
 بود . باین ترتیب معبر باز میشد و اگر  
 کردو کها حمله به پس فراول میکردند ،  
 خیری سلف میکوشید ، که بلندیها محدود  
 مانع را بر طرف کند . گاهی کردو کها  
 زحمت زیاد یونانیها در موقع فرود آمدن  
 آنها میرسانیدند ، زیرا اینها مردمی مستند  
 بیست و چهار ساله و ، اگر هم یونانیها خیلی  
 نزدیک می شدند ، میتوانستند با آسانی فرار  
 کنند . اسلحه آنها فقط کمان و فلانچ است  
 اما تیراندازان مامری مستند کمان آلمان  
 با اندازه سه ارش است و بلندی تیرهایشان  
 دو ارش ، وقتی که میخواهند تیراندازند ،  
 زه کمان را می کشند و پای چپ را پیش  
 میگذازند . تا بزمن استوارتر قرار گیرند  
 تیرهای کردو کها سیر و جوشن را سوراخ  
 میکند . یونانیها تیرهای کردو کها را از  
 دستشان میربوند ، تا آن را یسان خشت  
 بکار برند . این روزها یونانیها دو دهاتی  
 که بالای جلگه واقع و تارودسان تیری (۱)  
 مستند است بسر بردند ( این رود را بعضی  
 با رود خابور تطبیق کرده اند ، ولی باید  
 دانست ، که این خابور غیر از خابوری است ،  
 که داخل فرات میشود . م ) رود مد کور  
 که عرضش دو پلتر ( تقریباً شصت ذرع )  
 می باشد و ولایت کردو کها را از ارمنستان  
 جدا میکند ، مسافت هفت استاد ( تقریباً  
 ۱۲۹۰ ذرع ) در کوههای این صفحه جاری  
 است . قشون یونانی در هفت روز ولایت  
 کردو کها را طی کرد و در تمام این مدت  
 جنگه کتان پیش رفت . بعد کز نفون گوید ،  
 که حملات شاه و نساقرن نسبت به غلرات و  
 خستگی های صبور از این منفعه چیزی نبود .  
 یونانیها در سرمد ارمنستان - یونانیها ،  
 همینکه قهیبند ، که از رنج و تعب پیچید  
 خلاصی یافته اند ، خواب راحتی کردند ،  
 ولی ، چون روز شد ، و دیدند ، که در آن  
 طرف رود سواره نظامی است که سر تا پا  
 مسلح است و در عقب این سواره نظام پیاده  
 نظامی است . که برای جنگه حاضر شد .  
 این قشون از ارمنه و میگدیان (۲) و  
 کدانی (۳) ترکیب یافته بود . جایی که  
 در یک بلندی واقع و قشون نبود آنرا اشغال  
 کرده بود . قهص سه ، چهار پلتر ( ۹۰ -

۱۲۰ ذرع تقریباً ) از رود قاصه داشت  
 و تنها یک راه ییلاقی این بلندی هدایت  
 میکرد . یونانیها امتحان کردند ، صکه از  
 رود سربور ، در جاییکه محاذی این راه است ،  
 بگذرند ، ولی معلوم شد ، که آب تا بالای  
 سینه آنها میرسد ، نه رود هم ناهموار ویراز  
 سنگهای بسیار لغزنده است و یونانیها  
 نمیتوانند اسلحه خود را در آب داشته باشند ،  
 اشخاصی که خواسته چنین کنند ، جریان  
 آب آنها را غلطاند ، کسانیکه اسلحه را  
 روی سر گذاردند ، بره مانده هدف تیر  
 شدند ، بنا بر این یونانیها از رود خروج شده  
 در کنار آن اردو زدند ، در این وقت هفت  
 زیاد از کردو کها بالای کوههای خود جمع  
 شدند و یونانیها بسیار مایوس و نگران بودند ،  
 زیرا میدیدند در پیش رودی دارند ، صکه  
 عبور از آن بر اسلحه فشوئی ضمانت میشود  
 و در پس صده زیاد از کردو کها ، که  
 حاضرند حمله کنند بنا بر این این دو روز و شب  
 را در اضطراب گذرانیدند . کز نفون گوید ،  
 ( کتاب ۴ ، فصل ۴ ) در این شب در خواب  
 دید ، که یاهای او در کشته است و ناگهان  
 کشته یاره و آزاد شد ، چنانکه میتوانست  
 بهربا که خواهد برود ، در طلیعه صبح او  
 نزد خیری سلف رفته خواب خود را برای  
 او بیان کرد و سردار مزبور مشرف گشت ،  
 بمصاحب منصفان جمع شده قربانی کردند و نتیجه  
 قربانی از ابتداء مساعد بود ، سپس سرداران  
 و صاحب منصفان بقسمتهای خود رفته سیاهبان  
 گفتند خدا صرف کنند ، هنگامیکه کز نفون  
 مشغول صرف غذا بود ، دونفر جوان دوان  
 نزد او رفته گفتند ، وقتیکه ما مشغول جمع  
 کردن هیزم بودیم تا آتشی روشن کنیم ،  
 در آن طرف رود مشاهده کردیم که پیر مردی  
 بازن و خنده در ترون سنگی کیسه ای پنهان  
 میکنند ، که ظاهراً بر او لباس است . چند  
 آنها در حالی که لباسی نداشتند ، خنجرهای  
 خود را در دست گرفته در آب فرو رفته و  
 آب تا کمر آنها تیر رسید ، از این جا میتوان  
 استنباط کرد ، که در این محل گداری هست ،  
 که سواره نظام دشمن بدان دست رسی ندارد ،  
 کز نفون پس از استماع این خبر بشکرانه  
 ایستاده بیان گداری برای آنها کشف کرده  
 اند ، قسری شراب بزمین ریخت و گفت  
 شرابی هم بنو امر جوان سربور بدهند .  
 چند جوانان را نزد خیری سلف برد ، تا باو  
 هم همان خبر را بدهند . پس از آن خیری سلف  
 و کز نفون امر کردند ، که سربازان پاروینه  
 خود را ببنند و صاحب منصفان را جمع کرد ،

در باب گذشتن از رود سربور پرداختند .  
 قرار شد ، که خیری سلف نصف قشون را  
 بگنراند و نصف دیگر با کز نفون در این  
 طرف رود بماند و با رویت پس از نصف اول  
 قشون بگذرد . پس از آن سیاه دو تحت  
 هدایت دو نفر جوان مذکور بطول ساحل  
 رود از طرف چپ حرکت کرد ، تا به گداری  
 که بقاصه چهار استاد بود ، برسد .  
 وقتی که یونانیها بطول رود حرکت میکردند  
 سواره نظام ارمنی در ساحل مقابل نیز بهمان  
 اندازه پیش میرفت ، همین که یونانیها به  
 گذار رسیدند ، بستونهایی تقسیم شدند و  
 عبور شروع شد . کلعتان کنار رود مشغول  
 قربان کردن بودند و سربازان در آب حرکت  
 میکردند و بسر آنها بزبان تیر و سنگه  
 میبارید ، بی اینکه کسی هم کارگر  
 افتد . هنگامی که خیری سلف وارد رود  
 شد ، کز نفون جایگاه تیرین سیاهبان  
 پس فراول را برداشته دوان بطرف معبری  
 رفت ، که محاذی راهی بود و این راه بکوههای  
 ارمنستان منتهی میشد . او چنین وانمود ،  
 که میخواهد از این معبر بگذرد . سواره  
 نظام ارمنی ، چون مشاهده کرد ، که خیری  
 سلف سهولت از رود گذشت و کز نفون با  
 سیاهبان خود عقب میدود ، خیال کرد ، که  
 یونانیها میخواهند پشت ارمنه را گرفته  
 آنها را محاصره کنند و از بیم این پیش آمد  
 روی بهزیست گذارده بطرف راهی رفتند ،  
 که از کنار رود بدرون ارمنستان امتداد  
 می یافت . سوارها به راه سربور رسیدند از  
 کوه الافرقتند ، اما خیری سلف این سوارها  
 را تعقیب نکرد و بطرف سیاهبانی متوجه  
 شد ، صکه در بلندیها در نزدیکی رود جا  
 گرفته بودند . اینها ، چون دیدند سواره  
 نظام آنها فرار کرد و سیاهبان سنگین  
 اسلحه یونانی میخواهند حمله کنند ، نیه را  
 که مشرف برود بود ، تخلیه کردند . بعد  
 کز نفون ، همینکه دید در آن طرف رود  
 کارها بروفق مرام است ، بطرف سیاهبان  
 یونانی ، که از رود میگدشتند ، برگشت ،  
 زیرا دریافت ، که کردو کها از کوه سرازیر  
 میشوند ، تا به پس فراول یونانیها حمله کنند  
 با رویت یونانیها با خنده هنوز کمالاً از رود  
 نگذشته بود . که کز نفون بمصاحب منصفان  
 خود امر کرد ، هر يك دسته های خودشان را  
 بنو قسمت ۲۵ تقریبی تقسیم و بدین ترتیب  
 به کردو کها حمله کنند . این ها ، چون  
 دیدند صده از سیاهبان پس فراول برای  
 حفاظت پاروینه رفته و بدین جهت از صده  
 آن کاست ، آواز خوانان هجوم آوردند .

(۱) Centritès . (۲) Mygdoniens . (۳) Chaldéens .

ارده شیر دوم

ولی خبری سب سیاهیان سیک اسلحه و فلاخن داران و تیراندازان را بکوک کزقشون فرستاده امر کرد فرمان او را اجرا کنند و کزقشون ، همینکه دید ، آنها از کوه پائین می آیند کسی فرستاد با آنها بگوید که در کنار رود مانده باین طرف نگذرند و منتظر باشند تا موقتیکه او بخواهد از رود بگذرد و در اینوقت آنها دست خود را روی نوک زوبین گذارند و تیر را روی گمان نهاده بعضی از طرف راست و بعضی از طرف چپ یا استقبال او بیایند ولی خیلی پیش نیایند کردوک ها چون دیدند که تقریباً تمام یونانی ها از رود گذشته اند و در این طرف رود همه کسی باقی مانده ، یا فلاخن و تیر و کمان حله آورده ، ولی همینکه یونانیها بطرف آنها دویدند ، آنها توانستند مصادره را تحمل کنند زیرا هر چند اسلحه آنها برای حله و نصب نشینی ناگهانی در کوهها مساعد بود ولی برای جنگ تن بدن مناسب نداشت ، پس از هزیمت کردوک ها این یونانیها هم از رود گذشتند . ( همان جا . کتاب ۴ ، فصل ۴ ) .

همه روزها در منستان - پس از آن قشون یونانی حال « حاشر جنگه » پنج فرسنگ در جلگه های ارمنستان پیروز در حوالی رود سن تیریت ( ۱ ) دهاتی نیست ، زیرا پارسی ها و کردوک ها اتصالاً با هم در جنگه اند . بالاخره قشون بقصه زرکی رسید ، که در آن ولی این ایالت قسری داشت و تمام خانه های آن تقریباً دارای برجهائی بود ، در این جا یونانیها آذوقه زیاد یافتند و بعد ، از بالای سرچشمه های جلگه گذشته برود بتدریج آس ( ۲ ) رسیدند ( این رود را بعضی از محققین بارود ارزانیا س یلو تارک و پلیس و ناسیت تعلیق کرده اند . ارزانیا س هم باید همان ارژن قرون چند باشد . م - ) رود سن ، رود کوچک و در کنار آن دهات شمندی واقع است . این مضمهر ارمنستان غربی مینامند و ولی آن ، تیری باذ ، مورد محبت مخصوص اردشیر است . وقتی که او در دربار بود ، کسی جز او اردشیر را در موقع سوار شدن کتک نمیگرد ، تیری باذ با سواره نظام خود بطرف قشون یونانی رانده بتوسط مترجمی گفت ، میخواست با سرکردگان یونانی حرف بزند سرداران پیشهاد او را پذیرفتند و وقتی که او منتقله در آمد ، که صدا میرسید پرسیدند چه میخواهد . او گفت ، میخواهد عهدی با یونانیها ببندد ، باین شرایط ، که او آزادی یونانیها نرساند و آنها هم خانه ها را آتش نزنند و آذوقه هم ، بقدری که لازم دارند برگیرند ، سرداران این شرایط را پذیرفتند

و مساعدت بسته شد یونانیها در جلگه حرکت کردند و تیری باذ بانوای خود از پس آنها میرفت . بعد قشون یونانی بقصری رسید ، که اطراف آن چند ده بود . در اینجا یونانیها آذوقه فراوان و شراب کهنه اعلی و کشتش و سبزی زیاد یافتند . در این احوال بعضی سربازها ، که از جاهای خود دور رفته بودند ، خبر دادند ، که قشونی از دور دیده میشود و شب آتش های زیاد روشن شده است . سرداران پس از رسیدن این خبر چنین صلاح دیدند ، که سیاهیان را از دهات جمع کنند و آنها شب را در زیر آسمان بگنجانند ، شب برف زیادی افتاد و سیاهیان را با اسلحه شان پوشید . ماههای بته بقدری سنگین شدند ، که با صعوبت آنها را بلند میکردند . کزقشون گوید از این وضع انسر گسی زیاد برای نو دست داد ، او برخواست و بی لباس رو شروع بشکستن هیزم کرد و بزودی بعضی سیاهیان برای خوش آمد سردار خود بر خاسته باو کتک کردند . سربازان دیگر نیز برود برخواستند و آتشی روشن سکرده تن خود را با بیه خوک ، روشن کنجده پادام تلخ و وضع سقری مالش دادند ، از این مواد در اینجا زیاد است و بعد مالیدنی گوارائی یافتند ، که تمام این مواد در آن داخل بود . پس از آن سرداران فرمودند ، که سیاهیان بدهات برگشته در خانه ها سنگین کنند و آنها شاد و فریاد زنان بمنزل خود برگشتند ، چه در آنهاجا آذوقه زیاد یافته بودند . از سیاهیان آنها یکسنگام بیرون رفتن از منازل خانه ها را آتش زده بودند ، سخت نپیه شدند ، یعنی فرار شد ، که در ازای این حرکت در بیابان بیابان و سختی سرما را پیشند . در همان شب دست را مأمور کردند بعضی ، که میگفتند قشونی در آنجا دیده شده برود و تحقیقاتی کرده اطلاعات صحیح آوند ، رئیس دست گفت ، آتشی در آنجا ندیدم و اسمی با خود آورد ، که کمانش شبیه کمانهای پارسی و ترکش و تیر زینش مانند ترکش و تیر زین ( ۳ ) آمازونها ( ۴ ) بود ( راجع به آمازونها بالاتر ذکر شد این زبان سکائی جنگه و شکار را حرفه خود میدانستند و یستان راست را میریدند ، تا بهتر تیر اندازند . م . ) ، در جواب سؤالاتی ، که از او کردند ، گفت پارسی است ، از سیاهیان تیری باذ و برای یافتن آذوقه از قشون دور شده ، بعد ، که از عده قشون تیری باذ پرسیدند ، گفت این ولی بجز قشون خود سیاهیانی نیز از مردم خالیب ( ۵ ) و ناواک ( ۶ ) اجیر کرده و

میخواهد در مسیر تنگی به یونانیها حمله کند پس از آن سرداران یونانی سیاه را جمع کرده و عده را در اردو برای محافظت آن گذاشته با اسیر منسوب ، که در این موقع بلد راه بود ، حرکت کردند . سیاهیان سیک اسلحه یونانی ، که پیش فرار بودند ، پس از تصور از کوه از روی پارسیها دیده و ، بی اینکه منتظر بوده نگاه سنگین اسلحه شوند ، فریادشان بطرف آن حویدند . قشون تیری باذ همین که فریاد یونانیها را شنید ، فرار کرد و یونانیها چند نفر را کشته بست را حساب و نیز خیمه تیری باذ را بردند . در خیمه والی تخت خوابی یافتند ، که پایه های آن از نقره بود و نیز جام هائی ، که برای آشامیدن آب بکار میرفت . اسرا می هم گرفتند ، که سبازان و شربت داران تیری باذ بودند . روز دیگر یونانیها حرکت کردند ، تا به تیری باذ فرستادند ، که قوای خود را جمع کرده معبر را بگیرد . حرکت یونانیها از میان سرب صبتی بود و همان روز قشون یونانی از معبری خطرناک گذشته اردو زد . بعد یونانیها در مدت سه روز بطول فرات حرکت کرده دهاتی در اینجا ما نیافتند و ، چون آب فرات فقط تا کسر سیاهیان میرسد ، از رود مو بود سهولت گذشته . پس از آن یونانیها یازده فرسنگ راه در جلگه هائی که پر از برف بود در مدت سه روز پیبودند . حرکت قشون در روز سوم خیلی سخت و مشکل بود زیرا باد شمال یشدت میوزید و سوز آن سیاهیان فوق العاده صعبه میرد . غریبگویی مصلحت پیشی کرد ، که برای باد قسربانی کنند و ، همینکه چنین کردند ، هم در یافتند که از شدت وزش باد خیلی کاست . صق برف شش یا بود و از این جهت عده بسیار از هلامان ، که با حالهای بته حرکت میکردند و نیز سربازهای تلف شدند ، بعد صق باردو گاه رسیدند ، هیزم فراوان یافتند و آتشی بزرگه تمام شب مشتعل بود . سیاهیان ، که زودتر بشزل رسیده و آتش روشن کرده بودند ، خواستند دست عقب مانده را بطرف آتش راه دهند ، مگر آنکه آنها گندم و آذوقه ، که یافته بودند ، با آنها تقسیم کنند . در نتیجه سربازان آنچه داشتند تقسیم کردند . برفی ، که در اطراف آتش بود آب شد و بعضی برف معلوم گردید . روز دیگر قشون یونانی تمام روز را راه رفت و از سربازان حله زیادی پرسش بولی می ( ۷ ) مبتلا شدند . ( بولی می سرمنی است ، که باعث گرسنگی شعبه میشود . مریض پاندازه است میگردد ، که حتی نمیتواند جوارج

(۱) Centrite. (۲) Tétéboas. (۳) Sagaris. (۴) Amazonas. (۵) Chalybes. (۶) Taoques. (۷) Boulimie.

خود را حرکت دهد و باید خورد خورد و پیاپیله های کمی پلور شده پرمایند (۰۴) گرفتارون، که در رأس پس فراوان بودیده سیاهیانی افتاده اند و نمیتوانند حرکت کنند پس از تحقیقات در طلب سرش آنان و دوائی که میبایست بکار برد، پلو گفتند، که باید باین اشخاص غذا داد، او جلوز کرد و پس از صرف غذا سیاهیان مزبور در خواست حرکت کردند، طرف صبر خیزی سف وارد دهنی شد و دید زنان و دخترانسی در سرچشمه مشغول بردن آب اند، آنها از خوبی سف پرمیدند، توکیستی، او توسط مترجم گفته من با این تشون از طرف شاه آمده ام و خود وانی میروم - بعد یونانیها با زبان دلفظ نامه و در جمعجویی کد خدا شدند، خیری سف و سر بازلین او در قلعه ده شب را گذرانیدند و لی از یونانیها آنها تیکه توت حرکت کردن نداشتند، بی غذا و بی منزل مانده غالباً تلف شدند، یازسیهائی که از عقب قشون یونانی حرکت میکردند، ناچیزی پربایند سیهای قشون یونانی را، که نمیتوانستند حرکت کنند، گرفتند و بعد در سر این سیها با هم منازعه کردند، از سیهایان یونانی بعضی از درخشنده کی برف ساقه بینائی و پرشی از جهت سرهای شدید نافذ انگشتان یافته بودند، این نوع سیهایان را در عقب قشون جادادند، برای جلوگیری از خطر ارلی پارچه سیاهی در پیش چشم میگرفتند و وسائل جلوگیری از خطر دوم چون بود، پناها را همزود حرکت میدادند و شب در موقع استراحت کفشها را میکندند، و الا جرم بیافرو میرفت و صندلها از سرما میفشکند زیرا کفشهای سابق مندرس گشته و لازم شده بود از پوست گاوهای، که تازه کشته و پوستش را کنده بودند، کفش بسازند بروز دیگر چند نفر از سیهایان نخواستند حرکت کنند و گرفتارون تمام وسائل و حتی خواهش و تنی را بکار برد، تا مگر آنها را برای حرکت حاضر کند و با آنها گفت، که پارسها باصاف زیاد از عقب یونانیها حرکت میکنند، چون حرفهای او مؤثر نیتاد، بالاخره او تنه شد و این یونانیها گفته، ما را بکشی به از آن است، که حرکتی زیرا طاقت دار رفتن نداریم، در این احوال او چاره را در این دید که اگر ممکن باشد پارسها را بترسانند تا باین اشخاص حمله نکنند آن شب بسیار تاریک بود و یارسیها با داد و فریاد پیش می آمدند و در سر نسبت باهم منازعه داشتند، در این حال یونانیهای ساله پس فراوان با گرفتارون بآنها

حمله کردند و کسانی که نمیتوانستند حرکت کنند، نیزه ها را به سپرها میزدند و فریاد میکردند یارسیها بر اثر این حمله و فریاد عقب نشسته بطرف وادی کوچکی رفتند و دیگر سدهائی شیشه نشد - بعد گرفتارون با همت حرکت کرد و بکسانی که نمیتوانستند حرکت کنند، گفت، کسی برای آنها خواهد فرستاد ولی هنوز چهار استاد نرفته بود، که سیاهیانی بر خورد که در پایان افتاده بودند و برف آنها را پوشیده بود، در اینجا نه یاسبانی بود و نه کشیکی، گرفتارون اینها را مجبور کرد، که بلند شوند و آنها گفتند، سیاهیانی که در پیش اند مانع از حرکت اینها هستند، گرفتارون راه افتاد و بی چند سیاهی سیکه اسلحه امر کرد تندتر رفتند پیش، چه چیز مانع از حرکت است، آنها رفته خبر آوردند، که تمام قشون در بیابان در برف خوابیده بر اثر این خبر، او تا اندازه که مقدور بود، کشیکی معون کرده شب را در همان جایی آتش، و قنداق گذرانید، روز دیگر گرفتارون جوان ترین سیهایان خود را نزد بیابانها فرستاد، تا آنها را مجبور کنند بر شیزند، در این احوال اشخاصی را، که خیری سف فرستاده بود، تا از وضع پس فراوان خبر آرند، در رسیدند، از دیدن آنها همه مشغوف شدند و مرضی را بآنها سپردند تا باز برو برسانند، پس از آن همه حرکت کرده بزودی وارد دهنی شدند، که خیری سف در آن منزل کرده بود و وقتی که تمام سیهایان جمع شدند، آنها را بدهائی تقسیم کردند، (همانجا، کتاب ۴، فصل ۵)، پولیکرات آتنی جمله نفر سیاهی برداشته بعدی، که پسم گرفتارون افتاده بود، در آمد و دید تمام اهل ده با کسندایشان حاضر اند، صاحب منصب مزبور در اینجا هفده کوه اسب یافت این گروه ها را برای شاه تهیه میکردند و مالیات این ده بود، دختر کسندای ده را هم، که روز قبل شوهر کرده بود، صاحب منصب مزبور اسیر کرد، خانه ها را اهالی در زیر زمین ساخته بودند و هر خانه مانند چاه روزنه پیلاد داشت و از این روزنه بوسیله نردبانی داخل خانه می شدند، در مدخل خانه چائی بود برای حتم، در این دهات بز، میش، گاو ماده و مرغ زیاد بنسبت آمد، برای طوفه چشم پیونجه استعمال میکردند و در اینجا گدیم، جو، سیزی و آسجو فراوان بود، آب جورا در شرفهائی ریخته بودند بعدی، که نالی آن می رسید، دوی آب جو نهائی بود بز و گاو و کوهچک، که گره نداشت این نیها را برای آشامیدن

آب جو یکبار میبردند بدین ترتیب، که نه نی داد و آب جو فرور برده و سر آنرا بدهان گرفته میبکنند، آنچه را اگر با آب مخلوط نمیکردند خیلی تنه و برای کسانی که بطن هاردت کرده بودند، گوارا بود گرفتارون کسندای و اشام خوددهون کرده مطمئن ساخت، که اطفاش را اسیر میخوانند کرد و هنگام حرکت خانه او را بجزان آذوقه، که لزاو برده اند، از آذوقه پرخوانند ساخته ولی لازم است، که او سخما نایابی بقشون کرده رهبر آن تا ولایت مردمی دیگر باشد، او و هله کرد چنین کند و برای اینکه حسن نیت خود را بنمایشد، مطعمائی را که در آن، شراب بنشان کرده بودند، نشان داد، سر بازلین در حمله هلی مختلف شب را بر سر برده استراحت کردند، بچرا اینکه از کسندای و اطفال و طفل باشند، روز دیگر گرفتارون کسندای را بخود برداشته نزد خیری سف رفت و چون از دهات میگذشت سر بازلین، که در آنجا سکنی گرفته بودند، سر کشی کرد، همه را، لا اینکه غذای خوب خورده بودند، مشغوف میدید، میزها از گوشت بره بزرگاله بخورده گوساله، مرغهای خانگی و نیز از نان گندم و جو پر بود، وقتی که سر بازلین میخواست بسلامتی وقتش بیاشامد، او را بر سر خیره میبرد و، چنانکه گاو آب میخورد، آب جو را می بلعید، سر بازلین میکسندای پیشنهاد کرد، که کزغنام آنچه میخواند بردارد، ولی او چیزی نخواست و فقط آفریای خود را برداشته بخورد برد و قتی که گرفتارون بسزول خیری سف در آمد، دید، که این سردار در سر میز است، ناچی از پیونجه بر سر دارد و چند نفر جوان از منی که پلیاس از امته مجلس اند، در سر میز خدمت میکنند، بچوانان مزبور مطالب را با اشاره میفهمانند چنانکه با کرها چنین میکنند، خیری سف و گرفتارون از کسندای توسط مترجمی، که بزبان یارسی حرف میزد، پرسیدند، این عمل جزو کدام مملکت است او جواب داد که جزو فرمستان است، همه او گفت، که سکنه مملکت همچو خالیها هستند و راهی را، که بآن مملکت میرفت نشان داد، گرفتارون با کسندای به خود برگشت و او را بخلنواده اش رسانید، بعد آسی را، که چندی قبل بنسبت گرفته بود، بکسندای داده گفت، چون بیواست او را فریه کن، تا برای آفتاب قربان کنند، این اسب را برای آفتاب نیاز کرده بود و گرفتارون بر رسید، که این حیوان از نسبت خستگی بیبرد، از اسبهای، که برای شاه تهیه میکردند، یکی را گرفتارون برای خود

برداشت و بهر کدام از سرداران نیز اسمی داد. اسپهای ارمنستان از اسپهای پارسوی کوچک تراند، ولی با این حال سرازیشان بیشتر است، که خدا به کز توفیق یاد داد، که بیای اسپان و مالهای به چگونه باید واکت (۱) بست و گلت، که بی این وسیله اسپها و مالها تا شکم در برف فرو میروند، روز هشتم توقف در این محل کنند را به خیری سف دادند، تا برای او بلد باشد، دستهای او را بسته بودند و او بدین حال یونانی ها را از راه بیابان های پر برف هدایت میکرد. چون یونانیها بهناتی نرسیدند، خیری سف نسبت بکنند امتحان شد و او در جواب گفت، دهانی در اینجا نیست. خیری سف او را زد، ولی نخواست دستهای او را ببندد. در نتیجه شب دیگر این ارمنی فرار کرد. یونانیها به کعبه میروند. (عقب نشینی، کتاب ۴، فصل ۶) یونانیها شش منزل که هر کدام پنج فرسنگ راه بود، پیاده یکنوار رود فازیس (۲) در آمدند (این رود را حالاری بون (۳) نامند، در زمین گرلی جاری است و پسرهای سیاه میزند، م. م.) بعد یازده فرسنگ راه در دو روز طی کرده مردم خالیب (۴) و تا اوک (۵) و فالزیسان (۶) رسیدند اینها روی کوهها در ممبری، که یونانیها میبایست از آن بگذرند، صف کشیده بودند. هینکه خیری سف دانست، که این سردمان معبر را در تصرف خود دارند، بغضلسی استاد از آنها توقف کرد و با سرداران و صاحبان بستان بشور پرداخت، که به نواز بر بگنجد. کز توفیق گفت، چنانکه دیده میشود، این کوه تا شصت استاد است او بی باید و فقط این معبر مدافعی دارد. تا برای این باید معبری را، که مدافع ندارد چاکانه بگیریم و از آنجا بدشمن نزدیک شویم. بعد او روه خیری سف کرده گفت: «شما لاسد مونیها، که از طبیعت مردم مساری مستبد، (یعنی از طبیعت آزادان، زیرا در بلویونس مردمانی مانند ایلوتها آزاد بودند، م.) از کوه کی بدزنی هادیت میکنند موافق قوانین شما آن دزدی، که با ترسنی یکی پنهان انجام یابد، مجازات ندارد، لی اگر گیر افتادید، شرابهای شلاق را باید بچشید. حالا موقع آن رسیده، که شما نتیجه این تربیت لاسد مونی را بما

نشان دهید، یعنی کوه را بدزدیم و در حین ربودن گیر نیتیم. تا حاصل شربت های دشمن را هم نکتیم. خیری سف جواب داد: «بلی، من شنبه ام، که شما آنتیها هم در ذوق خزان دولت خبلی چابک وزیر دست هستید و، با وجود شطر بزرگی، که با این اقدام ملایم است، اگر شما کسانی را از اشخاص ممتاز در رأس حکومت گذارده باشید، این بهترین اشخاص شما بهتر از همه مرتکب چنین ذنوبها میشوند. بنابراین برای توهم این موقع یکی از مناسبترین مواقع است، که نتیجه تربیت آنتی خودت را نشان دهی». کز توفیق گفت من حاضرم و همینکه شام خوردیم، من با پس فراول میروم و کوه را تصرف میکنم. خیری سف جواب داد، تو چرا بروی و پس فراول را رها کنی، کسان دیگر را بفرست. داوطلبی پیدا شد و بعد از شام دسته از یونانیها بلند بهلرا اشغال کردند و باقی نشون استراحت کرد. اهالی ولایت، چون دیدند، که یونانیها بلند بهلرا را در تصرف خود دارند تمام شب را بیدار مانده آتش عظمی روشن کردند. روز دیگر یونانیها حله برده حله زبانی از این مردم گشتند. پس از آن یونانیها وارد جنگ شدند همه قسم آذوقه یافتند و بعد سی فرسنگ راه در پنج منزل پیسوده چنک مردم تا اوک در آمدند. عده کسی از این مردم ممبری را، که میبایست یونانیها از آن گذشته آذوقه بیابند، اشغال کرده بودند. قشون یونانی در دقه با این مسیر حله کرد، ولی از بازار سنگ که بر آنها میبارید، عقب نشست، بعد دو نفر صاحبان در پناه درختان کاج پیش رفته معبر در آمدند و، چون مدافعین مبر وضع را چنین دیدند، اول زانسان بچه های خود را از بالای کوه پندرت کرده خودشان را هم در دره انداختند. چند مردان آنها هم از اطفال زنان خود پیروی کردند، این منظره وحشت آور اثر غریبی در یونانیها کرد. در این احوال یکی از صاحبان یونانی دید، که شخصی از تا لوکها بالباس فلتر میخواهد خود را بپوشد و درید تا او را بگیرد، ولی موفق نگشت و با آن مرد پندرت افتاد و خرد شد (همانجا، کتاب ۴، فصل ۷). بنابراین یونانیها در اینجا توانستند اسرای زیاد بدست آورند، ولی همه الاغ و گوسفندان زیاد بختیست بردند. بعد یونانیها

براه افتاده و پنجاه فرسنگ در هفت منزل پیسوهماز ولایت خالیب ما گذشتند. کز توفیق گوسه، این مردم از تمام مردمانی، که یونانیها با آنها برخوردند، جنگی تر اند. اینها هفتانی دارند از کتان، که بلند است و قبطان های زیاد از آن آویزان، این قبطانها برای پوشانیدن رانها بکار میبرد، خالیبها خودی پرسرو نیز خنجر بر کمر بند دارند، که با آن اسرا را میکشند و پس از کشتن سر او را بریده بلامت قطع بان خود میرتد، عادت آنها چنین است، که هر گاه بداند دشمن آنها را می بیند، آواز میخوانند و در قس میکنند و در جنگه تیزه بکار میبرند، که پنج ازش طول آن است. این مردم در قلاع خود میمانند و همینکه میدیدند، که یونانیها گذشته اند، از قلاع بیرون آمده با آنها میجنگند و گاهی جاهانی سنگر بست آذوقه را در آن محل جمع میکردند، از این جهت یونانیها توانستند در این ولایت آذوقه بدست آورند و آذوقه، که از مردم تا اوک گرفته بودند، مصرف کردند. پس از پیسودن بیست فرسنگ در چهار منزل یونانیها بشهری بزرگه و آباد رسیدند، که نامش گیم نیاس (۲) بود. رئیس این منطقه شخصی فرد یونانیها فرستاد، تا رهنا باشد و آنها را بولایت دشمنان این ولایت هدایت کند. بلد سز بود یونانیها را بولایت دشمنان خود برد، و هینکه وارد شدند، با آنها گفت، این منطقه را بسوزید و هارت کنید، معلوم گردید، که رهناش او نه از جهت دوستی با یونانیها، بل بواسطه دشمنی با اهالی این صقه بوده، روز پنجم یونانیها بکوه مقدس رسیدند. نام این کوه تخس (۸) است. وقتی که یونانیهای دسته اول از کوه بالا رفته بقله رسیدند و در بنا مشاهده کردند (مقصود دریای سیاه است)، فریاد بر آوردند، دریا دریا کز توفیق، که در پس فراول بود و فریاد یونانیها را شنید، گمان کرد، که دشمنی با آنها حله کرده چون فریاد یونانیها حواره بیشتر و بلند تر می شد، کز توفیق بر اسب نشست و بسبب سردا با خود برداشته ناخت، تا ببیند، چه حادثه روی داده، وقتی که نزدیک تر شد، شنید که سر یازان فریاد میزنند، دریا - دریا! پس بسزودی تمام یونانیها بقله کوه رسیده فریاد های شادی و مسرت

(۱) Raquette چنین بنظر می آید، که را کت پارچه ای بوده مشبک، که دور آنرا چوب گرفته بودند و، در مواقعی که برف زیاد می افتاد، این آلت را پیاپی اسپان می بستند، تا در برف فرو نروند. در بعضی ولایات ایران، چنانکه گویند، وقتی که برف زیاد می افتد، اشخاص چیزی شبیه این آلت بکفش های خود می بندند، تا در برف فرو نروند. یکی از رؤساء بهتباری میگفتند در بختیاری در چنین مواقع گاهی در جلو اسب می گسترند، در گبلانات گالترها در این موارد آلتی بیای خود می بندند، که بزین اهل محل (چو کده) گویند ولی چفته تلفظ کنند. Phasiciens (۶)، Taoque (۵)، Chalybe (۴)، Phasis (۲)، Gimnias (۷)، Théchès (۸).

بر آورده‌اند. خوشحالی و شغف آنها را حدی نمود. سربازان و صاحب‌منصبان یکدیگر را در آغوش کشیده می‌بوسیدند و بهمدیگر تهنیت می‌گفتند. بعد سربازان سنگهای قریبه جمع کرده تپه کوچکی ساختند و روی آن مقدس‌ترین سیرهای چرمی، سیرهایی، که از ترکه بید باغله بود و خوب جمع کردند، می‌آبشکه معلوم شود، با هر کسی این کار را انجام داده‌اند. چند یونانیها بلند را مرخص کرده با بوبک اسب و یک جلم نقره و یکدست لباس پارسی و ده مد پاک هدیه دادند. از حالتی زیاد از سربازان گرفت و دیوی را برای اطراف رودهای را که بولایتها ماکرونها (۱) میراث، نشان داده شبانه حرکت کرد. یونانیها ده فرسنگ راه در سه روز در ولایت ماکرونها طی کردند و در این راه ماکرونها حاضر شدند، چنگک کنند بولی یکی از سپاهیان سیک اسلحه یونانی، که در آن ملام بود، نزد کزفون رفته گفت: من زبان این مردم را دانم و گمان میکنم، که اینجا وطن من است، اجازه بده با این مردم حرف بزنم. کزفون گفت: مانعی نیست حرف بزن و پرسه برای چه میخواهند با ما چنگک کنند. ماکرونها جواب دادند: از این جهت، کاشا وارد ولایت ما شماید. یونانیها گفتند: ما پادشاه چنگک میگردیم و حالا می‌خواهیم خودمان را بهر با وسایطه یونانمان برگردیم. ماکرونها جواب دادند که اگر گروهی بدهد از رفتن شما ممانعت نخواهیم کرد. طرفین بیکدیگر گروی دادند و آن عبادت بود از یک نیره یونانی و ماکرونی که بین طرفین مبادله شد. پس از آن ماکرونها بیونانیها در انداختن درختان ککک کرده در مدت سه روز بقدر مقدور آذوقه دادند و یونانیها را هدایت کرده بکوههای کلخ (۲) رسانیدند (همانجا کتاب ۴، فصل ۸)، در اینجا گومی بود بلند و صعب‌العبور و روی آن کلخها صاف کشید برای چنگک آمده بودند. در ابتدا یونانیها خواستند حمله کنند ولی سرداران چون موقع را خطرناک دیدند، قریب‌تر آمدند، که به‌واسطه پیردازند. کزفون گفته ترتیب فالانتر برای این چنگک مناسب نیست. باید ستونهای مستقیم تشکیل داده حمله کنیم. رای او را سایرین پسندیدند ستونهای مقدور را تشکیل کردند و کزفون بطرف راست و چپ دویده سربازان گفت: ای سربازان، بجهتیه اشکالی را، که در پیش دارید، یگانه اشکال است و پس از آن بجائی، که مقصد ما است، خواهیم رسید. بنا بر این، اگر

توانستیم، باید دشمن را، خاموش که باشد. بفریم. کزفون عده دشمن یونانیها در اینجا چنین شرح میدهد (کتاب ۴، فصل ۸)، دو وقتی که هر کس بجای شود ایستاد و ستونهای مستقیم تشکیل یافت. تقریباً هشتاد لیخ سنگین اسلحه بشمار آمد و هر کدام تقریباً مرکب از یکصد نفر بود. سپاهیان سیک اسلحه و غیرانسانان را به قسمت تقسیم کردند. نخست اول را بانتهای جناح چپ، دیگری را باآخر جناح راست فرستادند و قسمت سوم را بهر کز گذاشتند. هر کدام از قسمت‌های مزبور تقریباً شصت نفر داشتند بنا بر این حساب عده یونانیها تقریباً ۹۸۰ نفر بوده و نسبت بعد، که از آسیای صغیر با کوروش حرکت کردند، سه هزار و دویست نفر کاسه بود. از این عده بعضی در نیه راه از سپاه کوروش جدا شده رفته بودند. برخی پادشاه تسلیم گشته و عده در موقع عقب نشینی تلف شده بودند. یونانیها بترتیب مذکور به کلخها حمله بردند و آنها با استقبال یونانیها شناختند، ولی بجای اینکه صفوف خود را محکم حفظ کنند، بطرف جناح راست و چپ یونانیها حمله کردند. در نتیجه قلب خالی ماند و یونانیها، بتصور اینکه دشمن فرار میکنند، یورش برده بیالای کوه رسیدند. پس از آن دشمن فرار کرد و یونانیها دهانی را گرفته آذوقه فراوان یافتند. کزفون گوید: در اینجا کنسولهای زیاد یافتیم و خاصیت صل چنین بود، اگر کسی کم از آن میخورد، حال اشخاص مست را یافته نمیتوانست سر پا بایستد و اگر زیاد میخورد، هذیاتی باو دست میداد و حال کسی را می‌یافتند که مشرف بهوت است. با وجود این کسی از این حال نبرد و روز دیگر، این هذیان تقریباً در همان ساعت، که شروع شده بود، رفع گردید. روز سوم یا چهارم مبتلایان باین حال برخاستند. پس از آن یونانیها هفت فرسنگ در دو منزل پیمرده به طرابوزن (۳) رسیدند. این شهر یونانی در کنار دریای پشت را کسن (۴) در ولایت کلخها واقع و مستعمره سی‌نومپ (۵) است (منصوب از دریای مذکور دریای سیاه می‌باشد و پشت اکسن یونانی بمعنی دریای میهمان نواز است ۰ م. اهالی طرابوزن بازاری در اردوی یونانی بنا کرده شرایط میهمان‌نوازی را بجا آورده. سپس از یونانیها خواستند، که به کلخ‌های همجواری نداشتند باشند. اینها غالباً در چنگها مسکن دارند. کلخها هم هذیاتی

بسلامت میهمان‌نوازی دادند و هدایای گاو و مینداری آورد، گندم و شراب برای یونانیها آوردند. پس از آن یونانیها حاضر شدند، که نود و خوردا بجا آورده زیرا عده گاوها بقدری بود، که میتوانستند برای زروس و هر کول رهنا و ماسر خدایان قربانی کنند بعد جشن بازپسلی یونانی را، چنانکه معمولشان بود، گرفتند. کزفون در چند سطر این بازها و مسامحهها را شرح داده و شغف و شادی یونانیها را توصیف کرده، رفتن یونانیها به بیژانس و تراکبه - (عقب نشینی، کتاب ۵، فصل ۳) از طرابوزن شهری مقدس در یک کشتی کوچک لشسته بطرف بیژانس رفت. نا از دوست خود آناکسیس پرس (۶) کشتی‌هایی برای حمل یونانیها بگیرد. در قیاب او سربازان دو کشتی کوچک گرفته عبادت کردن اهالی غیر یونانی سواحل و دزدی برداشتند. یک ماه گذشت و خیری سف برنگشت. چون آذوقه یونانیها داشت تمام میشد، قرار دادند، که از طرابوزن حرکت کرده به سرازونت (۷) بروند این شهر یونانی از مستعمره اهالی سی‌نومپ بود (سرازونترا با کرسونت (۸) کنونی تطبیق میکنند و گویند درخت گیلاس را لوسبوس لوكولوس (۹) سردار رومی، که ذکرش در جای خود بیاید. از اینجا باطالیا برد. و از این جهت گیلاس را بزبان لاطین سرازوس یا سرازوم (۱۰) مینامیدند. سریز (۱۱) فرانسوی از این لانت لاطین آمده ۰ م. مردم موزی نیک (۱۲) بدو قره تقسیم شده باهم دو چنگک بودند. یونانیها با یکی از آنها متحد گشتند و روز دیگر بزرگان موزی نیکها با سپه قایق آمده. هر کدام از قایق‌ها فقط از یک تنه درخت ساخته شده بود و در هر یک سه نفر نشسته بودند. یکی از آنها در قایق ماند و دو نفر دیگر بختگی در آمده. بعد آنها بدو دسته صد نفری تقسیم شده شروع به خواندن کردند و خواندن آنان مانند خواندن دسته آواز خوانان است دسته میخواند و دسته دیگر جواب میدهد. موزی نیکها این اسلحه‌ها داشتند، سیری، که از ترکه بید باغله و از پوست گاو سفید پوشیده بودند. بدست راست زوپین‌هایی، که طول آن شش ذراع و یکسرس مدور و سر دیگرش نوك تیز بود و هم از این اسلحه تیرزینی از آهن. لباس این مردم قیابهای کوتاهی است، که برانو نپرسد و از

(۱) Macrons. (۲) Colque. (۳) Trapézonte. (۴) Pont Euxin. (۵) Sinope. (۶) Anaxibius. (۷) Cerasonte. (۸) Keresunt. (۹) Lucius Licullus. (۱۰) Cerasus (Cerasum) (۱۱) Cérise. (۱۲) Mosynèqus.



یاریه شغیم یافته اند. خودی پرس داشتند از چرم که مانند خود مردم یا فلاگونیه بود. دودسته مذکور آوازخوانان از میان صفوف یونانیها، که مسلح ایستاده بودند، گذشته بطرف یکی از قلاع دشمن رفتند و وقتی که حرکت میکردند فجهای خود را موانع آهنگ آوازی، که میخواندند بر میداشتند و میگذاشتند. موزی نیکها ششم از قلمه یغون آمده چند نفر از جمله کنته گان را کشتند و بعد سر آنها را بریده آوازخوانان و رقص کتان سرهزار یونانیها نشان دادند. روز دیگر یونانیها یک قلمه و نیز شهری را که در پهلوی قلمه و محل اقامت پادشاه این مردم بود، گرفتند. پادشاه در یک برج چوبین منزل داشت. هر چه در اینجا بود غارت شد یونانیها آن زیادی یافتند، که موافق معمول اهالی ولایت، سال قبل یغی بوده. محصول تازمرا شکویده بودند و با کاه حفظ میشد. اهالی در سبوهائی گوشت خوک در پائی را نیک زده و ریز ریز کرده نگاه میدادند و چربی این ماهیها را بجای روغن استعمال میکنند. اینها می بود از شاه بلوط درخت، که گاهی در اینجا بجای نان صرف میشود. شرب خالص این محل ترش است، ولی وقتی که با آب مخلوط کنند شیرین و گوارا است. مردان موزی نیکها خیلی سفید اند. زنان و اطفال آنها هم نیز افضلی اینها پشت خود را با رنگهای مختلف قاشی میکنند. با چاقو کلهائی روی پوست میاندازند و جای زخم میماند. کلیه نشون یونانی مردم را ندیده بود. که از جبه هارات و اختلاق بند موزی نیکها از یونانیها دور باشند زیرا این مردم در ملا هم کارهائی میکنند. که مردمان دیگر در خلوت روا میدارند و جرئت ندارند در انظار دیگران بکنند. از خصائص دیگر این مردم آن است، که هنگامیکه تنها هستند، چنان رفتار میکنند، که گویی در میان جمع باشند. هر جا باشند میخندند و میرقصند، مثل اینکه بخواهند هنر خود را پشاشان نشان دهند (همانجا، کتاب ۵، فصل ۴). یونانیها در مدت هشت روز از ولایت موزی نیکها و خالیها گذشته بولایت همجوار، که از نی بارنجان (۱) بود، رسیدند بعد، از اینجا به کت تیور (۲) شهر یونانی و مستعمره اهالی سی نوب (۳) رفتند. در اینجا یونانیها پنجاه روز ماندند و برای بدست آوردن آذوقه حولوحوش یا فلاگونیه و سایر مردمان را غارت میکردند. بعد اهالی سی نوب و

هراکله (یا رکله کتونی) (۴)، که مستعمره یونانیهای رنگار بود، برای این یونانیها کشتیهای فرستادند (سی نوب در این ناحیه شهر مهم و یکی از بلاد معتبر ایران در کنار دریای سیاه بشمار میرفت (۵)). در این وقت خبری سف، که برای تحصیل کشتیها به یزرانس رفته بود، برگشت و معلوم شد، که موانع نشد، ولی اهالی سی نوب و هراکله از یونانیها خوب بدبرائی کردند. بعد یونانیها در کشتی نشست بطرف بی ثنی نیه (۵) رفتند. قسمتهای نشون یونانی، که از راه دریا و خشکی روانه شهر بودند در بندر کاپه (۶) بهم رسیدند و چون قافله آذوقه بودند، قرار دادند بدملات مجاورت به وسیله غارت و دزدی آذوقه بیاوند. بنابراین دوزار نفر از اردو خارج شدند و در جنبی که مشغول غارت بودند سواره نظام قرناباز بنگک بی تی بیان، یعنی اهالی محل آمده و حمله یونانیها کرده پانصد نفر از آنها کشت. روز دیگر همین بی تی بیان را، که دو نفر سردار ایرانی از طرف قرناباز با قشونی کمک میکردند، گرفتار شکست داد. اسم یکی از سرداران سپهری دات (۷) سپهر داد بود و نام دیگری راتین (۸). بعد نشون یونانی از بی ثنی به عبور کرده بشهر خریسوپولیس (۹) واقع در کالسدون (۱۰) در آمد (اکنون اسم این محل قاضی کوی است).

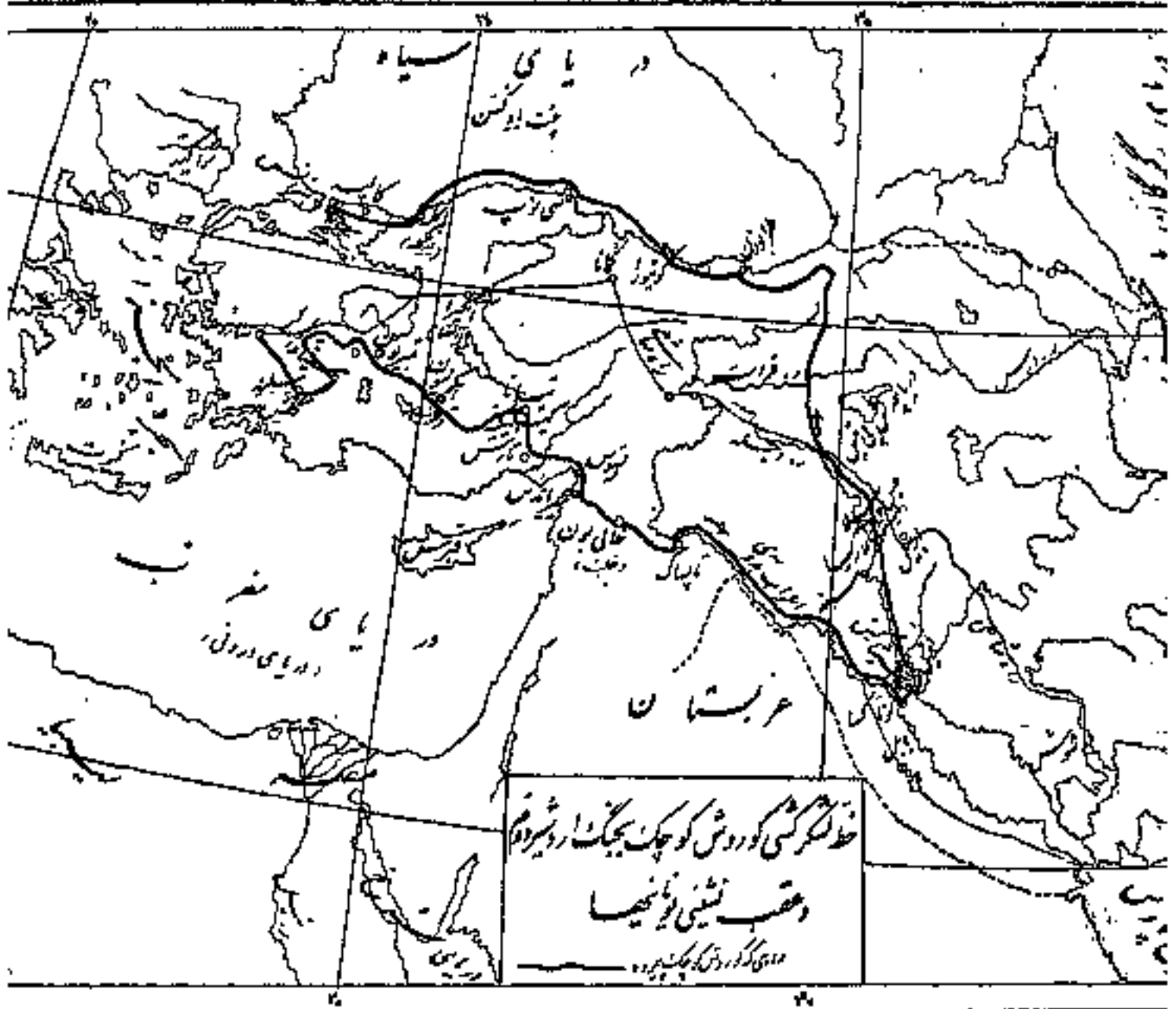
قرناباز برای اینکه از دخول یونانیها بایالت خود جلوگیری بکند از آنکسی یوس (۱۱) رئیس بحریه کالسدون، که در یزرانس بود، خواهش کرد یونانیها را از آسیا بازویا عبور دهند. رئیس بحریه یونانیها گفت که اگر بازویا بگذرند، جیره بآنها خواهد داد. یونانیها حاضر شدند، که بگنوند و بشهر یزرانس در آمده بدست سوتس (۱۲) نامی (امیر تراکیه) اسیر گشتند.

چنین است معضات این نوشته های گزنفون در اجماع عقب نشینی یونانیها. در اینجا لازم است گفته شود، که قشون یونانی از زمانیکه خود را در مستعمرات یونانی یاد از دیدگی یونان دید، دست گردید، توضیح آنکه آن روح اتحاد، که بین صاحبان بود و آن اطاعت نظامی، که از سر بازان نسبت بر رسته دیده می شد، منزول گردید. در دفعه گزنفون را متهم کردند و او تیرانه حاصل کرد، خبری سف را یک دفعه از فرماندهی خارج کردند و افراد قشون هم گاهی قسمتهائی تقسیم شده رؤسائی برای خود بر میگذاشتند.

جهت معلوم است، زیرا از خاطر، چست و بزنده گانی طای بر گشته بودند. همه یونانیها را (مانند آنها برای جنگ با کلمها حاضر میشدند گزنفون همانکه گذشت ۹۸۰۰ نفر نوشته، ولی دیودور گوید (کتاب ۱۴، بند ۳۱)، که از دوازده نفر یونانی فقط سه هزار و هشتصد نفر به خریسوپولیس (۱۳) واقع در کالسدون رسید.

راجع به گزنفون یونانی هائی، که به یزرانس رفته بودند، باید گفت، که پس از چندی تیمبرون (۱۴) سردار لاسکونی رسولانی نزد یونانیها فرستاد آنها را بقشون خود برای جنگ با تیسافرن و قرناباز دعوت کرد و، چون شرائط او خوب بود، یونانیها این تکلیف را قبول کرده و با گزنفون بکشتیها نشسته بشهر لامپ ساک (۱۵) در آمدند و پس از عبور از ترووا (۱۶) و کوه ایدا (۱۷) به جنگ کتب که در کیلیکیه واقع بود، رسیدند و از آن جا به بر گام (۱۸) روانه در میسیه (۱۹) رفته. در اینجا گزنفون شنید، که یکلقر یارسی آسیدات (۲۰) نام در جنگ مسکن دارد و اگر سیمید نفر سپاهی با خود بردارد و شیاه ناگهان بر او بتلزد، او را با میل و اطفال و گنجش بدست خواهد آورد. بنا بر این ششصد نفر برداشته نصف شب بقصر آسیدات رسید، چون یونانیها نتوانستند داخل قلع شوند، در دیوار قلعه، که قطر هشت آجر بود سوراخی کردند و محصورین بر محاصرین باران تیر بیارندند از آتشهایی، که محصورین روشن کردند سیاهان سنگین اسلحه کسانی (۲۱) بمشاد نفر گرگانی و ششصد نفر سپاهی سیلکاسلعه در رسیدند و چون یونانیها هم کسکی رسید، توانستند دو پوست نفر اسیر کرده و چند رأس شتم بر گرفته عقب بنشینند. کسی از یونانیها در این جدال کشته نشد، ولی نصف نفرات آنها زخمی گشت. پس از آن آسیدات تصور کرد، که دیگر خطری نیست و از قصر خارج شده بدملات رفت و وقتی که در یکی از دهات در همسایگی یارته نیوم (۲۲) بود گزنفون ناگهان بر او تاخته خود او را با اسبها و تروتنی در بود و خانوادهاش را اسیر کرد. گزنفون این قضیه را چنان شرح داده (فصل هفتم از کتاب هفتم عقب نشینی) که گویی تصور کرده، این یکی از کارهای نمایان او است، و حال آنکه تفاوتی با راه زنی نداشته. یاری تیمبرون پس از ورود با سپاهی صغیر قوه گزنفون را بقوای خود ضمیمه کرد و، چنانکه بیاید، در صد جنگ با تیسافرن و قرناباز بر آمد.

(۱) Tibaréniens, (۲) Cotyore, (۳) Sinope, (۴) Héraclée, (۵) Bithynie, (۶) Calpé, (۷) Spilliridate, (۸) Rathine, (۹) Chrysopolis, (۱۰) Chalcedoine, (۱۱) Anaxibus, (۱۲) Seuthès, (۱۳) Chrysopolis, (۱۴) Thimbron, (۱۵) Lampsaque, (۱۶) Troie, (۱۷) Ida, (۱۸) Pergame, (۱۹) Alysie, (۲۰) Asidate, (۲۱) Comanie, (۲۲) Parthénium.



ریشه‌های استیلا و تهاجم

از ایران باستان تألیف می

خطر تا کنش داشته او را معدوم کرده اند. بهرحال پس از این قضایا یونانیها صاحب‌تبعانی برای خود انتخاب کرده تسلیم نشده اند، و چون دربار دیده، که وضع چنین است، به تیسافرن و ولات دیگر دستور داده مراجب یونانیها باشند، تا آنها از ایران خارج شوند ولات هم موافق دستور دربار در سر راه آنها قوای تنگه داشته اند، تا یونانیها در جایی نمانند، ولی چنگی در هیچ‌جا روی نداده و اینکه کز نفون در چند جا میگویند، باز میخواستند چنگ کنند، ما چنین و چنان میگردیم و آنها فرار کردند، موافق حقیقت بنظر نمی آید زیرا، اگر یازسبها میخواستند چنگ کنند، در دشت‌های بین‌النهرین، که برای سواره نظام ایران مساعد بود، این کار را میکردند، تا ضمناً از خزونی عده خود نیز استفاده کرده باشند، نه در کوهستانهای گردن‌نشین یا ارمغان و غیره، بخصوص که یونانیها بکفته کز نفون سواره نظام نداشتند، باری یونانیها در تحت نظر قوای ولات ایرانی

بماند، راضی شد، یونانیها از ایران خارج شوند و با این مقصود تیسافرن فراری با آنها داده و تا زهاب این قرارداد را مجری داشته‌اند. در خلال این مسافرت بین صاحب‌تبعان یونانی دودسته گمی افتاده، رئیس یکی کل آدیخ (۱) بوده و رئیس دیگری مین (۲) هر کدام میخواستند تیسافرن را دوست خود کرده ریاست داشته باشد، در نتیجه مین موفق گشته، تیسافرن را از کل آدیخ ظنین کند و بلاخره تیسافرن صاحب‌تبعانی را، که از دست کل آدیخ بوده اند، با خود او گرفته خود شاه فرستاده و بعد بقتل رسیده اند. البته دستگیر کردن آنها، چنانکه کز نفون نوشته نامردانه و شرم آور بوده، بعد، که تیسافرن بمعبود خود رسیده بدسته دیگر هم روی مساعدت نشان نداد معلوم نیست، که برای چه مین هم پس از چندی گشته شده است شاید، چنانکه کز نفون او را توصیف کرده مرد بدی بوده و در ابتدا او را آلت قرار داده اند، و بعد، که مقصود حاصل شده،

کیفیت نوشته‌های کز نفون - این است همانگونه نوشته‌های مورخ مذکور که چون اطلاعاتی راجع بعضی ایالات غربی ایران هخامنشی و عادات و اخلاق اهالی آن میدهد، مشروحاً ذکر شد. از مورخین دیگر یونانی دیودور و قایم این خط نشینی را با اختصار نرسیده (کتاب ۱۴، بند ۴۰ - ۴۳) و در زمینه روایت کز نفون است، اما اینکه تمام این نوشته‌ها را همین‌طور موافق حقیقت دانست یا نه، نمیتوان چیزی گفت، زیرا مدارک هیر یونانی از برای یافتن کوروش کوچک و چنگ کونا که او قایم عقب نشینی نیست، تا بتوان از مقایسه کتاب عقب نشینی با چنین اسناد و مدارکی صحت یا عدم نوشته‌های کز نفون را فهمید، بنابراین ناچار باید همین نوشته‌ها را در نظر گرفته استنباطهایی کرد. آنچه از نوشته‌های مذکور و بین‌السفولر آن بنظر میرسد این است، پس از چنگ کونا کسب اردشیر خواست یونانیها تسلیم شوند و آنها راضی نشده اند، بعد، چون نتیجه چنگ با آنها معلوم نبرده یا اردشیر نخواست تلفاتی

(۱) Cléarche. (۲) Ménon.

طی مراحل کرده خودشان را بطراپوزان و از آنجا به پزاس رسانیده‌اند. این است بطور خلاصه آنچه از نوشته‌های کزنفون برمی‌آید و اگر حقیقت امر چنین بوده، که کزنفون نوشته، باید گفت، که دختر اردشیر ایران با این یونانی‌ها رفتار بسیار غلطی کرده، دربار ایران میبایست یکی از دوشق را انتخاب کرده باشد، یا یونانیها را همراهِ مجبور بخلع اسلحه و تسلیم شدن کند، یا آنها را در تحت حمایت خود گرفته باوطنشان برساند. در صورت اولی معلوم است، که آنها را در ایران محفوظ می‌ماند، بخصوص اگر پس از خلع اسلحه آنها را در جانی دربار محمود برون می‌نشانند، در صورت دوم هم باز آنها با حمایت دربار ایران از خاک ایران خارج می‌شدند و ممکن نبود مجبور کنند، که بزور بازوان خودشان یونان برگشته‌اند زیرا از مذاکره یونانیها بین خودشان و نیز از صحبت کل آرخ یا تیسافرن این معنی روشن است و نیز معلوم است، که با این حال باز ایهت ایران محفوظ می‌ماند و این بویه ضمناً قنوت اردشیر را هم می‌رساند. اما دربار ایران شقی را اختیار کرده، که بدترین شقوق بوده و بنام ایران آن روز لطفه بزرگه زده و اثراتی بخشیده، که شرح آن در جای خود بیاید. اجمالا آنکه این یونانیها در تمام یونان پراکنده و در همه جا گشتند، و ماتریا از دم درب قصر شاه تاپونان بقوت بازوی خودشان راه را شکافتیم و کسی نتوانست از همدۀ ما برآید. ایران يك شاهنشاهی پر عرض و طولی است که ثروت آنرا حدی نیست، ولی در همان حال منتظر قاتمی است، که چند هزار سیاهی کار آزموده داشته باشد، بر اثر این عقیده، که در یونان منتشر شده، چنانکه بیاید، در ابتدا آرزوی پزاس یا شاه اسپارت پیدان آمد، ولی سیاست دربار ایران در یونان کارهای او را عقیم کرد و این هم يك درس عبرت برای اسکندر بود، که تا وضع ثابتی در یونان ایجاد و سیاست دربار ایران را در آن ملکیت بی اثر نکرده، قدم با نظر طرف داران تنهه بنا بر این یسکی از جهات آمدن اسکندر با ایران همین عقب نشینی یونانیها بود.

میجت هفتم - اوضاع دربار - مسموم کردن استاتیرا - پروشات که از دربر گاهی قصد کشتن استاتیرا از اردشیر را داشت بالاخر بدست و حیل نیت خود را اجراء کرد. او زنی در خدمت خود داشت زنی (۱) نام، که مورد اعتماد تام ملکه و بر روی بسیار مسلط بود و همین زن بقول دی‌سن آلت

اجرای خیال فاسد پروشات گردید. شرح قضیه موافق نوشته‌های دی‌سن، کتریاس و پلوتارک (زندگانی اردشیر، فصل ۲۱) با جزئی اختلافی چنین است، اردو ملکه از چندی قبل آشتی کرده و ظاهراً نشان میدادند، که منازعتن و سوء ظن‌های دیرینه را فراموش کرده‌اند، زیرا استاتیرا یکدیگر آمده‌بود داشتند و باهم قفا صرف میکردند، ولی چون باطناً باز از یکدیگر بیگانه بودند، خدا را از يك طرف و از همان خوراک میخوردند. پس پلوتارک گوید، در پارس مرگی هست حقه فضاله ندارد و روزه‌هایش پر از چربی است - بشایر این تصور میکنند، که غذای این مرغ از باد و عقیم است. این مرغ را زین نامی (۲) نامند، ولی کتریاس این مرغ را زین دوس نامیده و چنین گوید، پروشات در سر میز یکی از این مرغها را برداشته با کاردی، که یکطرف آنرا مسموم کرده بودند، بوی نیم تقسیم کرد، نیمی را، که مسموم نشده بود، خودش برداشت و نیم مسموم را بسلگه جوان داد، دی‌سن گوید، که ملان نامی (۳) نامی مرغ را بریدم قسمت مسموم را به استاتیرا دادم به حال از درد شدید و تشنج‌هایی، که بعد برای ملکه حاصل شد، او عقیم کرد، که مسموم گشته و با مسموم گشته‌ها در گذشت، شامهم سوء ظن نسبت به پروشات حاصل کرد، زیرا درجه کینه‌ورزی و خفاوت او را خوب میدانست و برای اینکه در این باب حقیقت مطالب را بداند، فرمود تمام خنمه و صاحب متصیان مادرش را تسویف و زجر کنند، ولی پروشات زنی زبس را خدمتها در منزل خود نگاه داشت و امتناع ورزید از اینکه او را بشه تسلیم داند، بالاخره این زن روزی اجازه گرفت بخانه‌اش برود و قراولان شاهی او را گرفته موافق قوانین پارس، که برای زهر دهندگان مقرر است با زجر گشتند، یعنی سرش را روی سنگی یعنی گذارده با سنگی دیگر چندان کوبیدند، تا شرد شد و صورتش مسطح گردید، چنین است عقیده دی‌سن، ولی کتریاس گوید، که زنی آلت اجرای قصد پروشات نبود و فقط برخلاف میل خود از قضیه اطلاع داشت. بهر حال شاه بدوش چیزی نکفت و نسبت باو کاری نکرد، چو اینکه او را از خود دور داشت. پروشات بسایل را برای محل اقامت خود برگزید و در این موقع شاه بملکه گفت، مادامیکه او در این

شهر خواهد بود، پادان شهر نخواهد نهاد پس پروشات بسایل رفت و چندی در آنجا ماند، ولی او کسی نبود، که دور از دربار راحت بنشیند و طولی نکشد، که شاه یا او آشتی کرده بتوبار اسفارش کرد گویند اردشیر عقل و هوش این زن را دوباره میستود و عقیده داشت، که مادرش برای رفیق و تنق امور دولتی خلق شده پروشات پس از مراجعت در هر چیل موافق میل شاه رفتار کرد، تا دوباره نزد او مترب گردید و بتولذ سابق خود برگشت. از اشعاشی، که بر شده کوروش بودند، فقط تیسافرن و الهی پیرلیدیه باقی مانده بود. این زن بدست‌های و حیل بکشتن او هم موفق شد (چنانکه گفته بیاید). بعد چون دیگر زنیی قداشت، که در سر او با اردشیر ستیزه‌کنند پاشاه گرم گرفت و مورد اعتماد کامل او گردید و چندان در مزاج اردشیر نفوذ یافت، که هر چه میخواست، شاه میبدرقت ملکه برهم چنان رفتار میکرد، حقه شاه میبنداشت، مادرش جز اجرای میل او منظوری نداشت. از جمله قضیه‌ایست، حقه ذکر میکنیم.

زواج اردشیر با آتس سا - اردشیر دختری داشت، که یونانیها اسم او را آتس سانبط کرده‌اند. شاه عاشق او شد و میخواست او را ازدواج کند، ولی از پروشات ملاحظه میکرد، اگر چه بعضی نوشته‌اند، که در نهان با او مراد داشته. بهر حال، همینکه ملکه قضیه را بدو باقت، به آتس سا پیش از سابق نزدیک شده بخت ورزید و در نزد اردشیر هوازه بتوصیف زیبایی و خوش‌خوئی او برداشت بالاخره گفت، که داشتن چنین زنی در خود مقام شاه است و با این هم اکتفا نکرده، برای اینکه شاه را از خود بجلال واضی دارد باو صحبت داد، که آتس سارا بچباله نکاح در آورد، بعد برای تأیید و اجرای نظر خود، چنانکه پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۲۲)، پروشات روزی با اردشیر گفت، «خودت را فوق قانون و عقیده یونانیها قرار ده، تو را خدا بجای قانون پیازسیها داده و رفتار توماند مصدری افعال خوب باید را همین میدارد». بعضی مورخون، که از جمله هراکلید کومی است (۴) گویند، که اردشیر بعد از این دختر آتس سارا (۵) دختر دیگر خود را نیز ازدواج کرد، ولی از نوشته‌های پلوتارک (اردشیر بند ۲۳) چنین بر می‌آید، که اردشیر آتس سارا را قبل از آتس سارا ازدواج کرده بود، بقول پلوتارک اردشیر بقدری آتس سا را دوست داشت، که حتی وقتیکه مرض

(۱) این شخص تاریخ ایران را در پنج جلد نوشته بود. (۲) Héraclide de Cumes. (۳) Melantas. (۴) Gigis. (۵) Rhyntacès.

(۶) Amestris.

جدام در این اوان در ایران منتشر و این زن سخت مبتلای این مرض گردید، او را از خود دور نکرد و هوارد در مبد ژوئن (۱) در مقابل هیکل این ربه التوح بر اثر در آمدن برای سلامتی زن خود دعا میکرد (متصوره پلوتارک از ژوئن در اینجا باز باید انانیتا (نامید) باشد، که در منسوب در تاشت یکی از اجدان استوار انیهای قدیم برای ابر سستی داشتند، چنانکه از کتیبه های این شاه معلوم است، اردشیر برای مهر و انانیتا مبنی ساخته و میکل های آنها را در آن گذارده بود (۲۰۰) ولات و دوستان شاه برای این زن بقدری هدایا فرستادند، که نضای بین مهر و مبد، که از حبت و صفت به ۱۶ استاد (۲۹۰۰ قدم) می رسید، بر از زوسیم و اسبها بود (یکی از مترسین پلوتارک ینداشته، که اسب در اینجا متاسبت ندارد و بیشترها کرد بجای آن سنگهای قبشی نوشته شود ولی بنظر مولف اسب مناسب تر است). بیست هشتم غاصب اسب سوارت، جنگگیران و لاسمون، فرمان اردشیر اوضاع آسیای صغیر، چنانکه کز نفون گوید (تاریخ یونان، کتیب ۳، فصل ۴) تیسافرن در آزادی خدمانی، که به اردشیر کرده بود، با ایالت سابق خود بر قرار گردید و ایالات کوروش کوچک هم با او املا شد. این والی، همبکنه با آسیای صغیر برگشت، بشام شهرهای یونانی امر کرد، سکه پاید حکومت او را بشناسند شهر های مزبور برای حفظ آزادی خود و نیز از این جهت، که کوروش را بر تیسافرن ترجیح داده بودند و حالا از کینه توزی او میترسیدند، رسولانی به لاسمون فرستاده کنگه آترا درخواست کردند و دولت اسبارت تیمبرون (۲) را با پنجهزار یاده و سیصد سوار با آسیا فرستاد، این سردار قوای تمام شهر های یونانی را بقوای خود افزود و با وجود این، چون همه خود را برای جنگه با تیسافرن کافی ندیدند در بلندیها مانند بعلگه ها برای نبرد نزول نکرد. احوال چنین بود، تا سربازان یونانی، که از کونا کسا عقب می نشستند، به بیزانس وارد شدند و کز نفون با نشون خود، چنانکه بالا تر ذکر شد، بقوای تیمبرون ملحق گردید. پس از آن این سردار لاسدمونی جنگه ترضی پیش گرفته می اشکال شهر های ولایات پرگام (۳) تترانی (۴) و هالی سلرن (۵) را تسخیر کرد (در حدود ۳۹۹ ق. م). چند چند قلعه را، که ساخلو صحیح نداشت گرفت و شهر لاریس (۶) را در محاصره گذارد. این شهر در االی (۷) واقع بود و آن را مصری مینامیدند (کز نفون در این جا گفته خود را

در تربیت کوروش، تأیید کرده، بصفت ۳۶۲ رجوع خود - م. م) شهر مزبور نهواست تسلیم شود و سردار لاسدمونی محاصره را ترک کرده به ارض (۸) رفت، تا اندر تک خود را دیده به کار به حمله برد، ولی در این احوال دولت اسبارت او را عزل و در سیلیداس (۹) را بجای وی نصب کرد. سردار مزبور، چون میدانست و والی ایران در آسیای صغیر، یعنی تیسافرن و قرنا باذ، با هم خوب نیستند با تیسافرن قرارداد متار که بست و عملیات خود را متوجه دومی کرده تا االی بیش رفت. این ولایت جزو ایالت قرنا باذ بود ولی زنیس (۱۰) نامی از خانواده داردانیان (۱۱) بنام قرنا باذ آنرا اداره میکرد. پس از فوت نایب الایاله، زن او، که از خانواده شوهرش یعنی داردانیان بود و مایا (۱۲) نام داشت با قوای مهمی حرکت کرده بود قرنا باذ آمد و هدایایی برای قرنا باذ و زنان غیر عظمی و دوستان او آورده اظهار کرد، که حاضر است ولایت شوهر متوفی را اداره کند و باج آترا مرتباً بپردازد. قرنا باذ راضی شد و هیچگاه جز صداقت چیزی از این زن ندید. مایا قلاع ولایت خود را خوب، نگه میداشت، بگردونه می نشست و جدال یونانیها را، که بخدمت خود خوانده بود، تماشا میکرد و گسانیکه بیشتر امتیاز می یافتند، پاداشی از او می گرفتند، او شهر های کنار دریا را، مانند لاریس، هاما کسیت (۱۳) و کلن (۱۴) بجمع تصرفه در آورد و باین کارها اکتفا نکرده در سفر های جنگی قرنا باذ بر ضد سی سیدیان و میسبان یا صحرکت میاقت - چنین بود احوال این زن، که در سن چهل سالگی بدست دامادش میدیاس (۱۵) نام خفه شد و قائل پس از آن پس او را هم، که هفده ساله بود، کشت. میدیاس پس از این دو جنایت محل هائی را، که گنج مایا در آنجا پنهان بود، گرفت، ولی سایر شهرها او را نشناخته. پس از آن بر اثر احوال این ولایت، در سیلیداس سردار لاسدمونی از اوضاع استفاده کرده به االی تاشت و لاریس ها ماکسیت و کلن تسلیم شدند. بعد او میدیاس را گرفت، ولی همبین فاتح شد، که او را از ششواتش خلع کرده و اموالی را، که او پس از مرگ مایا بصرف دو آورده بود، پسوان ایکنه اموال مایا از آن قرنا باذ برده و حالا پاید به در سیلیداس برسد، از میدیاس گرفته با اجازه داد، که در سیس (۱۶)

در خانه یعنی اقامت کند، پس از اینکارها در سیلیداس از قرنا باذ پرسید، که آیا مایل است جنگه کند یا عهد متار که پیشد، قرنا باذ، چون بیمناک بود، از اینک سردار لاسدمونی به فریگیه محل اقامت او برود، متار که را ترجیح داد و در سیلیداس بعد از انعقاد متار که به تراس بر نی (۱۷) از قننه تازستان را در آنجا بنگراند. تیسافرن و در سیلیداس تا این زمان بین سردار یونانی و تیسافرن مودت بود، ولی شهر های بنیانی رسولانی با اسبارت فرستاده اظهار کردند، که اگر تیسافرن ملتشی بداند، میتواند بشهر های مزبور آزادی دهد بر اثر این اظهار دولت اسبارت سردار خود امر کرد داخل کلریه شده آن ولایت را غارت کند و بعبریه هم در سواحل دریای خزر و پیبول بر دلازد. کز نفون گوید (تاریخ یونان، کتیب ۳، فصل ۲) در این احوال تیسافرن والی تمام آسیای صغیر شده و قرنا باذ هم نزد او رفته بود تا تمکین خود را نسبت بوالی کل نشان بدهد. چون این خبر با آنها رسیده قرنا باذ حاضر شد به تیسافرن کنگ برساند، تا ایالات شاه را از دستبرد لاسدمونی ها حفظ کنند بنابراین هر دو به کلریه رفته و در قلاع آن ساخلو های خوب گذاشته بولایت پنهانها برگشتند سردار لاسدمونی تأمل کرد، تا آنها از مآندر (۱۸) گذشتند پس از آن از این محل عبور کرده پیش رفته و روزی، که قشون او بینظم حرکت میکرد، بالای بلندیها قرولانی دید و معلوم کرد، که قشونی در سر راه یونانها برای جنگه آماده شده و صف بسته، این قشون از میاهان کاریه و پیاده نظام ایرانی، که در برابر ایران با اختیار تیسافرن و قرنا باذ گذارده بود، و چند دسته از میاهان یونانی و سواره نظام زیاد ترکیب یافته بود، تیسافرن جناح راست را فرمان مبداد و قرنا باذ جناح چپ را، در سیلیداس فوراً قشون خود را بحال حاضر جنگه، در آورد، ولی یونانها شهر های بنیانی در دخول بجنگه تردید کردند و حتی بعضی اسلحه خودشان را انداخته گریختند بقراین سپاه یلویوش تنها استقامت کرده درجا های خود ماند. بصورت خمد کور گوید، قرنا باذ میخواست جنگه کند، ولی تیسافرن که رشادت یونانها را در سفر جنگی کوروش کوچک دیده بود از اتبعه جدال بیمناک بود، بنابراین اوخواست در سیلیداس در ملاقات کند و طرفین بیکدیگر

(۱) Junon. (۲) Timbron. (۳) Pergame. (۴) Teutramie. (۵) Halisarne. (۶) Larisse. (۷) Eolie. (۸) Ephèse. (۹) Decellidas. (۱۰) Zénis. (۱۱) Dardanius. (۱۲) Manis. (۱۳) Hamaxite. (۱۴) Colon. (۱۵) Midias. (۱۶) Scepsis. (۱۷) Thrace Bithynienne. (۱۸) Méandre.

گروی دادند ، بر اثر این پیش آمد قشون یارسی بطرف ترال (۱) رفت و قشون یونانی بسبت لوکوپریس (۲) عقب نشست ، روز دیگر در جای معهود سرداران یکدیگر را دیده و اجمع بشرائط صلح مذاکره کردند . در سیلیداس میخواست ، که بگذارند شهرهای یونانی در آسیای صغیر موافق قوانین خودشان اداره شوند ، تیسافرن و غرناباز میخواستند ، که قشون یونانی از مستملکات شاه خارج شود و هارمستسا (۳) در اداره کردن ولایات دخالت نداشته باشند . پس از مذاکرات بسیار بالاخره قرار شد طرفین متارکاً منعقد کنند ، تیسافرن از شاه بزرگک دستور بخواهد و در سیلیداس از جمهوری اسپارت ، کورئون در اینجا گوید ، رحب تیسافرن از یونانیها در سیلیداس را با قشونش نجسب داد (۴) تاریخ یونان ، کتاب ۲ ، فصل ۲ .

آمنن آژیلاسل با آسیای صغیر - چنانکه کورئون نوشته ( تاریخ یونان ، کتاب ۳ ، فصل ۴ ) ، پس از چندی ( تقریباً در ۳۹۶ ق م ) یک نفر یونانی ، که موسوم به هروداس سی را کوزی و در قلیقه بود ، دیده کشتی های بسیار تجهیز شده و سفاینی بسیار می سازند ، بعد چون آگاه شد ، که بحریه از سیلید فرزند کشتی تشکیل میکنند در حال پلاید مود رفتن قضیه را اطلاع داد ، لامد مونی ها بقول کورئون ( آژیلاسل ، کتاب ۱ ، فصل ۵ ) مجلس مشورتی با متحدین خود آراسته و آژیلاسل اعلان کرد ، که اگر سیلید نفر اسپارتمی و دو هزار نفر نه اودامودی (۱) و شش هزار نفر از سیاهیان متحدین بساو بدهند ، او با آسیا رفته خارجیها را مجبور خواهد کرد ، که با اسپارت صلح کنند ، یا اگر خارجیها بخواهند جنگ کنند ، آنقدر آنها را مشغول خواهد کرد ، که فرصت نداشته باشند یونان بپردازند . همه از این پیشنهاد ، که یارسی در خانه او خله شود ، مشغوف شدند ، زیرا در یونان باین عقیده بودند ، که با یارسی در خاک او جنگ کردن به از آن است ، که در انتظار باشند ، تا او بیونان بیاید و اگر اموال او را برایش مناسب تر از آن است ، همه باموال خودشان اکتفا کنند . بالاخره برای یونانیها اختیاری است ، همه نه فقط برای یونان ، بلکه برای تصرف آسیا بچنگند . پس از آن آژیلاسل پادشاه اسپارت ، با قوه ، که بعنوانت جمع کند ، عازم شهر رافس شد ، قبل از اینکه شرح وقایع را دنبال کنیم ، لازم است بدانیم ، که

بیرا لایید مونی ها با این ابرام و اصرار متوجه آسیای صغیر بودند و سردارهای خود را بی دردی باین مملکت میفرستادند . پلوتارک جهت را در چند سفر بیان کرده و مانص گفته او را ذکر می کنیم ، معلوم شود ، که یونانیها پس از جنگ کوراکسا و عقب نشینی ده هزار نفر یونانی باجه نظر بقوای ایران این زمان می نگرستند . مورخ مذکور گوید ( زندگانی اردشیر ، بند ۳۲ ) . . . . این قشون ( یعنی قشون یونانی ) پس از آنکه فاقد کوروش و سایر سرداران خود شد ، میتوان گفت ، که از وسط قصر او ( یعنی اردشیر ) خلاصی یافته با تخریبات خود بنام یونان نشان داد ، که عظمت یارسیها و شاه آنان فقط از حیث طلا ، تن آسانی و زینان آنهاست ، باقی همه با وظایر سازی است . بنابراین ، بقسری که یونان بقوای خود عطفش شد ، بهمان درجه بانظر حقارت بقوای خارجی نگرست . لایید مونی ها خصوصاً حس کردند ، که دیگر نمیتوانند بی شرمساری یونانیها آسیا را در تحت رقت یارسیها ببلند و موقع رسیده ، که باین غلت خانه دهند ، این بود جهت آمدن سردارهای اسپارتمی ، با آسیای صغیر . حالا باید دید ، که چه نتیجه گرفتند . هینکه آژیلاسل وارد بنادر رافس شد ( ۳۹۶ ق م ) ، تیسافرن برسد ، برای چه آمده سردار لایید مونی جواب داد آمده ام ، تا یونانی های آسیا همان آزادی را بدم ، که یونانیهای اروپائی دارند ، تیسافرن گفت ، من ضمانت بضرقت مقصود شما میشوم ، ولی لازم است متراکفا متعهد کنید ، تا من جایزری بدریو بفرستم - آژیلاسل راضی شد و عهدی بسته در این نشست بعد ، هینکه قوه ، که اردشیر برای تیسافرن فرستاده بود ، رسید ، والی به آژیلاسل پیام داد ، که باید بیدرتک آسیا را ترک کند ، والا جنگ خواهد کرد ، کورئون گوید ( تاریخ یونان ، کتاب ۳ ، فصل ۱ ) ، یونانیها از این پیام تیسافرن متوحش شدند ولی آژیلاسل جواب داد ، از اینکه تونقش قول کرده خدایان را دشمنان خود و دوستان یونانیها ساخته مشغول ( کورئون ، همانجا ) و پس از آن داخل قریبکی شد و ، چون اهالی این ولایت چنین انتظاری نداشته ، سردار لایید مونی پیش رفته شهرهایی را ، که در سر راه او بود ، تصرف کرد و غنائم بسیار برگرفت . سپس سردار لایید مونی چند روز راه پیود و در مقابل خود قوه

تدید ، ولی وقتی که به واس سیلوم (۵) نزدیک شد ، سوارهای او بالای تیه رفتند ، تاوست این صلحه را مشاهده کنند و در این حال بسوارهای غرناباز ، که از طرف دیگر بنیه مزبور محمود میگرددند ، برخوردند ایرانیها در تحت فرماندهی راتین (۶) و باز (۷) بودند و ، از آنجا که فاصله دو قشون بیش از چهارصد یا نیوه ، طرفین ایستادند و جنگ شروع شد . چون زوبینهای ایرانی بهتر از زوبینهای یونانی بود ، در نتیجه زوبین های یونانی خورد گشت ، همه از یونانیها کشته شد و باقی فرار کردند ، ولی پرودی کسی بانها رسید و برگشته قوای یارسی را عقب راندند ، بی اینکه موفق شده باشند یک نفر را هم بکشند ، در بهار آینه آژیلاسل قوای خود را جمع کرده االشار داد ، که بطرف لیدیه خواهد رفت تیسافرن باور نکرد و پنداشت ، که سردار لایید مونی میخواهد او را فریب داده و ناگهان بر او بتازد و مقصد اصلی او کاربه است . این بود که ییلده نظام خود را بطرف کاربه برد و سواره نظام او در جلگه ماند (۸) توقف کرد ، اما آژیلاسل ، چنانکه گفته بود به لیدیه رفت و داخل این مملکت شده آذوقه بسیار برگرفت ، باوجود این یارسیها چند نفر یونانی را ، که برای تحصیل علوفه دور شده بودند کشتند و آژیلاسل ، چون از عقب مطلع شد ، سواره نظام خود را بکملک یونانیها فرستاد . یارسیها ، چون سوارهای یونانی را دیدند ، جمع شده ، برای جنگ حاضر گشتند و سردار یونانی ، هینکه دید ییلده نظام ایران هنوز نرسیده ، مهلت یارسیها نداده بانام قوای خود بسوارهای ایرانی حمله کرد ، اینها در اجدها یافت شدند ، همه ، که سردار یونانی تمام قوای خود را بیکار انداخته عقب نشسته بعضی برود یا کتول (۹) افتادند و برخی فرار کردند . پس از آن یونانیها اردوی آنها را بتصرف خود آورده غنائم بسیار بردند ( ۳۹۴ ق م ) روزی که این واقعه روی داد ، تیسافرن در ساور بود و ایرانیها او را مقصر دانسته بجز یارسانیدند ، که تیسافرن بشاه خیانت کرده ، بروشات ، که از دبر گاهی منتظر چنین روزی بود ، تا انتقام خود را از تیسافرن دشمن سابق کوروش کوچک بکشد ، موقع را منتهم شده بقدری لذتیسافرن نزد شاه حمایت کرد ، نااوه تیه رستمر (۱۰) دستور داد ، با آسیای صغیر رفته و تیسافرن را گرفته سرش را از بدن جدا کند و خودش بجای او بنشیند ( کورئون ، تاریخ یونان ، همان

(۱) Tralles. (۲) Leucophrys. (۳) Néodamodes. (۴) Harindstes (حکام اسپارتمی را در شهرهای منسوب چنین می نامیدند). (۵) Dascylium. (۶) Rhathine. (۷) Bagée (۸) Méandre. (۹) Pactole. (۱۰) Tithraustès.

جا - دیودوره کتاب ۱۴، بند ۸۰ - یولی، کتاب ۷، فصل ۱، بند ۱) او چنین کرد و یونانیها از خبر کشته شدن تیسافرن خرق هفت و شادی شدند، زیرا دشمنی بدتر از او برای خود تصور نمیکردند. یلو تارک راجع باین قضیه گوید (زندگانی اردشیر، بند ۲۶) « اردشیر با کشتن تیسافرن، که آشکارتر و بدترین دشمن یونانیها تا این زمان بود، هر مرادتی را، که بیونان وارد آورده بود، تلافی کرده». کز تنون اظهار شادی نمیکند، ولی میگوید (آرزیلاسه، کتاب ۱، فصل ۱) با کشته شدن تیسافرن کارهای پارسیها بیشتر دردم و پرهم شد و کار آرزیلاسه بکس خبلی رونق یافت. تبت و سس پس از اجرای امر شاه به آرزیلاسه بیعام داد، تیسافرن، که بانی جنگ بود، تشیه شد و شاه مقتضی میداند، که او بیونان برگردد و یونانیهای آسیائی، که آزاد شده اند، باج خود را بپردازند. بالاخر مذاکرات بدینجا رسید، که والی جدید سی تالان (۱) پادشاه اسپارت داد و ازمزم شد، که از ایالت والی مزبور خارج شده پایالت فرنا باز برود و بطرف فریگیه رفت (کز تنون، همانجا).

اقدامات تیسافرن سس - پس از آن تبت و سس فهمید، که شکایت لایدمونیها از تیسافرن و کارهای او بیهوده و اسل متصو لا یسدونیا این است، که محالک ایران یا لاقل آسیای صغیر را تصرف کنند، این بود، که بدستور دوزار ایران شخصی را از اهل روم با پنجاه تالان بیونان فرستاد، تا در هر شهر و روستا خرید آنهارا بچنگ با اسپارت تحریک کند، اسم این شخص را کز تنون تیموکرات (۲) نوشته (تاریخ یونان، کتاب ۲، فصل ۵) و یلو تارک هرموکرات (۳) ولی باید نوشته کز تنون صحیح تر باشد، زیرا او در این زمان عزیزست و شامد قضایا بود. در اول یائیز آرزیلاسه وارد فریگیه شده این ولایت را خرق آتش و خون کرد و چند شهر گرفت. در این موقع سبیریدات (۴) باو گفت، که اگر به یافلاگونه در آید، میتوانه اتحادی با پادشاه آن، که دست نشاندۀ ایران است، منعقد سازد آرزیلاسه، که فوق الماده مایل بود، این مملکت را از ایران جدا کند. بدانجا شرافت و همبستگی نزدیک شده، کونیس (۵) پادشاه یافلاگونه با استقبال او آمده، متعهد وی گردید. اردشیر کونیس را بدو بار خود احضار و او از وقتن امتناع کرد و بصریک سبیریدات و دوزار اسب و دوهزار نفر سیاهی سبک اسلحه پادشاه اسپارت داد.

دقتن آرزیلاسه پایالت فرنا باز - پس از آن

آرزیلاسه بطرف داس سی لیوم، که قصر فرنا باز در آنجا بود، رفت، زیرا اطراف این شهر دهکات آباد و آذوقه فراوان داشت، کز تنون گوید، (تاریخ یونان، کتاب ۴، فصل ۱)، در اینجا پارکهای است محصور و جنگلهائی وسیع و این سرزمین برای شکار خیلی مناسب و دارای طیور وافر است. در حوالی داسی لیوم رودی جاری است، که هه قسم ماهی دارد (۶) آرزیلاسه اینجا را متعلق قشون قرار داد، یونانیها که تا حال بهره مندی داشتند و بیارسیها با نظر حقاقت می نگریستند، در جنگها بپراکنده و منتظر هیچگونه خطری از طرف آنها نبودند، ولی در این اسوال فرنا باز با دوزار به داس واز و ۴۰ نفر سوار ناگهان در رسید، یونانیها، چون او را دیدند، جمع شده صفوف خود را آراستند و فرنا باز بیدرتنگ اربابها را در جلو سواره نظام داشته فرمان حمله داد، از اوهای مزبور صفوف یونانیها را درهم شکست، سوارها بدتفر یونانی را کشتند و باقی یونانیها فرار کرده نزد آرزیلاسه رفتند. سه روز بعد سبیریدات شنید، که فرنا باز در محلی موسوم به کاوه (۷) مسافت ۱۶۰ استاد می باشد و این خبر را یونانیها رسانید. آنها فرار دادند، که هزار سیاهی سنگین اسلحه و هاتقدار افراد سبک اسلحه با سواره نظام سبیریدات و یافلاگونه بان و آنچه یونانیها می توانستند جمع کنند، بدان جا بفرستند. وقتی که شب گذریسد، نصف این حمله بعمل مزبور رسیده بود. با وجود این یونانیها طلبه صبح باردوی فرنا باز حمله بردند، پیش فراول فرنا باز، که از میان ترکیب شده بود، مدوم شد، باقی سیاهیان او فرار کردند، اردویشا رفت و در این جاهای بسیار و اشله دیگر، که متعلق به فرنا باز بود و بنه و چهار پایان بسیار بصراف یونانیها در آمد. چند در سر هئاتم بین سبیریدات و یافلاگونه بان از یکطرف و یونانیها از طرف دیگر منازعه روی داد، توضیح آنکه آنها میخواستند سهمی ببرند، ولی یونانیها سخت تفتیش کرده، هر چه بود از کسان آنها گرفتند در سر این مسئله و کدورتی که حاصل شده بود سبیریدات و یافلاگونه بان پارو بنه خود راجع کرده با تعرض به سارد نزد آری، به، که مورد اطمینان آنان بود، رفتند (این همان آری، به است، که فرمانده قوای ایرانی کوروش کوچک بود ۲۰۰). فهر و تعرض سبیریدات و یافلاگونه بان باعث اندوه آرزیلاسه

شد، بخصوص که خوشی نداشت بگویند غسیس است و یونانیها از راه سخت چنین کرده اند. یلو تارک گوید، جهت اندوه این سردار چنین بود، ولی با ملنا جهت دیگری هم وجود داشت. او بهری غسوس نسبت به مکابات (۸) پسر سبیریدات، که جوانی شکیل و رشاد بود، میورزید و دوری این جوان بروی خیلی مؤثر افتاد (آرزیلاسه بند ۱۳).

پس از چندی آرزیلاسه خواست فرنا باز را ملاقات کند، با این مقصود بتوسط پولو فان سبیریک (۹) متازکه منعقد شد و فرنا باز بیداد رفت. وقتی که او وارد شد، دیده پادشاه اسپارت بادوستانش، که سروف به سی نفر، بوده اند، آمدند و حلف نشسته و منتظر او است. هلامان فرنا باز خواستند بر ترتیب پارسیها قالیچه هائی بگسترانند و بانس هائی برای تکیه دادن او بگذازند. ولی چون فرنا باز دید، آرزیلاسه بر حلف نشسته، از این تعجل، که علامت فریوری پارسیها بود، شرمناک و خشمناک شد هم دوری حلف نشست. پس فرنا باز و پادشاه اسپارت بیکدیگر دست دادند و چون فرنا باز بزرگتر بود، اول شروع کرده چنین گفت (کز تنون، تاریخ یونان، کتاب ۴، فصل ۱)، « ای آرزیلاسه و شمالا سبیریدات، وقتی که شما با آنتیها در جنگ بودید، من بحریه شما را تحویت کردم و پول فراوان بآن دادم. در خشکی با اتفاق سواره نظام شما جنگ کردم و دشمن را پس نشاندم، بمن کسی نسبت خیانت در گفتار و کردار نداد، چنانکه به تیسافرن میدادند. حالا ملاحظه کنید، که در ازای این مساعدت با من چه کرده، این قصرهای زیبا، این باغات، این پارکهای وسیع، که لذت زندگانی من بود، همه را لغوت کردید و آتش زدید بمن بگویند، آیا این رفتار شما موافق عدالت است؟ »

یلو تارک گوید (آرزیلاسه، بند ۱۴) و کز تنون نیز (کتاب ۴، فصل ۱)، یونانیها از خجالت چشمان خود را بزمین افکنده سلحکات ماندند و آرزیلاسه، چون دید سکوت آنها از این جهت است، که جوانی ندارند، رویه فرنا باز کرده چنین گفت، « فرنا باز، تا زمانیکه ما متحدین شاه بودیم، با او مانند دوستی رفتار کردیم و امروز، که دشمن او هستیم، با او جنگ میکنیم و چون شما از جهانی ملک او هستید، طبیعی است، که در شخص شما باوزیان

(۱) ۱۶۸ هزار فرنگ طلا تقریباً. (۲) Splthridate. (سبیریداد) (۳) Timocrate (۴) Hermocrate (۵) Cotys (۶) چنانکه بالا تر گفته شد داس سی لیوم کرمی ایالتی بود، که آرا فریگیه سفلی یا فریگیه هلنس یوت می نامیدند. (۷) Cavé. (۸) Mégabate. (۹) Apollonphane de Cyzique.

میرسانیم ، ولی بروزی که شاه باجایی اینک بنام شاه باشید ، دوست یونانی ما شوید ، این سپاه ، این اسلحه ، این کشتی ها و ماموریتات شما و آزادی شما را ، که بی آن چیزی زیبا است و نه گوارا ، حفظ خواهیم کرد .  
 فرناز در جواب گفت ، « اگر شاه سردار دیگری بجای من مینماید و روانه کند ، من فوراً بشما ملحق خواهم شد ، ولی اگر مرا پایالت مسئولیات خودش ابقاء ندارد ، من از هیچ وسیله فروگذار نخواهم کرد . تا شما را عقب بنشانم و هر لژیانی ، که در نفع شاه باشد ، بشما وارد کنم .  
 آرزویلا با این جواب فرناز بدقتی خوش آمد ، که دست او را گرفت و در وقتی که هر دو سردار بر میخواستند ، باو گفت ، « فرناز ، خدا کند ، که بچنین حسینی شما دوست ما باشیم .  
 دشن « بعد پلوتارک گوید ( همانجا ، بند ۱۸ ) « وقتی که فرناز با دوستان خود رفت ، پسرش که عقب مانده بود ، بطرف آرزویلا رسید و بدین معنیان چنین گفت ، آرزویلا امروز حلقه میهمان نوازی مرا بشما مربوط کرد ، و درحقیقی که این کلمات را میگفت بیگانی باو داد . آرزویلا آنرا با سرعت گرفته و از سبای خوش این جوان و محبت او متأثر شد بطرف خود نگاه کرد تا ببیند ، کی از اطرافیان او چیزی زیبایی دارد ، که آنرا در ازای این هدیه صحریمانه بایستی صاحب منصب بدهد . در این حال او روی اسب دیر خود بران امتازی دیده و آن را بر گرفته پسر فرناز داد و بعد ها همواره او را یاد میکرد . پس از آن مدت ها گذشت و چون این جوان را برقدانش از خانه پدرش راندند ، او به پلویونس رفت و آرزویلا نسبت باو محبت های زیاد کرد .  
 « چون چهار در رسید آرزویلا از فرنگه بیدن رفت بجلگه تب سرازیر شد و تمام قشون خود را در آنجا جمع کرد ، تا با سبای علیا ( یعنی بنوون آسیای صغیر و مالکی که در مشرق آن واقعتاً رود ، زیرا تصور میکرد ، که بهر جا بانهد مردمان تابع از شاه جدا شدیم یونان ملحق خواهند شد ، امضار آرزویلا .  
 بالاتر گفته شد ، که بر حسب امر اردشیر تیسرتس تیسوکرآت نام یونانی را با ایچا تالان یونان فرستاد ، تا متفقدین شهر های یونانی را خریدند جنگی در یونان بر ضد امپرات اچا کنت یونانی مد کور ماموریت خود را خیلی ماهرانه انجام داده اوضاع ناگواری در یونان برای امپرات پیش آورد . توضیح آنکه آن ، تب ، کرن و آدگس علیا با امپرات طرف شده و بر اثر آن

اولیای دولت مزبور ( الورها ) مجبور گشتند آرزویلا را از آسیای صغیر امضار کنند ( در حدود ۴۹۴ ق . م ) . آرزویلا ، چنانکه کرنفون گوید ( تاریخ یونان ، کتاب ۲ ، فصل ۲ ) بتعین نمود گفت ، اگر کارها روش خوبی داشته باشد بر میگردد .  
 تاجیز هائی را که میبوهاند ، با پنجم رسانیم . بعد با تاسف آسبارا ترک کرد . پلوتارک گوید ( اردشیر ، بند ۲۳ ) . که آرزویلا در حین حرکت گفت ، سی هزار تیرمانند ایرانی مرا از اینجا بیرون میکنند ( اشاره به سی هزار دریک ، که در یونان خرج شده بوده زیرا روی این سکه ماموریت تیراندازی ، که یک زانو بر زمین زده گمان داری کشد ، مفروش است . دریک چنانکه در مستقل گفته شد نیز بایسکه طلای ایران آن زمان بود و بیول کنونی ۶۸ فرنگه و نیم طلا بانود و خورمال ارزش داشت . ۲۰ ) . پلوتارک را جمع باین قضیه چنین گوید ، آرزویلا ، که میدید تلم آسیا به جنب و جوش آمده و همه بسیاری از ایالات حاضرند بشورند ، شهرها را آرام کرد ، بی اینکه قطره خولی بریزد یا کسی را تبعید کند ، و پس از اینکه نظم و آزادی را در او اوست برقرار کرد ، مصمم شد پیشرفته جنگ را بمالکی برد ، که خیلی از دریای یونان دورند . او میخواست شاه را ، که در همدان و شوش آسوده خاطر زندگانی میکند ، از آتیه خود بستاند کند ، تا او نتواند ناطقین یونانی ها را ببرد ، یا با شخصی که بر ضد یونانها قیام میکنند ، پادشاهی بدهد .  
 وقتی که آرزویلا مشغول این نقشه بر عرس و طول بود ، ناگهان دید یک نفر امپراتوری ای سیدیداس ( ۱ ) نام ولد شد و با اعلام کرد که یونانها امپرات را بچنگهای خطرناکی تهدید میکنند و افورما او را فردی فرستاده اند ، تا بکشد و بکشد .  
 پندیلوتارک گوید ( آرزویلا ، بند ۶۱ ) ، آبا چیزی وحشی تر از این حسد و از این هم قسم شدن و اتحاد یونانها بر ضد یکدیگر یافت میشود خودشان جریان سعادتی را ، که بی آنها روی آورده بود آنها را دوبافتار و ناممیرد قطع کردند و اسلحه ، که برای تهدید سلاخی ما است ، بر ضد خودی بکار بردند ، پندیلوتارک به اسکندر مقدونی اشاره میکند ( چنانکه در سبای خود بیاید ) و آرزویلا را میستاید از این جهت ، که در حرکت کردن از آسیا ملل نوزید و امر افورما را اطاعت کرد .  
 اقدامات دیگر اردشیر بر ضد امپرات - اردشیر با حضار آرزویلا اکتفا نکرد

خواست امپراترا از تسلط بر دیر با همسر دم کند و با این مقصود به فرناز امر کرد تا آن ( ۲ ) امیر البحر آتینی بر ضد امپرات عملیات کرده قوای بحری امپرات را نابود سازد . سوابق امیر البحر من بود با دیرسل ایران چنین بود ، این امیر البحر آتینی پس از جنگ با گس یقائس ( ۳ ) ( که در آن قوای دریائی آتینی با یونان فابود شد ) در جزیره قبرس نشسته منتظر بود ، که حوادث مساعدی برای او پیش آید ، تا مجدداً داخل کار شود . او بقتلهای بزرگ میکشید ، ولی در همان حال پلوتارک میگفت ، که برای اجرای خیالات من دولت بزرگی لازم است ، به دولت کوچکی مانند آتینی و وقتی که نظر خود را به ایران می انداخت ، میگفت این دولت بزرگ است ، ولی کسی را ندارد ، که مدیر باشد ، بالاخره پس از این تفکرات مصمم گرفت ، که پشاه نزدیک شود و نامه نوشته بگماشت اش داد ، تا آنرا در عوش توسط زین کریتی ( ۴ ) یا پولی کریتمندسی ( ۵ ) پشاه برساند ( اولی در دیر رفاس بود ، دومی حلیم ) و اگر هر دو غائب باشند ، نامرا به کتیراس بدهد ، نامه بدست کتیراس رسید و او مضمون آنرا با اطلاع شاه رسانید بعضی نوشته اند ، که خود کتیراس پسر پسر شوش رفت . بهر حال به کتیراس از خزانه ایران پولی برای تجهیز سفاین دادند و قرار شد ، که امیر البحر آتینی با موافقت فرناز والی مد کور عمل کند ، پس از آن قوای بحری ایران ، که مرکب از نود کشتی و پیرمانعی فرناز و کتیراس بود ، در لاریس ( ۶ ) واقع مد کور سوس کار به لشکر انداخت . مقلان این احوال به سردار مزبور خبر رسید ، که بحریه لاریس من در حوالی کنید ( ۷ ) و فرماندهی بیست و دو امپراتی است . بحریه ایران مصمم شد حرکت کرده حمله بحریه لاریس من برد ، از طرف دیگر امیر البحر امپرات با هشتاد و پنج کشتی تری دم یقئس کوس ( ۸ ) رفت و همینکه بحریه ایران را دید ، حمله کرد . این تصادم در اشتهای بنوع بحریه امپرات بود ، ولی پس از آنکه سفاین ایران حمله کردند ، متعین لاریس من برای امنیت جانی عقب نشسته ساحل نزدیک شدند ، اما بیست و عقب نشینی را تنگ دانسته جنگ کرد و کشته شد . بعد کتیراس کشتی هائی را ، که ساحل یتاه برده بودند ، تعقیب و بنجاه فروند را تصرف کرد و سبایان این کشتی غالباً خودشان را با آب انداختند تا بشناو ساحل برستند و با قصد غر از آنها اسیر شدند ، باقی کشتی ها فرار کرده پند

(۱) Epicydidas . (۲) Conon (۳) Aegos - Potamos . (۴) Zenon de Crète .

(۵) Polycrite de Mendès . (۶) Laryme . (۷) Cnide . (۸) Physcus .

کبک رفتند. پس از آن فرناپاز و کُنُن بشهر هائی، که در ساحل دریا بود درآمده هارستها، یعنی حکام لاسمون، را از آنجا راندند و باهالی اسلام کردند، که از کُنُن یا قلمه برزند آنها نخواستند ساخت و اهالی آزادند، که موافق قوانین و عادات خودشان رفتار کنند. کزنفون گوید (تاریخ یونان، کتاب ۴، فصل ۸) این رفتار مستقل بواسطه مشورتی بود. چنانکه فرناپاز و کُنُن با هم کرده بودند. سپس فرناپاز به رارس رفت و کُنُن را با چهل کشتی به سس کُنُن (۱) فرستاد، زیرا این شهر و نیز آپیس (۲) هنوز طرفدار لاسمونی ها بودند. در ابتدا فرناپاز آنها را تمام حجت کرد، که اگر مطیع ایران نشوند، جنگ خواهد کرد و چون آنها جواب منفی دادند، به کُنُن گفت هر دو شهر را از دریا محاصره کند و خودش داخل خاک آیسوس شده آن را غارت کرد. چون محاصره بطول انجامید، سردار مزبور مراجعت و کُنُن را فرستاد تا برای جنگی، که در پیش داشت، از شهرهای هلیس پونت هر قدر بتواند کشتی بگیرد.

ازد شیر جنگ را یونان میرد - پس از بهره مندی مد کور در آسیای صغیر و آبهای مجاور آن، در بازار ایران برای تصفیه اسیرات و کشیدن انتقام از لاسمونی ها به فرناپاز امر کرد با اتفاق کُنُن جنگ را به لاسمون ببرد و او در بهار سال ۳۹۶ ق. م با کُنُن و بحریه منظمی بطرف جزیره مرس (۳) حرکت کرده از آنجا بطرف لاسمون راند (کزنفون، تاریخ یونان، کتاب ۴، فصل ۸) و همینکه وارد فر (۴) شد، بتلافی کارها و شرابی هائی که لاسمونی ها در آسیای صغیر کرده بودند، لاگون (۵) و مینی (۶) یعنی دو ولایت شبه جزیره پلوپونس را، محاربت کرد. بعد، چون در این سواحل بندری نبود و فرناپاز بیم قحطی را داشت، از اینجا ناگهان بیندر فنی کنت (۷) که در جزیره سس تر (۸) واقع بود، رفت. اهالی از ترس خودش سپاهیان ایران عهد متار که با سردار ایران بسته و متکره های خود را از دست داده به لاگون رفتند و فرناپاز امتحانات این شهر را تعمیر کرده ساختاری در آنجا گذاشت پس از آن از راه خلیج ترم (سالونیک کنونی) به کُنُن درآمده، نمایندگان دول یونانی، که با ایران بودند در اینجا اجتماع کرده فرناپاز امانت یک نفر منجی یا آهوش

پاز و هلهه خادی پذیرفتند (۳۹۳ ق. م). بعد در پایان شامانی ها، چنانکه صاحت یونانی ها بود، مسئله اصلی یعنی پول رسیدند. فرناپاز نه فقط پول داد، بلکه امر کرد، دیوار آن را، که در نتیجه جنگ پلوپونس خراب کرده بودند، از نو بسازند و آتنی ها با پول ایران شروع بساختن آن کردند. اوضاع یونان این زمان از این روایح و وقایع دیگر، که بیاید بخواهی معلوم است، با وجود ضعف ایران آن روز و درباری مانند دربار ازد شیر، که پروشاتها، آتمسهاها و آتمس ترسها در آن سلطنت میکردند و جنایت هائی، که بی بدی در این دربار روی میداد، (چنانکه بیاید) نفوذ نامدر یونان بطبی درجه بود، چه یونانی های این زمان غیر از اسپارت، که آنهم بزودی مانند سایر یونانی ها، همه خواهان برتری ایران بودند و حلای ایران، که از زمان داریوش دوم یونان رخنه کرده بود، در این زمان حکمران واقعی یونان بشمار میرفت. برای اثبات این نظر کافی است بخاطر آرم، که در زمان داریوش بزرگ و خشایارشا هم بحریه ایران نتوانست در آبهای پلوپونس لشکر اندازد و در سواحل آن فزون زیاده کند، این کار اجرائی نشده بود، که در اوقات قبل از جنگ سالامین به خشایارشا پیشنهاد میکرد (رجوع شود به صفحه ۲۸۶).

مذاکرات آنتالسیداس - در باب دیوارهای آتن باید در نظر داشت، که اقدام ایران در ساختن آن برای آزدن اسپارتی ها بود، زیرا آنها هیچ گاه نخواستند دیوارها و استحکامات پیره (۹) ساخته شود و باید بخاطر آورد، که این دیوارها را نیستوکل آتنی ساخت و چون اسپارتی ها، از این بابت خیلی نگران بودند، پس از اینکه به راهی ایران بر آتن قلبه کردند، دیوارها را از بیخ و بن برافکنند. وقتی که خبر ساختن شمن دیوارهای آتن به لاسمونی ها رسید، در اندیشه و نگرانی زیاد شدند، بخصوص که میدیدند کُنُن آتنی بحریه قوی ایران را در تحت فرماندهی خود داده و میتواند جزائر و شهرهای کنار دریا را تصاحب کند. نظر باین اوضاع صلاح دیدند، که بیستونکه باتیری - پاز (۱۰) که سابقه کوالی ارمنستان و حال اولی بدیده بود، داخل مذاکره گشته او را بطرف خود جلب کنند، یا لافاقل توسط او بشاه نزدیک شده نگذارند پول و سفایان به کُنُن آتنی داده شود (برای فهم

مطلب باید، در نظر داشت، که چون فرناپاز پس از بهره مندی در آبها و سواحل لاسمون هارم فریکه گردید، تمام پول را با اختیار کُنُن گذاشت، با این مقصود یک نفر لاسمونی را، که آنتالسیداس (۱۱) نام داشت سفارت نزد تیری باذ فرستادند. آتنی ها، همینکه از این قضیه مطلع شدند، نیز سفارشی نزد تیری باذ روانه کردند، تا لاسمد مویها تنها بقاضی نرسفته باشند. کزنفون اسامی سفار را چنین ذکر کرده: کُنُن، هرمون، دی، کالیستن و کالی میدون (۱۲) (تاریخ یونان، کتاب ۴، فصل ۸) آنتالسیداس، چون بزود تیری باذ در آمده، گفت من از طرف جمهوری لاسمون آمده ام، تا پیشنهاد صلح کنم. چنانکه شاه همواره میخواست، ما راجع بشهرهای یونانی در آسیای صغیر نظری نداریم و بهتر است بکنیم، که شهرهای مزبور در تحت حکومت پارس اند. فقط چیزی، که ما میخواهیم، این است، که جزائر و شهرهای یونان (یعنی شهرهای یونان اروپائی) که لا مستقل باشند، این پیشنهاد برای ایران غیبی مفید بود، زیرا اولاً تمام تنازع پیشرفت های سرداران لاسمون، یعنی تیمبرون، در سیلیداس و آزدیلاس را نیست و نابود میکرد و تمام شهرهای یونانی در آسیای صغیر مطیع ایران می شدند. ثانیاً جزائر تری، که تابع این شهرها بودند، نیز در تحت حکمرانی ایران در می آمدند. ثالثاً اکثر شهرهای یونان اروپائی، که سابقاً تابع یکی از دول یونانی بودند، میتوانند من بعد مستقل شوند. در این صورت همه دول کوچک یونانی زیادتر و قوای یونان بیشتر خرد و منتشر میگشت و خود این اوضاع در صلاح ایران بود، که دشمن آن هیچ گاه غوی نگردد و سیاست ایران باستانی بتواند بین آنها نفاق و خصومت ایجاد کند. شرط آخری، چنانکه بیاید در صلاح دولت اسپارت نیز بود، چه با این وضع اتحاد دول یونانی برضه اسپارت بهم می خورد و او بزرگترین دولت یونانی میگردد. شاید همین نکته باعث شد، که فرناپاز این ماده عهدنامه صلح را در صلاح ایران ندیده و از نفوذ خود در دربارشوش استفاده کرده جهات بد آنرا جلوه داد، ولی تیری باذ، چون میل داشت که صلحی با اسپارت منعقد شود، به آنتالسیداس نزدیک شد و سعی بیهانه اینکه کُنُن آتنی خوب خدمت نمیکند، امر کرد او را توقیف کردند. در ابتدا میخواسته او را بکشند

(۱) Sesios. (۲) Abydos. (۳) Mélos. (۴) Phères. (۵) Laconie. (۶) Messénie. (۷) Phéniconte. (۸) Cythère. (۹) Pirée. (۱۰) Tiribaze. (۱۱) Antalcidas. (۱۲) Conon, Hermogène, Dion, Callisthène, Callimidon.



ولی او باز همت زیاد فرار کرده نزد او کراس جسر قبرس رفت و در آنجا در گذشت (۱) از این قضیه فرناباد سخت رنجیده، چه ك نوز را هم وابسته او میدانستند، بعد چون تیری باذ دبه که در بار ایران با نقش آنتالسیداس همراه نیست، باو گفت من در بار دبه بجان کنم که اختیارمدا کرات را بمن بدهند. اسپارتی‌ها خوشنود شده، ولی بعد از ورود پشوش تیری باذ موفق نشد دربار را باخیالات خود همراه کند. و کارهای دیگر برای او پیش آمد و بالتجربه بجای او استروئاس (۲) پایالت لیدیه مین شد. ولی جدید از بنو ورود بانظر فرناباد همراه گردیده پشت به آنتالسیداس کرد و اسپارت بواسطه راجش باذ شروع بجنگ کرده تیبرون را چاسپای صغیر فرستاد، ولی لاسیمونی‌ها این دفعه هم بهره‌مندی نداشتند. توضیح آنکه چون استروئاس درمد سپاهیان لاسیمون بی نظم حرکت میکنند، باسواره نظام خود بر آنها تاخت و تیبرون، که پس از صرف غذا در خیمه خود بود، ناگهان مورد حمله گردید. در نتیجه ایرانی‌ها عدد بسیار از لاسیمونی‌ها کشتند و از بقية‌السبب بعضی فرار کرده شهرهای متعددی پناه بردند. بعد تیبرون دیفریداس (۳) را مأمور کرد، که لشکر پراکنده او را جمع کرده نفرات جدید بگیری، کالاسیمونی‌ها مجدداً هوای حمله کنند و او درحین؟ مشغول این کار بوده پداماد والی که بازش به ساردمیرفت بر خود و آنها را اسیر کرد لاسیمونی‌ها این دورتر را مانند گری نگاه داشته بولی زیاد در آزادی دهائی آنها دریافته کردند. کارهای لاسیمونی‌ها در آسیای صغیر بهین جا خاتمه یافت و بعد بزودی شهرهایی که در تصرف لاسیمونی‌ها بودند، بکایک از اطاعت آنها خارج شدند. اما آتن همیشه بیول ایران دیوارهایش ساخته شد و جانی گرفت، بلا دوروثی خود را نسبت بایران طلب کرد: از یک طرف سردار او ایطیکرات (۴) بصایت ایران درخروونس جنگک میکرد و از طرف دیگر آنها در قبرس بشورشها در مقابل ایران کمک میرسانند.

صلح آنتالسیداس فرمان اردشیر - احوال بدین متوال بود و از زمانیکه آنتالسیداس مذاکرات خود را با تیری باذ شروع کرده بود دو سال میگذشت، بی اینکه پیشرفتی حاصل شده باشد، تا اینکه صغیر زیرک بالاشره بدرارشوش بتوسط تیری باذ راهی

یافت و او آنتالسیداس را بحضور اردشیر برد و شامرا محضر او خوش آمد. پلوئارتک گویند که برای خوش آمد اردشیر در مجلس دفعه تقلید لئونیداس پادشاه اسپارت را، که در جنگک ترموییل کشته شده بود، در آورد. بعد طرفداران تیری باذ و آنتالسیداس بکار افتادند و بالاشره شاه پیشهاد اسپارت را پذیرفت. قرار شد، که بشمام دول یونان اعلام حک کنند، که هر گاه آنها اتحادی با یکدیگر بر ضد دولت تالی منقطع دارند، دشمن شاه محسوب خواهند شد. بر اثر این تصمیم فرناباد، بیخانه اینکه شاه میخواهد دختر خود را باو بدهد احضار شد و تیری باذ با آنتالسیداس به ساردمیراجعت کرد (۳۸۷ ق م). در ابتدا متعین یونانی نمیخواستند این صلح را بپذیرند، ولی وقتی که دیدند با ایران و اسپارت طرفدار خواهند شد و ممکن است آتن از بی آتونیکی دچار گرسنگی شود، راضی شدند، که بصوت تیری باذ نمایندگان خود را به ساردمیرستند. تیری باذ در حضور نمایندگان دول یونانی فرمان اردشیر را در آورد، پس از اینکه مهر شاه را نشان داد، امر گرد فرمان را بخوانند، بعد دو بنامندگان کرده گفت: «حالا بر شماست، که فکر کرده تکلیف خودتان را بدانید» مضمون فرمان، چنانکه کورنوف نوشته، چنین بود (تاریخ یونان، کتاب ۵، فصل ۱): «شاه اردشیر عادلانه میداند، که شهرهای آسیائی، جزائر گلادون (۵) و جزیره قبرس را مستطکات خود بداند. او نیز عادلانه میداند، که آزادی و استقلال داخلی شهرهای دیگر یونانی را (یعنی یونان اروپائی را) بآنها رد کند، با استثنای لیم (۶)، ایپروس و یاسکیرس (۷)، که کما فی السابق مشاق به آتن خواهند بود. اگر کسی این صلح را نپذیرد، من با او بصفت کسانی، که این صلح را پذیرفته اند، جنگ و آن کس را در خشکی و دریا تعقیب خواهم کرد، بی اینکه از بکار انداختن کشتی‌ها و صرف پول دریغ داشته باشم» (۳۸۷ ق م) این مستند را بعض مورخین عهد نامه آنتالسیداس نامیده‌اند، ولی نلد که گویند، که آنرا عهدنامه سیتوان دانست، فرمانی بود، که از طرف اردشیر صادر شد (۸) و این نظر صحیح است. موافق این صلح، که بموجب فرمان اردشیر برقرار شد، دول یونانی دیگر نمیتوانستند در شهرهای یونانی در آسیای صغیر دخالت

کنند و نیز نمیتوانستند جزائر بحر الجزائر با استثنای سه جزیره مذکور دست اندازند، یعنی جزائر بحر الجزائر مستقل میشدند و خود این دریا متعلق به طرف بین ایران و یونان میگردد. بالاشره دول یونانی حق نداشتند با یکدیگر برای توسعه نفوذ خود بر ضد تالی عهدی ببندند و معلوم است، که در این صورت نفوذ ایران در یونان محکمتر میشد، با وجود این باید گفت، که بعد از ایران برای اسپارت هم این صلح خیلی مفید بود، چه او تمام مستطکات خود را حفظ میکرد و در یونان نسبت بدول دیگر برتری می‌یافت. ولی اسپارتی‌ها نتوانستند این برتری را حفظ کنند، زیرا بعدها بقوی تمسک کردند، که بالاشره اهالی تب درس خوبی بآنها دادند و بصفت ایلی نوقداس (۹) در ۳۷۱ ق م شکستی فاحش در لکترا (۱۰) خوردند (این وقایع خارج از موضوع کتاب است). کلبه رفتار اسپارتیها در شهرهای آسیای صغیر هم، زمانیکه سرداران لاسیمونی در آنها تسلط داشتند، خوب نبود و همیشه آرزوی اسارت و نفوذ لاسیمونیها زائل شد، اهالی بعضی شهرهای مزبور بر ضد هارمستها قیام کردند. بنابراین گفته پلوئارتک، حکم آرزوی اسارت و نظام آزادی شهرهای مزبور داد، با این اطلاعات، که نیز از منبع یونانیست، مواظقت نمیکند. از جریان وقایع پیداست، که با وجود اینکه آرزوی اسارت و ننگ یونانی با اقدامات و جنگهای خود میداد، یعنی میخواست نشان دهد، که تمام یونان در این کارها ذی نفع است. جنگهای او جز غارتهای متواتر، که بفتح اسپارت بود، برای یونان نتیجه نداد و بدین وضع یونان بواسطه فرمان اردشیر بدتر شد.

اثرات صلح آنتالسیداس - این فرمان اردشیر، با چنانکه مورخین یونانی گویند، این صلح برای یونان بسیار موهن بود و برای دانستن اینکه فرمان مزبور، تا چه اندازه برخلاف حسابات یونانیها بوده، کلبه ای پلوئارتک را، که یکی از مورخین درست نوس یونانی است، ذکر میکنیم. مورخ مذکور گویند (زندگانی اردشیر، بند ۲۴ - ۲۵): «یک نفر اسپارتی پسر لئون (۱۱) بود، که این قدر حسن شجاعت پناه نشان داد و لاسیمونی‌ها را بر آن داشت که، شهرهای یونانی آسیا را با جزائری، که جزو آن‌اند و تمام تایعاتی، که از آنها حاصل میشد، بشاه واگذارند. چنین است شرائط این

(۱) کورنلوس نیوس این خبر را از قول دی کن در نوشته خود «اواشرک» نین تأیید کرده.

(۲) Struthas. (۳) Diphridas. (۴) Iphicrate. (۵) Clazumene. (۶) Lemnos. (۷) Skyros.

(۸) Et. Hist. a. la Per. Anc. p. 105. (۹) Epaminondas. (۱۰) Leucira. (۱۱) Léon.

صلح ، اگر بتوانیم چنین نغمه معاهده خانانۀ او که رسوائی یونان بود و عاقبتش ننگین تر از تاجۀ مرجنگی ، که از آن شوم تر باشد ، بیرونه بود ، که اردشیر ، با اینکه از اسارتها نهایت تلذذ داشت و پول دیون اسپارتها را بی یک ترین مردم دنیا میدادست ، نسبت به آتالیسیداس ، وقتی که او وارد دربار شاه شد ، محبتی مخصوص اظهار نکرد . روزی در سر میز ، اردشیر تاج گلی برداشت و آنرا در گرانیهاترین عطری معطر کرده برای آتالیسیداس فرستاد و این توجه شاه نسبت باو تمام حنا را فرق حیرت کرد . میبایست همین باشد ، شخصی مانند آتالیسیداس ، که در مجلس رقص تخلید لئونیداس و کالی کراتید (۱) را در آورد ، میبایست از نوازش پارسها پرشوردار و پرورده ناز و نست آنها گردیده چنین تاج گلی بگیرد . ( لئونیداس معروف خواننده است (صفحه ۲۷۹) . کالی کراتید ، چنانکه گذشت ، سردار لایسمونسی ها در جنگه آوکی نوز (۲) بود و دست آنها در ۱۰۶ ق . م کشته شد . مقصود پلوتارک این است ، که آتالیسیداس برای خوش آمد اردشیر تسلیم شهاده و وطن خود را در می آورد ، ( در این زمان کسی به آژیلاس گفت ، « چند یونان بدبخت است ، که میبند لایسمونیا پارسی مآب شده اند . آژیلاس جواب داد ، « آیا صحیح تر نیست بگوئید ، پارسی لاکونی مآب شده ولی این نطفه گونی اقتضای صلح آتالیسیداس در زایل نیکند . ( لاکونی قسمتی از پلوپونس بود و در اینجا اطلاق به لایسمون شده . مقصود آژیلاس از جواب مذکور این بوده ، که این اظهار مودت در برابر ایران واپا نزدیک کرده تا ما را بآن ، ولی معلوم است ، که پادشاه اسپارت خواسته جوابی داده باطنیه گونی موقع بد خود را پرده پوشی کند . م . ) . بد پلوتارک گوید ، چندی بعد شکستی ، که لایسمونیا از تیرها در دلگترا خوردند ، سیادت آنها را در یونان زایل کرده ، چنانکه این معاهده اقتضای آنان در هم از زبان برد . وقتی که اسپارت در یونان برتری داشت ، اردشیر آتالیسیداس را میبمان و دوست میخواند ، ولی پس از شکست مزبور ، که اسپارتی ها ضعیف شدند و آنها آژیلاس را بمصر فرستادند ، تا مگر پولی در آنجا بیابد و آتالیسیداس هم بدربار اردشیر رفت . تا کمکی برای اسپارتی ها تقاضا کند ، شاه ایتالی پول نکرد و چنان ، با نظر سفارت در

او نگرست ، که آتالیسیداس را از دربار راندند و او شرمسار به اسپارت برگشته در آنجا باز بجهت دشمنان خود گردید و بعد از ترس مجازات افوردها بخود کشی اقدام و چندان از صرف غذا خودداری کرد ، تا ببرد پلوپیداس (۳) لاتیج لکترا و ایس منباس (۴) ، که در دروازه اهل تب بودند ، نیز بدربار اردشیر درلاند . پلوپیداس در آنجا کلاری نکرد ، که از آن سرخ شود ، اما به ایس منباس گفتند ، که باید در پیش شاه چکاک ایتی و از حلقه انگشتری را ، که داشت ، پیای شاه انداخت و پیشش شد ، که آنرا بردارد و چنین وانمود ، که پای شاه را بوسید . در اینجا پلوتارک موردی را از بلبل و پخشش های اردشیر نسبت بیونانی ها حکایت میکند ، که احوال روحی بعضی یونانها را در این زمان نشان میدهد مورخ مذکور گوید ، « تیماگراس (۵) که در دربار شاه بود ، توسط منشی خود بلورس (۶) سر می در پادشاه اطلاع داد اردشیر ده هزار دریک (۷) برای او فرستاد ، و چون شخص مزبور ناخوش بود ، اردشیر هشناد فرد گلو باو داد ، تا بهرجا میرود ، گاوها را از عقب او حرکت دهند و شیر بخورد . نیز تحت و رشتنهایی بوی داد و بیخشمتی ، برای اینکه رختنواب او را حاضر کند ، زیرا یونانها در این کار مهارت نداشتند و بالآخر ، از اینجهت ، که منشی بود بلامانی پلو پوشید ، تا او را در تحت روان بلب دریا برسانند . تا زمانیکه این آتینی در دریا بود ، میز با شکوهی داشت . روزی آستان برآمد اردشیر بدو گفت ، « تیماگراس ، این میز را بخاطر دار ، بیجهت نیست ، که آنرا باین خوبی چیدماند . مقصود آستان این نبود ، که حق شناسی او را باین حرف تحریک کند ، بلکه میخواست او را ، در ازای خباتی که میکند ، تویخ کرده باشد . این شخص ، وقتی که به آتن برگشت ، از اینجهت ، که پولی از شاه گرفته بود ، محکوم باعدام شد . از نوشته های پلوتارک معلوم است که معاهده آتالیسیداس بعضیات یونانها بسیار گران آمد ، علی الخصوص که بشکل فرمانی از طرف اردشیر صادر شده بود . چنانکه بیاید ، از این زمان تا قوت یافتن قلیب مقنونی و استیلای او بر یونان ، این فرمان مبتای روابط دول یونانی بایکدیگر گردید ، و هر زمان که طرفی میخواست از آن تنفعی کند ، طرف دیگر دخالت ایران را خواستار میشد . از اینجهت بعضی باین حقیقه اند ، که عدم پیرمندی خشیارشا را

در یونان این فرمان جبران کرد و یونان تابع سیاست در بار ایران گردید ، مگر که گوید ، « در دربار پارسی اهمیت واقعی این سندنرا نیتوانستند بفهمند ، زیرا طبعی میدادند ، که رئیس یک دولت جهانی باید فقط حکم کند . رجال دولت پارسی ، که از اوضاع مطلع بودند ، با زحمت توانستند آزادی جواهر یونانی را بشناسانند . بنظر آنان اسپارتها فایده بزرگی از این صلح بردند ، زیرا از آنچه داشتند چیزی را کم نکردند ، ولی شناسایی استقلال شهرهای کوچک ، شهرهایی را که خاک دیگران را تابع خودشان کرده بودند ، بسیار محمود ساخت . مثلا تب ، که پایتخت پارسی بود یکی از شهرهای آزاد این ولایت گردید و همه این شهرها زیاد بود . بنا بر این یونان بهزار پارتیجه تقسیم شد و اسپارت ، حاکم نیهواست بقیه خود همین آزادی را بدست ، حالا میتوانست بر شهرهای آزاد استیلا یابد و این دولت در مدتی تقریباً ۱۶ سال از این صلح استفاده کرد . آتن ، که خرد خرد دو بیهودی میرفت ، سه جزیره بوجیان صلح دریافت کرد ، ولی در هیچ جای یونان مانند آتن حس نکردند ، که صلحی که بوسیله فرمان شاه برقرار شده ، چند موهن است . آیا دو ایفوقع شاه باین فرمان یونانها حکم نیکرد ، چنانکه بقیه خود میکرد ؟ « واکداری رسمی و کامل تمام یونانهای سواحل آسیا یازس در پایتخت علوم و فنون یونان اثری درد ناک کرد و این اثر مخصوصاً از ایضیه شدید تر بود ، که آتینی ها دیگر نیتوانستند این یونانها را خلاصی بخشند ، چنانکه در روزهای کسان تب (۸) و کیمون (۹) بخشیدند ، و حال آنکه میدانستند ، که امپراطوری یازس ضعیف تر از آن روزهاست و بوسیله سیاهبان اجبر یونانی بپایستاده (۱۰) (روز های کسان تب اشاره بجهدال میکال است و مقصود از روز های کیمون جهدال اودی بدون (۱۱) یعنی فتح آتنیهات در دربار خشکی در یکروز . صفحه ۹۲۶ ایران باستان رجوع شود) .

مبحث نهم - فرو نشانن شورش فیرس - اواگراس (۱۲) پادشاه سالامین (در قبرس) که این شهر را از پادشاه دیگری در این جزیره گرفته بود ، از دیر گاهی بر ایران یاهی شده خود را مستقل میدانست و اگر چه زود خود هائی بین فتنون ایران و سیاهبان

(۱) Callicratide , (۲) Arginuse , (۳) Pélopidas , (۴) Isménias , (۵) Timagoras , (۶) Blois .  
 (۷) تقریباً ۱۸۵۰۰۰ فرانک طلا یا ۹۲۵۰۰۰ ریال .  
 (۸) تبعات تاریخی ، راجع بایران قدیم ، صفحه ۱۰۶-۱۰۷ .  
 (۹) Xantippe , (۱۰) Cimon .  
 (۱۱) Eurymédon , (۱۲) Evagoras .

لو می‌شد، ولی واقعه مهمی روی نینداد، زیرا توجه اردشیر پسر سوسانی صغیر معلوف بود و دربار ایران مقتضی نبود، قبل از تسویه امور آسیای صغیر و یونان، اقدامات جدی برای فرونشاندن شورش قبرس بکنند. به با این اوضاع ممکن نبود قشون ایران به نود دهمین واقع شود. او اگر اس از این وضع استفاده کرده بمصر بیا، که نیز از چندین سال قبل (در سلطنت داریوش سوم) بر ایران شوریده بودند و در همه جا با دشمنان آن همراهی می‌کردند، نزدیک شده و جنگ آنها و سردار آنتی خابریاس (۱) بقدری قوی گشت، که دست یغیبتی انداخته شهر صور را تسخیر کرد. در این احوال مساعده آنتالسیداس منقده، شوارشیر از امور آسیای صغیر و یونان فراغت یافته لازم دید، که بکار قبرس و مصر خانه دهد و چون قبرس حشکر مصر بود، در ابتداء توجه خود را باین جزیره معلوف داشت. دوسر دار، که یکی تیری باژ مذکور بود و دیگری از ن تاس داماد اردشیر، بطلع و قمع او و گراس و سیاهان او مأمور شدند. وقایعی که پس از آن روی داد چنان است، که دیو دور شرح داده (کتاب ۱۵، بند ۲-۳-۴-۱۸)، تدارکاتی، که برای این سفر جنگی دیده بودند عبارت بود از سیصد هزار سپاهی یا سواره نظام و سیصد کشتی جنگی، فرماندهی قوای یری با از ن تاس داماد اردشیر و امیر البحری با تیری باژ بود. دوسر دار مزبور قوای خود را درخومه (۲) و سیم (۳) جمع کرده از آنها به قبرس بد آمدند، که عملیات جنگی را شروع کنند. او و گراس با آخریس (۴) پادشاه مصر، که دشمن ایرانیان بود، داخل مذاکره شده کمک بزرگی از او تحصیل کرد و در همان وقت از هکاتوم کس (۵) پادشاه سبیل، که در نهان نیز بر ضد ایران بود، پولی گرفت، تا نفوق سربازان خارج را بپردازد. بجز این دولتر، دشمنان هلنی و سری دیگر ایران هم در این جنگ شرکت داشتند. بحریه او و گراس بر کب بود از قود کشتی جنگی، که بیست فرزندمان را سوریها و باقی را قبرسی ها داده بودند. قوه برمی او از شش هزار سپاهی و صد سببازی از سپاهیان متعددی ترکیب یافته بود و چون پول داشت، همه هم سپاهی اجبر گرفت و بالاخره پادشاه بربرها و پادشاهان دیگر، که از پارسیها ناراضی بودند، سپاهیان بسیار برای او فرستاده بودند. این قوا او و گراس حاضر شد با اردشیر جنگ کند و در ابتداء

بعض راه زدن دریائی را با خود همراه کرد، تاصله بکشتی هائی کنند، که برای قشون ایران آذوقه حمل می‌کردند. کشتی های مزبور بعضی سفاتن حمل و نقل ایران را گرفته، برخی را فرق و صله ای داد متفرق کردند. در نتیجه رزمی پیش آمد، که تجار حاضر نشدند دیگر به قبرس آذوقه بفرستند و قطعی در اردوی ایران بروز کرده باعث خودش گردید. در این احوال سپاهیان اجبر پارسی حمله بصاحب منصبان کرده بعضی را کشتند و پس از آن شورش بشمار اردوی ایران سرایت کرد، ولی بعد رؤساء قشون و گائو (۶) رئیس بحریه ایران شورش را فرو نشانند، سپس به کیلیکیه رفته آذوقه و افزه قبرس آوردند و آرامش بد اردو بر قرار شد. او او و گراس هم از آخریس پادشاه مصر فله و پول و ملزومات رسید و چون او و گراس دید قوه بحریه از نسبت قوه ایران خیلی کمتر است، شصت کشتی دیگر تجهیز و بجهت کشتی هم الامصر نقل کرد و بیست آورد. بعد چون شنید، که بحریه ایران درسی سیوم (۷) است، ناگهان بر آن ناخنه در ابتداء بهره مندی یافت، توضیح آنکه چند کشتی را خراب کرده همه هم کشتی گرفت، ولی، چون گائو امیر البحر ایران و سایر رؤساء بافشردند، جنگی سخت بین فریقین روی داد، که با وجود بهره مندی او و گراس در ابتداء، بالاخره بواسطه مقاومت ایرانیها قوای او درهم شکست، کشتی های زیاد از بحریه او تلف شد و خود او و گراس فرار کرد. پس از آن ایرانیها قوای یری و بحری خود را درسی سیوم جمع کرده و به سالامین پرداختند از هر طرف آرا محاصره کردند و تیری باژ بدربار رفت، تا خبر فتح را بشاه برساند. از شهر دوهزار تالان (۸) باو داده مأمورش کرد، که جنگ را با آخر برساند. اما او و گراس، که بسبب بهره مندی های سابق در خشکی بقوای خود مطمئن بود، پس از شکست فلش در دریا ما بوس گردید و چون بالاخره بازمصمم شد، که جنگ را ادامه دهد شبانه بانه کشتی جنگی فرار کرده بمصر رفت و پسر خود بی تا گراس (۹) را در سالامین گذارد. بعد از ورود بمصر، از پادشاه آن تقاضا کرد که کمک جدی کند چه در نتیجه جنگ هر دو سهم بودند پادشاه مزبور پولی باو داد، ولی نه باندازه، که او منتظر بود. باوجود این او و گراس به قبرس بازگشت

تا جنگ ادامه دهد، ولی پس از ورود، چون دید که سالامین سخت از هر طرف محصور است و متعین او وی را رها کرده اند، حاضر شد، که با سردار کل قشون ایران داخل مذاکره شود، تیری باژ، که فرمانده کل قشون بود، اعلام کرد، دست از جنگ بر نخواهد داشت، مگر اینکه او او و گراس تمام شهر های قبرس را تخلیه کرده فقط سالامین را نگاه دارد، و مطیع شاه باشد، چنانکه بنده با قایش مطیع است. شرایط هر چند سخت بود، با وجود این او و گراس آرا قبول کرد، ولی گفت شاه اطاعت میکنم، چنانکه پادشاهی پناه اطاعت میکند تیری باژ این پیشنهاد را رد کرد و صلح انجام نیافت. پس از آن از ن تاس داماد اردشیر، که یکی از رؤساء قوای ایران بود و بنفوذ تیری باژ در دربار رشک میبرد، در نهان پناه نوشت، که تیری باژ سالامین را نگیرد، و حال آنکه میتواند بگیرد، و حالا هم با دشمن داخل مذاکره شده و علاوه بالاینمونی ها برای مقاصد شخصی مشغول سازش است. رسولی هم او زد فیب کوی دلف (یونانی) فرستاد، تا بداند موقع برای پلغی گری مساعد است یا نه و دیگر اینکه تیری باژ با دادن امتیازات و هدایا و نیز با مواجده رؤساء قشون را در بخود میکند. اردشیر همینکه نامه از ن تاس را خواند، افتراهای او را باور کرد و باو نوشت تیری باژ را گرفته بدربار بفرستد. تیری باژ پس از ورود بدربار از شاه خواست بکار او رسیدگی شود اردشیر امر کرد او را وقتاً توقیف کنند، تا مجلس محاکمه انعقاد یابد و بعد چون جنگی با کادوسس ها پیش آمد، محاکمه او بوقت دیگر موکول شد (یا همین تریاید). پس از آن از ن تاس که جانشین تیری باژ بود، خواست جنگ مداومت دهد، ولی بزودی دید، که احوال دیگرگون است، او او او و گراس، که از یاس داخل مذاکره شده بود، قوت قلب یافته، سپاهیان ایرانی از توقیف تیری باژ، که مورد محبت آنان بود، ناراضی اند و مانند سابق اطاعت نمی‌ورزند و حتی تهدید میکنند، که معاصر را محرق خواهند کرد. بر اثر این اوضاع از ن تاس از مواقع آن بستانک همه کسی فرار و او و گراس فرستاد و گفت، حاضر است صلح کند بمان شرایطی، که او به تیری باژ پیشنهاد کرد و پذیرفته نشد. او او و گراس، که نیز از حوائث وضع خود متوحش بود، بطور غیر مترقب گشایشی

(۱) Chabrias. (۲) Phocæa. (۳) Cymes. (۴) Achoris. (۵) Hécatomnos. (۶) Gao. (۷) Citium (Kition). (۸) Pythagoras. (۹) تقریباً ۱۲ میلیون فرانک طلا یا ۶۰ میلیون ریال.

برای خود مشاهده کرد و با شرف شرافت را پذیرفت، یعنی قبول کرد فقط پشهر سالامین آکتفا کرده باج بدهد و اطاعت او از شاه مانند پادشاهی باشد، حکه از شاه امر یا قرمانی پاو برسد. چنین بود طاقت، شورش قبرس و زرد و خورد هائی، که ده سال دوام یافت و بالاخره بدین ترتیب تسویه گردید. شود چنگه دو سال بطول انجامید (۳۸۶ - ۳۸۲ ق. م). گائودن تیری پادیس از توقیف پسر زنیش نرسید، که مبادا غضب اردشیر متوجه اوهم گردد، و بر اثر وحشت رؤساء بحریه را با خود همراه کرد، حکه بر ضد اردشیر علم مخالفت بلند کنند. بعد با پادشاه مصر و لایسه مونیها داخل مذاکره شد، که با آنها متحد گردیده بر ایران یاهی شود. لایسه مونیها، حکه از صلح آنتالیدس و واگذاری شهرهای یونانی آسیا با ایران، شرمسار و از کوچک شدن لایسه مونی در یونان بواسطه شکست لیکترا ناراضی بودند، موقع را منتقم دانستند، که شکست های خود را تلافی کنند و روی خوش به پیشنهاد گائودن نشان دادند، ولی دیری نگذشت، که او را کشتند. دیودور گوید، با مرتضائی گشته شد و باین مقصودش امر دربار ایران باشد (کتاب ۱۰، بند ۱۸). پس از آن ناخر جانشین او گردیده قشونی جمع کرد و شهری در نزدیکی دریا و قرب مبد آیلن بساخت، ولی اوهم بزودی در گذشت.

تیرته تیری باز - اردشیر، پس از اینکه از چنگ کادوسیان، چنانکه باین تر بیاید، فراغت یافت، بکار تیری باز رسید و برای محاکمه او سه نفر قاضی، که مورد احترام و توجه بودند، معین کرد. مقالین این زمان قضات دیگر بواسطه صدور حکم ظالمانه محکوم شده بودند باینکه پوست آنها را زنده کنند بروی مسندهای محکمه بگسترانند تا فاضات بدافند، حکه در صورت تخلف از عدالت چه مجازاتی در پیش دارند (دیودور کتاب ۱۰، بند ۱۰). (۱) قضات کافه از ن تاس را خوانده گفتند، که این سند برای محکوم کردن تیری باذ کافی است.

ولی او در حضور قضات سواد پیشنهادی را که با او گراس کرده و خواسته بود مطیع شاه گردد، چنانکه پادشاهی مطیع شاه است، خواند و گفت: «من خواستم، که او مطیع شاه باشد، چنانکه بنده مطیع آقای خود می باشد». اما راجع بتفسیر صده، که باو نسبت داده بودند، یعنی سؤال از تعیب کوئی یونانی برای دانستن موقع یاف بگری، تیری باذ گفت، این نسبت افترائی بیش

نیست، زیرا، اگر از شما سؤالی راجع بهر گه کسی کنند، هیچگاه جواب نمیدهد و در این باب به اطلاع یونانیهای، که حاضر بودند، اذ نناد کرد. در باب اتحاد بالاسیون گفت، که خواهان این اتحاد بود، ولی نه برای منافع شخصی بل برای منافع شاه و نیز افزود، که بواسطه عهدی که بالایسه مونی منعقد شد، شاه صاحب تمام یونانیهای آسیا گردید. بعد تیری باذ خلعمانی را که پشاه کرده بود، بدساتر ها آورده گفت، خدمت چر گری نیز پشاه کرده ام، روزی در شکار گاه، در موقعی که شاه روی کرده فرار گرفته بود، دوشیر، پس از آنکه دو اسب را از چهار اسب گردوه دریدند، پشاه حله کردند و من بکمک او شتافه هر دو شیر را کشتم و شاه را نجات دادم « بالاخره در پایان نطق خود تیری باذ چنین گفت: « در جنگها شجاعت سرا ستوده اند و در موقع مشورت سعادتمند بودم از اینکه هیچگاه از پذیرفتن نصایح من شاه پشیمان نشده است ». پس از این نطق تمام قضات با تعلق آراء حکم تیرته او را دادند. با وجود این شاه قضات را بیک بیک خواسته پرسید، که جهات تیرته تیری باذ چیست؟ اولی گفت، افتراهائی که باو زده اند، قابل تردید است ولی خلعمانی، که کرده، ثابت شده. دومی اظهار داشت، اگر هم این نسبت را صحیح بدانیم، باز خصمات او این تصمیمات او میبوسند. - و می جواب داد، من خصمات او را در نظر نمیگیرم، زیرا اگر خلعمانی کرده پادشاهی بزرگی هم شاه باو داده است، ولی تصمیماتی، که باو نسبت داده اند بحدیست و مبتدای صمیمی ندارد، تا بتوان او را محکوم کرد. شاه قضات را ستوده گفت، خوب و وظیفه خودتان را بجای آورده اید. بعد تیری باذ را بلندترین مقام ترقی داد و امر کرد، اسم از ن تاس رفتاری را از صورت اشخاصی، که طرف توجه بودند، حاک کنند و این عملاتی بود ترفیلی (دیودور، کتاب ۱۰، بند ۱۱).

مبحث نهم - سفر جنگی اردشیر بولایت کادوسیان - کادوسیان مرهمی بودند، که در کیلانای سکنی داشته. بعضی تصور میکنند که اینها نیاگان طالشهای کنونی بوده اند و کادوس مصعب یا یونانی شده تالوش است، حکه در قرون بعد نالوش یا طالش شده. مدرکی عجلاناً برای تأیید این حسی نداریم. کادوسیان را، چنانکه بالاتر گذشت، پس محققین از بومیهای ایران، قبل از آمدن آریانها باین سرزمین

میدانند و اینها در کیلان و قسمت شمال شرقی آذربایجان سکنی داشتند. این مردم در زمان اودخیر سائنه بسیاری از ایالات دیگر ایران شوریدند و شاه، پشانه حکه پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۲۸-۲۹)، در رأس قشونی، که مرکب از سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار بود، برای فرو نشاندن این شورش حرکت کرد (۲۸۴ ق. م) مورخ مند کورولایت کادوسیان را چنین توصیف کرده: این مملکتی است کوهستانی و صعب العبور همیشه ابرها آسمان آنرا فرود گرفته این سرزمین نخله می درویند و به درخت میوه قوت مسکنه جنگلی آن غالباً گلایی و سپب جنگلی (وحشی) است. بنا بر این، وقتی که اردشیر وارد این مملکت شد، دچار قهطلی و مخاطرات شدید گردید. قوتی در اینجا بخت نیامد و آذوقه را از جاهای دیگر هم نمی شد تحصیل کرد. نشون شاه در ابتداء مالهای پنه را میبورد، ولی این حیوانات هم بعد بقدری کجاب شدند، که قیمت یک الاغ بشتت دهم رسید (باید مقصود پلوتارک دهم یونانی یا آتیکسی باشد و قیمت آنرا بیول امروز ۹۳ ساقیم فرنیک طلا معین کرده اند، که تقریباً چهار ریال و نیم بیول عالیه میشود. در این صورت قیمت الاغ باینکه باعث حیرت مورخ مذکور گردیده تقریباً ۲۷۶ ریال می شده. از اینجا میتوان استنباط کرد، که نرخهای آن زمان چه بوده. م. م.) بعد مورخ مذکور گوید، حتی بزرگترین دیوار مضیق گردید و عدده اسبها نیز خیلی کم شد، زیرا سایر اسبها بصرف قوت سپاهیان رسیده بود. در این اسوال سخت تیری باذ، یعنی سدی حکه شجاعتش او را کراوا بقامی بلند رسانید و بیک مغزی بکران فرود آورده بودش و در این وقت مورد توجه و اعتماد نبود، شاه و قشون او را نجات داد (برای فهم این عبارت پلوتارک، که « تیری باذ در این وقت مورد توجه نبود » باید در نظر داشت، که او در این وقت بواسطه افتراهائی از ن تاس مهم بود و هنوز او را محاکمه و تیرته نکرده بودند. م. م.) کادوسیان دو پادشاه داشتند، که جدا از همدیگر اردو میزدند. تیری باذ نقشه ای پیش خود کشید و، پس از آنکه آریا اردشیر هر سه داشت، خودش مخفیانه نزدیکی از دو پادشاه میبورد رفت و پسرش و از رد دیگری فرستاد. هر کدام پادشاهی، که نزد او رفته بودند، گفتند: « پادشاه دیگر کسانی نزد شاه فرستاد و داخل مذاکره شده و، اگر میخواهید فریب نخورید، پیش دستی کنید، که قبل از دیگری پشاه داخل مذاکره شده باشید. من هم با تمام

(۱) چنانکه گذشت، هر دو وقت چنین مجازاتی را به کبوجه نسبت میدهد (بصحه ۶۲۵ ایران باستان رجوع شود).

قوا پشما کسک خواهم کسرد . . پادشاهان  
 سز پور حرف تیری باذ و پس اورا باور کردند  
 و یکی با تیری باذ و دیگری با پسر او . که  
 صاحب منصب بود . رسولی نزد اردشیر روانه  
 داشتند . از طرف دیگر اردشیر ، چون  
 دید غیبت تیری باذ بطول انجامید ویرنگشت .  
 از او ظنون گردید و مد آنده شد . که چرا  
 باو اعتماد کرده . حسودان و بدخواهان او هم  
 موقع را مقتصدانسه از هیچ گونه پد گویی  
 و افتراء نسبت باو فرو گذار نکردند ، ولی  
 بالاخر تیری باذ و پسرش باز سولان پادشاهان  
 کادوسی آمدند و بشرایطی صلح منعقدشد .  
 طالع تیری باذ پس از آن درخشان گردید و  
 شاه او را در مراجعت با خود بیایبخت برد .  
 بعد پلوتارک راجع باین سفر جنگی گوید  
 اردشیر در این موقع نشان داد که تن پزوری  
 و جبن ، چنانکه حادثا تصور میکنند . نتیجه  
 نجملات و هشرت نیست ، بلکه این معایب  
 زاده طبیعت پست و فاسد است . نه طلامانع  
 شد از اینکه اردشیر مانند آخرین سر بلاز  
 کار کرده مشقات را تحمل کند ، نه لباس  
 از خوانی و نه جواهراتی ، که شاه فرق آن  
 بود و قیمت آن بنوازده هزار تالان (۱)  
 میرسید . در حالی که بازرکش و سر را  
 میکشید از اسب پیش از همه بریر میآمد و  
 راههای کوهستانی سخت را پیاده طی میکرد .  
 وقتی که سر بزاها قوت و سوارت او را مشاهده  
 میکردند ، چنان جست و جهالات میشدند ، که  
 گویی میخواهند پیرنده زیرا روزی پیش از  
 دوست استاد (شش فرسنگه و نیم) را محیر فتنه  
 چون او یکی از قصور سلطنتی در آمد ، که  
 پلرک بسیار مزینی داشت و در دشتی واقع بود ،  
 که یک ددخت هم در آنجا پیدا نمیشد ،  
 برای اینکه سر بازان خود را از سر محافظ  
 کند ، با آنها اجازه داد ، درختان باغش را  
 پیشکنند و سی از انداختن سرو و کاج هم  
 دروغ نکنند . بعد ، چون دید ، سر بازان  
 او در انداختن درختهای بلند و قشنگ  
 تردید دارند و درختان را خوب و بد میکنند .  
 تیر را برداشته بزرگتر و زیباترین ددخت  
 را بدست خود انداخت . پس از آن سر بازان  
 تمام درختانی را ، که مورد احتیاجشان بود ،  
 انداخته آتشهای بزرگه روشن کردند و یک  
 شهر را راحت گدواندند اردشیر پس از دادن  
 تلفات زیاد از حیث سر بازان خوب و خرابی تمام  
 اسبهایش بیایبخت برگشت . بعد به تصور اینکه  
 عدم پیر مندی پیش در این سفر جنگی او را در نظر

درباربان پست کرده ، نسبت پانتهائی ، که  
 در حربه اولی بودند ، ظنن شد و در نتیجه  
 چند نفر را قریبانی خشم و عداوت در ا فدای  
 جبن خود کرده زیرا این شهوت از تمام شهوات  
 در مستبدین بیشتر است . شجاعت ، بیگس ،  
 مرد را ملایم و خوش خلق کرده از سولان  
 مورد اعتماد . این است ، که می بینیم از حیوانات  
 آنها یک ترسو هستند . مشکل تر و دیر تر  
 از همه رام و اهلی میشوند ، و حال آنکه  
 جانوران دلیز ، که بقوای خود سلطان انداز  
 نوازش احسان باکی ندارند . ( اردشیر ،  
 بند ۳۰ ) .  
 مبعث یازدهم - لشکر کشی ایرانین به مصر -  
 احوال مصر - بالاتر گفته شد ، که در سلطنت  
 داریوش دوم مصریها شوریدند و در بار ایران  
 نتوانست آنها را مطیع کند . بعضی تصور  
 کرده اند ، که جدا شدن مصر از ایران بعد از فوت  
 داریوش دوم بوده زیرا مان تن مورخ مصری  
 مدت سلطنت این داهرا در مصر نوزده سال  
 نوشته و پس از آن دیگر کسی از شاهان  
 ایران نمی برد ، ولی بنا بر کافه حصیری ،  
 که از مصر بدست آمده ( کافه حصیری  
 استراسبورگ ) و نوشته های تو - سیدید و  
 دیو خود ظن قوی این است ، که شورش  
 مصر بین ۴۱۵ و ۴۰۲ ق . م روی داده  
 بهر حال چنانکه بالاتر ( صفحه ۹۶۲ ذکر  
 شد ، آمیرنه خود را پادشاه مصر خواند و  
 کارهایی برای این مملکت کرد ( ظن نوی  
 این است ، که از پسر بوسیریس صد گود  
 در صفحه ۹۲۲ بوده ) . مارتن مدت سلطنت  
 او را شش سال دانسته و شخص او را ، با این  
 که یکنفر بود ، سلسله ۲۸ فراتر مصر بشمار  
 آورده . این نکته را نیز باید در نظر داشته  
 که در جنگ کونتا کما هند زیاد از مصریها  
 در قشون اردشیر بوده اند و از اینجا باید  
 استنباط کرد ، که حکومت آمیرنه شامل  
 مصب نیل و اطلاعاتی حوالی آن ، یا منتهای  
 مضمات شمالی مصر بوده ، والا موقوف نیست  
 تصور کنیم ، که مصریهای باقی بکسک اردشیر  
 آمده بودند ، بهر حال پس از آمیرنه ،  
 چنانکه مارتن نوشته ، نفورود (۲) نامی  
 بجای او نشست ( یونانیها او را تیریت (۳)  
 نامیده اند چنانکه ابو ریحان بیرونی هم اسم  
 او را نافرطاس نوشته ) و سلسله پادشاهان  
 مندسیان (۴) را تأسیس کرد مورخ مصری  
 مزبور این سلسله را سلسله ۲۹ میدانند .  
 تقریر کارهای سلف خود را راجع با استقلال

مصر دنبال کرد و با دشمنان ایران ساخت ،  
 بقول دیودور ، وقتی که آذربایجان و آسیای  
 صغیر بود ، دولت اسپارت سفیری به مصر گسیل  
 داشته آنرا با اتحاد بر ضد ایران دعوت کرد  
 و مصریها ۱۰۰ کشتی و پنجاه هزار کیل فله  
 برای اسپارثی ها فرستادند ( کتاب ۱۴ ، بند  
 ۷۹ ) . کلیه سیاست مصریها چنین بود ،  
 که در هر جا با دشمنان ایران کمک کنند ، تا  
 ایران بجالی برای فرو نشاندن شورش مصر  
 نیاید و میانی استقلال مصر محکم گردد .  
 آکاری ، که از تقریر بدست آمده میرساند ،  
 که حکومت او در مصر بیشتر آنتهائی پیش از  
 زامن آمیرنه داشته و او پادشاه منقسط و تنبه  
 یعنی فرعون حساب شده . پس از تقریر  
 ملزنی اسم آخر پس را ذکر میکند ( دیودور  
 آخرین نوشته و ابو ریحان در آثار اناطیه  
 او خودوس ) . این شخص با او آگراس ،  
 که در سال امین تیریس اردشیر باقی شده بود ،  
 بر ضد او هندست شد و به پی سیدیان ، که در  
 آسیای صغیر بر شاه قیام کرده بودند ، کمک  
 کرد . در زمان او ، چنانکه از وکرات (۵)  
 گوید ، اردشیر سه سردار یعنی آبر کوماس (۶)  
 و تی تروست (۷) و فرابلاز را مأمور کرده  
 مصر را تصرف کنند ( تقریباً در ۳۹۰ ق . م )  
 و آنها موفق نشدند . کیفیات این جنگ  
 بدست معلوم نیست ، ولی ظن قوی میرود ،  
 که فرماندهی سردار پلوت هم پیر مندی  
 بوده . از سایر اشخاص این سلسله اطلاعات  
 صحیحی نیست و شاید در زمان آنها ، که  
 تقریباً بیست سال دوام داشته و وقایع مهمی  
 روی نداده باشد . پس از این سلسله اسم  
 نکتاب اول (۸) را ذکر کرده اند و همان رن  
 او را اولین فرعون سلسله سونت پامسله  
 سیام دانسته . کارهای این شخص با زدرست  
 معلوم نیست ، زیرا دیو دو ، که منبع مهم  
 اطلاعات ما راجع بر روابط مصر و ایران این  
 زمان است ، اسامی پادشاهان مصر را در هم  
 ویرهم ضبط کرده ، و نمیتوان تحقیق گفت ،  
 که از وقایع مذکور که امیکه در زمان نکتاب  
 و چه واقعه در زمان آخریس روی داده .  
 مورخین دیگر هم مانند کلویوم (۹) راجع  
 به وقایع این زمان باختمار کوشیده اند . بهر  
 حال آنچه بنظر میرسد این است ، نکتاب ،  
 چون میدید ، که اردشیر پس از اینکه بکارهای  
 آسیای صغیر و شورش تیریس خانه داده ، بشکر  
 تسخیر مصر خواهد افتاد ، تا شاهنشاهی  
 هخامنشی را می کم و کسر برقرار کند ، بسولت

(۱) ۷۲ میلیون فرانک طلا یا ۳۶۰ میلیون دریا .  
 (۲) Néphorud . (۳) Nephrite . (۴) Mendesians .  
 (۵) Isocrale نطق معروف آتنی بود ، که یونانیها را تحریک میکرد که متحد شده بر ضد ایران قیام کنند و برای رسیدن باین مقصود  
 حتی اتحاد یونان را با قومیه خطرناک میدانست . بعد ، که قبلیب مقنونی یونانیها را در خروته شکست داد ، این شخص از عقیده خود پشیمان  
 شد و برای اینکه شاهد رقت یونان نباشد ، آنگه از صرف غدا امتناع کرد ، تا برسد . (۶) Abrocmas . (۷) Tithéausiès . (۸) Nectanèbe . (۹) Théopompe .  
 (۸) Nectanèbe . (۹) Théopompe . (۱۰) نکتا طاباس نوشته .

آن زن و دیکه شبه سردار ماهر آن را ، که خابریاس (۱) نام داشت ، پاسبان یونانی بخدمت خود طلبید و کارهای آخریس را در محکم کردن دهنه های مصب نیل دنبال کرد . و قایم همه چیز بود .

حزم بر تسخیر مصر ، اردشیر پس از فراغت از تسویه کار خیریس ، که سنگر مصر گردیده بود ، دیده موفقم رسیده ، که این ایالت سابق ایران را با طاعت در آورد و با این مضمود در تهیه و تدارک قشون و بحریه قوی برای سفر جنگی بمصر گردید . فرناپاد فرمانده این قوه شد . چون در این اوان بواسطه صلح آنتالیداس چنانکه بالاتر گذشت ، اردشیر حکم عالی امور یونان بود ، سردار مزبور سفیری به آتن فرستاده شکایت کرد از اینکه آتنی ها خابریاس را با اختیار دشمنان ایران گذارده اند و گفت ، که اگر دولت آتن او را احضار نکند ، دچار غضب شامخواهده شد . فرناپاد علاوه بر احضار خابریاس میخواست ، که آتن ایبیکرات (۲) بهترین سردار خود را ، نزد او فرستد ، تا فرمانده یونانیهای اجیر در قشون ایران گردد . آتنی ها ، چون لژاردشیر میترسیدند ، بی تردید و قوفاً تکالیف فرناپاد را پذیرفته خابریاس را احضار و ایبیکرات را از فرناپاد فرستادند . بعد اردشیر ، برای اینکه مستحق تقدیر بیشتر یونانیهای اجیر را بخدمت خود در آورد ، سفرائی به یونان فرستاد و آنها را از طرف شاه پشهرهای یونانی اعلام کردند ، که باید یونانیها موافق فرمان اردشیر با هم در صلح و صفای باشند و از تخاصه دوری جویند ، چون جنگی در پیش نخواهند داشت ، باید ساخلوهای شهرها و فلام را بر دارند ، تا تمام شهرها آزادانه موافق قوانین خودشان زندگانی کنند ( بریدو ، تاریخ یهود و مردمان مجاور ، کتاب ۳ ، صفحه ۶۲ و بعد ) (۳) تمام دولت یونان بجز تب این اعلام را باسرت و شادی تلقی کردند اما تب رضایت نداشت ، زیرا بقانون این اوان بواسطه فتح سابلانی ، که نسبت به لایسدمونیها کرده بود ، در یونان برتری داشت . تدارکات ایران در مدت دو سال باتائی بیش وقت و بعد ، که شانه یافت ، فرناپاد مسکر خود را در آسه (۴) فرار داد و تمام قشون برمی و قوای بحری ایران در اینجا جمع شدند ( ۳۷۷ ق م ) عده سپاهیان بری بسویست و بیست هزار میرسید و بیست هزار سپاهی اجیر یونانی جزو این عده بودند ، بحریه از سیصد کشتی تری زم و دو بیست کشتی سی یلوروسی و عده بسیار

از کشتی های حمل و نقل ترکیب یافته بود ( دیودور ، کتاب ۱۵ ، بند ۴۱ ) . در اول تابستان فرناپاد ( آسه حرکت کرده بطرف مصر رفت و ، وقتی که بمصب نیل رسید ، دیده مصریها از تائیر ایرانیها در تدارکات استفاده کرده خودشان را برای دفاع آماده ساخته اند . قشون ایران مکمل بود ، ولی عیب بزرگی هم داشت . توضیح آنکه سرداران ایرانی در عملیات جنگی آزاد نبودند و میبایست دربار را از وقایعی ، که روی میداد ، آگاه کرده منتظر دستور باشند مثلا دیودور گوید ( در همان بند ) ، چون ایبیکرات با این نکته برخورد ، که فرناپاد با آسانی حرف میزند ، ولی با اشکال عمل میکند ، روزی بوی گفت : « من در حیرتم از اینکه بین گفتار و کردار شما تفاوتی بسیار میباشد اولی سهل است و دومی بسیار دشوار » فرناپاد جواب داد : « جهت این است ، که گفتار من در اختیار خودم و کردارم منوط با اجازه شاه است » . مصب نیل در آن زمان بهشت شبهه مشعب میشد ، که هر کدام را دهه مینامیدند و مصریها تمام هفت دهه را محکم کرده و سعاعی در جاهای لازم بسته بودند ، تا بحریه ایران نتواند داخل نیل گردد . از تمام این دهنهها محکمتر دهنه یلوزیوم بوده ، زیرا چون نکتاب حدس میرد ، که ایرانیها از این دهنه حله شواهند کرد ، مخصوصاً در استعمکام آن بیشتر توجه کرده ، شغفیهائی در ساحل نیل کنده و سدهائی در کنار آن بسته بود و از این جهت آب نیل راهها را در زیر خود داشت . فرناپاد ، چون دهنه یلوزیوم را چنین محکم و مدافعیان آنرا قوی دید ، چنین کرد ، که از این راه نمیتوان داخل مصر شد و راه دریا را پیش گرفته متوجه دهنه دیگری ، موسوم به مندسیائی (۵) گردید . فرناپاد و ایبیکرات با کشتیهائی ، که سه هزار سپاهی داشت ، بقاعه ، که در این دهنه ساخته بودند ، حله بردند . مصریها با عده مساوی بدفاع قلعه شناختند و جنگ در گرفت ، در این حال کشتی های دیگر ایران نیز فرصت یافتند ، که وارد جنگ شوند و در نتیجه مصریها ، که از هر طرف احاطه شده بودند ، شکست خورده و تلفات و اسرای بسیار داده به مندس (۶) پناه بردند . سپاهیان ایبیکرات آنها را تطیب کرده با مصریها ، در یکوقت داخل این قلعه شدند و آنرا از بیخ و بن خراب کرده ساخلو و امالی آنرا از دم شمشیر گلراندند . بعد ایبیکرات ، چون بتوسط اسرای مصری آگاه شده بود ، که

منفیس ساخلو ندارد ، باین طعیده شد که باید فوراً بیابنت مصر حله برد ، قبل از اینکه قوای تمام مملکت بکلیت آن رسیده باشد . فرناپاد بمکس طعیده داشت ، که باید منتظر ورود سفانین دیگر ایران بود ، تا با اطمینان قلب بچنین کار مهمی اقدام شود ، ایبیکرات گفت ، برای من همین سپاهیان من کافی است و با آن منفیس را تسخیر میکنم . این جرئت و جسارت سردار یونانی باعث سوء ظن فرناپاد گردید و تصور کرد ، که ایبیکرات میخواهد منفیس را برای خودش تسخیر کند و راضی باجرای پیشنهاد او نگردد . در این حال سردار یونانی دو با آسان کرده گفت : « توشا هدی ، که اگر این سفر جنگی بی نتیجه باشد ، تقصیر من نیست » پس از آن این اختلاف کنورتی بین سپهسالار قشون ایران و سردار یونانیهای اجیر تولید کرد و نتایجی ، که از هر صدی تا اینجا حاصل شده بود ، از دست رفت ، زیرا مصریها از کندی و محافظه قشون ایران استفاده کرده منفیس را طوری محکم کردند ، که دیگر حله ناگهائی نمی توانست ( نیز نوشته اند ، که چون فرناپاد در این اوان بر بود بواسطه کهولت در تردید و تقلب افتاد ) . بعد مصریها در حوالی مندس ، که خراب شده بود ، جمع شده ایرانیها را مورد حملات بی حدی قرار دادند . همه روزها بر نیروی آنها میاخرود و ، چون نسبتاً تلفات زیادتری بایرانیها وارد میکردند ، قوت قلب می یافتند و نیز نجریه آنها در جنگ بیشتر میشد . این احوال قاضیان نیل امنیت یافت و پس از آن ، چون کلاری نمیشد کرد ، قشون ایران مانع خود را در مصر بی نتیجه دیده ، با سپاهر گشت ( ۳۷۴ ق م ) . اما ایبیکرات ، چون میترسید ، که مانند کُن آتنی گرفتار شود ، شبانه بکشتی نشسته به آتن رفت و فرناپاد رسولانی به آتن فرستاده عدم بهره مندگی ایرانیها در این سفر جنگی تقصیر او دانست . آتنی ها جواب دادند ، که باین امر رسیدگی خواهند کرد و ، اگر تقصیر با او باشد ، مجازات خواهد شد . چندی بعد آتنی ها او را رئیس بحریه خود کردند ( دیودور ، کتاب ۱۵ ، بند ۴۳ ) چنان بود عقابت این لشکر کشی ، که برای خزانة ایران خیلی گران تمام شد و بواسطه بروز اختلاف بین سپهسالار ایران و سردار یونانی بی نتیجه ماند . بعد دیودور گوید ، ایبیکرات ، که سردار قابل بود ، از تجربیات این جنگ استفاده کرد اصلاحاتی در اسلحه سپاهیان

(۱) Chabrias. (۲) Iphicrate. (۳) Acé (St Jean D'acre = عکة)

(۴) Prédau, Histoire des Juifs et des peuples voisins, 1. 111, p. 62. (۵) Mendésiaque. (۶) Mendés.

آتن مجری داشت ، توضیح آنکه میرهای سنگین آنها را بسیرهای سبک و کوتاه مبدل کرد ، نیزها و شمشیرهای آنان را درازتر ساخته کفشی اختراع کرد ، که پوشیدن و گنبدن آن خیلی آسان تر بود و اصلاحات دیگری نیز بموقع عمل گذارد ، که در جنگ عای بعد بکار رفت و نماینده اش ثابت شد ( کتاب ۱۵ ، بند ۱۴ ) .

مجت درازدم - شورش چند ایالت نهری تقریباً در اواخر قشون کوشی ایرانها بسور بعضی ایالات نهری ایران ، واقع در کنار دایها خواستند از اشتغال دربار پامور مصر استعانه کرده از ایران جدا شوند و بر اثر آن ولات ایرانی در صالک مزبور بر اردشیر یبانی شدند . پادشاه مصر ولایت موینها هم با آنها همراه گشتند و دربار ایران مجبور شد قشونهای متعدد برای جنگ با دشمنان خارجی و داخلی تشکیل دهد . مهمترین دشمنان داخلی اینها بودند ، آری برزن والی فریگه موزول (۱) پادشاه کاریه و صاحب شهرها و قلاع بسیار ( نسلی ترین این قلاع های کاراوس بود ، که بواسطه اراک محکمش نامه مهم و مرکز تمام کاریه محسوب میشد ) . از آن ناس حاکم میسبه - ولات فرادات حاکم لیدیه ، پس از یبانی شدن ولات و حکام مزبور ، این ولایات نیز با آنها ملحق شدند . لیکن ، پی سیدیه ، باغلیه ، سوریه و قیسیه ، یعنی تمام مستملکات ایران در کنار دریای بحر العزازه و دریای مغرب بر ضد دربار ایران ضم مخالفت بر اثر اشتند و موقع اردشیر بسیار باریک و سخت گردید ، چه با شورش ایالات مزبوره نصف ممالکات خزانه از میان میرفت و با نصف دیگر دشوار بود ، که او بتواند قشون کافی برای تعمیر شورسان فراهم کند . در این احوال شورشیان آرن ناس را بسور لاری کل قوای باخیمان انتخاب کرده پول نرانی برای حیره و حقوق سالانه اشکری صده ۲ هزار تیر باو دادند . او پس از آنکه پول را دریافت کرد ، باین خیال افتاد ، که اگر خصمی پشاه کند ، یقیناً برای پادشاه والی تمام این ممالک نرانی خواهد شد و بنا بر این شورشیانی را ، که برای او پول آورده بودند ، گرفته بدربار اردشیر فرستاد و علاوه بر این کل تمام هر هاتی را ، که باو تسلیم شده و نیز تمام سپاهیان خارجه را ، که بخدمت او اجیر گشته بودند ، پامورین شاه تسلیم کرد . میر و برزن (۲) ایرانی دیگر ، کاپادوکیه را تحویل داد . این شخص پدر زن داتام بود و برای اینکه طرف توجه شاه شود باغرنایاز ، که مامور گرفتن کاپادوکیه شده بود ، همدمت شده

شبهه با سواران خود گریخت . بعد داتام یبانی او را تعقیب کرده پسر سعد گردید ، ولی دیری نکند شد ، که داتام بخریک اردشیر گشته شد ( قضیه داتام یبانی نیز یبانی ) . در آسترس (۳) که از طرف شورشیان بسور رفته بود ، تا از پادشاه آن پول و کشتی بگیرد و با پنججاه کشتی و یاتصد تالان نقره (۴) برگشته بود ، همینکه بشوره (۵) واقع در آسیای صغیر رسید ، باین پناه ، که میخواهد تنبجا مذاکرات خود را با دربار مصر با اطلاع رومانه شورشیان برساند ، آنها را بمجمعی دعوت کرد و ، چون حاضر شدند ، آنها را گرفته بدربار اردشیر فرستاد و خودش مورد توجه مخصوص شاه شد . پس از این وقایع سایر شورشیان بی سرمانده همگی سر تسلیم پیش آوردند ( دیودور ، کتاب ۱۵ ، بند ۹۰ - ۹۱ ) . راجع بقضای مذکوره مقتضی است گفته شود ، که انبیا مختلف ویریشان بسیار است ، ولی جهات وقایع روشن نیست ، حتی نمیتوان بتعقیق دانست ، که اسامی مذکوره راجع بهمان اشخاص است ، که ما تصور میکنیم یا بدیگران ، بخصوص که اشخاص گاهی پادشاهان و گاه بر ضد او . بنا بر این نمیتوان وقایع را موافق قاصده علیت برشته ترتیب در آورد هبشدر از این وقایع برمیآید ، که ایالات نهری ایران در حال تجزیه و اختلال بودند و ولات از این وضع استفاده کرده راه خود سری پیش گرفته بودند . معلوم است ، که با این حال مستملکات یونانی ایران در آسیای صغیر نیز از این اغتشاش و اختلال استفاده میکردند ، مصر هم که از صست سال قبل از ایران جدا شده بود ، بالاخره با در نظر گرفتن این اوضاع باین نتیجه میرسیم ، که در اواخر سلطنت اردشیر راه برای اجرای مقاصد مقصودها هموار می شد . از احوال ایالات شرقی ایران در این زمان اطلاعی نداریم ، فقط تخمیری از سفر جنگی اردشیر بولایت کادوسیان دو دست است ، که بالاتر ذکر شد . انچه هم ، چنانکه از نتیجه معلوم است ، اردشیر استقلال داخلی دو پادشاه کادوسی را شناخت .

بحرینه آن ، که همه اش بلموست کشتی میرسید ، گردید . خود پادشاه مصر برخلاف عقیده آرتزیلاوس فرماندهی را برعهده گرفته بطرف فنیقیه حرکت کرد و چون بتزدیک فنیقیه دو آمد از مصر فرستاده در رسیده و خبر آورد ، که حاکم مصر یبانی شده و مامورین فرد نکتاب پسر پادشاه ، حکم فرماتند دست از قشون مصر بسور ، فرستاده ، تا او را بسطت دعوت کند پس از آن شورش بزودی بالا گرفت و پشام مصر سرایت کرد و پسر پادشاه مصر با شورشیان همداستان گردیده سرداران پادشاه هانی و سر بازان دهنه هانی داد . بالاخره بر اثر این اوضاع پادشاه مصر چهارم را در این دیده ، که از کور عربستان گذشته پناه بدربار ایران برد و هنر نصیرات را بخواهد ( ۳۶۱ ق . م ) ، اردشیر نه فقط از نصیر او در گذشت بل فرماندهی اردوشی را ، که بنا بود بقصد مصر حرکت کند ، بوی داد ، ولی در این وقت اردشیر پس از چهل و سه سال سلطنت فوت کرد و اخس بجای او نشست . در خلال این احوال تاخس نیز آرتزیلاوس برگشت و ، چون جرئت نکرد با پسر خود جنگ کند ، سردار یونانی او را بشهر یزدگی برد و در آن جا قشون نکتاب ، که از جهت همه برتری داشت ، او را محاصره کرد . بعد شبهه آرتزیلاوس محصورین را از شهر حرکت داده بجاتی برد ، که مونس محکی بود ( این محل را از هر طرف کانهائی احاطه داشت ) . در آنجا بواسطه خوبی مونس و رشادت یونانی ها قشون نکتاب شکست خورد و تاخس مجدداً پادشاه مصر شد . پس از آن آرتزیلاوس خواست به اسپارت بر گردد ، ولی وقتی که لازم وطن خود بود ، در شهر سیرن مرد و پش او را باصل پسان کرده به اسپارت بردند ( ۳۶۰ ق . م ) این است گفته ای دیودور ، ولی یبانی در نظر داشت ، که این مورخ اسامی پادشاهان مصر را مشوش ذکر کرده و نمیتوان محققاً معلوم کرد ، که وقایع مزبوره درجه زمانی روی داده ، اگر چه موافق حساب دیودور ، یعنی موافق سال سوم و سیصد و چهارم ، این وقایع در ۳۶۲ ق . م روی داده ولی از روایت پلوتارک ( آرتزیلاوس ، بند ۴۶ ) معلوم است ، که دیودور اسم پادشاه مصر را بجای نکتاب ناس نوشته موافق گفته پلوتارک نکتاب هدایای بسیار و دوست تالان نقره به آرتزیلاوس داده او را بیرون روانه صحره بعد پادشاه اسپارت در موقع مسافرت مرد و ، چون غسل برای پسان

(۱) Mausole . (۲) Mithrobarzane .  
(۳) Rhéomithrés . (۴) Leucé . (۵) Tachos .

(۶) سه میلیون تیرنگ طلا یا ۱۵ میلیون تقریباً .

کردن بدن او پیدا شد، بجای آن موم بکار بردند. در خانه زاید نیست گفته شوده موافق نوشته های مارتن مصرها شاهان ایران را از کبوجیه تاداروش دوم بیست و هفتین سلسله فرامنه خود میدانستند و همس از شورش مصر در سلطنت داریوش دوم، این افعاس را فرامنه خود محسوب میداشتند، سلسله ۲۸-آمبر، سلسله ۲۹-تفریت، آخریس، قسنج، سلسله ۳۰-نکتانب اول، ناخس، نکتانب دوم. در زمان نکتانب دوم، چنانکه بیاید، مصر از نو جزو ممالک ایران گردید (۱).

مبحث سیزدهم - قضایای داتام (۲). از وقایع سلطنت اردشیر یکی هم قضایای داتام است و در این باب کورنیوس نیپوس (۳) نویسنده رومی چنین گویند (داتام، بند ۱ - ۱۱)، در سفر جنگی اردشیر به ملک کادوسیان - کامیسار (۴) نلی، که حکومت لکسیری (۵) را داشت، کشته شد. (این ولایت قسمتی از کاپادوکیه و مجاور کیلیکیه بود. کامیسار از اهل کلاریه بشمار میرفت، ولی زنی داشت سکانی و از او پسری داتام نام. بعد از پندر در ولایت مزبور جانشین او شد. اول دفعه، که داتام شجاعت و کفایت خود را نشان داد، در قضیه تیوس (۶) پادشاه یا فلاگونه بود، که نیز با اردشیر مخالفت میکرد. چون تیوس پادشاه فرابت داشت، او در ابتداء ملائمت بکار برد، تا مگر پادشاه مزبور را باطاعت در آورد، ولی این وسیله نتیجه نداد و حتی نزدیک بود داتام بدام افتاده هلاک شود. پس از آنکه داتام از مرگ حتمی بجنبست، به تیوس اعلان جنگ داد و با وجود اینکه آری برزن والی لیدییه و پونی و فریگیه او را رها کرده کمک میفرستاد، داتام تیوس، زن و اولاد او را اسیر کرده و بعد، برای اینکه چهره مندی خود را بشاه بنماید، اسیر خود (تیوس) را برداشته هازم دربار شد. هنگامی، که میخواست وارد دربار گردد کاری کرد، که موجب حیرت شاه و درباریان گردید، توضیح آنکه تیوس شخصی بود بلند قامت، سکه سیاهی داشت خشن، صورتی پر از موهای دراز و ریش بلند و انبوه داتام لباسی فلزی بر او پوشید و طوق و یارمهای طلا بگردن و دستهای او در آورد و خود لباسی از پارچه زبری در بر کرده، کلاه خودشکاری

بر سر نهاده، گریزی بدست راست و سر برسمانی را، که تیوس را بآن بسته بود، بدست چپ گرفته، او را مانند جانوری در تنه پیشاپیش خود راند و بدین نحو وارد دربار شد. نازکی این منظره تمام درباریان را به شای آن جلب کرد و ازدحامی فریب روی داد. بعضی اشخاص، که پادشاه شنیده بودند، اسیر داتام، یعنی پادشاه یا فلاگونه را، شناختند و دهان نزد شاه رفته خبر ورود عجیب داتام را پاورسانیدند. شاه این خبر را باور نکرد و فرنا باذ را فرستاد تا تحقیق کرده خبر صحیح بیاورد. از بزودی برگشت و خبر مزبور را تأیید کرد و اردشیر فرمود که داتام با اسیرش بحضور بیاید. داتام بتجوی، که ذکر شد پیلو گاه شاه وارد شد و اردشیر، چون این منظره فریب و خنده آور را دید، نتوانست از اظهار شادی و شغف خودداری کند، بخصوص که هیچ انتظار دستگیر شدن یاغی خود را نداشت شاه داتام را بسیار نواخت و پادشاه خوبی بوی داد، بعد او را مأمور کرد، سکه در لشکر کشی فرنیاز و تیت رستس بمصر شرکت کند و با اختیاراتی داد، که با اختیارات دوسردار مزبور مساوی بود. پس از چندی اردشیر فرنیاز را احضار کرده سرداری قشون را به داتام سرد و او در تهیه قشون گشی شد، ولی دیری نگذشت، که اردشیر اسیر کرد داتام قوم خود را بر علیه آسپس (۷) والی کاتانی (۸) بکار برد. والی مزبور، نظر باینکه ایالت او دارای معایر تنگ و جنگلهای بسیار بود و با قوه کم میتوانست، در مقابل لشکر زیاد پاقتارد، باقی شده مالیاتی را که برای دربار حل میکردند، ضبط کرده بود. داتام، با اینکه منافس اقتضای میکرد بمصر برود، برای اجرای امر شاه با چند نفر از مردان کلر آذموده جنگی بکشتی نشسته به کیلیکیه در آمد و بعد، از کوههای نوزوس (۹) عبور کرده وارد ایالت آسپس شد. والی یاغی چون خبر آمدن داتام را شنید از پی میدیان (۱۰) کمک طلبید و دارای قوه زیاد گردید ولی داتام، بی اینکه متزلزل شود، با نهایت جرئت و جلالت بر آسپس تاخت و، چون والی باقی وضع را چنین دید، خود را باخت و تسلیم گردید و داتام اسیر را به مهرداد پس

آری بر تن سپرد، تا او را بمهر پادشاه برد. در این احوال، که داتام بتسویه قضیه آسپس پرداخته بود، اردشیر پیشانی شد از اینکه داتام یکی از بهترین سرداران خود را از جنگ مهمی مانند جنگ مصر باز داشته و چسپاری به آسپس (۱۱) مفرقشون ایران، که هیبست بمصر حمله برد، فرستاد تا به داتام بگوید از محل مزبور حرکت نکنند چنانکه شاه در راه باشخاصی، که آسپس را بدریغ میبردند، برخورد و این نکته که داتام باین زودی بهره مند گردید، اثر بسیار خوبی در شاه کرد و داتام نزد اردشیر بسیار مقرب و مورد اعتماد شد، ولی در پیلوسیان بر او حسد بر نه هم عهد شدند، سکه او را هلاک کنند، شخصی در دربار بود یاقداس نام، که حفاظت خزانه را بر عهده داشت، او از کنگاش درباریان نسبت به داتام آگاه شده وی را مطلع داشت و باو رسانید، که اگر در جنگ مصر بهره مند نگردد، دچار غاطره بزرگ خواهد شد، داتام تردید در صحت این خبر نکرد و با چند نفر از همراهان صدیقی خود از خدمت اردشیر دست کشید بطرف کاپادوکیه رفت و از آنجا به یا فلاگونه در آمده آنرا تسخیر کرد. در این احوال باو شیر رسید، که پی میدیان میخواهند بر او قیام کنند، داتام پسر خود را بقصد آنها روانه کرد و او در جنگ کشته شد. پس از آن خود داتام بچنگ دشمن شناخت و چون میترور برزن (۱۲) پادشاه او یقین کرد، که دامادش از عهده پی میدیان بر نخواهد آمد، شبانه فرار کرده نزد آنها رفت. وقتیکه خبر فرار او به داتام رسید، در لشکر خود ائتشار داد، که پیشو زنی بحکم خود او نزد دشمن رفته و در اضافی چنین فداکاری باید او را نجات داد و اگر سپاهیان دشمن از ددون و بیرون مورد حمله قوای میترور برزن و سپاهیان داتام گردند، همه ریز ریز خواهند شد. پس از آن داتام حمله را شروع کرد و پی میدیان، چون یقین کردند، که میترور برزن و کسان او با داتام تبانی کرده اند، اول سپاهیان میترور برزن برداشتند. داتام از این موقع استفاده کرده قلب قشون پی میدیان را در هم شکست و عده بسیار از آنها کشته اردوی دشمن را بمصرف در آورد. در این احوال شیس، مان (۱۳) پسر بزرگ داتام به اردشیر اطلاع داد، که پدرش یاغی شده و بر اثر آن اردشیر او نوافرادات (۱۴) را مأمور کرد، که او را

(۱) ابودرجان بیرونی در آثار الباقیه (صفحه ۹۹، چاپ لیب سیک ۱۹۲۳) اسامی پادشاهان مصر را پس از شورش آن در زمان داریوش دوم چنین نوشته، آمرطیوس، فارطاس، اوخرس، قساموت و موناطوس، ناماغاناس، طوس، ناماغاناس. از مقایسه معلوم است، که این اسامی مصحف اسامی مذکور است.

(۱) Thyus. (۲) Datane. (۳) Cornelius Nepos. (۴) Camisar. (۵) Leucocyrie. (۶) Aké (Acé)  
 (۷) Aspis. (۸) Cataonie. (۹) Taurus. (۱۰) Pisidiens. (۱۱) Aké (Acé)  
 (۱۲) Mithrobarzane. (۱۳) Schismas. (۱۴) Autopliradate.



با صلحت در آورد. وقتی که داتام خبر نزدیک شدن این سردار را شنید، در ابتدا، خواست در بند کیلیکیه را تصرف کرده نگذارد دشمن او را در این ولایت گردد. ولی پذیرد سر بود در رسید و نتوانست مقصود خود را انجام دهد. پس از آن داتام جانی را برای جنگ بر گزید، که برتری همه اوتو فرادات بی اثر ماند. همه قشون اوتو فرادات هارت بود از ۲ بیست هزار سوار. صد هزار پیاده. سه هزار فلاخن دار از مردان جنگی، که ایرانیهای آن زمان کرداس (۱) مینامیدند و نیز هشت هزار نفر از اهل کاپادوکیه، پنج هزار نفر از اهل یافلاکوتیه، ده هزار لرگیانی، پنج هزار لیدیانی، سه هزار اسپانیایی و یونانی، دوهزار از اهل کیلیکیه، هشتاد و سه هزار از منی، همه نرات داتام بقدری کمتر بود، حکه میتوانست فقط يك نفر در مقابل بیست نفر بگذارد. با وجود این داتام حله یرد و همه بسیار از سپاهیان اردشیر گشت. و حال آنکه تلفات او فقط هزار نفر بود، پس از آن داتام باز برتری خود را حفظ کرد، زیرا فقط وقتی دشمن حله میکرد، که موقع نظامی را برای بسیاری قوای دشمن و کمی قشون خود مناسب میدید، یعنی وقتی که حساب کرده باین نتیجه میرسید، که بواسطه معبرهای تنگه سپاهیان شاه نمیتواند از فرونی همه شان استفاده کنند. بالاخره اوتو فرادات دید، که نتیجه جنگ برای شاه و خود او خطرناک است و بنا بر این با داتام داخل مذاکره شد، که او با شاه صلح کند و صلح انجام یافت. ولی اردشیر کینه داتام را ببل گرفت و با این مقصود دامهایی برای او گسترده و داتام هر دو نیمه بواسطه زورنگی با بهر بندی از این دامها بیرون گشت. تا آمد، بالاخره مهرداد پسر آری برزن خاندانه این سردار در کشت. توضیح آنکه به اردشیر وعده کرد داتام را بکشد، مشروط بر اینکه پس از آن شاه با او اجازه ندهد. هر آنچه خواهد بکند و برای استعکام همه رومیان، چنانکه عادت پارسیان است، صورت یک دست داشت را برای او فرستد. اردشیر چنین کرد و مهرداد وانمود، که بشاه یافی شده و پس از چندی روابطی با داتام یافت. زمانی گذشت، تا مهرداد دریافت، که جلب اعتقاد داتام را کرده و از او خواست بکند بگرزا ملاقات و هفتاد جنگ بزرگی را بر ضد شاه طرح کنند. داتام راضی شد و محل و روز ملاقات معین گردید. مهرداد قبل از روز موهود بمحل سر بود رفته شمشیرهایی جدا جدا

زیر خاک کرد. بعد در روز موهود داتام و مهرداد یکدیگر را ملاقات کردند و پس از آنکه داتام از مهرداد مفارقت جست، هنوز خیلی دور نشده بود، که شنید مهرداد او را صدا میکند و میگوید، مطلبی را فراموش کرده مذاکره کند. داتام برگشت و مهرداد شمشیری از خاک بیرون کشید زیر لباس پنهان کرد و، همینکه داتام باو رسید، محلی را نشان داده گفت، اینجا برای اردوگاه خیلی مناسب است و، چون داتام برگشت، که آن محل را ببیند، مهرداد شمشیر را از پشت پش او فرو برد و او در حال افتاد و در گشت. کرئلیوس نبوس در خانه گوید «این مرد بزرگ، که بواسطه زورنگی و احتیاط نسبت همه بسیار از دشمنان خود فاتح بود، هیچگاه بخت و طغر متوسل نشد، بالاخره بدامی افتاد، حکه خانه دوست نما برای او گسترده بود». موافق نوشته های دیودور داتام تقریباً در ۳۶۲ ق. م کشته شد (کتاب ۱۵، بند ۹۱). ولی این مورخ فضایی داتام را خیلی مختصر تر و در بعضی نوشته منسجم نوشته و در اینجا هم مانند یاقبگری ولات ایران در ممالک غربی و قایم برشته ترتیب در بنامه. دیودور اصلاً از اوتو فرادات ذکر نکرده. او گوید، که داتام یافی، کاپادوکیه را در تصرف داشت و اردشیر او را به باز را جنگ او فرستاد. بعد پیرو برزن پندرن داتام خیانت ورزیده با ده هزار سوار بطرف ارته باز رفت و داتام او را تعقیب کرد، از طرف دیگر ارته باز، بصورت اینکه این فراد دامی است، که داتام برای او گسترده، بقشون شاه حکم کرد با پیرو برزن جنگند. او در میان توجه از پس و پیش واقع شد و سر از آنش گشته شدند، مگر همه، که به داتام پناه برده امان خواستند. پس از این جنگ، که بهر بندی داتام خاتمه یافت، بر شهرت نام داتام افزود. در شاهنامه مقتضی است گفته شود، که در تاریخ ایران قدیم در چند جا ذکر می آید از این اسم، یعنی داتام، شده و معلوم است، که چند نفر این نام داشته اند. ۱ - کرئلیوس در ترتیب کوروش رئیس کادوسیان را، که متحدین کوروش بوده اند، داتام (۲) نامیده (کتاب ۵، فصل ۳). ۲ - اشیل در نمایش خزن انگیز ۳ یلمها ۴ اسم شخصی را، که در جنگ سالامین کشته شده. داتام (۳) نوشته. ۳ - کرئلیوس نبوس و دیودور، چنانکه گذشت، اسم پسر کابسلاری را چنین ذکر کرده اند. ۴ - از پادشاهان

کاپادوکیه شخصی، که پسر آنافاس (۴) نام دارد، چنین نام داشته (نامه های ایرانی، صده ۴۰۲). ولی از همه این اشخاص مشهورتر همان داتام هرت سوم است، که ذکر خود او و کارهایش در این بحث گذشت. چون در این بحث و بحث قبل ذکر می آید مهرداد و پدر او آری برزن شده، مقتضی است بفرماییم، که آری برزن پسر مهرداد بود و او پسر آری برزن تولد (۵) نیاکان این پارسی از ولات ایران بشمار میرفته. مهرداد در زمان اردشیر شهر کیوس (۶) را، که دو کنار دریای مرمره بود، تخریب کرد و محب یونان گردید. آری برزن پسر او نیز محب یونان بود و بر اردشیر یافی شد. ولی بهر بندی نیافت، پس آری برزن مانند پدرش مهرداد نام داشت و، چنانکه گذشت، داتام را کشت وقتی که اسکندر با آسیای صغیر آمد، شهر کیوس را از او گرفت، ولی مهرداد از اسکندر تمکین نکرد. بعدها اعیان مهرداد در بنت امارت و بعد سلطنت یافتند، چنانکه در جای خود می آید مهرداد ششم، که سردی بود فوق العاده و جنگهای نامی با رومیها کرد، از همین خانواده بیرون آمد. بنا بر این پانین تولد پنت کاپادوکی، که در قرون بعد اقتدار اهمیت یافت، از این خانواده بودند.

#### بحث چهاردهم

روابط ایران و یونان پس از صدور فرمان صلح - با وجود اوضاع خراب دربار اردشیر دوم، ضعف و سستی، حکه از این جهت برای ایران آرزوی مستولی شده بود، شورشهای بی دریغ، که در اطراف و اکناف ممالک وسیع ایران دوی میداد و یاقبگری ولات و رؤساء قشون، نفوذ ایران در یونان بدرجه رسید، که تا آن زمان سابقه نداشت، دول یونان، خطر یونانی که با یکدیگر داشتند، همواره دخالت دربار ایران را در امور داخلیشان تقاضا میکردند، حل منازعات خود را از اردشیر میخواستند و برای همراه کردن دربار ایران با سرزمینی، که تعقیب میکردند، بی دریغ سفراتی بدربار اردشیر میفرستادند. او هم احکامی بنسبت این و آن میداد و، بعد طرفی، که بر علیه آن حکمی صادر شده بوده بدربار شوس آمده بر له خود امری صادر میکرد و سپس طرفین بهم میافزادند و پس از منازعه و محاصره بلا میبایست والی لیدی وارد میگردید. در این وقت یونانیها دور او را میگردند و دسائس و تیرنگها

(۱) Cardace کرئلیوس نبوس، چون رومی بود کرداک با کردو کرا کرداس نوشته، (C) را باید (K) خواند. مقصود همان کردها هستند، که بالاتر ذکرشان گذشته. (۲) Cios. (۳) Datames. (۴) Anaphas. (۵) Orontobate. (۶) Cios.

شروع می‌شد، از این والی آسیای صغیر نزد آن والی و از آن یکی نزد یک نفر یغی می‌رفتند، و قتیکه بالاشره در هیچ جا مقصود آنها انجام نیشد، باز بدربارشوش آمده و در این جا حمان یا طرفدارانی یافته فرمائی صادر می‌کردند و کفایای حیرت آور از نو شروع می‌شد. این اوضاع نه فعل در خود یونان برقرار بود، بلکه یونانیهای جزیره سی سیل و ایطالیا نیز میخواستند در میدان این منازعات خانگی داخل شوند و دربار هخامنشی این زمین بایوسیدگی تمام از کانتش حکم عالی عالم یونانی شده بود، گوئی، که یونانیهای این زمان نمیتوانستند بی این شاه بزرگ (مورخین شاهان ایران قدیم را غالباً چنین میخوانند) بزند گانی سیاسی خودشان را اداره کنند.

چند سال پس از صلح اسپارتیها، که از اوضاع یونان بواسطه فتح اهالی تیب و برتری آنها در یونان ناراضی بودند، باز آنتالسیداس را بدربار ایران فرستاد و خواستار شدند، که شاه دخالت کرده شرایط صلح را بسوق عمل گذارد (۳۷۲ ق. م). دربار ایران این تقاضا را پذیرفته فیلیس کوس (۱) نامی را یونان فرستاد، تا اعلام کند، که دول یونانی باید موافق فرمان صلح رفتار کنند، این فرمانده، چنانکه کزفون گوید (تاریخ یونان، کتاب ۷، بند ۱) ضمناً پولی بدولت اسپارت داد، تا قشونی تهیه کند، زیرا دولت اسپارت بر اثر همراهی ایران با دشمنان او بقدری در این زمان ضعیف شده بود، که دیگر مورد ملاحظه و بیم نبود و بعکس دولت تیب، که بواسطه فتح خود نسبت به اسپارت قوتی یافته بود، تکرانی هائی ایجاد میکرد، آرایش موقتی برقرار شد، ولی دولی نداشته بزیر اهالی تیب، که همواره در صدد بودند، برتری در یونان داشته باشند، باین خیال اقدامند، که اگر دربار ایران را با خود همراه کنند، از این راه میتوانند مقصود خود برسند. بنابراین متصدین خود را جمع کرده بآنها گفتند، که از دول یونان هر یک سفیری بدربار اردشیر دارند و لازم است، که ما هم سفیری بدربار اردوانه کنیم. بر این فکر پلوپیداس (۲) را، که از رجال مهم تیب بود، انتخاب کرده به ایران فرستادند. این سفیر چند نفر نماینده از قسمت‌های دیگر یونان مانند آرتکادی و آرتکس همراه خود آورد (۳۶۷ ق. م). آتنی‌ها نیز، همینکه از رفتن صفرای تیب بدربار ایران، آگاه شدند، گفتند، ما هم باین سفیری بارسیم، تا آتن بی مدافع نباشد. اردشیر سفیر تیب را خیلی

گرم پذیرفت، زیرا اولاتی هانست به - اسپارتی‌ها در لیکرا فایز شده و در لاکونی بهره مندین یافته بودند. ثانیاً سفیر تیب به اردشیر گفت، که در جنگ پلاته (در زمان ششبارشا) تیب در میان دول یونانی یگانه توانی بود، که عارفداری از ایران کرد و، اگر اخیراً اسپارت با تیب طرف شد، از این جهت بود، که دولت سزبوره با ایالات آژزیلاس بر ضد ایران همراه نگردید. چون این اظهارات نص واقع بود و ایرانیانم از گفته‌های سفیری اطلاع نبودند، اردشیر سفیر تیب را بسیار نواخت و گفت، چه همراهی از من میخواهید. سفیر جواب داد، آن خواهیم، که مین (۳) از قید اسپارت آزاد باشد و آتنی‌ها با جرعه خود سواحل باسی را تهدید نکنند. دربار ایران، پس از آنکه مطالب صفرای دول یونانی را فهمید، با مقاصد اهالی تیب همراه گردیده اعلام کرد، که تیب باید شهر اول یونان باشد و هر کس برخلاف آن رفتار کند، شاه مجبورش خواهد کرد، که مطیع شود و، اگر آتن خلص اسلحه از خود نکند، با آن همان معامله خواهد شد، که بابایی میکنند. اهالی تیب از حکم شاه شادینا کردند، فرمان او را بدست گرفته اینجا و آنجا برده بجه نشان دادند و مضمون آنرا در تمام یونان منتشر ساختند، ولی یونانیهای دیگر نتوانستند برتری تیب را بشناسند و باز منازعه شروع شد و، پس از کشمکش‌های بسیار آتن باز سفیری بدربار ایران فرستاد مساعدت شاه را درخواست کرد و اردشیر با آن بیعتی، که در امور داشت، گفت، چه عیب دارد، آتن مجاز است، که بحریه خود را حفظ کند و شهر آم فیلیس را هم داشته باشد (این شهر میخواست اسللال یابد). در جیتی که سفیر آتن در دربار ایران برای طلب عنایت شاه میکوشید، دولت اردشیر به آری برژن والی ایران در قریبکی، که یغی شده بود، کمک و سناً مقصود خود را، که امر صرف جزیره ساس بود، مطیع میکرد. و بعد از آتن اسپارت هم با این یغی همراه بود. از توفرادات رئیس مشون ایران مأمور شد با او حنک کند، ولی کاری نکرد و در دربار هم همینی باین و نایب نبدادند، چه چنانتهای درباری، چنانکه یابد، و اوضاع منشوش و دردم دولت مجالی برای این کارها باقی نیکداشت، یاقبکری و سوزش سدرجا تمام قسمت‌های آسیای صغیر سرایت کرد و،

چنانکه گذشت، اهالی سیسیه، باغلا کونیه، کلبلیکیه، لیدیه، بی سیدی و غیره هر کدام شویت خود یک نفر یغی یافته دور او جمع شدند و کار بجائی کشید، که داناتر کار پادو کیه اعلان استقلال داد. در این احوال اسپارتیها از حکم شاه، که باید مین مستقل باشد، سخت ناراضی شدند و از راه کینه ورزی آژزیلاس را به مصر فرستادند، تا بشورشبان کمک کند، ولی وقتی که او بمصر وارد شد، دید خابریاس سردار آتنی در آنجا محکم نشسته و از روی اضطرار راضی گردید، که ریاست یونانی‌های صغیر را بار بدهند. شورش‌های آسیای صغیر را بالاخره دربار ایران، چنانکه ذکر شد، بعضی را با اسلحه و برخی را با پول و برانگیختن متنفذی بر متنفذی و تحریک بقتل و خیانت فروشانند، ولی اوضاع یونان همچنان حال باقی ماند. مستملکات یونانی نشین ایران در آسیای صغیر نیز احوال درقت آوری داشتند. توضیح آنکه دولت ایران در امور داخلی شهرهای یونانی دخالت نمیکرد، بجز شهر امور خود را موافق قوانین خود اداره کرده باج میداد و گاهی هم تأدیة باج در بونه تأخیر می‌ماند. با وجود این شهرها آسیای صغیر، جهت آن دوتیرگی دائمی بود، که در هر شهر وجود داشت، دست طرفدار حکومت ملی و هواخواه آتن بودند، همه حکومت اولیکارشی (یعنی حکومت همه قلیل) میخواستند و از اسپارت حمایت میکردند، چون در خود یونان رقابت و ضدیت شدیدی بین آتن و اسپارت وجود داشت، تمام منازعات و خصومت‌های این دو دولت در منمرات یونانی نیز منعکس می‌شد و این شهرها هم بدو دسته تقسیم شده بجان یکدیگر می‌افتادند، اوضاع داخلی این شهرها چنان بود، که ولات ایران در لیدیه بکلی سردرگم شده بودند، زیرا این منازعات و جنگ‌های درونی بالاخره بفارت اهالی تمام می‌شد و منمرات همواره دو بخرابی می‌رفتند. بالاخره دولت ایران صلاح دید، که امور شهری را، کما فی السابق بخود اهالی شهر واگذارند، ولی در هر شهر از کی ساخته ساختاری در آنجا بشناسند، نادمه‌های ملی و اشرافی بهم نیفتند. چنین بود احوال یونان و مستملکات یونانی ایران در آسیای صغیر، وقتی که اردشیر در گذشت.

مبحث یازدهم - چنانتهای درباری، قوت اردشیر، خانواده و خصائل او، قتل در پوش اردشیر بقول بعضی مورخین قدیم ۳۶۰ ق. م هندی و غیر هندی داشت و، چنانکه زوسن

گویند (کتاب ۱۰، بند ۱) دارای یکصد و پانزده  
پسر و دختر بود، ولی اصلب آنها در  
زمان حیات او مرده بودند. از پسران او  
اسم چهار تن در تاریخ باقی مانده:  
۱ - داریوش، که بزرگتر از همه بود. ۲ -  
آریاسپ، (۱) ۳ - آخس (۲) ۴ - ارسام (۳)  
سه پسر اولی از زن عقدی بودند و ارسام  
از زن غیرعقدی. اسم آخری داریوش تاراکه  
چنین نوشته، ولی ژوستین گوید (همانجا)،  
که او را آریورانت (۴) مینامیدند. اردشیر،  
چون بکهنوت رسید، در سیاحت، که بین  
داریوش و آخس رقابتی رایج بخت سلطنت  
موجود است. این اتفاق خانوادگی، چنانکه  
پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۳۱)،  
درباریان را بدم دست تقسیم کرده بود.  
آنها بیکه عاقلتر بودند، عقیده داشتند، که  
پس از فوت اردشیر پسر بزرگتر او داریوش  
بر تخت بنشیند، چنانکه پس از فوت داریوش  
دوم هم اردشیر ولد اردشش جانشین او شده  
ولی آخس، که تندخو و ناراحت بود، پدر عدلانی  
در میان درباریان داشت و آخس را دختر و زن  
اردشیر را بطرف خود جلب کرده بوی و همه  
داده بود، که پس از فوت پدر، او را  
از دواج و مالک کند. حتی در دربار بعضی  
میگفتند، که آخس با این زن در تهران  
روابطی دارد و شاه از این قضیه آگاه نیست.  
اردشیر از این نظر، که پس از فوت او  
واقعه، مانند قضیه کوروش کوچک پیش  
نیاید، مصمم شد داریوش را، که ۲۵ سال  
داشت در زمان حیات خود ولیعهد کند  
با این مقصود باز اجازه داد تبار راست  
پسر کردارد. (پلوتارک گوید (بند ۳۲)  
رسمی است درباری که پس از اینکه ولیعهدی  
مبین شد، او عنایتی از شاه در خواست  
میکند و اگر موضوع درخواست پذیرفتی  
باشد، شاه بسبب او از قبول آن امتناع ورزد.  
داریوش از شاه درخواست کرد، که زنی  
را آریاسپی (۵) نام یار بدهد. این زن در  
نومیه واقع در ولایت یمن از والدین آزاد  
تولد یافته و دارای تربیت خوبی بود، شبی  
که زنان پشام در منزل کوروش کوچک دعوت  
داشتند، او نیز دعوت شده بود و وقتل و  
اعطوار ضعیفانه اش بقدری جلب توجه کوروش  
را کرد، که از آن شب بپس او دل بستگی  
و علاقه خاصی باین زن یافته وی را در حرم  
خود پذیرفت و بر تمام زنان غیر عقدی خود  
مقدم داشت. پس از جنگ کوناکسا و فوت  
کوروش این زن بحرم اردشیر درآمد و  
مورد محبت او گردید. بنا بر این اردشیر  
از درخواست داریوش منکر و ملول شد،  
زیرا خارجی ها بقدری نسبت برسان خود

متعصب اند، که نه فقط تکلمها با زن میر.  
عقدی شاه خیانت بزرگی میدانند بل از  
راهی، که گردونه زن از آن عبور میکند،  
نمی توان گذشت. با وجود اینکه اردشیر  
آخس را دختر خود را برخلاف قوانین پارس  
از دواج کرده بود و با اینکه سبب و خصمت  
زن غیرعقدی داشت، در جواب درخواست  
داریوش گفت، میتوانی این زن را بحرم خود  
وارد کنی. ولی شرطی که آریاسپی، طیب  
خاطر را حسی شود. بعد زن را خواست تکلیف  
داریوش را باو گفتند و او برخلاف انتظار  
شاه داریوش را ترجیح داد. اردشیر تسکین  
کرد، ولی چیزی نگذشت، که امر کرد  
آریاسپی را کشته و سید از نهایتا کنند (این سبب  
در همدان بود) و موافق قوانین این سبب  
زنانی، که کشته آن میشدند، میبایست مادام  
العیات از زناشویی دوری جویند. اردشیر  
تصور نمیکرد، حکم داریوش اهمیت باین  
اقدام بدهد و حتی مرید داشت، که پسرش  
آخرا مانده انتقامی کوچک یا بشکل مزاحی  
تلقی خواهد کرد. ولی داریوش از فرط  
محبت به آریاسپی یا از این جهت، که این  
امر را حیل از طرف پدر خود دانست،  
سخت آزاده خاطر گردید. نیری باز (که  
بالا تر ذکرش گذشته) دریافت، که داریوش  
سخت از شاه رنجیده و چون خود او هم  
دور دختر شاه سخت آزاده خاطر بود،  
باو نزدیک شده بآتش کینه و دردی داریوش  
دامن زد. برای روشن بودن مطلب لازم  
است بیفزایم، که بگفته پلوتارک (همانجا،  
بند ۳۳) اردشیر وعده کرده بود، سه تراز  
دختران خود را برای این سه نفر تزویج  
کند: آپاما (۶) را برای نریا، رودگونه (۷)  
و ابرای ارنه (۸) و آخس نریس (۹) را برای  
نیری باز، ولی بعد نسبت به نیری باز خلف  
و عهد کرده آخس نریس را خودش بجای  
انگام در آورد و گفت، که آخس سا (۱۰)  
کوچکترین دختر خود را به نیری باز خواهد  
داد و پس از آن هاشق او شده این دختر  
را بستیاری بروشات، چنانکه بالا تر گذشت،  
از دواج کرد. نیری باز را مورخ مذکور  
چنین توصیف میکند، او طبعاً میل به  
بازیگری داشت، ولی سبک مغز بود. گاهی  
بانه از بلند میشد، که اردشیر او را در ردیف  
اولین رجال دربار بشمار میآورد و گاه بقدری  
تزلزل میکرد، که همه او را بستی و حقیر میشماردند  
نیری باز نمیتوانست در این پست و بلندها

خود را عاقلانه اداره کند، در بلندی بقدری  
مکرم من میشد، که همه از او دوری میجوستند  
و در پستی نه فقط حاضر نمیشد تمکین یا  
فروتنی کند، بلکه بقدری بر تکبر خود  
میافزود، که قابل تحمل نبود. نیری با ذی بوسه  
به داریوش میگفت «کلاه بلند داشتن چه  
فایده دارد (مقصود تبار راست است)،  
اگر شخص اقتدارات خود را هم بلند نکند  
و شا در اشیاء بزرگ کند. برادر عما تکیه  
باصطبار و وزن زنها داده همه روزه مقام خود  
را محکم میکند، و حال آنکه شما بیخبر غرقت  
خود، که همواره نقشه های خود را تغییر میدهند،  
امپراتور بوده تصور میکنید ولایت عهدی ای  
شاه تأمین شده. اردشیر، که برای یک زن،  
قانونی را که تاحال در پارس لایقیر بود،  
بر سر گذارد، آخس مهمترین موضوعی بوعده  
خود وفا خواهد کرد؟ تفاوت بسیار است  
بین اینکه آخس بخت نرسد یا آنکه آخرا  
از شاه باز ستاند، زیرا، اگر او شاه  
نباشد، میتواند سادات مندان زندگانی کند  
ولی شاه صفا ولیعهد هستید، باید سلطنت  
کنید یا بگریید؟ پلوتارک در اینجا گوید،  
وسعت ممالک ایران و ترسی که داریوش از  
آخس داشت، نیری باز را باین اقدام  
میداشت و در انواع قیرمهم از این جهت،  
که آریاسپی را رنجیده بودند، غضب داریوش  
را تحریک میکرد. (مقصود از در انواع قیرمهم  
قیرمربوس (۱۱) است که قیرسی ها برای او  
پرستش مخصوصی داشتند، و یونانیهای قدیم  
او را در انواع جمال میدانستند. پلوتارک  
میخواهد بگوید، که چون آریاسپی را کشته  
کرده از زناشویی باز داشتند، در انواع قیرمهم  
مد کوره شمشکین شد). بعد مورخ خبر بورد  
گوید، راهی که ما را بمقصود میرساند،  
هموار و ملایم است، ولی غالباً مردم بواسطه  
ادانتی یا بی تجربگی بد را خوب پنداشته  
راه بد را انتخاب میکنند. بالاخر مرد داریوش  
کاملاً در تحت نفوذ نیری باز درآمد و او  
کنگاشی ترتیب داد، که درباریان بسیاری  
در آن داخل بودند. در این احوال یکی  
از خواجه ها از کنگاش مزبور آگاه شده  
ساز را مطلع کرد. موضوع کنگاش این  
بود، که شبانه داخل اطاق خواب شاه شده  
سرش را از بدن جدا کنند. اردشیر، پس  
از اینکه خبر مزبور بوی رسد، درید،  
نه میتواند این خبر را بی اهمیت تصور  
کند زیرا جانش ممکن است در خطر  
باشد، و نه فوراً باور کرده ترتیب اثر بآن  
بدهد. این بود، که خواجه مذکور سیرد،

(۱) Ariaspes. (۲) Ochoa. (۳) Arsames. (۴) Arriorathe. (۵) Aspasie.

(۶) Apama. (۷) Rodogune (A) Oronte. (۹) Amestris. (۱۰) Atossa. (۱۱) Vénus.

قدم بدم مراب احوال کنگاشان باشد و بعد امر کرد در اطاق خواب یشت تخت خوابش درجه باطاق دیگر بلا کرده و آنرا پایارچه ای پوشند. خدساعتی که خواجه معین کرده بود، اردشیر بر تخت خواب خوابیده منتظر کنگاشین گردید. اینها در سلامت مهود وارد اطاق شده، ولی اردشیر تأمل کرد، تا آنها نزدیک گفته همه را شناخت بعد همینکه آنها خنجرها را کشید بطرف تخت شامزغند، اردشیر پرده درجه را بلند کرده باطاق دیگر رفت و در راه فریاد کنگاشان را اولان را شنید. در این احوال، چون کنگاشی ها تیرشان بسنگه آمد و شاه آنها را شناخت، گریختند و به تیری بازم گفتند، چنان کند، ولی فراولان رسیده تیری باز را احاطه کردند و او چند نفر را کشت، تا آنکه زوینی باو اصابت کرد وی را از پای در آورد. پس از آن بحکم اردشیر داریوش و اطفال او توقیف شدند و باهر شاه محکمه از قضات شورای شاهی (پلوتارک قضات را چنین میخوانند) تشکیل گردید و اشخاصی نیز بحکم شامعین شدند، تا تقصیر داریوش را بگویند (مقصود هبت اتهامیه است). علاوه بر این اقدامات اردشیر امر کرد، که منشی های محکمه همیشه قضات را نوشته نزد او آورند. قضاة با اتفاق آراء حکم اعدام دادند و مجریان احکام محکمه داریوش را گرفته باطاقی، که یعلوی محکمه بود، بردند و جلاد با تیش حاضر شد، که رأی محکمه را اجراء کند، ولی همینکه داریوش را دید، متوحش شد و بطرف دروازه اطاق عقب رفت، زیرا نیارست بروی عهد دست بلند کند. قضای، که در اطاق دیگر بودند، او را تشجیع کردند، که وظیفه خود را انجام دهد و جلاد پس از آن داریوش را گرفته سرش را با تیغ از بدن جدا کرد. پلوتارک گوید (اردشیر، بند ۳۶)، بعضی مورخین گفته اند، که اردشیر در محکمه حاضر بود و، وقتی که داریوش دید، تقصیر او ثابت شده، در پیش شاه رویش را بر زمین نهاده غمخود را باهجر والاحاح درخواست کرد، ولی اردشیر برخواست و از سمت غضب و خشم قه خود را کشید آن قدر داریوش را زد، تا او جان سیرد و بعد، که بقصر خود برگشت آفتاب دایرستش کرد (مقصود میثرب النوع آفتاب است) و بدربارها گفت، «ای رجال پادسی، بختاهای خودتان بر گردید و همه بگویند شخصی، صحت برسد من

کنگاش کرده بود، کنگاشی که بزرگترین جنایت و بیبذی است. هرمن بزرگه او را سیامت کرد». چون پلوتارک روایت اولی را مقدم ذکر کرده معلوم است، که آن را صحیح تر میدانسته. زوستن گوید (کتاب ۱۰، بند ۱-۲)، که پنجاه نفر از پسران داریوش در این جنایت شرکت داشتند و پس از قتل داریوش زنان و اولاد او را هم کشتند، ولی این روایت نباید صحیح باشد، زیرا اکثر اولاد اردشیر در جنایت او سرمد بودند و دیگر اینکه پلوتارک در باب قتل زنان و اولاد داریوش ساکت است. قتل آریاسپ (۱) و آرسان (۲)، اخص پس از قتل داریوش امپراتور گشت، که مقصود خواهد رسید، بخصوص، که آتیس سا باو همراه بود، ولی دو مانع در پیش داشت. اول اردشیر از زن عقیقی پسری داشت آریاسپ نام، که بعد از قتل داریوش بتخت سلطنت از همه نزدیکتر بود. علاوه بر اینکه او از اخص بزرگتر بود، از جهت خلق خوش و جنیبات ملاطفتی که داشت، باوسی ها او را دوست میداشتند. مانع دیگر آرسان، زاده یکی از زنان غیر عقیقی اردشیر، بود که شاه او را بسیار دوست میداشت. اخص مصمم شد، که هر دو مانع را از پیش بردارد و برای هلاک کردن آریاسپ اشخاصی را از محارم و نزدیکان شاه تعیین کرد، که همواره خبرهای بد باو داده نمایی او کنند، که شاه از پسرش غمخور است و تصور میکند، که او هم در کنگاش داریوش دست داشته. این نوع خبرها بقدری متواتر باو رسید و حنان او را بکفر غنار شدن و زجرهای کوا کون تهدید کردند. تا بالاخره آریاسپ ترجیح داد بدست خود کشته شده از شکنجه ها و زجرهایی، که برای او توصیف میکردند، برهد. با این تصمیم شربی برای خود تهیه کرده آسامه و در گفتات، اردشیر از فرود او در اندوهی صبیق فرود رفت و زار بر سر خود گریست. گویند، جهت مرگ او را قهید، ولی بواسطه کهولت نتوانست امر با حقیقات و کشف قضیه کند و بالتبعه این واقعه را برو نیاورده تمام محبت خود را به آرسان متوجه داشت و او را مورد اعتماد خود قرار داد. اخص، چون دید، آرسان آخرین مانعی است، صکه در پیش دارد، برانلاف او نیز کسر بست و هاریات (۳) پسر تبری باو را بر آن داشت، که او را بکشد. در قضیه آرسان نیز بقتل رسید و پس از آن اردشیر، که خیلی پیر بود دیگر نتوانست تحمل این فقدان را کند و بزودی در گذشت.

قوت اردشیر - راجع پس و مدت سلطنت او روایات مختلف است، پلوتارک گوید در سن ۹۴ سالگی در سال شصت و دوم سلطنت خود فوت کرد (اردشیر، بند ۳۸). دی نون هم همین عقیده را داشته. دیودورسی، میلی نوشته (کتاب ۱۰، بند ۹۳)، که ۴۳ سال سلطنت کرد و در سال سوم الیاد ۱۰۴ فوت کرد. بنا بر این حساب فوت او در ۳۶۲ ق. م روی داده. بعضی فوت او را در ۳۶۰ ق. م دانسته اند، ولی نند که گوید، که در ۳۵۸ ق. م در گذشته ۴۶ سال سلطنت کرده (تجلیات تاریخی المص، صفحه ۱۱۵).

خانواده اردشیر، خانواده این شاه، بالذات صکه اسامی اشخاص در تاریخ ذکر شده، عبارت بود، از ملکه، که استاتیرا نام داشت و زنان بسیار دیگر که، چنانکه گذشت، گویند عدد شان به ۳۶۰ میرسیده. از پسران او این نامها ذکر شده، داریوش، آریاسپ، اخص، آرسان (که باید اوسام باشد). از دختران او اینها معلوم اند، انا (۴) و نیز آتیس، آتیس تریس (هر دو زنان اردشیر بودند). آریاسا (زن فرنا باو). زده گوته (زن اوست).

خصائل اردشیر دوم. از آنچه راجع بوقایع سلطنت اردشیر دوم (با حافظه) گفته شد صفات او معلوم است و گمان میرود، که بسط مقال لازم نباشد. اگر بخواهیم در چند کلمه او را توصیف کنیم، باید گفت، که شاهی بیوه، تمیل و راحت طلب، محالاً ملایم و کماهی شدید اصل، عادتاً ضعیف النفس، اما پر جرات، وقتی سلاح خود را در شجاعت میدید، بی هیه، فعال مابشا، شهوت پرست، بی قید، یعنی امور را بطبیعت وامیکندارد. فعال مابشا، یعنی هر چه میخواست، میکرد و پاینده قوانین و هادان بود. از مورخین عهد قدیم پلوتارک در چند مورد او را ستود. بعضی گفته های او بالاتر (صفحه ۹۹۴) گذشت و در خاتمه کتاب خود راجع به اردشیر گوید (اردشیر، بند ۳۸): «اردشیر براف شهرت یافت و او را ملت دوست میدانستند. واقعه، که پیش از هر چیز این شهرت را در بازه او تأمین کرد، این بود، که پس از اوشخصی مانند اخص بتخت نشست و او در شقاوت و خونخواری سر آمد درنده ترین اشخاص آن زمان بود». اکثر محققین جدید اردشیر را شاهی نالایق میدانند و جای تردید نیست، که در سلطنت طولانی او شاهنشاهی ایران متلاشی میشد، از جمله نند که گوید، «تحقیر اردشیر از طرف

(۱) Ariaspès. (۲) Arsanès. (۳) Harpate. (۴) Ocha.

گوروش کاملاً مسیح بود. در زمان این شاه تیرازة امیر ایلوری پیش از پیش ازم حبسگست (همانجا) بعضی مورخین جدید اورالونی یازدهم (۱) ایران قدیم دانسته اند. درباره اردشیر دوم باید نیز در ادای این مقیم بود، که خوش اقبال بوده، زیرا می بینیم، که اکثر قضایای بزرگ و مهم بطور غیر مترقب بنفع او خاتمه یافته، و الا بعد از داریوش دوم با شاهی مانند اردشیر دوم، تازیبود ایران همانندی می آید. پیش از آنچه ذکر شد، ازم گنجه باشد بالاخره در باره اردشیر باید گفت، که او در یونان موفق شد پیروزی، که داریوش اول و خشایارشا بآن نرسیدند، اوضاع درهم و برهم یونان او را حکم عالی عالم یونانی کرد.

میست شازدهم - نوشته های توریه  
 قبل از اینکه بسطنت ائس بکلمیم، مقضی است کلمه چند راجع بند کسری، که در کتاب عزرا و نصبا از اردشیر کرده اند. بگوئیم بالاتر (صفحات ۹۴۵-۹۵۰) گفته شد، که بعضی نویسندگان این قضایا را مربوط بزمان اردشیر دراز دست دانسته اند. ولی از کتاب عزرا سریعاً مستفاد میشود، که عزرا برای آراستن معبد به اورشلیم رفته و میبدم در زمان داریوش دوم ساخته و پرداخته شده بود. پس شکی نیست، که اردشیری، که بعد از داریوش دوم می آید، اردشیر دوم است نه اردشیر اول. پهر حال این است آنچه راجع باین واقعه نوشته شده (کتاب عزرا، فصل ۷) (۲) و بعد از این امور در سلطنت ارتخششتا پادشاه فارس عزرا این سرایا این عزریا... از بابل بر آمد و او در شریعت موسی، که بهوه خدای اسرائیل آنرا فاده بود، کتاب ماهر بود و پادشاه بروفق دست بهوه خدایش، که با وی میبود، هر چه را که او میخواست، بوی میداد و بعضی از بنی اسرائیل و کاهنان ولاویان (۳) و مغنیان و دربانان و نقیبیم (۴) نیز در سال هفتم ارتخششتا پادشاه باورشلیم بر آمدند و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه به اورشلیم رسید. زیرا در روز اول ماه اول بیرون رفتن از بابل شروع کرد و در روز اول ماه پنجم بروفق دست بیکوی خدایش، که با وی میبود، به اورشلیم رسید... این است صورت مکتوبی، که در ارتخششتا پادشاه جزرای کاهن و کتاب، که در کتاب کلمات و صغای خدایان و فرامتن او بر اسرائیل بود، داد. از جانب ارتخششتا شاهنشاه جزرای کاهن و کتاب کامل شریعت

خدای آسمان. اما بعد فرمانی از من صادر شد، که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان ولاویان ایشان، که در سلطنت من هستند، و بر رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند بروند، چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او فرستاده شدی (۵) تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت، که در دست تو است، تخصص کنی و تفرقه و طلاقتی را، مکنه پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل، که مسکن او در اورشلیم میباشد، بدل کرده اند. پیری و نیز تمامی قوم و طلاقتی را، که در تمامی ولایت بابل بیایی با هدایای تبرعی، که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود، که در اورشلیم است، داده اند، پیری. لهذا با این نقره گاو و قوچها و برهما و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را باهتام بخر و آنها را بر مدیج خانه خدای خودتان، که در اورشلیم است، بگنجان و هر چه بنظر تو و بر ادوات پسند آید، که باقیه نقره و طلا بکنید، بر حسب اراده خدای خود بمل آورید، و ظروقی که بجهت خدمت خانه خدایت بتوانده شده است، آنها را بجزود خدای اورشلیم تسلیم کن و اما بجزوهای دیگر، که برای خانه خدایت لازم باشد، هر چه برای تو اتفاق افتد، که بدمی، از خزانه پادشاه بده و از من ارتخششتا پادشاه فرمانی تمامی خزانه داران ما و رای نهر صادر شده است، که هر چه جزرای کاهن و کتاب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، بتعمیل کرده شود، تا صد وزنه نقره و صد کمر گندم و تا صد بیت شراب و تا صد بیت روغن و از نکت هر چه بخواهد هر چه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بلا تأخیر کرده شود. زیرا چرا غضب بر نکت پادشاه و پسرانش وارد آید و شمارا اصلاح مبهم، که برهه کاهنان ولاویان و مغنیان و درباریان و نقیبیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جائز نیست، تو ای عزرا بروفق حکمت خدایت، که در دست تو میباشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را میدانند، نصب کن، تا بر جمیع اهل ماورای نهر داری کنتم و آغابرا، که نمیدانند، تعلیم دهند و هر که بشریعت خدایت و فرمان پادشاه عمل نکند، بر او بی محابا حکم شود خواه بقتل یا بجلای وطن یا بضمیط اموال یا بعبس و بدمرزدا شرح میدهد، چه کسانی با او از بابل به اورشلیم رفتند و او در آنجا

سیزده سال بماند و موافق فرمان شاه رفتار کرد. عزرا راجع بقصد ارتخال و تفرقه و ظروف و سایر اشیائی، که با خود برای اورشلیم برده در طلب هشتم چنین گوید: «تقریباً و ظروف هدیه خدای ما را، که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمام اسرائیلیهائی، که حضور داشتند، داده بودند، ایشان (یعنی رؤساء کهنه) وزن نمود پس ششصد و پنجاه وزنه نقره و صد وزنه ظروف نقره و صد وزنه طلا بدست ایشان وزن کردم و بیست طاس طلا هر از درهم و دو ظرف برنج صیقلی خالص، که مثل طلا گرانها بود و ایشان کتم، شما برای خداوند مقدس میباشد و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا، بهوه خدای پسران شا هدیه تبرعی است. پس بیدار باشید و این ها را حفظ کنید، تا بتصور رؤساء کهنه ولاویان و سروران آباء اسرائیل در اورشلیم بجزوه های خانه خداوند بوزن بسیاری، حکایت نصبا، از آنجا که گفته های نصبا دنباله گفته های عزرا میباشد، معلوم است، که این حکایت هم راجع بزمان اردشیر با حافظه است. پهر حال مضمون حکایت این است (کتاب نصبا، فصل ۱)، در سال بیستم سلطنت ارتخششتا، زمانی که نصبا در داریوش شوهن بود، یکی از بردارانش، که خاننی نام داشت، با کسانی چند از یهودا آمدند و برای او احوال آسف آور اورشلیم را بیان کرده گفتند، آنانی که آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده اند، در مصیبت سخت و افتضاح بیاخته و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش سوخته است نصبا از این خبر هرق هم و انوشه گردیده و باگریه بدرگاه خداوند روی آورده صفو اورشلیم را از بهوه خواستار شد و دعا کرد، که او را در حضور شاه پرحمتی قائل کند. بعد نصبا چنین گوید: در ماه نisan در سال بیستم ارتخششتا پادشاه واقع شد، که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. پادشاه مرا گفت، روی تو چرا ملول است؟ یا اینکه بیادوستی این غیر از اعمال دل جیری نیست، پس من بی نهایت ترسان شدم و پادشاه گفت: پادشاه تا بپزند، باد، رویم چکوت معلول باشد، و حال آنکه شهری، که موضع قبرهای پسرانم میباشد، شراب است و دروازه هایش با آتش سوخته. پادشاه مرا گفت، چه چیز میطلبی، آننگاه نزد خدای آسمانها

(۱) لونی یازدهم پادشاه فرانسه بود (۱۷۱۵-۱۷۷۴م). (۲) همین ترجمه فارسی توریه درج شده، بی اینکه تفسیری در آن داده شده باشد. (۳) لاویان یعنی اشخامی، که از اولاد لاوی سومین پسر یعقوب اند. گاهی این لفظ بمعنی کاهنان استعمال شده. (۴) نقیبیم - طبقه از خدمتگزاران دینی، که کارشان بستن و سبکتن از لاویان بود. (۵) اینها همان قضاة پادشاهی بوده اند، که مورخین یونانی مکرر بیودن آنها اشاره کرده اند.

دعا کردم و پادشاه گفتم، اگر پادشاه را پسند  
آید و اگر بنده ات در حضورت التماس یابد،  
مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم بفرست  
تا آن را تعمیر کنم. پادشاه مرا گفت و ملکه  
پهلویش نشست بود، طول سفرش چه قدر  
خواهد بود و کی مراجعت خواهی کرد؟ پس  
پادشاه جواب دید، که مرا بفرست و زمانی  
برایش مین گزدم. بعد مضمون حکایت این  
است، شاه فرمائی یوالبان ماوراء نهر صادر  
کرد، که او را مشایعت کنند و او سالها به  
اورشلیم رسد، پس از ورودش معاندین او  
یعنی حرونی ها و صونی ها و اعراب او را  
سخت استیلا و بعضی طوایف دیگر همچو اوز  
نیو شدت کردند، ولی نصیحا مردم را بچند  
بخش تقسیم کرده طوری کارهای تعمیر را  
مرتب کرد، که در ظرف پنجاه و دو روز  
دیوارها و دروازه ها ساخته شد همه مشغول  
ساختن شدند و جمعی صلح حاضر بودند،  
که اگر حلاتی از طرف معاندین شود،  
دفع کنند. بالعامل، پس از این کار رسید  
از اینکه نصیحا اصلاحاتی در یهودا کرد،  
بعد پادشاه برگشت و بعد پس از دوازده سال باز به  
اورشلیم رفته کارهای مقبره برای آن انجام داد  
(ایران باستان ۹۹۱ - ۱۱۶۳ و نیز صفحه  
۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۹۱ - ۹۶۲ - ۹۸۹ - ۹۹۰ -  
۱۱۶۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۰۴ - ۱۳۷۸ -  
۱۴۰۴ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ -  
۱۴۶۴ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۸ - ۱۴۸۸ -  
۱۵۲۷ - ۱۵۳۰ - ۱۵۳۷ - ۱۵۴۲ -  
۱۵۶۹ - ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ -  
۱۶۰۰ - ۱۶۰۳ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ -  
۱۶۱۶ - ۱۶۴۹ - ۱۶۳۱ - ۲۱۳۲ -  
۲۱۹۶ - ۲۲۴۷ - ۲۲۷۰ - ۲۳۶۴ -  
۲۵۳۱ - ۲۵۴۴ - ۲۶۹۳ - ۲۷۰۳  
و بشما نالیف آقای بورداود ج ۱ صفحه  
۱۶۴ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۳۹۵ و ج ۲  
صفحه ۲۶۳ و فرهنگ ایران باستان نالیف  
آقای بورداود صفحه ۶۴ - ۱۲۹ - ۲۲۵ -  
۲۷۶ - ۳۲۷)

**اردشیر**، [آ د] دوم (ساسانی) (راخ)  
پادشاه ساسانی برادر شاپور ذوالا کتاف پسر  
هرمز، (مفاتیح) برادر کوچک (۳) شاپور  
(دوم) ذوالا کتاف (موسسینا) و جانشین  
او. وی از ۳۷۹ تا ۳۸۳ میلادی (۱)  
در ایران سلطنت کرد و او پادشاهی ضعیف -  
الغنی بود. (ایران در زمان ساسانیان  
مرجه آقای یاسمی صفحه ۱۷۳)

اردشیرین هرمزین فرسی چهار سال چون  
شاپور ذوالا کتاف کناره شد این برادرش  
اردشیر جای او بگرفت و مدت چهار سال

پادشاهی را تصدیق از آن پسر شاپور ذوالا کتاف  
جای پدر بگرفت و مستولی گشت. (فارستامه  
ابن البلیغی چاپ کسریج صفحه ۲۶) چون  
شاپور ذوالا کتاف وفات یافت پسرش شاپور  
بن شاپور کوچک بود برادرش اردشیر را  
وصی گردانید و این اردشیر ظالم و بدخو  
و خونخوار [بود] و چندی معروف را بکشت  
و سیرت بد نهاد و چون چهار سال پادشاهی  
کرده بود او را خلع کردند و شاپور را  
بشاندند. (فارستامه ابن البلیغی ص ۷۳)  
اردشیر پسر هرمزین فرسی بود، برادر  
شاپور. یارسان او را نکوکار خواندند،  
وزرم نیز خواندند، پیراهن او آسان گون  
بود و شکی بدینارها و شلواز سرخ، بدست  
داست نیزه و بچپ افتد ششیر بود بدان  
جفسید و تاج سرخ بر سر نهاده (مجموع التواریخ  
والتصنی صفحه ۳۴ - ۳۵)  
پادشاهی اردشیر هرمز چهار سال بود.  
پنج سال نیز گویند، و بروایتی دوازده سال  
هیچ خراج از مردم نخواست که پادشاهی  
خلیفت داشت تا او را نکوکار خواندند و  
بدان الملك طیسفون اندر سرد. (مجموع التواریخ  
والتصنی صفحه ۶۸) و رجوع بهمان کتاب  
صفحه ۸۷ - ۴۶۸ و ۴۶۹ شود. یازدهم  
پادشاه ساسانی اردشیر دوم (آرتخشتر)  
است که برادر شاپور کبیر و سالخورده بود  
بعد از او بتخت نشست ولی سلطنت او بیش  
از چهار سال طول نکشید (از ۳۷۹ تا  
۳۸۲ میلادی (۲)) اردشیر شاهی بود  
بسیار ست ولسی نیک فطرت، از وقایح  
سلطنت او این است که تمام هوازش را  
موقوف کرد و از این جهت موسوم به اردشیر  
بخیر گردید در سال چهارم او را خلع کردند.  
روی سکه های این پادشاه عبارت کرب -  
کرتار (۳) دیده میشود که معنی نیکو کردار  
است. (ایران باستانی نالیف سوم و چهارم  
صفحه ۳۰۶)

اردشیرین هرمز که جهل (۴) لقب داشت بر دوات  
حمد الله مستوفی برادر مادری شاپور  
ذوالا کتاف بود اما محمد بن جریر الطبری  
را عقیده آفت که اردشیر پسر پسر کبیر  
هرمزین فرسی است و چون هرمز بحال  
والفاتی نداشت در وقت حیات وصیت کرد  
که تاج سلطنت را بر سر مادر شاپور آویزند  
لاجرم بوجبی که سابقا مسطور شد ذوالا کتاف  
صاحب تاج و تهر گشت و اردشیر در کتج  
انزوا منزل گردید و چون شاپور از دار فرود  
انتقال نمود اردشیر بر ملک استیلا یافت  
و بسیاری از اکابر و اشراف را بقتل رسانید و  
بسیارکان دولت متفق گشته او را از هر سلطنت  
معاذ داشتند (حیب السیر ج ۱ ص ۸۶)

در طاق بستان نزدیک زیارتگاه قدیمی منسوب  
بانها در سمت چپ نقشی از تاجگذاری  
اردشیر دوم در سنگی کنده شده است در سمت  
راست آن پادشاه او هرمز را فراد گزیده که  
تاج کنگره دار بر سر دارد و روی را بطرف  
شاه گردانیده حلقه سلطنتی لوار دار را باو  
عطا میکند پادشاه او هرمز ملبس بقباچه ای  
هستند که تازانو رسیده است. دامن قبای  
شاه منور است. هر دو شلواری بیادارند که  
از جانب داخل پاچین خورده و بوسیله بندی  
بکعب یا چسبیده و هر یک کمر بند و گردن بند  
و دستبندهایی دارند. در پشت سر شاه نیز  
وجودی الهی ایستاده که لباسش تقریباً نقلیه  
لباس او هرمز است اما انواری از سر او  
ساطع است و دسته از شاخه های نبات مخصوص  
اصال مذهبی که بر سر خوانند، در دست  
گرفته است. یارسان از منته جدید تصور  
میکند که این شکل هاله دار نقش «صیحح»  
زردشت است اما در حقیقت صورت خدای  
میش است و این صورت را ما در دو جای دیگر  
می بینیم که بوسیله کتیبه صریحا معرفی شده  
است، نخست در مقبره آنتیوش کملرتی،  
دیگر در سکه شاهان زردشتی مادشاهان  
«تروشکا» (۴). یکن نشین دزد برای  
شاه و او هرمز بزمین اقتضه است و مبتدا  
پردری نل سد ایستاده است (ایران در  
زمان ساسانیان، ترجمه آقای یاسمی صفحه  
۱۷۴ - ۱۶۵) و رجوع به پیشها تالیف  
آقای بورداود ج ۱ صفحه ۲۹۴ - ۴۰۸ شود.

**اردشیر**، [آ د] سوم (ساسانی) (راخ).  
نام و نسب - نام او آخس بود، که تصور  
میکند یونانی شد و هورک است، وی پس از  
اینکه بحث نشست، خود را اردشیر نامیده  
اسم او را بتیغ نوشته اند، در کتیبه تخت  
جشد، که او خود اوست، آرتخشتر، از  
روستگان یونانی دیودور و آریان،  
آرتا کسرتا سس، بعضی دیگر آرتاسس،  
ابودیحان بیرونی در آثار الباقیه - اردشیر  
تالت و آخس، در داستانهای ما این شاهانند  
اردشیر دوم فراموش شده یا اردشیر اول  
و دوم یک شاه گشته اند.

بنا بر این از سوزنده گان فروق اسلامی  
آنهایکه از مدارک شرقی استفاده کرده اند  
مانند طبری و ابن اثیر و مسعودی و خالی و  
حمزه اصفهانی و غیره اسم او را ذکر نکرده اند.  
ابوالفرج هم اسم او را ذکر نکرده (نقود  
داستانهای ما). نسب اردشیر بالاتر ذکر  
شده، طبق قوی میرود، که ماد را است -

(۱) در ترجمه ایران در زمان ساسانیان نالیف کریستنسن صفحه ۱۷۳ سلطنت اردشیر (۳۸۹ - ۸۳) نوشته شده و ۳۸۹ بجای ۳۷۹ غلط  
جایی است. (۲) کریستنسن ۲۸۳ میلادی. (۳) کرب همان کمه است که در پارسی گرفته شده و بعضی کارنیکو است.  
(۴) Turushka.

اردشیر سوم

تیرا بوده . رسیدن او بخت - شرح کشته شدن داریوش وادسام و خود کشی آریاسپ در ترجمه اردشیر دوم ذکر شد . پس از آن . چون اُخس میدانست بسبب این جنایت ها نجباومردم از او متنفرند ورضایت نخواهند داد . که او بخت نشیند ، پشواچه سرایان و معازم اردشیرزدیک شد ، پس از مرگ پدر فوت او را یتیمان داشت وفرامین واحکام بنام اردشیر صادر کرد . پنددر یکی از چنین فرامین خود را اولی عهد مملکت خوانند در مدعت حماد امور دولتی را باین مست اداره کرد . پس از آن . چون دید مقلش محکم شده فوت یهودا بر دم اطلاع داد و بخت نشست (۱) (موافق قانون بطلمیوس ۳۹۰ ق . م . که مطابق است با آبان . یعنی اکتبر - نوامبر . ۳۵۹-۳۵۸ ق . م .)

دیودور سی سی لی گوید ( کتاب ۱۵ ، بند ۹۳ ) > اسم او اُخس بود . ولی پس از جلوس بخت از این جهت خود را اردشیر خواند ، که بواسطه سلطنت طولانی اردشیر با حاکم حکم شده بود شاهان بعد باین اسم ملقب گردند . اردشیر سوم یکی از پادشاهانی بود ، که در موقع انقلاب دولتی بخت میشبند و از هیچ وسیله برای جمع آوری مملکت فروگذار نسیکنند . بعضی مورخین عهد قدیم او را بسیار شکار و خون ریز دانسته اند ، و اگر نوشته های آنان را صحیح بدانیم ، باید گفت ، صفا کسی از شاهان تودسلان هخامنشی حتی کبوحیه بشدت صل و شقاوت او نبوده . کشتار در خانواده سلطنت اردشیر پس از اینکه بخت نشست تصمیم کرد تمام اعضای خانواده سلطنت را قتل برساند ، تا کسی بممی تاج و تخت نکرده و با این مقصود کاری کرد ، که نظایر آن در تاریخ نادر است . در این موقع شاهزادگان و شاهزاده خانهای زیاد بقتل رسیدند و خواهر اردشیر ، که گشانا داشت و مادر زن او بوده ، نیز کشته شد . صوی او را با یکصد پسر و نوانه در سیاطی محبوس داشته همرا تیرباران کردند . انت کورت (۲) گوید ( کتاب ۱۰ ، فصل ۵ ) ، که اردشیر هشتاد نفر از حورادگان خود را با پدران آنها بقتل رسانید . ژوسن نیز این کشتار را تأکید کرده ( کتاب ۱۰ ، بند ۳ ) . پس از این کشتار اردشیر تمام کسانی را هم ، که از آنها ظنین بود یا می پنداشته که از سلطنت او ناراضی هستند ، نابود کرد . چنین است روایات بعضی مورخین عهد قدیم ، ولی آند که عقیده داشت ، که این گفته ها الحراق آمیز است و در نعت

تأییرات نوشته های دی نین ، که اردشیر را خیلی بد توصیف کرده و تنفر مصریها از او ، نقل شده است . اردشیر اشخاصی را ، که سلطنت نزدیک بود مانده نابود کرد مگر را اشخاصی ، مانند داریوش ( داریوش سوم زمان بعد ) و آکسیارتس (۳) برادر اردشیر دوم ، زنده ماندند . عالم مذکور در اینجا اردشیر سوم را با اسکندر مقدونی پسر فیلیپ مقایسه کرده زیرا ، چنانکه بیاید ، او هم پس از جلوس بخت بعضی را از خانواده خود بقتل رسانید (تبعات تاریخی الخ ، صفحه ۱۱۶) . اسکات شورشهای داخلی ، پس از آن اردشیر فرو نشانند شورشهای داخلی پرداخته . چنانکه ذکر هر يك از وقایع با این نریاید . از قراین چنین استنباط میشود ، که در این راه نظر اردشیر در ابتدا ، بکادوسیان متوجه گشته و بدان صفحه لشکر کشیده جهت معلوم است . زیرا این مردم در زمان اردشیر دوم شوریدند و او موفق نشد آنها را کاهلا مطیع کند . کلیات کشتون کشی اردشیر سوم بدین ولایت حدست معلوم نیست . هیتقدراز نوشته های دیودور ژوسن ، آرتانور کتت کورت چنین بنظر می آید ، که داریوش نبیره داریوش دوم در این جنگ پهر مندی داشته و همین جهت والی ارمنستان گشته ، ژوسن گوید ( کتاب ۱۰ ، بند ۳ ) ، که کدمان ( یعنی داریوش ) در این جنگ شجاعتها کرد و یازسیها ها موفق شدند . پس از آن اردشیر متوجه ممالک دیگر ، که هم طغان برافراشته بودند ، گردید . یاهگیری آرتا باذ (۴) ، ارنه باذ والی فریگیه سفلی (فریگیه هلس بونت) در ۳۵۶ ق . م . بر او باقی شده خاراس (۵) نام آنتی را با جمعی از سپاهیان یونانی بخدمت خود اجبر کرد . اردشیر قشونی مرکب از هشتاد هزار نفر بقصد افرسناد و تیروس مرتس سردار اردشیر شکست خورد . چون در این اوان آنتی با جزائر خیوس ، ژوس ، کس و ییزانس در جنگ بود ( این جنگها جنگ متعین با اجتماعی نامیدمانند ) اردشیر دولت مزبور را تهدید کرد ، که اگر به ارنه باذ کمک کند ، بصریه اذ سیصد کشتی تشکیل کرده بگسل جزایر مزبوره خواهد فرستاد آنتی ها ترسیده فوراً خاراس را احضار کردند و گفتند ، که مردم آنتی باخاراس همراه نیستند (دیودور ، کتاب ۱۶ بند ۲۲) در این احوال ارنه باذ ، که از آنتیها مأیوس شده بود ، بعولت نب متوسل شده پنجهزار نفر سپاهی از آنها اجبر کرد (۳۵۳

ق . م .) و بواسطه این قوه و سردار نیی ، که پام من (۶) نام داشت ، در دو جدال دیگر فاتح شد ، ولی بعد شکست خورد . ذکر وقایع پنددر جای شود بیاید ، زیرا باوقایع دیگر ملازم است و مقتضی نیست ، که پیش انیم .

شورش صیدا و قبرس - در این زمان اهالی صیدا و سایر قسمتهای فنیقیه ، چون از حکام ایران ناراضی بودند ، شورش بر پا کرده پامصریها بر مشدخاه خدمت شدند اردشیر ، که بقول دیودور ( کتاب ۱۶ ، بند ۴۱ ) راحت طلب بود و نسیخواست از قسر خود حرکت کند ، در ابتدا اهتانی باین واقعه نکرده سردارهایی برای فرونشاندن این شورش فرستاد ، ولی آنها موفق نشدند و اردشیر ، چون دید که شورش دامنه یافته ، قبرس و سایر شهرهای فنیقی نیز با صید آنها خدمت شمه اند و مصریها هم بشورشین کمک میکنند مصمم شد خود با سپاهی مگمل بطرف سوژیه حرکت کند .

در فنیقیه شهری بود ، که یونانی ها آرا تری پولیس (۷) یعنی شهر میتابند این شهر بقول دیودور تر کبیده بود از آراد (۸) ، صیدا و صور ، که هر يك بساحت يك استاد (۱۸۵ متر) از دیگری واقع بود (جبارت دیودور قاصر است و از آن جهان استنباط میشود ، که از سه شهر مزبور بکثیر تشکیل شده و مسافت بین آنها این اندازه بوده ، ولی مقصود او چنین نبوده و میخواست بگوید شهری نداشته بود ، که اهالی آراد ، صیدا و صور بدالجا رفته هر کدام محله تأسیس کرده و دور آن دیواری کشیده مجرا لا یکدیگر زند گسانی میکردند و مسافت این محله ها از یکدیگر باین اندازه بود . زیرا این نظر موافق اطلاعات جغرافیائی و تاریخی است . تری پولیس نزدیک جبل لبنان و در مصب رودی واقع است ، که بدریای مغرب میریزد . بعدها شهر مزبور در موقع جنگهای صلیب بدست فراننگ ها افتاد و پس از آن مسلمین شهری در نزدیکی تری پولیس ندوی دور تر از دریا ساختند ، که موسوم به طرابلس شرق گردید (۹) .

تری پولیس در میان شهرهای فنیقیه از همه مهتر و مرقسای فنیقیه بود . ولی ولات ایران در صیدا می نشستند و بقول دیودور با خشونت با مردم رفتار میکردند . بر اثر این رفتار صیدا آنها مصمم شده خود را از قید ایران برهانند و باین مقصود سایر شهرهای

(۱) Prideau . Hist. des Juifs et des peuples voisins, T. 111, p. 89-90 .  
 (۲) Quinte - Curce. (۳) Oxiathrès. (۴) و چندان مورد اعتقاد نیست . (کتاب ۷ ، بند ۱۷)  
 (۵) Artabazos. (۶) Chares. (۷) Pamménès. (۸) Tripolis. (۹) این روایت به یولی بن مورخ مقدونی برسد (کتاب ۷ ، بند ۱۷) .  
 (۸) ارواد توری (کتاب حزقیال ، باب ۲۷)

قیلیقه را تحریک کردند، که نیز چنین کنند و رسولانی بصر فرستاد کمک از پادشاه آن خواستند چون سید اسپر آباد و ثروتند بود، اهالی بصولت توانستند تدابیر جنگی بکنند. کشتیهای زیاد بسازند و اسلحه و آذوقه تهیه کنند. نکات (۱) پادشاه بصر هم بمن تور (۲) سردار یونانها، که خیلی قابل و درخست او بود با چهار هزار نفر یونانی اجیر یکک سید افرستاد. شورش از اینجا شروع شد، که اهالی سید اسپرک شامی، یعنی خرچک، ایرانها در آن شهر، هجوم برده آن را خراب کردند. سید علوفه که والی ایران برای موقع جنگ تهیه کرده بود، آتش زدند و بایرانها حمله کرده آنها را کشتند (دیودور، کتاب ۱۶ بند ۱۱). اردشیر قشون خود را در بابل جمع کرد، تا از آنجا بطرف قیلیقه سرکت کند. بلسی (۳) والی سوریه و مازاوس (۴) حاکم کیلیک هم باو در راه ملحق شده پیش آهنگ این جنگه گردیدند. زن (۵) پادشاه سید با من تور یونانی، قوه او و قشون خودش بقصد سرداران مزبور برون آمد و آنها را شکست داده از قیلیقه برانده. در این احوال قبرس هم شورید، در این جزیره ۹ شهر بود، که هر کدام پادشاهی داشت تابع شاه ایران و هر یک از شهرهای دیگر این جزیره جزو یکی از ۹ شهر مزبور بشمار میرفت. تمام این شهرها به قیلیقه تاسی کرده بفرق مخالفت پیشرفتند و هر یک از پادشاهان مزبور اعلان استقلال دادند. اردشیر در این احوال به ایدریه (۶) پادشاه کلایه، که تازه بجای پدر نشسته و مانند اجدادش تابع ایران بود، نوشت، که یک قوه ببری و بحری ترتیب داده بجا که پادشاهان یالی قبرس برود. او در حال جهل کشی و عشت هزار نفر سیاهی جمع کرده ببرداری غوسیون (۷) آتی و اوگراس، بقصد جزیره مزبور فرستاد. این قوه، همبکه بجزیره رسید، به سالامون، رضی مهترین شهر قبرس، حمله برد و سنگرهای ساخته، شهر را محاصره کرد. چون قبرس آباد و ثروتند بود، قشون پادشاه کاریه در اینجا آذوقه وافر یافت، این خبر در اکناف و اطراف سوریه پیچید و مردم زیاد بطمع نفع و غنایم بقشون مزبور پیوستند، چنانکه همه آن دو برابر شد. از طرف دیگر پادشاهان یالی قبرس، چون محصور گشتند، دچار وحشت و اضطراب گردیدند قوت قلب سابق را از دست دادند (همانجا، بند ۱۷).

فروشانمن شورش قیلیقه و قبرس ۳۵۱ ق. م - چنین بود احوال قبرس، که اردشیر از بابل حرکت کرد. وقتی، که خبر نزدیک شدن قشون عظیم اردشیر به بن پادشاه سیدا رسید، دانست که یاقیان نخواهند توانست پافشارند. بنابراین تسالیون (۸) عزم ترین گماشته خود را نزد اردشیر فرستاده اظهار کرد، که حاضر است سید را تسلیم و در قشون اردشیر، صکه بصر خواهد رفت، خدمت کند و، چون گذرهای نبل را خوب میشناسد، میتواند خلعتی بزرگه انبیا دهد. اردشیر، پس از اینکه اظهارات رسول را با دقت گوش کرد، گفت که تنها حاضر است زن را از جهت تقصیراتی، که کرده معفو بدارد بلکه، اگر او بوجههای خود وفا کند، پادشاهی بیکو خواهد یافت. بعد تسالیون از شاه درخواست کرد، که موافق عادت یارسی دست راست خود را بعلامت عهد و پیمان باو، که نماینده زن است، بدهد. اردشیر از این اظهار، که عدم اعتماد را برسانید، در خشم شده بر اولان خود امر کرد او را بیرون برده سرش را از تن جدا کند. وقتی که او را بقتل گاه می بردند، تسالیون فریاد کرد، شاه بکن هر آنچه خواهی، ولی زن که میتواند تمام تعهدات خود را اجرا کند، هیچکدام از مواهب خود را انجام نخواهد داد، مگر اینکه تو باو قول شرف بدی. از شنیدن این سخن اردشیر بخود آمده گفت از او دست باز دارند و تسالیون را خواسته دست راست خود را باو داد. پس از آن اردشیر از سوریه گذشته وارد قیلیقه شد و اردوی خود را در نزدیکی سیدا زد. در خلال این احوال اهالی سیدا از آتشی شاه در حرکت استفاده و وسایل دفاع را از حیث اسلحه و آذوقه تهیه کردند، دور شهر خود سه خندق عمیق کنده دیوارهای بلند ساختند و قشون ملی را با ورزهای گوناگون بمشقات جنگه عادت دادند. سیدا بر تمام شهرهای قیلیقه از حیث ثروت و وفور همه چیز برتری داشت و مهتر از هر چیز آنکه سیدا صدگشتی سه طبقه و پنج طبقه بدربار انداخته بود (همانجا، بند ۴۴). زن، پس از اینکه رسولش از نزد اردشیر برگشت، من تور سردار یونانیهای اجیر را، که از مصر بیکک سیدا آمده بودند، خواسته نقشه خود را، صکه مبنی بر خیانت با اهالی سیدا بود، باو اطلاع داد و این سردار را با دست از قشون سیدا برای اجرای نقشه خود در شهر گداورده خودش

با پانصد نفر سیاهی از شهر خارج شد و با این بهانه که میخواهد بعمل اجتماع قیلیقه برود، صد نفر از پورگان سیدا را با خود برداشت. بعد همبکه نزد اردشیر آمده امر کرد این صد نفر را گرفته بشاه تسلیم کردند. اردشیر زن را مانند دوستی پذیرفت، ولی در حال حکم کرد، این صد نفر را مانند یاقیان تیرباران کردند (بند ۴۵). وقتی که اهالی سیدا از تسلیم گشتن زن و کشته شدن صد نفر مزبور آگاه شدند، دیدند، که چاره ندارند بجز اینکه داخل مذاکره شده شهر را تسلیم کنند. با این مقصود پانصد نفر از میان مردون خود انتخاب کرده در لباس اهل استنبا نزد شاه فرستادند. چون این نمایندگان باردوی یارسی رسیدند، اردشیر زن را خواسته پرسید که آیا میتواند شهر را تسلیم کند؟ او جواب داد، بلی. جهت سؤال مزبور از این نکته بود، که اردشیر نمیخواست شهر بمسالت تسلیم گردد و میخواست چنان زهر چشمی با اهالی سیدا بدهد که سایر شهرهای قیلیقه تکلیف خودشان را بدانند. بنابراین، پس از آنکه زن گفت میتواند شهر را تسلیم کند، اردشیر حکم کرد، تمام پانصد نفر را از دم تیغ کفرانیدند. پس از آن تن سیاهیان اجیر یونانی، که از مصر آمده بودند، نزدیک شده امر کرد او و شاه را بشهر راه دهند و بدین نحو یارسی ها وارد شهر شدند. پس از اینکه شهر تسخیر شد، چون اردشیر دیگر نذر لازم نداشت، امر کرد او را هم بقتل رسانیدند، اما اهالی سیدا، همبکه از کشته شدن نمایندگان شان آگاه شدند، فهمیدند، که چاره دیگر جز جنگه ندارند. بنابراین تصمیم بجنگه کردند و برای اینکه کسی راه عقب نشینی یا فرار نداشته از جان گذشته جنگه کند، تمام کشتیها را سوزانیدند و بعد، که دیدند دشمن بشهر راه یافته و سیاهیان شاه مانند مور و ملخ دیوارها را احاطه دارند، از شدت پام تصمیم بفرود کشی کرده بخانه های خود در آمدند و درها را بسته منازل را آتش زدند و خودشان با زنان و اطفال در این حریق عمومی بسوختند. دیودور گوید (کتاب ۱۶، بند ۴۵)، که چهل هزار نفر با غلامان در این واقعه تلف شدند و شهر طعمه آتش گردید. نند که نوشته، که همه تلف شدگان چهارصد هزار نفر بود (تجربات الخ، صفحه ۱۱۹)، ولی مدرک این عقیده را ننموده و دیگر سید بنظر میآید، که سیدا در این زمان دارای ۴۰۰ هزار نفر سکنه بوده باشد. پس از تسخیر

(۱) Néctanèbe II. (۲) Mentor. (۳) Béléssa. (۴) Mazaeus. (۵) Tennes. (۶) Idrié. (۷) Phocion. (۸) Thessalon.



شهر اردشیر خاکسترها و زمین این شهر را  
چندین تالان بفرست . توضیح آنکه  
اشخاصی داوطلب شدند که در خرابه های  
این شهر حفريات کنند و از این راه بعد  
و فور طلا و نقره گداخته بدست آوردند .  
بعد مورخ مذکور گوید ، چنین بود عاقبت  
این شهر بدبخت و پس از آن سایر شهرهای  
فلیقیه ، که از وقت اردشیر نسبت به صید امخت  
نوحش شده بودند ، همگی سر تسلیم پیش  
آوردند ، در باب قبر سردودر ، که بگانه منبع  
مهم اطلاعات مازاجع یونانی این زمان است  
گوید ( کتاب ۱۶ ، بند ۴۶ ) ، در این  
سال راواگراس (نقره او) گراسی که در زمان  
اردشیر یاهی شده بود ( و لوسبون (۱)  
سالامین را محاصره کردند ، زیرا سایر  
شهرهای قبرس تسلیم شده بودند و قطع  
پروتاگراس (۲) پادشاه سالامین مقاومت  
میکرد . راواگراس ، چون در این جا ساکن  
پادشاه بود ، تصور میکرد ، که بکمال شاه  
از نو پادشاه خواهد شد ، ولی چون او را  
درد اردشیر منتهم کردند ، شاه به پروتاگراس  
متوجه شد و پس از تسلیم شدن او با وی  
همراهی کرد . بر اثر این پیش آمد راواگراس  
از این خیال ، که پادشاهی سالامین بر گردد ،  
منصرف گردید ، ولی بعد ، که درد اردشیر  
نیرته شده ، شاه سلطنتی باو در آمیا داد ،  
که کمتر از آنکه از دستش رفته بود نبود ، اما  
او در مملکت جدید خود رفتاری بد پیش  
گرفت و مجبور شد فرار کرده به قبرس پناه  
برد و در آنجا دستگیر شده بقتل رسید .  
پروتاگراس ، که بطیب خاطر پادشاه تسلیم  
شده بود ، پادشاهی خود ابقا گردید و  
با آسودگی خیال مصر خود را بر سر برد .  
( ۲۵۰ ق م ) .

تسخیر مصر ۳۴۴ ق م ، اردشیر پس از  
اینکه بکارهای قبلیه خانه داد . با سپاه  
خود و یونانیان اجیر از راه خشکی حریمت  
مصر کرد شرح اجیر کردن سپاهیان یونانی را  
دیودور چنین نوشته ( کتاب ۱۶ بند ۴۶ )  
شاه که بسیار علاقمند بود که مصر را از نو  
تسخیر کند سولانی ، بشهرهای یونانی فرستاده  
شهرهای صدها را تشویق کرد که در جنگ  
او با مصر شرکت جویند آنها و اسپارتنها  
جواب دادند که خیلی مایلند مناسبات دوستانه  
خود را با شاه حفظ کنند ولی نمیتوانند سپاهی  
بدهند . تی هاز از نقره سنگین آسینه سرداری  
لاکراتس (۳) فرستادند . اهالی آرگس سه  
هزار نفر دادند بی اینکه سرداری برای  
این عده معین کرده باشند ، ولی بعد بتقاضای

شاه نیکوسترات (۴) نلی و سردار این  
عده کردند او شخصی بود از مردان عمل  
ودارای نظری صاحب ولی حبه هم دیوانگی  
داشت توضیح آنکه چون قوی هیکل و  
زورمند بود حرکات و رفتار هر کول (۵)  
( پهلوان داستان یونانیها ) را تقلید میکرد  
و در موقع جنگ پوست شیری را دبر کرده  
گریزی بدست میگرفت یونانیهای آسیائی هم  
مانند تیبها و اهالی آرگس شش هزار نفر  
فرستادند چنانکه عده تمام سپاه یونانی به  
هزار نفر رسید روایت دیودور عده بیشتر  
این مطلب را تأیید میکند که اهالی تب و  
آرگس همیشه با ایران همراه بودند اردشیر  
بطرف مصر روانه تا بخرابچه و باطلاتیهای  
سیربونید (۶) رسید و بواسطه عدم شناسایی  
عمل عده از سپاهیان او در باطلاتیها فرورفته  
تلف شدند این در باب قول دیودور ( کتاب  
۱ بند ۳۰ ) ، بن سوریه و مصر واقع و دارای  
طول و عرض بسیار و عرض بسیار کمی بود  
و سواحل آنرا بادهای جنوبی از ساسه  
و ریگه روان میوشید چنانکه دریاچه  
مربور مانده زمینی بنظر می آمد و مسافر  
غریب ظاهر را خورده پاروی مانه ای که  
در زیرش آب بود میگذاشت و میدید که  
هر چند جای پایش بر زمین نقش می بندد  
ولی زمین محکم است بعد که قدری پیش  
میرفت چون دیگر راه پس داشت و نه  
راه پیش فرورفته هلاک میکردید این باطلاتیها  
را که در آن زمان با اتر (۷) می نامیدند  
حالا خشک کرده اند پس از عبور از باطلاتیهای  
مذکور اردشیر به یلوز (۸) که او این شهر  
مصر و در اولین شعبه نصب نیل واقع بود  
رسید ایرانیها در چهل استادی ( یک نفر  
سنگ و نلک ) یلوز اردو زده و یونانیها  
در مجاورت آنها ، از جهت تانی ایرانیها در  
ندارکات جنگی مصرها فرصت یافته تمام  
شعب نیل و بالعصوم این شعبه را خوب  
محکم کرده و ساختوی بنه پنجهزار نفر  
سپاهی ب حفاظت آن گماشته بودند جمعی دانستند  
حک اردشیر از این طرف حمله خواهد کرد  
سپاهیان تب خواستند زودتر از تمام یونانیها  
از خندقهایی که کم عرض ولی بسیار عمیق  
بود بگذرند تا نشان دهند که از سایر یونانیها  
شجاع ترند بر اثر این تصمیم ماخلوی مصری  
از شهر بیرون آمده در خندقها پانیها  
مشغول کارزار شد و چون طرفین با نهایت  
ایرام بجنگیدند تمام روز تیره جنگ  
مشغول بود ولی همینکه شب در رسید دست از

جنگ کشیدند روز دیگر اردشیر قشون  
یونانی را به اردو تقسیم کرده برای هر کدام  
یک سردار یونانی و یک نایب سردار ایرانی  
که عقل و شجاعتش امتحان شده بود معین  
کرد اردوی اول مرکب بود از اهالی  
ری آسی که در تحت فرماندهی لاکراتس تیبی  
و نبات روزاس (۹) والی لیدییه و ولایت  
پلیان واقع شد اردوی دوم از اهالی آرگس  
ترکیب یافت و در تحت فرماندهی نیکوسترات  
مذکور و مساتوز (۱۰) آریستان (۱۰) ایرانی  
قرار گرفت این پاروسی مست دریایی شاه را  
داشت و پس از باگواس خواجه (۱۱) در عود  
شاه بیش از همه مقرب بود ( دیودور که  
و کاسیس این جنگ را نوشته مقصودش از  
دریان صاحبتمیمی است که توسط او شاه  
اشخاص را عید برده ) این اردو پنجهزار  
نفر سپاهی و هشتاد کشتی جنگی تری دم  
داشت ، اردوی سوم را من تور یونانی که  
صیدا را بشاه تسلیم کرد فرمان میدهاد سپاه  
او تمام از یونانیهای ترکیب شده بود که  
پیش از این هم در تحت اسم او خدمت میکردند  
مداومت او به باگواس خواجه که سردی فعال  
و جسور و مقرب ترین کس در نزد شاه بود  
توضیح شد سپاه این خواجه از یونانیهای  
ترکیب یافت که تابع شاه بودند و نیز از  
سپاهیان غیر یونانی و چند کشتی جنگی  
سایر قسمتهای قشون در تحت فرماندهی  
خود اردشیر بود و تمام عملیات جنگی را  
خود شاه اداره میکرد نیکاناب پادشاه مصر  
با وجود خرونی قشون ایران و موافقی حکم  
سپاهیان داشتند ترسید و برای جنگ حاضر  
شد قوت او مرکب بود از بیست هزار نفر  
سپاه یونانی و از همان عده سپاهیان لیبیائی  
و شصت هزار نفر مصری از طبقه جنگیها و عده  
بی شمار از کشتیها و کرجیها که برای جنگ  
در رود نیل تدارک کرده بودند پادشاه مزبور  
ساحل نیل را از طرف عربستان محکم کرده  
و مساتهای کم از یکدیگر خندقهایی کنه  
و استحکاماتی ساخته بود با وجود تمام این  
تهیهها چنانکه دیودور گوید ( کتاب ۱۶ بند  
۴۷ ) بواسطه بی مبالایش این جنگ را  
باخت . جهت شکست او بیشتر از بی تجربگی  
و نیز اشتباهی بود ، که برای او دست داد ،  
از جهت فتوحات سابق خود نسبت به ایرانیها  
تصور میکرد ، که سردار لایقی است و حال  
آنکه فتوحات سابقش از لیاقت سرداران  
یونانی او مانند سوفات آنتی (۱۲) کولامبوس  
امبارتی (۱۳) بود . در نتیجه این اشتباه ،  
پادشاه مصر فرماندهی را خود بتنهائی بعهده

(۱) Phocion- (۲) Protagoras. (۳) Lacralès. (۴) Niscostrate. (۵) Hercule. (۶) Sirbonide.  
(۷) Barathres. (۸) Péluse. (۹) Rosacès. (۱۰) Aristazane. (۱۱) خواجه در اینجا یعنی آخته است.  
(۱۲) Diophante l' Athénien. (۱۳) Lamius le Spartiate.

گرفت و شکست خورد. اوساخلوهای توی در قلاع گذارد و خودش در رأس سی هزار سپاهی مصری و پنجهزار یونانی و نعل سپاهیان لیبیائی مواقی را اشغال کرد. که پیش از هر جای دیگر مسکن بود. مورد حمله رافع شود.

پنجاهین بود وضع طرفین. وقتی که ایرانیها حمله کردند. نیکو سترات سردار آذکسیها چند نفر مصری را، که صیال و اطفال آنها گروی ایرانیها بودند، با خود برداشته و با بصریه خود از یکسی از کانالهای نیل گذشته بختگی در آمد و در آنجا سنگری بنا کرد. هینگه سپاهیان اجیر مصر از قضا آگاه شدند. بدست هفت هزار نفر برای جلوگیری از دشمن شتافتند و سردار آنها کلبنوس کسی (۱) سیه خود را برای جنگ پیار است قشون ایرانی، که بختگی در آمده بود. بدفاع پرداخت و بعد جنگی در گرفت، که یونانیها و ایرانیها شجاعتهای معیر العقول کردند. در نتیجه کلبنوس کشته شد و پنجهزار نفر از سپاهیان او از دم شمشیر گذشتند. وقتی که خبر شکست این قسمت پادشاه مصر رسید. مضطرب گردید و بتصور اینکه سایر قسمتهای قشون ایران سهولت از نیل گذشته بطرف منلیس یسای تحت مصر خواهند شتافت. تصمیم کرد بدفاع آن پیراورد و بر اثر این تصمیم با تمام قشونی که در تحت امر خود داشت، بشهر من بود رفت و پندار کات دفاع پر ناخت. در این حال لا کراتس تیی بطرف یلوز رفت، تا آنرا محاصره کند و شعبه نیل را بر گرداند و پس از آن که زمین این شعبه خشک شد، خاکریزهایی ساخت و ماشینهای جنگی بر آنها استوار کرد. تا در دیوارهای قلعه سوراخهایی ایجاد کند. بدین وسیله قسمت بود که دیوار شهر خراب شد. ولی ساخلو یلوز از تود دیواری بنا کرد و درجهای جوین بلندی ساخت. بعد در خاکریزهای خندقها جنگی چند روز بطول انجامید. در ابتدا یونانیهای، که در یلوز بلندیها را اشغال کرده بودند. سخت جنگیدند (مقصود یونانیهایی است، که بعد متحصن اجیر شده بودند) ولی، چون شیشه شد. که پادشاه مصر بطرف منلیس رفته از رسیدن کمک مایوس شده رسولانی یلوزی ایران برای مذاکره فرستادند. لا کراتس با آنها گفت قول میدهم، که اگر یلوز را تسلیم کنید آزاد باشید و با باروبه شود بی مانع یونان بر گردید. بر اثر این قرارداد ارک شهر تسلیم شد و بعد از آن اردشیر با گواس خواجه را با عده از سپاهیان غیر یونانی فرستاد

تا شهر را تصرف کند. در حالیکه سربازان من بود وارد شهر می شدند، یونانیهایی که تسلیم شده بودند و خارج میگشتند، بر خورده اموال آنها را غارت کردند. یونانیها در خشم شده از خدایان خود، که بنام آنان قسم یاد میکردند کمکی استقامت کردند و لا کراتس، چون از نفس عهد آگاه گردید به با گواس خواجه و سربازان او حمله کرده بعضی را کشت و مابقی را پیرا کند. با گواس نزد اردشیر رفته شکایت از دستلا لا کراتس کرد و شاه گمت برای سربازانی، که لقمه عهد کرده اند، همین بوده و فرمود اشخاصی را، که متحصن بودند، بقتل رسانند. پنجاهین بود تسلیم شدن یلوز. امامن تور فرمانده اردوی سوم، شهر بو باست (۲) و بسیاری از شهرهای دیگر را با جمله جنگی تصرف کرد. او در اردوی خود انتشار داد، که هر گاه شهرهایی خودشان تسلیم شوند، مورد عفو اردشیر واقع شده پادشاه خواهند یاست و الا شاه با آنها همان معامله خواهد کرد، که با صیدائیها کرد. در همین وقت من تور امر کرد دروازه پانهای ارد و الا خارج شدن اشخاص مانع نشوند اسرای مصری، که در اردوی من تور بودند، خارج شدند شهرهای مصر پیرا کنند. نوحیر من بود در میان اهالی منتشر کردند. بر اثر این خبر منازعه بین سربازان اجیر یونانی و سپاهیان ملی مصر در گرفت و هر کدام از طرفین خواست در تسلیم شدن و گرفتن پادشاه بر دیگران سبقت کند. بدین نحو قلاع را تسلیم کردند و بو باست هم همین نحو بتصرف در آمد. بعد در این جا قضیه روی داد، که دیودور چنین ذکر کرده (کتاب ۱۶، بند ۵۰)، منازعه بین با گواس خواجه و من تور در گرفت و جهت آن از اینجا بود، که هر دو در نزدیکی این شهر اردو زده بودند. مصریها بی اطلاع یونانیها رسولی نزد با گواس فرستاده اعلام کردند، که اگر امنیت با آنها پدید، حاضرند شهر را باو تسلیم کنند. یونانیها از این قضیه آگاه شده رسول را گرفته بانهیدید مجبورش کردند حقیقت را بنویسد و پس از آن از جهت این خیانت بمصریها حمله برد و چند نفر را کشته و عده را (بشم زده مابقی را یکی از محلات شهر تبعید کردند. مصریها این رفتار یونانیها را به با گواس اطلاع داده خواهش کردند بیاید شهر را تصرف کند. یونانیها هم قضیه را به من تور اطلاع دادند و او در دهان دستور داد، که در موقع دخول با گواس و سربازانش به بو باست باو و همراهانش حمله کنند. بعد چیزی نگذشت، که با گواس با عده از

سپاهیان ایرانی وارد شهر شد و، پس از آنکه قسمتی از همراهان او هم وارد شهر گشتند، یونانیها در اول محلهای بسته ایرانیها را کشتند و با گواس را اسیر کردند. در این احوال با گواس چاره نداشت. جز اینکه از من تور کمک بخواهد و وعده کرد، در آینه اقدامی بی مشورت او نکنند. پس از آن من تور امر کرد با گواس را آزاد کرده شهر را باو تسلیم کنند. از این پس با گواس با من تور دوست صمیمی گردید، هر دو عهد و پیمان کردند، که بی مشورت یکدیگر کاری نکنند و هر دو بقندی نزد اردشیر مقرب شدند، که هیچکدام از اقربا و دوستان او این تقرب را نداشتند. پس از تسخیر بو باست سایر شهرهای مصر از ترس تسلیم شدند. در این احوال نکتان پادشاه مصر در منلیس بود و، چون دید، که نمیتواند از پیش رفتنهای اردشیر مانع شود، از سلطنت دست کشیده به حبشه فرار کرد و ثروت خود را هم باخاجا برد. دیودور گوید (کتاب ۱۶، بند ۵۱)، اردشیر پس از تسخیر مصر شهرهای عده آن را خراب و نسبت بمعاذات کی کرد سالنامههای مصری را دیودر و بعد کاهنان را مجبور کرد بقیمت گزاف این نوشتهها را بخرند و هنگام زیاد از طلا و نقره بدست آورد (راجع بتوهین معابد مصر دیودور در کیفیات آن داخل نشده، ولی بعضی مورخین از قول الین (۳) نوشته اند، که آیس گلو مقدس مصریها را کشت و اسیر کرد خری را بجای آن وادارند (الین نویسنده یونانی است که در قرن سوم میلادی میزیست و تصنیفاتی مانند «تاریخهای گوناگون» و «خصایس حیوانات» از خود باقی گذاشته. برخی نوشته اند، پس او از گوشت گاو من بود خوراکی تهیه کردند و در سر میز اردشیر صرف شد. صحت این روایات معلوم نیست، اگر چه از اردشیر سوم، چنانکه مورخین یونانی او را توصیف کرده اند، این رفتار ناشایست و ظالمانه بعید نیست. بخصوص در باره مصریها، هکته سه دفعه علم طلبان برافراشته بودند و در مدت بیش از شصت سال در همه جا با دشمنان ایران همراهی کرده بیوست غضب دیدار ایران را متحمل میداشتند و نیز باید در نظر داشت، که در وقت شاهانی مانند کوروش و داریوش اول و سر مشقهایی، که آنها از جهت رفتار معتدل با ملل مغلوبه بمالسم آن زمان دادند. در این زمان الاخطاطر هلاک شده بود. تاریخ تسخیر ثانیوی مصر در سال ۳۴۴ ق. م روی داد و این تاریخ موافق است پانوشتمان تنی مورخ مصری، که گوید مدت سلطنت اُخس بر مصر شش سال بود.

(۱) Clinius de Cos نوشته اند (۲) Bubaate. (۳) Elien.

پس از تسخیر مصر، اردشیر یونانی‌ها را بقول دیودور (کتاب ۱۶، بند ۵۰ - ۵۱) بسیار بناوخت و پادشاهای بزرگه پانهادانه هم را باوطنشان روانه کرد. دراین وقت رمن تور یونانی والسی و رئیس قشون تمام ایالات ایران در ساحل بحر الجزائر شد. این شخص بگفته دیودور سرداری بود قابل و مدبری پاکدامن. او خدمات شایان به اردشیر کرد و باگواس خواجه که با رمن تور عیانه گرمی داشت، بقدری دزد کرد اردشیر مقرب شد. که شامی مشورت او بکاری نمی برداخت و در واقع امر این خواجه شاه بود می اینکه او را شاه خوانند اردشیر پس از هر معندیهای خود در مصر نرفتات (۱) را در مصر پایالت بر گماشت و خود با ثروت و فنام بسیار به بابل برگشت (۳۴۱ ق - ۲). شفاعت رمن تور از اوت باذ. چنانکه دیودور گوید (کتاب ۱۶، بند ۵۲) پس از تسخیر مصر رمن تور بدوخته در پیش شاه مقرب شد. که اردشیر او را از محارم خود دانست و پادشاهای بزرگه باو داد. توضیح آنکه صدتالان نقره (۲) با ۱۱ تاییه سیلریا و گرانبها باو بخشید و ایالت سواحل آسیا را بوی تفویض کرد و با اختیارات بسیار برای قلع و قمع شورشیان آسیای صغیر فرستاد. رمن تور براندی داشت رمن (۳) نام، که بمعیت اوت باذ یاهی با یارسیها جنگیده و بدفرار کرده بدربار پادشاه مقنونی رفته بود (ایتدیه اول است که در تاریخ ایران پناهندگی یک ایرانی بدولت پادبار خلوچه ذکر میشود. ایرانیهای نوره هخامنشی معایی داشتند. که هر کدام در جای خود ذکر شده. ولی برخلاف یونانیها، راضی نمیشدند بهخارج پناهند شوند و چنانکه گذشت. مکرولات یا رؤساء نشون بر شاهان یاهی گشته. ولی همیشه جنگه کرده گشته شدند. یاپس از اس از پیشرفت خود داخل مداخله شده تسلیم گردیدند. بنا براین آرته باذ اول کسی است، که این سایه میشود در تاریخ ایران گذارده هم). رمن تور در پیش شاه وساطت از این دو نفر کرده لعیت برای آنان گرفت و آنها را نزد خود طلبید. از نوشته های آریان (کتاب ۲، فصل ۱۴) چنین استنباط میشود. که از این زمان روابط بین ایران و مقنونی شروع شد و عهدی هم منعقد گشته، ولی مضمون آن معلوم نیست. بد دیودور گوید (کتاب ۱۶، بند ۵۲) : اوت باذ از زنی، سکه شوهر رمن تور و رمن تور بود دهیسه و یلزه دختر داشت و رمن تور، چون از بسیاری نسل خواهر خود خوشنود بود، اولی برنی سران

او پرداخت و با این مقصود جاهای مهمی پانها در قشون داد. دفع هر میاس (۴) یاهی - پس از آن، چون شاه او را مأمور کرده بود یافسان را قلع و قمع کند، بقصد هر میاس جبار آترنه (۵) واقع در سیهسر کت کرد و به هر میاس بیخام داد. که میخواهد وساطت کرده هنو شاه را نسبت باو درخواست کند. جبار ملاقات او رفت و با رمن تور گرفتار شد. پس از آن یونانی مد کور سلطه (مهر) او را بدست آورد نامهائی بشهرهای تابع نوشت. که جبار بوساطت رمن تور با شاه صلح کرده و این نامهها را بهر اورساینده برای شهر موقلاع فرستاد. اهالی شهرها این نامهها را صحیح دانستند و چون از جنگه خسته شده بودند باذادی صلح را پذیرفته تسلیم گردیدند. وقتی که شامشید. که رمن تور بی خون ریزی تمام این شهرها مسخر کرده بسیار مشغوف شد و گفت. رمن تور سرداری است قابل، صغری زیرک و هوشمند، سپس با زبیرهای بسیار باو بخشید. بعد رمن تور در مدت کسی دشمنان دیگر شاه را از پا در آورد و آرامش کامل در آسیای صغیر برقرار کرد. بهبودی اوضاع ایالات - بر اثر فرو نشاندن شورشهای فلیقیه و آسیای صغیر و تسخیر مصر، پادشاهان دست نشانده و شاهزادگان بجای خود نشسته و ایالات شمالی و شرقی ایران مانند ایالات دریای خور و هند، که در نتیجه سلطنت طولانی اردشیر دوم بواسطه بی قیدی اوستقل شده بودند، حالا بواسطه فتوحات اردشیر و سختیهای، که میکرد و با بودن شخصی مانند باگواس خواجه، که زمام امور را بدست داشت، قوت مرکز را حس کردند و کارهای ایران میرفت، که در بر راه شود. لظرف دیگر فتوحات اردشیر در صید او مصر یونانیهای اروپائی را بهر کت آورد و با زبیرهای مدانه را گذارند و چون تشنه در یکهای ایران بودند، برای اجرای امیال شاه حاضر شدند. آتشیها گگتند. ماخارس را احضار کردیم. تیهها اظهار کردند، که اگر ما به اوت باذ کمک کردیم، بعد در سفر مصر با شاه همراه بودیم. آواز قوت یافتن مقنونی - چنین بود اوضاع ایران، که ایر سیاهی در افق حدود شمال غربی آن دیده دار گردید. مقنونی پادشاهی یافته بود مانند فلیپ دوم، که از یوتولانت و کلاردانی او مملکت من بوده نوی می شد شرح این وقایع در جای خود ذکر خواهد شد و صیال همینتر لازم است گفته شود، که آواز قوی شدن مقنونی و پیشرفت های فلیپ در اطراف مقنونی، در آسیای صغیره و چنانکه از تعلق های

رمنورستن دینسی شود. آتن از ایران برخند مقنونی کک طلبید. دربار ایران در ایتداه جواب داد. که آتن همواره به مصر کمک میکرد، ولی بعد، که اخبار مقنونی بهت نگرانی دربار ایران شد، باگواس خواجه خطر را حس کرد و مراقب احوال مقنونی گردید. دیودور گوید (کتاب ۱۶، بند ۲۵) : صحت بزرگ شدن پادشاه مقنونی تا آسیا منتشر شده و شاه پارسیها از قوت فلیپی فلیپی گشته بنام ولات ایالات ساحلی نوشت، که با تمام قوا باهالی سرت (۶) کمک کنند (پادشاه مقنونی با اینها در جنگه بود) ولات پس از مشورت با یکدیگر عده از سیاهان اجیر، پول بسیار، آذوقه، اسلحه و همه نوع مهمات برای اهالی برنت فرستادند. بعد بواسطه این فوه امدادی، کمک اهالی بیزانس و تهدید آتنیها، که جنگه خواهند کرد، فلیپ، با وجود مسامهی بسیار که بکار برده بود، مجبور شد محاصره برنت و بیزانس را موقوف داشته با یونانی هائی، که اعلان جنگه باو کرده بودند. صلح گنده چنین بود توجه دربار ایران با مورد مقنونی ولی این اوضاع دولتی نداشت، زیرا بزودی وقایعی روی داد، که شاه و وزیر هر دو نابود شدند و زمینه برای فتوحات مقنونیها در ایران آماده گردید. اگرچه این زمینه در سلطنت داریوش سوم و اردشیر با حافظه مهیا شده بود، ولی قوت اراده اردشیر سوم و کفایت و کلاردانی باگواس خواجه و رمن تور آرامشی بسالک تابعه ایران میداد و، اگر دوام میامت از بسیاری از چیزها، که ناهی از ضعف حکومت مرکزی بوده جلو گیری میشد، زیرا، چنانکه بیابید، در موقع حمله اسکندر بایران وسایلی بسیار در حیطه اقتصاد دربار ایران بوده که بواسطه بی تجربگی یا نداشتن مردان کافی، بکار نرفت و بعدا اسکندر و چند مورخین از این اوضاع را دلیل طالع بلند او دانستند. راجع به یونان این زمان باید علاوه کنیم، که در ایتداه، یعنی در سال ۳۵۳ - ۳۵۲ ق. م شاید در یونان منتشر شده که اردشیر در خیال حمله یونان است و بنا بر این اضطراری در یونان دیده آمد، و خواستند تعداد کانی بپسند، ولی رمنورستن تعلق معروف آتن به آنها نداشت، که باین شایعات نباید اضطراری داد پارسیها را دشمنان خود پندارند. کشته شدن اردشیر - اردشیر را در سال ۲۰ سلطنتش باگواس خواجه زهر داد و شاه بر اثر آن در گمشد جهت این اقدام خواجه مزبور درست معلوم نیست. دیودور گوید (کتاب

(۲) تقریباً ۶۰ هزار فزاک حلا. (۳) Phérendate. (۴) Memnon. (۵) Atarné. (۶) Périnthiens.

۱۷ . بند ۱ ) در سلطنت قلیپ ، آئیس شاه پارس میباید و اهلی درجه شقاوت و نسبت بشیبه خود بکار میبرد از این جهت مورد بیعتش گردید و با گواس ، یکی از رؤساء تراولان شاهی ، او را زهر داد . این خواجه جنگه آورده بود بود فاسد و عطشی را آلت اجرای جنایت خود کرد . پس مورخین دیگر ، مانند بریدو (۱) نوشته اند ، که خواجه مقدور مصری بود و شامت عمل اردشیر نسبت به مصرها وین اثر مانع عبور العاص او ، راجع باینکه این فلدوستختی با مصرها ننگه او را بکشتمین انتقام تحریک کرد . این نوشته ، کینه خواجه مزبور بقدری شدید بود ، که پس از قتل اردشیر جسد او را در زیر کرمبسگها خوراندند برخی از نویسندگان را عقیده این است ، که اردشیر قسمتی از این سفینههای خود را در بلاد مصرها جبران کرد ، چنانکه سالنامه های مصری را خریدند بکاهنان پس داد ، ولی قضیه کشتن آئیس گاو مقدس مصری ها را ممکن نبود جبران کند و همین قضیه حس انتقام را در دل خواجه مصری ، که وطن پرست متعصبی بود ، مشتعل داشته باعث قتل اردشیر شد . صحت این روایات معلوم است ، زیرا ، اگر جهت این بود ، چرا با گواس خواجه باقری ، که در نزد اردشیر داشت و زمام امور را بدست گرفته بود ، کشیدن انتقام را تا سال ۲۰ سلطنت اردشیر ، یعنی ۶ سال پس از فتح مصر ، متاخر میبنداخت . این جنایت جهت دیگری داشته ، که هر با معلوم نیست . دیودورسی میگوید : ۵ پس از تسخیر مصر اردشیر بیابان برگشت و در عیش و عشرت فوجها ور شده زمام تمام امورها به باگواس خواجه سپرد . شاید پس از چندی اردشیر ، بسبب حسادت و سعایت درباریان ، خواسته او را نپذیرد و او برای حفظ مقام خود بدینوسبب متوسل شده ، تا شاهی را بصحت نشاند ، که جوان بوده موافق میل او رفتار کند بهر حال اردشیر در سال ۳۳۸ ق . م درگذشت .

از قرائن چندین بنظر میآید ، که اردشیر اولاد زیاد داشته ، ولی فقط اسامی یکی دو نفر از آنها در تاریخ ذکر شده و وطن قوی این است ، که سایرین را باگواس خواجه نابود کرده (دیودور ، کتاب ۱۷ ، بند ۵) اسامی اولادی ، که ذکر شده ، این است ، آرسی ، که بعد از اردشیر بوسیله خواجه مزبور بتخت نشست و از همه کوچک تر بود ، سیستاس (۲) ، که بعدها فرا گرفته نزد اسکندر رفت ( آریان ، کتاب ۳ ، فصل ۲ ، بند ۲ ) . باید در نظر داشت ، که

آئیس سا (۳) زن اردشیر با سه دختر او نیز از مرگه چستند . یکی از این دختران پروشات نام داشت و ، چنانکه آرتیمن گوید ، زن اسکندر شد .

صفات اردشیر سوم - صفات او از کارهایش هویداست . او را میتوان تشبیه کرد بکسی که خانه باو رمیده است و این خانه بی هایش در رفته ، از هر طرف شکافتهای برداشته در طرف فرود ریختن است و آنکس بی های در رفته را بسته ، شکافها را گرفته و خانه را برای چندی پاینده و استوار داشته . اگر شقاوت های مذکور را ، چنانکه مورخین یونانی شرح داده اند ، مرتکب نشده بود ، هر آینه لایق آن بود ، که شاه بزرگش خوانند ولی کارهای بی دوی اردشیر در سیدنا و مصر و خوزری هایش در خانواده هخامنشی او را در نظر مورخین جدید با پادشاهان آسور مساوی میدارد . بوجود این ننگه گوید ، وجه ازداریوش اول ، او از نوهان هخامنشی یگانه شاهی بود ، که از گشونکتهای بزرگه باهر هندی بیرون آمدند بنظر مافوت او در این موقع باریک برای پارس فندانی بزرگه بشمار میآید (تبعات تلخیصی الحج ، صفحه ۱۲۴) . موزوله (۴) قبل از انصام ترجمه اردشیر سوم ، مقتضی است قضیه را ، که دیودور بزبان اردشیر سوم مربوط داشته زحک کتبم ، زیرا این قضیه و بنایی ، که بر اثر آن ساخته شده بود ، در عالم قدیم شهرتی بسزا داشت و بنای سربور را یکی از عجایب هفت گانه عالم قدیم میدانستند و هنوز هم اثری از آن شهرت باقی است . چنانکه در ضمن وقایع ایران مکرر ذکر شده ، کازره یکی از قسمتهای آسیای صغیر ، پادشاهانی داشت ، که تابع ایران بودند و باج میدادند . در سلطنت اردشیر (۳۵۳ ق . م) پادشاه آن موزول نام فوت کرد ، موافق عادات کازره پادشاه میبایست ، خواهر خود را ازدواج کند و پس از فوت پادشاه زنش جانشین او میگردد و برادران و حتی اولاد بلا فصل پادشاه از سلطنت محروم میشوند . بنا بر این موزول نیز آرتیمیز (۵) خواهر خود را ازدواج کرده بود . این ملکه پس از فوت شوهر خواست جسد او را در جسم خود دفن کند و با این مقصود نعش او را آتش زده و خاکسفر آرا در ظرفی ریخته همه روزه قسمتی از این خاکسفر را در مشروب خود ، نادر سال بعد از فوت شوهرش در گذشت . در مدت مزبور ملکه برای شوهر خود مقبره در هالیکارناس (۶) پای تخت کازره ساخت ، که

از سیث بنا و تزیینات یکی از عجایب هفت گانه عالم قدیم گردید و ، چون برای موزول مذکور ساخته شده بود آرا موزوله نامیدند (این لفظ حالا هم در اروپا به مقبره اطلاق میشود) . پس از فوت آرتیمیل برادر او ایبره (۷) ، که بالاتر ذکر کردیم از او شد ، پادشاه کازره گردید و موافق عادات آن مملکت (آدا) خواهر خود را ازدواج کرد ، ایبره پس از ۷ سال در گذشت و باز زنی بجای او نشست (دیودور ، کتاب ۱۶ ، بند ۳۶) . روایت مذکور این نکته را تأیید میکند ، که شاهان هخامنشی بترتیب داخلی ممالکی ، که تابع آنان بودند ، کاری نداشته و هر مملکت موافق قوانین و عادات خود اداره میشد . رجوع به ایران باستان صفحه ۱۱۶۴ - ۱۱۸۵ و صفحه ۹۵۶ - ۹۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۸ - ۱۲۰۰ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۲ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۴ - ۱۳۵۲ - ۱۴۴۸ - ۱۴۵۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۲ - ۱۶۱۱ - ۱۶۲۹ - ۱۶۴۷ - ۱۸۸۲ - ۱۹۴۹ - ۲۱۳۲ و پیشنها تالیف آقای یوردارد ج ۱ صفحه ۲۹۶ و فرهنگ ایران باستان تالیف آملی پور داود ج ۱ صفحه ۳۸ - ۶۴ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۵۶ شود .

اردشیر - [ ۱۶ ] (۱) (خ) سوم (ساسانی) . پس از مرگه شیرویه ( کوزا دوم ) پسر او را که طفلی خردسال بود بنام اردشیر سوم بر تخت نشاندند و خواصالاد یا رئیس کل ماه آذر گشتمسپ بقیومت او برقرار شد و در واقع مقام نیابت سلطنت یافت ، فرخان شهر و از سردار معروف خسرو و روز نیخواست که زیر بار اطاعت یکی از همگان خود برود با قیصر هر قن یار شد و سیاه خود را بجانب تسفون راند . در این شهر دوتن از بزرگان یکی نیوشرو و رئیس نگاهبان سلطنتی دیگر نانداز گشتمسپ سپاهباز نیروز با او یار شدند پس شهر و راز سیاه خود را وارد تسفون کرد ، پادشاه خردسال را که پیش از یکسال و نیم سلطنت ترانده بود هلاک کرد و بتقدیر و هرام جوین و دستم به پادشاهی نشست . ( ایران در زمان ساسانیان ترجمه آقای یاسی صفحه ۳۵۴ - ۳۵۵ ) . مؤلف برهان آورد ، اردشیر نام پسر شیرویه این برور است و در مفاصل آمده ، اردشیر ملقب بکوچک یعنی صغیر پسر قباد پسر برور پسر هرمز ، پسر نوشیروان ساسانی . انتهى - اردشیر بن شیرویه ، عالی و شش ماه پادشاهی کرد پس یکی خروج کرد نام او شهریر از

(۱) بعضی نوشته اند ، Bisthanes (۲) Bisthanes (۳) این همان آئیس ساست ، که دختر اردشیر دوم و زن او بود و بعد زن اردشیر سوم گردید . (۴) Halicarnasse. (۵) Idrice . (۶) Mausolee. (۷) Artémise. (۸) Prideau. Hist. des Juifs et des peuples voisins .

و ملك بگرفت اما پائی نکرده . ( فارسی نامه این ابله بی بیای کمبریج صفحه ۲۴ ) هفتده ساله بود چون پدرش گذشته شد اما چون از اهل بیت ملك دیگری نبود او را بلشاندهند بعلی سون . و اتابک او یکی بود نام اومهاقد چشمن و اگر چه او طفل نبود این اتابک نظام کار نگاه میداشت اما او را سهوی افتاد که کس سوی شهر برافز نرستاد و یا او مشورت نکرد و او را خشم آمد و لشکر جمع کرد و بعلی سون آمد . که اردشیر را آنجا هم برودند و بصلت شهر بگرفت و اردشیر را بگرفت و خود بیادشاهی بلندت و مدت ملك اردشیر یکسال و شش ماه بود . ( فارسی نامه ص ۸۰ - ۹۰ - ۱۰۰ ) . یادشاهی اردشیر شیروی یکسال و شش ماه . بر او بی سالی در چهار ماه گویند . پیروز خسرو در مستی نعلش بگرفت و بگشت . ( مجمل التواریخ و القصاص صفحه ۸۲ ) . اردشیر پسر شیروی بود و کودکی بر اهل آستان گون داشت و تاج سرخ . بر پائی ایستاده نیزه بلند است و بدیگر دست شمشیر چسبیده ( مجمل التواریخ و القصاص صفحه ۲۷ ) و رجوع بهمان کتاب صفحه ۸۲ - ۹۷ - ۱۰۶ - ۱۱۹ - ۱۲۴ و تارخ سیستان صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵ شود . بیست و پنجمین پادشاه سامانی اردشیر ( آرژانت ) ( خسرو ) سوم است . بعد از غیاب پسر او اردشیر که طفل هفت ساله بود شاه شد شهر - پراز که در زمان غیاب اطاعت او اسر او را نیکرد ( چنانکه آبای صغیر و شادان و مصر را برومیان مسترد نداشته بود ) در این موقع بغیال تصرف نمودند سلطنت اقتدار و برای اینکه هر قل را با خود همراه کنند نه فقط قبول کرد که مالک سر بوزیرا برومیان مسترد دارد بلکه متعهد شد که میلی هم بر دازد و در نتیجه هر قل با او متحد شد و برای تحکیم این اتحاد وصلتهائی با او کرد بعد از آن شهر پراز تخت را تصرف کرد ولی پیش از دو ماه نتوانست آنرا نگاهداری توضیح آنکه خسرو پسر هرمز چهارم در خراسان بر او خروج کرد و در اثر آن سر بازار بهرام بر او شوریدند و طولی نکشید که او بدست آنان گشته شد در مدت این دو ماه در روانه مهم دوی داد . آسیای صغیر و مصر و عیالات تغلبه و برومیان مسترد شد و خزوها بر ارمستان استیلا یافتند و سیاهیان ایران از عهد آنان بر نیامدند . سلطنت اردشیر در سال ۶۲۹ بود . ( ایران باستانی صفحه ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ ) .

**اردشیر** . [ آ د ] [ ی ا خ ] شمس الملوك حاکم مازندران . معاصر هلاکوخان . حبط ( ۲ ) صفحه ۱۰۴ .

**اردشیر** . [ آ د ] [ شیروی ( ی ا خ ) ] . رجوع باردشیر سوم شود .

**اردشیر گمان** . [ آ د ] [ ی ا خ ] حنة استهبانی در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء آرد ، و قسم [ اردشیر ] ایضا میله وادی خوزستان و حله لیثه انهار منها المشرقین و هو یالفارسیه اردشیر کان . مؤلف مجمل . التواریخ و القصاص این عبارت را چنین آورده است ( صفحه ۶۲ ) ، و آب خوزستان و جویراه مشرق او ( اردشیر ) فرمود کردن و اردشیر با پکان خواندندی .

**اردشیر مجله** . [ آ د ] [ ح ل ل ] [ ی ا خ ] یکی از اعمال هزار جریب . ( رجوع بسفرنامه ملا نندران و استرآباد داینو صفحه ۱۲۴ شود ) .

**اردشیر میرزا** . [ آ د ] [ ی ا خ ] ابن عباس میرزا متخلص با گام و لقب پیر کن اللوله ری در مبادی شباب تحصیل علوم ضروری کرده پس با موختن قواعد فرسیت و میدان و گوی و جوگان و درسی سهام و ضرب حساب و مشق نظام پرداخت تا در همه آن چون مردم بکنان گمان یافت و در عهد حیات و بعد از نایب السلطنه بهکمرانی گروس و سایرین قلمه اختصاص داشت تا در بخود دولت محمد شاه ثانی قاجار مطاب تراه با تو بیخانه جمعی خود بتعمیل کتاب اهلی آمده بدانرا علاقه رفت و مأمور باستیصال شاهزاده اسمیل میرزا و الی شاهزاد و بد مقام شد طوقاً او که همایون پادشاه فرستاد و با تنظیم مهم استرآباد و گرگان مأمور گشت و خدمات بزرگه بانجام آورد . سالها بهکمرانی مازندران و استرآباد و عربستان و لرستان بزرگت و مدتی حاکم دار الخلافه طهران بود و با علوم خلیق بهکرمت و معنیات ملوک فرمود در غیبت حضور و مو کب فیروزی کو کب شاهنشاه صرا بوالنصر ناصر الدین شاه مخلداده ملکه حافظ گنج و خزاین و ناظم جیش و جنود نامعلوم بود و چندی بهکرمت گیلان و درشت مخصوص گشت علی الجبله در کمالات متقول و معقول و مراتب مرتبه و مقامات ادب و ریاضی و حکمت و اخبار و تواریخ و سیر و اخلاق و ملوک و خط و ربط و نظم و تر و عروض و بدیع ماهر و کامل بود گامی در زمان فراغ بنظم قمعاید و فزولیات می برداشت و از آن جمله است :

ای شهره شهر وقتاً بر زن  
بنا رنجو آنشم بجان بر زن  
در مشکین زلف بر مکت کرده  
مسکین دل بقرار من مسکن  
آن قامت و زلف و چهره در چشم  
کوئی سرو است و منیل و موسن

آن هملر دو زلف مشکین تست  
یا بوی حیر و خیر و خیر و لادن  
خوشینه لب تست یا ز مل مسافر  
سینین بر تست یا ز گل خرمن  
آن روی تو یا که دای اغرشته  
آن موی تو یا که خوی اهرمن  
سویگان تو نیرها زنده بر دل  
ابروی تو تیغها کشند بر تن  
بی طره تو که دشت جانست  
هر مو بلم نشسته چون سوزن  
هان سوز سر را ز لعل خود بلفان  
تاجت زنی بر آتش دامن  
گر شاهان را زرد بود امر  
از مشک ترا پسر بود گزن .  
( رجوع بهمجم التوصله جلد اول صفحه ۱۸ - ۱۵ شود ) .

**اردشیر میرزا** . [ آ د ] [ ملك آرا ( ی ا خ ) ] از حکام استرآباد از ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۱  
( سفرنامه ملا نندران و استرآباد داینو صفحه ۱۱۵ ) .

**اردشیر** . [ آ د ] [ زم ( ی ا خ ) ] . رجوع به اردشیر دوم سامانی شود .

**اردشیر** . [ آ د ] [ نکوکل و نیکوکار ( ی ا خ ) ] . رجوع به اردشیر دوم سامانی شود .

**اردشیری** . [ آ د ] [ منسوب به اردشیر .

**اردشیری** . [ آ د ] [ ی ا خ ] رجوع به طایفه بویراجمدی شود .

**اردشیر** . [ آ د ] [ ع س ] گوسینه سیاه سینه سید بمن . تأیید آن ردماه ( منتهی الارب ) و ج ، د دج .

**اردشیر** . [ آ د ] [ ی ا خ ] رجوع به ارد گلاس شود .

**اردشیرانی** . [ آ د ] [ ر ف ] ( ۱ ) ( ۱ ) بلغ یونانی بنامی است صحرایی جهت گزندگی جانوران خصوصاً بزبور علی کنند نافع باشد و آنرا بحری قله الصبار خوانند . ( برهان قاطع . آنندراج ) قله الصبار . قله ببری . خیازده سیند . علقم . سیاهنگه . یوه و صبارت آنرا د اومادا گویند و رجوع به اردشیرانی و اردشیرانی شود .

**اردشیرانی** . [ آ د ] [ ی ا خ ] رجوع به اردشیرانی و اردشیرانی شود .

**اردشیرانی** . ( ۲ ) ( ۱ ) بلغ یونانی بنامی است شبیه بکیر و بسیار تنهاریه و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب از او اولی است مگر در عطشه . اصطلاحات استعمال نمایند و مولف اخبارات گوید قله الصبار است و سند آن ظاهر نیست و صاحب منی گویند نیز او را قلاف میباشند . ( تفسیر حکیم

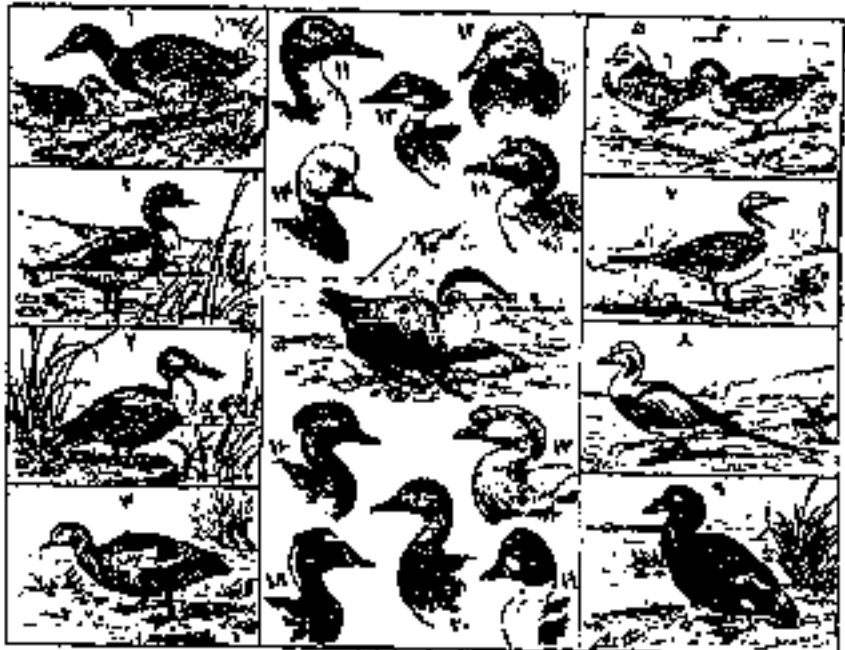
(۲) چنین است در دو نسخه خطی تفسیر حکیم مؤمن و نسخه چاپی آن .

(۱) Elatérium .

مؤمن) و رجوع به اردکانی و اردکانی شود .  
 اردک [ آ د ] ( ۱ ) ( ۱ ) نومی از طيور  
 آبی دارای پنجه‌های صفتی که توسط ششانی  
 یکدیگر متصل‌اند و بانوکی که در جواب  
 دگرای صلاح تعرضی است و آن از طيور  
 اهلی است و گوشت آن حلال است . السلام

آن در مازندران و گیلان و اطراف دریای مازندران  
 سیستان فراوانست . مرغابی (فیث اللغات)  
 نومی از مرغابی . بط . چالی .  
 آنکه از صولت سربسته شاهین و عقاب  
 بال طاوس فلک را شکند چون اردک .  
 شاه طاهر دکنی .

ومال الهمامة این بلوک لویای قرمز است  
 و روغن که از کوه گیلویده خریدند بشیر از  
 آوردند و نام قصبه این بلوک نیز اردکان است  
 در دقه کوهی افتاده و رودخانه پر آب بسیار  
 خشک و شیرین از میان این قصبه دالسا  
 بگذرد و درختان تنومند از دو جانب فرسنگی  
 از بالا فرسنگی از زیر درسته یکدیگر پیوسته  
 است که در دو فرسنگی راه آفتاب کمتر دیده شود  
 صومخه‌های آن از خشک‌خام و گل و عیوب است  
 و شاره آنها از هزار و پانصد درج خانه  
 بگذرد و این بلوک مشتمل بر ده قریه است .  
 اردکان [ آ د ] ( ۱ ) ( ۱ ) ( ۲ ) دهی است  
 از نواحی یزد . ( برهان ) ( جهانگیری )  
 مؤلف سرآت البلدان گوید : اردکان قصبه  
 سنبری است از توابع یزد در حدود نیمی آن  
 بر راه اصفهان . آب و هوای آن خوب و  
 برنش عاری از صنعت نیستند یعنی آلات  
 و ادوات از آهن ميسلانه که قابل توصیف  
 است . قراء و مزارع بسیار دارد و مسکنه بعضی  
 دهکده‌های آن مجوسی مذهب‌اند در قصبه  
 اردکان اقسام حلوا خاصه حلوی اردک را  
 نهایت خوب سلانند . اهلی . اردکان از بلوکات  
 یزد در کنار جاده یزد و ناین میان اربستان  
 و یزد و در ۶۱۶۱۰۰ گری طهران واقع  
 و دارای پستخانه و تلگرافخانه است حد  
 شمالی آن میند و حد شرقی رباطات و حد  
 جنوبی میند و حد غربی عقدا و مرکز آن  
 اردکان و حد قرای آن پنج و مساحت وی  
 ۶۸ فرسنگ و جمعیت آن ۱۰۴۳۰ تن  
 است . ( جغرافیای سیاسی تالیف آقای  
 کیهان صفحه ۴۳۸ ) .



انواع اردک

- ۱ - اردک معمولی ۲ - لادن ۳ - سوهه ۴ - کلارکا ۵ - اکس مانداران
- ۶ - مارسل معمولی ۷ - یله ۸ - میکلو ۹ - مرغابی قطعی پرده
- ۱۰ - ایپر ۱۱ - د بارباری ۱۲ - میلوئن ۱۳ - ساریل فالنگه
- ۱۴ - سیفر هوی ۱۵ - سیفر ۱۶ - مریلون ۱۷ - ایندروآ
- ۱۸ - مرغابی عینکی ۱۹ - گار ۲۰ - شب .

اردک [ آ د ] ( ۱ ) ( ۱ ) تلفظ ترکی  
 اردکانی ( ۲ ) قصبه مطبق قره‌سی از ولایت  
 خندونند گار است در یک فرسنگی غربی  
 خرابه‌های شهر قدیمی کتیریکه مردم آنجا  
 بعضی مسلمان باشند و مذهب مسیحی دارند  
 و آن دارای ۱۹ جامع و مسجد و ۴۴ مکتب  
 و ۱۵۸ کلیسا و مناسرت است . رجوع به  
 قاموس الاطلاق ترکی شود .

مصل و دارای ۱۴۰۰۰ تن مسکنه است .  
 مرکز وی اردکان و بین دو کوه پوشیده  
 از جنگل واقع است و نهر عطیسی از آن  
 گذرد و دارای یازده قریه و پستخانه و  
 تلگرافخانه است . ددرای آن از ده علی تا  
 قصبه اردکان پنج فرسنگ پهنازی آن از  
 باسکان ناشه‌ها بکفر سنگ است و محدود  
 است از جانب مشرق بلوک کام فیروز و بیضا  
 و از سمت شمال و مغرب و جنوب بنواحی  
 سمی از سردسیرات فارس است هوای  
 تابستانش چون ماه تود شیراز باشد و بر این  
 قیاس شکارش بز و پازن و قوچ و میش کوهی  
 و کبک و تپهو و در تابستان جاشق و هوریه  
 درخت سائیش سیب و کلابی و آلو و انکود  
 است درخت کبوه و صرر چهار ساله تنومند  
 شود که در جای دیگر هشت ساله دشتش در  
 دوماه پر از برف است و برف کوهستانش  
 عتاج محافظت باشد اهلس در تابستان از  
 ایوان بیرون تخسیند آبش از رودخانه  
 شش پیر و رودخانه اردکان است در اعشی  
 گنم و جو و نخود و عدس و لویای قرمز  
 و زردت مکه است که چری خند دوس گویند

اردکان [ آ د ] ( ۱ ) ( ۱ ) ( ۲ ) موضعی است  
 از مضافات شیراز ( جهانگیری ) ( برهان )  
 محلی است بین شیراز و اصفهان ( گلشن  
 مراد ) . قصبه است در حوالی شیراز و بعضی  
 گفته‌اند اردکان قصبه است در دامنه کوه  
 شش پیر از کوه‌های فارس در قدیم شهری  
 بزرگ بوده اکنون بیش از از پانصد خانوار  
 ندارد . ( سرآت البلدان ) و آن حدود ۹۷۰۰۰  
 گری شیراز شمال غربی مابین و شمال شرقی  
 قهلبان و میان برفون و گردنه اردکان واقع و  
 از بلوکات قشقانی فارس است . طول آن ۳۰  
 هزار گز و عرض هزار گز آب و هوای آن



اردک پوز

اردک خاقون ( ۱ ) ( ۱ ) ( ۲ ) مادر اولیای  
 سلطان . رجوع به ص ۴ شود  
 اردکان [ آ د ] ( ۱ ) ( ۱ ) ( ۲ ) اردکان ( مغرب )  
 و آن نومی از جنس اول و اشکان و اسرار  
 نجوم است . ( برهان قاطع ) ( جهانگیری )

( ۱ ) Canard . ( ۲ ) Artaki . ( ۳ ) Ardakan . ( ۴ ) Onithorhynque . ( ۵ ) Monotrèmes .

**اردن گلاس** [ ا د ] [ ا خ ] اردن گلاس ناحیه ایست در کنت نشین دون ، در ایرلند واقع در ساحل دریای ایرلند بخش میلی جنوب شرقی دون . مسکن آن ۱۶۶۰۰ تن است و آن بر زمینی مرتفع بین دوپشته واقع است و تجارت آن مهم و محط سفایین سید ماهی است و گاه باشد که قریب ۴۰۰ کشتی از انگلستان و ایرلند بطلب سید آفتاب آیند . رجوع بضمیمه معجم البلدان شود .

**ارشل** [ ا د ] [ ا خ ] نام قصبه بجنوب قریب ده کرد ( شهر محکوم ) || ناحیه در کوهستانهای بختیاری در جنوب شرقی کاج . || از نواحی ملازمندان . رجوع بسفرنامه ملازمندان و استرپاد رایینو صفحه ۱۲۹ شود .

**ارشل** [ ا د ] [ ا خ ] یا اردال رجوع بطایفه شیانی شود .

**ارشلان** [ ا د ] [ ا خ ] ( مرکب از ارد یعنی درستی و راستی و یارسانی و لان مزید مؤخر ) (۱) . اسم طایفه از ایلات کرد ایران که در مستدج مسکن دارند . اهالی آن از دیگر طوایف بحسن خلق و جلالت امتیاز دارند . || ناحیتی بجنوب مستدج . رجوع بسفرنامه ملازمندان و استر آباد رایینوم ۱۲ و مجمل انوار بیخ ابوالحسن گلستانه صفحه ۱۳۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴ و ۱۵۴ شود .

**اردلان کت** [ ا د ک ] [ ا خ ] شهر کی است در شام ماوراءالنهر بجهت چون از اقلیم فرغانه ، کلشچک ، خمیرک ، اردلان کت ، سبزوآب و جاج شهر کهایی اندیکه بگر نزدیک و آبادان و با کشت و پرز بسیار و آبهای روان . اردلان کت ، قصبه این شهر . کهاست . ( حدود العالم چاپ طهران صفحه ۶۹ ) و رجوع بباب ج ۱ صفحه ۲۵۱ شود .

**اردلانیه** [ ا د ] [ ا خ ] منسوب اردلان . رجوع به برهان الدین و لباب الالباب ج ۱ صفحه ۲۴۵-۲۴۶ شود .

**اردم** [ ا د ] [ ل ] کار و هنر خوب ( برهان قاطع ) . ( آندراج ) هنر پیشه . صناعت . || آفریون ( صفت حکیم مؤمن ) ( اخطیارات بدیهی ) و آن نوعی است از آتصوان . ( برهان قاطع ) ( آندراج ) گل آفرگون ( شمس اللغات ) .

**اردم** [ ا د ] [ را ] نام سوره های مرد که است از کتاب زند و یازند ( برهان قاطع ) . ( آندراج ) ، دانم که چو اندیشه کنی خوب شناسی یازند ز بسم الله و الصمد ز اردم . سیف اسفرنگک .

**اردم** [ ا د ] [ ع ] کشتیان ماهر ج . آردمون . ( منتهی الارب ) .

**اردم** [ ا د ] [ مدعی ( مادی ) ( ا خ ) ] مسکن از مهندسان بنامت آمده متعلق بجهت اشکانی بنام آرد مدائی ( ایران باستان صفحه ۲۶۸۰ ) .

**اردمشت** [ ا د م ] [ ا خ ] قلعه ایست حصین قرب جزیره ابن عمر در جهت شرقی دجله موصل واقع بر کنار کوه جودی و باقوت گوید اکنون متعلق بصاحب موصل است و زیر آن دیر الزهرمان واقع است که آنهم قلعه ایست . اهل اردمشت بر معتضد بافته حصیان کردند و در قلعه مایه حصین شدند تا خلیفه خود قصد آنجا کرد و مردم اردمشت ، قلعه را تسلیم کردند و آن پسر خلیفه خراب گردید و اکنون بکوشی معروفست و آن را دستاقی بزرگ میگویند و مستطیع دارد و گویند چون معتضد پسر از کوشش بسیار میانه بان او ، قلعه را بگشود و دخل اندک آن مشاهده کرد ، فرمود تا آنرا خراب کردند و پس از تخریب قلعه ، نامر الدوله ابوتغلب احمد بن حمدان بتجدید بنای آن پرداخت و اکنون در عصر مأمور و جزو مملکت صاحب موصل بداندین لؤلؤ مملوک نودان بن مسعود بن مرالدین ابن تغلب الدین بن زنگی است . ( معجم البلدان ) و رجوع بقیوس الاعلام ترکی شود .

**اردملیش** [ ا خ ] مغزی در شام العلیب از این بیان آرد دشمن بر بریتر قصبه شهر برطانیه نزدیک سر قسطنطین قله کرد ( سال ۴۵۶ ) و لشکر اردملیش بدانجا فرود آمد و آنرا در حصار گرفت و یوسف بن سلیمان بن هود در حمایت آن قصبه تعمیر کرد و اهل آنرا بخود واگذاشت و دشمن چهل روز آنجا ببرد و چون بجهت کمی قوت بین اهالی نزاع در گرفت و دشمن آگله شد محاصره و قتال را تشدید کرد تا با ۵۰۰۰ تن زره یوس وارد شهر اول شد و مردم بدشت امتدادند و در شهر داخلی تصنع گریزند و بین آنان جنگهای شدید واقع و ۵۰۰ فرنگی کشته شد و سپس بطلت خرابی قنصلت آب اسنان خواستند و دشمن آنان را امان داد و چون بیرون آمدند امداد نکت عهد و خیانت کردند و همه را بجز قائدین طویل و فاضی ابن عیسی و گروهی از بزرگان ، بکشتند و اموال و اتمه لایحسی بدست آوردند . ( حلال السنه ج ۲ صفحه ۱۸۸ ) .

**اردمون** [ ا د ] [ ج ] آردم ( منتهی الارب ) .

**اردمون** [ ا د م ] [ ا لاطینیه آرتیمونیس (۲) ] در کتب کتبی ، دهستانها و کتابت عبرین با آن مرکب اسامه الریح بقوتها الی احد البرین وهو ازرب فآردمون به معنی الشراع لعمرون . ظم یتعطف شراع الصاری الحروف بالآردمون و حالجوه ظم یقندوا علیه لثمة ذهب الریح به فلما اصباحهم من کتبه الراس بالسکون قطعاً قطعاً ... و فی اسماء علمه المحاولة سبع المركب یکتکاه علی البر یسکان بهوی از جمله اللتان یصرفهما و قامت الصیحة العائلة فی المركب فضلات الطامة الکبری والصدقة التي لم تعلق له جبراً ... ( رحلة ابن جبر ) . ( ترجمت علینا الریح القریة ) قصصت قرية الصاری المعروف بالآردمون و التت نصفها فی البحر مع ما اتصل بهامن الشراع . ( رحلة ابن جبر ) . و شروانی دفع الشراع الکبیر و اقاموا فی الآردمون شراعاً برف بالدنون . ( رحلة ابن جبر ) .

**اردمه** [ ا ] نام درختی ( شمس اللغات ) . درخت شغل . مؤید الفضلاء بنقل از زمان گویا .

**اردهی** [ ا ] از زمی نام جانوریست نامعلوم ( برهان قاطع ) . ( آندراج ) .

**ارذن** [ ا د ] [ ا ] ( ا ) از همی بالا . ( برهان قاطع ) ( آندراج ) . آردن ( مؤید الفضلاء ) آبکش . ( کتکیر ( برهان ) ( آندراج ) کتکیر حلوانیان که عکر و روغن بدان صافی کنند و اهل هند آنرا برته گویند ( شمس اللغات ) .

**ارذات** [ ا د ] [ ع ] نوعی از ابریشم یا خر سرخ . ( منتهی الارب ) .

**ارذات** [ ا د ن ] [ ع ] خواب . ( منتهی الارب ) ( مهلب الاصله ) || خواب آلودگی . صفت خواب .

**ارذات** [ ا د ] [ ا خ ] ( ارد و فاجه ) رودخانه نزدیک دمشق . گویند سریم عیسی علیه السلام در آن رودخانه نشست ( برهان ) . نام رودی که در بایچه طبریه را به بحیره لوط ( بحرالیت ) پیوند (۳) و آنرا الشریحة نیز نامند ( دمشق ) . احمد بن العلیب مرخسی فیلسوف گوید ، داورن است ، از زمین کبیر و اردن صغیر . اما کبیر نهریست که به بحیره طبریه رود و بین آن و طبریه با زورق ، دوازده میل مسافت است . و آب کوهها و حوضها در آن جمع شود و در نهر ملکه رود جریان یابد و اکثر ضیاع چندالاردن را که بساحل شام وطریق صور پیوند سیراب کند و سی این آبها در بایچه قرب طبریه ریزد و طبریه بر طرف کوهی

(۱) فرهنگ ایران باستان تألیف آقای نوراداد ج ۱ ص ۵۶ - Jourdain (۲) براسه Artimon (۳) Artimo, onis (۲)

است مشرف باین دریاچه و پهن این نهر یعنی اردن کبیر و طبریّه بعیرمایست . ولما اردن صغیر نهریست که از دریاچه طبریّه سرچشمه گیرد بسوی جنوب در وسط نهر جریان یابد و ضیاع نهر را مشروب سازد و اکثر مستقل آن شکر است که از آن بدیگر بلاد شرق یرله و درحوالی آن قرای بسیار است از آن جمله بیتان و قراروا و اربعا و حوجاه و غیره و بر این نهر غرب طبریّه پلی عظیم بسنه اند که متجاوز از بیست طاق دارد و نهر مذکور با نهر رموک بهم پیوندد و نهری واحد گردد و ضیاع نهر و ضیاع بینه را مشروب کنسوسیس بجریان خود ادامه دهد تا بدریاچه متنته در جانب غرب نهر درود (معجم البلدان) اردن در زبان عبرانی همواره سرف تعریف بدان یوسه میروند گویند . مگر در ایوب = ۴۰ ، ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ که فقط اردن مذکور است و او عظیمترین رودهای فلسطین است . که از شمال بجنوب جاری شده زمین مقدس را قطع نموده قسمت اعظمش بطرف مغرب واقع میشود و آنرا چهار منبع است اول منبع حاصباتی که چین فرازمسی است و از حوض کم عمقی که بسافت دوازده میل بشمال تل القاضی واقع است خارج شده بادونهر کوچک دیگری که از کوههای شرقی جاری میشوند تلاقی کرده بسافت سه میل در وادی بسیار زیبا جاری و لا آنجا بسافت شش یا هفت میل در تنگه عبور میکنند و در نی زار حوله داخل میشود . که مسافت آن از تل القاضی هشت مایل است و نهر از وسط آن گذشته مستر جاری آب آن می افزاید تا وقتی که بدریاچه سوله ریزد و طول این دریاچه در زمان پریش ۷ مایل است و علاوه بر این رودهای کوچک چندی نیز در آن وارد میشود . دوم منابع بانوم یعنی بانایس حالیه است در اینقریه چشمه ایست که منبعش از مناره فراخی میباشد که در زیر صخره عظیمی واقع است و بشمال و مغرب قریه جاری شده نهر دیگری تلاقی میکند که در همواره قریه واقع میباشد سوم چشمه های تل القاضی در همواره ایست . که بسافت سفر یکساعت از بانایس دور است و در آنجا دو چشمه است یکی بزرگتر که به گمان بودتر چشمه سوریه میباشد و از تلاقی این چشمه با چشمه دیگر تل القاضی رودی تشکیل میابد که عرضش مابین ۳۶ و ۴۵ ذرع است و این رود در نهایت سرعت جاری شده بسجرائی که از بانایس میآید برخورداره بطرف کوههای شرقی جاری میشود و به حاصباتی برخورداره بطرف آبهای میروم یعنی حوله متصل میگردد و توصیف چشمه های تل القاضی بر حسب قول یوسفوس

این است که منبع اخری اردن انحرالان یعنی الهای مسی و در محل شهران حقه لایش قدیم باشد واقع است و موضع این شهر موافق قول یوسفوس و جرم تا بانایس ۴ میل رومی مسافت دارد و این مطابق مسافت چشمه های حالیه است . چهارم رود سئار است که با نهر بانایس متحد میشود و در ایام تابستان بسیار کم آب میباشد و چون اردن از دریاچه سوله دوازده میل طی مسافت نموده در این بین پندر ۸۱۲ قدم پائین افتاده از وسط دره ای طبریّه میگردد و مسیرش را از وسط دریای سرخ در طول دره ایرو پائین بقوی بدین تین کرد و از آنجا بقطب غیر مستقیم که به خط مستقیم ضمناً ۶۵ میل میشود بطرف جنوب جاری شده آب صاف و خوشگوار خود را بدریای تلخ سدوم میریزد و فی العقبه بسیار عجیب است که در مسافت ۱۴۵ میل بقطب مستقیم از بره های حرمون تا وادی کثیر خیلی گرم اربعا که گرم ترین امکنه کوره زمین است پندر ۸۸ ذرع پائین میروند مابین این دو دریا یعنی دریای طبریّه و بحیر فالوت دشت اردن است (۲ پادشاهان ۲۵ و ۲۶ تواریخ ۱۲۱۴) که اعراب آنرا انقود گویند عرض دویم رفته اینجا به اربعا فرسبده ضمناً ۵ میل است لکن نزدیک اربعا ۱۲ میل میشود و از هر دو طرف تقریباً به تمام طولش تابه های مغربی که ۲۰۰ - ۳۵۰ ذرع مرتفع و کلبه راست و سر بالا هستند محدود است لکن تپه های حدود مشرقش قدری سر اشیبوار تا دشتان دو چندان است . این وادی ریزک زار بشر از جاهاتی که چشمه ها و رود های کوچک از آن جاری باشد در نهایت گرمی و جاری از نباتات میباشد و تپه های مخروطی الشكل بسیاری در آنجا بنظر میرسد . در وسط این وادی سفلی مجرای ماریسی شکل رود است که از ۴ - ۱۵ ذرع از سطح دشت پست تر میباشد اطراف این رود دارای اشجار و بوته های فراوان میشود که در بعضی نوزدهم و غیره میباشد و بسام میشود که در بعضی جاها ساحلش عریض تر و بدین لحاظ نباتات در آنجا بیشتر یافت شود طرف اعلاش حاصل خیز و مزروع و اما طرف اسفلش دارای نیزار های بسیار است و بینه ها و جنگلهائی که بانسیه رود نزدیک تر اند سابقاً مسکن حیوانات درنده بوده حقه در زمان طغیان آب آن محل را ترك کرده بالا میرفته اند چنانکه یرمبای نی در فصل ۱۹۱۴۹ و ۴۴۵۰ از سبب خود آن را ضرب المثل کرده میفرماید « اینک او مثل شیر از طغیان اردن برخوردار آمد » امکان دارد که حال مجرای حالیه اردن از قدیم عقب تر شده باشد

با وجود این در چهار آب نه تنها لاسفه را که فیلیون سواحل است حیوانات بلکه در بسیار جاها خود سواحل را نیز می پوشاند ۱ - تواریخ ۱۲ - ۱۵ . یکی از صاحبان زمین دولت متعنه ایلزولی نایب لیبج نام که در ۱۸۴۸ میلادی از اردن عبور کرده میگوید هر چند مسافت راه از دریای جلیل تا بحر الموت فقط ۶۵ میل است با وجود این مسافت مجرای رودخانه به خط غیر مستقیم به ۲۰۰ میل میرسد و اختلاف عرضش با اختلاف مکان از ۲۲ الی ۶۰ ذرع و عرضش از ۱ - ۴ ذرع میباشد آتش نسبت بخصوص سال تفاوت کلی دارد اکثر اوقات تندرو و قوی است سراسیمها و معبر های بسیار دارد که نایب لیبج فوق ضمناً ۲۷ از آنها را حنی برای سفین فلزی خود هم خطرناک دانسته و چون دریای طبریّه ۲۰۰ ذرع از بحر الموت و ۲۵۰ ذرع از بحر متوسط پائین تر است بنابراین پستی اردن در میان این دو دریا ۱۸۰ ذرع است آبهای اردن با وجود تیرگی خشک و ملایم است و در کثرت وجود مساهی نظیر دریای جلیل میباشد بل سنگی کهنی در ایام سابق پائین تر از دریاچه حوله برای رود بوده و آثار یز دیگری نیز در جنوب دریای طبریّه باقی است و علاوه بر اینها نیز دو معبر دیگر دارد اولی را که در نزدیکی ادم است القامبه گویند پوشش ۱۶۴ و دیگری را که نزدیک بجلالی است که سیاحان خود را شستو شو میکنند جسر الشریه نامند معبر های چندی که در اوقات معتدله و آب بند در نوشجات مقدسه وارد گشته از فراموشی عبور میشود و اسرائیلیان در وقت طغیان اردن بوده پوشش ۱۵۰۴ و آن رود بر آب و سریح المر که در مقابل اربعا از روی اجباز از جریان باز داشته شده آبهای دست پائین بدریا جاری گشته و آبهای بالا در جای خود باز ایستادند و دره رود محل رسیمی برای عساکر اسرائیلیان مهیا گشت . علاوه بر این دو دفعه دیگر نیز این معجزه برود اردن واقع شده یعنی هنگامیکه ایلیا و ایلیشاع از آن عبور کردند ۲ پادشاهان ۱۲ و ۱۴ . دو آبهای این رود بر مس نمان سربانی مظهر شد و تیربی دستا نبردان که در آن افتاده بود بفرمان ایلیشاع بر روی آب آمد ۲ پادشاهان ۱۴۵ و ۱۶۶ . و خداوند ملام در همین جا از دست یحیی تعبید یافت انجیل متی ۱۳۰۳ . و هزاران از حجاج شعب مختلفه که اسما حسبی میباشد همواره در وسط اپریل ماه فرنگی هر سال یزاد گلوی آتشمل مبارک مسیح در روز معینی در تحت محافظت فوجی از اترک که بدین آن رود مقدس رفته از آبهایش میاشامند و وصل کرده



بعد از آنکه دو ساعت دیگر باور خلیم مراجعت  
 مینمایند . خروج اردن . بدانکه اردن را  
 خروج قابل ذکر هست من جمله نهر عظیمی  
 است که آن را یرموق گویند و در قدیم الاپام  
 به هایلر و مکس موسوم بوده و دیسگری  
 میوق است که هر دو بطرف مشرق اردن  
 بودند و علاوه بر آنها یازده نهر صغیر یا جدول  
 نیز بود حکه از گروه جلداد جلای میشد و  
 غالباً در فصل تابستان می خشک میشد و قصد از  
 آنطرف اردن بیشتر اوقات بمعنی طرف  
 مشرق میباشد لکن ذکر این کلمه قبل از  
 فتوحات یوشع قصد از طرف غرب بوده  
 لما در این ایام اردن در بحیرة الموت جاری و  
 مفقود میشود لکن اغلب اشخاص گمان برده  
 اند که در ایام سابق قبل از انهدام شهرهای  
 سدوم اردن در بحیرة الموت ریخته از آنجا  
 بوادی مدیم تا خلیج اتلانتیک و دریای قزم  
 جاری میگردد و از قزم معلوم وادی کبیر عربی  
 که باعث تشکیل وادی اردن میباشد رشته اتصال  
 طرف جنوبی بحیرة الموت یا خلیج اتلانتیک  
 یا عقبه بوده خروج راه اینوادی در میان جنوب  
 و جنوب غربی است و طول آن از بحیرة الموت  
 تا عقبه بخط مستقیم نسیماً یکصد میل است  
 در انتهای بحیرة الموت ریکه زادی تشکیل  
 یافته در میان قل هانی که بطرف جنوب اند  
 بسافت ۱۰۶۸ میل بمشند و ارتفاعش با ارتفاع  
 دریا ساری است و در آنجا با تل گل سفید  
 که ۹۸ یا ۲۳۳ ذرع ارتفاع دارد و نزدیک  
 است که وادی را تقاطع کند محفود میشود  
 لکن در طرف مغربی نده ایست ۹ عرضش  
 تخمیناً نیم میل و بطرف جنوب کشیده داخل  
 رانی هر شش عربی میگردد و محل مجرای آبهای  
 عربی به دریای قزم میشود و تل مرقوم احتمال  
 میرود حکه اکریم کتاب مقدس باشد که  
 منها ایه القور و ابتدای عربی را تبیین  
 مینماید و از آنجا بدون مانع تا عقبه متداست  
 و سلسله کوهها آن را احاطه کرده است و  
 رود هانی که از این کوهها جاری است در  
 فصل تابستان قبل از آنکه بوادی رسد در  
 همان سنگلاخ خشک میشد و مفقود میشود و  
 در فصل تابستان اینوادی کلبه بی آب است  
 و البته بدون آب هم در دشتهای عربستان  
 سبزه یافت نخواهد شد و در تمام اینوادی  
 اثری از آثار صنعت بشری بهیچوجه یافت  
 نمیشود و این رای که بر آن است که رود اردن  
 سابقاً از اینوادی میگذاشته است مردود است  
 زیرا که بحیرة الموت تخمیناً ۶۵ ذرع از  
 خلیج عقبه یا تبیین تراست و هم آبهای بیشتر

رودهای این حوالی بطرف شمال به دریای  
 قزم جاری است البته دشتهای اردن از قدیم  
 و حال ندایتجا بوده و هست لکن نائب لینیج  
 و سایرین میگویند که محتمل است تمام وادی  
 اردن شمال و جنوب فرونشسته بکودی حالیه  
 رسیدم باشد در صورت صحت این رای احتمال  
 میرود که ایشطلب مدت مدیدی قبل از انهدام  
 سدوم و عموره یعنی مداین موتکات واقع  
 شده باشد ( سفر یندایش ۱۹-۱۷-۲۸ و  
 ۳۰ ) ( قلموس کتاب مقدس از سلسله ۳۲-۳۶ )  
 [ نام شهر است ( رینجی ) ( ۱ ) شهر است بشام .  
 ( منتهی الارب ) . گویند قبر حضرت یعقوب و  
 چاه یوسف در آنجاست و آورده اند که مسکن  
 حضرت یعقوب بر دوازده فرسنگی اردن  
 بوده ( برهان قاطع ) . ( جهانگیری ) نام  
 کوره است و اهل سیر گویند ، که اردن ( ۲ )  
 و فلسطین دو سر سام بن ارمین سام بن نوح  
 علیه السلام است و آن یکی از اجناد حسنة  
 شام است و کوره ایست وسیع و نمود و طبری  
 و صور و صکا و بلاد دیگر بینه آنها جزو این  
 کوره است . اردن دارای کورههایی است  
 از آنجمله کوره طبری و کوره صکا و جز  
 آن . و ذکر اردن در کتب فتوح بسیار آمده  
 گویند شرحیل بن حسنة اردن را در حصار  
 گرفت و پس از روزی چند اهل آنرا بجلان  
 و ملل و کنائس ( مگر آنچه را که متروک  
 نهند و جلای وطن گفتند ) امان داد و مسجعی  
 مسلمانان را مقرر کرد و اردن را بجز طبری  
 فتح کرد سپس اهل آن در خلافت عمر  
 بخش عهد کردند و گروهی از روم و جز آنان  
 بدیشان پیوستند پس ابو عبیده صرو بن العاصی  
 را با چهار هزار تن بدانجا فرستاد و او جمیع  
 شهرهای اردن و حصن هارا بدون جنگه با  
 شرایطی نظیر معاهده شرحیل تصرف کرد  
 از آن جمله بیسان و اقیق و جرش و بیت  
 رأس و قدس و جولان و صکا و سور و صفوریة  
 بود و بر سواد اردن و همه اراضی آن غالب  
 آمد تا آنگاه که بسواحل روم رسید سپاه  
 رومیان بسیار شد ، وی بای مینامه نوشت  
 و از او استمداد جست . ابو عبیده چندی  
 این صفیان را بسوی او فرستاد و در مقدمه ،  
 معاویه برادر خود را گسیل داشت پس برید  
 و سرسواحل روم را فتح کردند پس ابو عبیده  
 بمس نامه نوشت و ویران از فتح اردن یا گاهاید و  
 معاویه را درین ناحیه اثری جمیل است و  
 زیومته مرا کر صناعت اردن در صکا بود تا  
 هشام بن عبدالملک آنرا حدود نقل کرد و  
 حال تا دریری از خلافت بی عباس بدین متوال  
 باقی بود . متنی در مدح بدر بن صرار و الی

تتور اردن و ساحل از قبل ای بکر عهد  
 این واقف گویند .  
 یعنی بصورت ام نهنگها بکا  
 و قل الدی سور و انت له لکا  
 وما صفر الارض و السواحل الادی  
 حیث به الا الی جنب قدرتا  
 تطسدت البلدان حتی لواها  
 نفوس لسا الشرق والشرب نحوکا  
 و اصبح مصر لا تکنون امیره  
 ولو انه ذومقلا و لم یگا .  
 و جماعتی از علماء بزرگ منسوبند ( از مسجم  
 البلدان ) . سمانی گویند اکنون در دست  
 فرنگیانست . ( اسباب سعادت ) .  
 ناحیتی است بشام خرم و آبادان و بناست  
 بسپار و طبری قصبه اردن است .  
 ( حدود العالم ) .  
 و رجوع بمیون الانیه این ای امبیه ج ۶  
 صفحه ۷۳ و تاریخ الحکمه قطعی صفحه ۷۲  
 و ۳۲۴ و عقد القریه ابن حنبله مصحح محمد  
 سعید الخریان ج ۲ صفحه ۴۹ و ج ۵ صفحه  
 ۱۵۶ و ۱۵۸ و ج ۷ صفحه ۲۸۴ و مجمل  
 التواریخ و القصص صفحه ۱۲۵ و ۲۷۲  
 و التفهیم صفحه ۲۴۸ و تاریخ یعقوبی چاپ  
 مرحوم ادیب صفحه ۱۸۸ و سبط ( ۱ ) صفحه  
 ۴۱ - ۶۱ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۲۴۲ - ۲۴۶ -  
 ۲۶۰ و حدائق السمر صفحه ۹۲ و ایران  
 بستان صفحه ۴۰۳ و رحل السنه سیه ج ۹  
 ص ۴۰ و قاموس الاعلام ترکی شود .  
 اردن . [ ا ر د ن ] ( را خ ) ( ۲ ) نجدی  
 است پر درخت که قسم اعظم آن در ایالتی  
 همین نام واقع است و بیژیک امتداد یابد  
 نبرد اردن . در نخستین جنگه جهانگیر  
 ( ۳۰ - ۲۴ اوت ۱۹۱۱ ) در این موضع  
 روی داد . مساحت این ناحیه ۲۱ + ۳۰ میل  
 مربع و هوای آن بارد و مرطوب و صناعت  
 اهالی آن ساختن ادوات آهنی و معدنی و  
 اصنعه و شیشه و مسوجات و صناعت و معظم  
 تجارت آن محصولات و مصنوعات است و  
 بخت کثرت بیقهها شکار رانج است و این  
 بخش به ۵ مفاصله و ۳۹ دائرة و ۴۷۸ ناحیه  
 تقسیم شده و در آن نوعی کوسفته یا پشم  
 طویل و قاشق نوعی بز که موی ری شیه  
 سوی بز کشیر است یافت شود که از آن شالهای  
 قینی کنند . ( ضمیمه معجم البلدان ) .  
 اردن . [ ا ر د ن ] ( ۳ ) ( را خ )  
 معرک شورش بزمان اسکندر و اسکندر  
 آنگاه که بکرمان شد ( ۳۲۵ ق . م ) او  
 را با خود برد . ( ایران بستان صفحه  
 ۱۸۶۳ ) .  
 اردن . [ ا ر د ن ] ( ۴ ) ( را خ )  
 زخم با نوك یای از  
 شسته نشستگاه کسی ( ۴ ) . تی . یا . ز فکة .

(۱) در برهان بفتح اول و ثالث و سکون تانی و در مؤلفه الفضله بنم حمزه و ذال ثقله فار آمده .  
 (۲) Ardenne. (۳) Ordonés. (۴) Coups de pied au derriere.

زه کونی، ریشه، سرچنگه، ام کبان، (منتهی الارب)، اردنگه زدن، تی زدن، زهکونی زدن، زنگنه زدن، شلخته زدن، سرچنگه زدن، قطع، (منتهی الارب)، کس، آسن، اردنگه خوردن، تی با خوردن، زهکونی خوردن.

لرشلوچ، (ل ر خ) موضعی است در مغرب اردلان.

لرشلو، (ل ر خ) چهارمرد از سخنان خوقند پس از عبدالکریم، رجوع بطلقات سلاطین اسلام صفحه ۲۵۶ شود.

لرشلو، (ا د ن ن) ع) سلسویست باردن و جماعتی از علماء بدان منسوبه.

لرشلو، [۱] (ترکی) مجموع سیاهیان یا تمام فوازم آن که بجایی گسیل دارند. مجموعه قشون ولوازم او در سفر (شموری). لشکر پادشاهی، (قیات اللغات) و شسا آنجا رسولان باردو فرستید و شرط خلعت بجای آرد، (ابوالفضل یحیی چایب مرحوم ادیب صفحه ۵۹۸) در مراجعت باردوی تا آن با مسازعت بجانب فوناق و ایبل حکه لردوی قدیم کیوک خان بود، (جهانگشای جوینی)، دو تلمت ممالک کلیسای محدث ساخته و در د اردوی قوز خاتون همواره کلیسا زده... (رخیدی) || لشکر گاه (قیات اللغات)، (شموری)، (آندراج)، معناه:

یک شمع بر ایوان تو خودشید منور یک خیمه در اردوی تو گردون ملا. (آندراج نقل از استاد). || بگذارد، جماعتی بسیار، اردوی همایون و اردوی همایونی (۱) و اردوی ملا و اردوی عالی، لشکر گاه پادشاهی، بعضی از کلاتران آنولایت از معبد پهلورو گردان شده و باردوی عالی (سلطان حسین میرزا) آمده دعا گو و ثناخوان یا بر ملازمت برداختند. (حبیب الصبرج ۲ صفحه ۲۲۹).

مؤلف قلموس کتاب مقدس در ذیل «اردو» آرد. وضع اردوی بنی اسرائیل در مدت بودنشان در دشت بکنال دقت در باب نوم سفر اعداد بیان شده بدین طریق که چادر جماعت در وسط و چادر لاریان که متولی توجهات اردو بودند بعد از آن و از آن پس قوم اسرائیل را که حدایشان سوای زبان و اطفال به ششمه هزار مردان جنگی میرسد بچهار قسمت منقسم نموده که هر قسمت دارای سه سبط بود و هر یک از این اقسام در یکی از جهات اریه چادر جماعت اردو میزدند و هر یک از

این قسمتها را علمی بود همچنانکه هر سبطی و هر رئیس سبطی میبایست دارای علمی باشد و رؤسای هر سبطی از جانب خدا معین میشد علیهذا منظر و نمایش اردو نحی تشکیل و شیرین و خوشی نما بود (اعداد ۲۴ و ۲۵). در اینصورت عجب نیست که بنام سر قله کوه بود ایستاده قوم اسرائیل را بساختا کرده میگفت، «چه زیباست شبیه های نوای یعقوب دمکنجای نوای اسرائیل» و اشعافس نایاک و پیروهای نجس در اردو نمی بایست باشند بنا بر این میروصان و اشعافس که سببت کرده بودند و اسیران جنگه و خاکستر قریانهای سوختنی هم در اردو نگاه داشته میشد بلکه میبایست کلیه خارج از اردو باشند و اموات را در داخل اردو دفن میکردند و مقصرین را هم در اردو حکم قتل میدادند (سفر لاریان ۴، ۱۲، ۱۶ و ۱۷، ۸ و ۱۷، ۱۰ و ۱۱، ۱۴ و ۱۵، ۱۴، ۲۴ - سفر اعداد ۱۴، ۱۴، ۱۵ و ۱۶، ۳۱ - سفر تثابه ۲۳، ۱۰، ۱۲ و صعبه یوشع ۶ = ۲۳) و البته نباید تصور کرد که اردو در محل محقر و کوچکی غیر مطنی به بود بلکه گاهی از اوقات مسافت پهنی امتداد می یافت و دشتهای وسیع و کوهها را شامل می بود.

|| اردو زدن (۲) || اردو را هر کس داند، (۳). اردو، [۱] (زبان ۱۰۰) (ل ر خ) نام زبانی که اکنون در پاکستان و هندوستان رایج است. اساس این زبان مختلط است. السنة هندو آریائی و فارسی هیچیک نمیتوانند ایجاد زبان مزبور را بخود منحصر دانند. از جهت نجات و صرف و نحو، اردو از این دو زبان استفاده بسیار کرده است ولی الحقیقه لسان هند کسور آفرینست از اختلاط دو مان هندو و مسلمان. با حمله مهاجرین مسلمان از جانب ایران، عناصر اولیه این زبان در هند ایجاد گردید. در زمان مملکت سلطان محمود غزنوی و پس وی محمود، بسیاری از هندوان مانند تلك و ناتها و غیره در دربار غزنین شغلاتی انجام دادند. يك لشکر هندی تحت فرمان سونترا را در زمان محمود در غزنین مقیم بود. آخرین پادشاهان غزنوی، غزنین را ترك گفتند و در نجاب اقامت گزیدند و تا پایان سلطنت غزنویان در آنجا پیوندند. بدینوجه در بکرمان هم در غزنه و هم لاهور مسلمانان و هندوان با یکدیگر ارتباط یافتند گروهی از بزرگان و نجای متسب بدربار محمود که در نتیجه محمود سلاجقه وطن خویش را ترك گفتند

ناگزیر شدند در لاهور اقلیت گزیدند. تناس دائم بین مسلمانان و هندوان در زبان تعاملی دولت مزبور مؤثر گردید. اردو کلمه ایست ترکی یعنی لشکر گاه و سیاه. چون در لشکر سلطان، ایرانیان و ترکان و هندوان باهم میزیستند، زبان آنان که ترکیبی از زبان این سه قوم بود بلام زبان «اهل اردو» یا بنوعی اختصار زبان «اردو» خوانده شد. در آن زمان سلاطین مسلمان هند بزبان فارسی که زبان درباری بود، سخن میگفتند ولی زبان رایج میان مردم همان زبان هندی بود که از پراگرتیت و آنهم از سانسکریت مشتق بود. زبان فارسی با این زبان رایج میان مردم هند در آمیخت و از این اختلاط، زبان اردو پدید آمد. نه تنها بسیاری از لغات فارسی در زبان اردو وارد گردید بلکه شعر اردو، تر اردو، سبک نگارش، مصطلحات و کنایات، صرف و نحو و خصایص زبان فارسی نیز در اردو دیده میشود.

نخستین شهر و نویسنده بزرگت فارسی هند که کلمات هندی در اشعار خود آورده امیر خسرو (۶۵۳-۷۲۵) است و او مدعای کرده است که يك مصراع آنها فارسی و مصراع دیگر هندی است و این سبک مدنی دراز پس از امیر خسرو مورد تقلید بود و این نوع شعر را «ریخته» میگفتند. ریختن بمعنی متعدد آمدن است اما از آنکه که امیر خسرو پتر گیب قوافی فارسی و هندی موفق گردید کلمه «ریخته» بتوان اصطلاحی موسیقی و معرف اشعاری مختلط از مصرعهای فارسی و هندی که در يك موضوع سروده شده باشد، استعمال گردید. بعدها همه شعب شعر اردو بنام «ریخته» نامیده شد و سپس زبان اردو، که مدتها هندی یا هندوئی خوانده میشد، بنام «ریخته» و پس از زمانی به «اردو» موسوم گردید و همین نام اخیر هم جا شایع شده و تا امروز باقی مانده است.

با آنکه زبان اردو در دو آب (نواحی حوضط گنگ و جمن) و دهلی و نواحی آن نشأت یافته، معاهده در دکن بتوان زبان ادبی استعمال شد. نخستین حکساییکه از اردو حمایت و تشویق کردند گروهی از علمای صوفی بودند. چنانکه بودا زبان سانسکریت را ترك گفت و زبان یالی را برای تبلیغ پیام خوش مناسب دید، این صوفیان نیز دو زبان فارسی و هندی را که جنبه ادبی داشتند یکسو نهادند و برای آنکه در قلوب عامه بیشتر تأثیر کنند، زبان اردو را انتخاب کردند و چون این فرقه در سیاحت خود بنواحی دکن مانند دولت آباد، گنبرگ،

(۱) Camp royal. (۲) Camper, planter le piquet. (۳) Lever le piquet, lever le camp.

احمد آباد، بیجاپور، پتن (گجرات) وغیره رسیدند، برای بومیان این بلاد ایرانی که خود از هندی ارمان آورده بودند، وضط کردند. بعضی آنان مانند «سید مصدق بنده نواز» (که در سال ۸۰۰ بدکن آمد و حبری او در گلبرگه است) منظومه ها و رسالیه باین زبان نوشتند و تلامذۀ این فرقه نیز سیرت آنان را تعقیب و کتب بسیار بدان زبان تألیف کردند. استعمال جمله های فارسی و عربی در تغالط و بکار بریدن خط فارسی این زبان را از زبان هندی «انحصار» اقتیاز میدهند.

مراجعات شریف بنده نواز تصحیح عبدالحق در حیدرآباد دکن سال ۱۹۰۰ بطبع رسیده است. علاوه بر بنده نواز بسیاری از سرفران، اردورا در نظم و نثر خود بکاربردند. انداز جمله «میراجی» مشهور به شمس العشاق (متوفی سال ۹۰۲ هجری) که یکی از زمامد بیجاپور و از علاقمندان و شاگردان بنده نواز بود، و نیز «سراج» و «شاه برهان چانم» (متوفی سال ۹۹۰) و «سراج» امین الدین اعلی (متوفی سال ۱۰۷۶) مؤلفاتی بنظم و نثر بر زبان اردوی دکنی باقی گذاشته اند که ارزشی دارند. همچنین بنظر میرسد که در گجرات نیز صوفیان اردو را ترویج کرده باشند. «شاه علی محمد چانم» (متوفی سال ۹۷۳) شاعر و صوفی ارجمند بود و مجموعه اشعار او بنام جواهر الاسرار مشهور است. شاعر صوفی دیگر، «شیخ خوب محمد» ناظم شتوتی است موسوم به خوب ترنگه (که در سال ۹۸۶ بنظم در آمده است).

سه مرکز بزرگ اردو در دکن وجود داشت، گنگکنده، پایتخت شاهان قطب شاهی، بیجاپور، پایتخت شاهان عادل شاهی و احمد آباد (گجرات) و باید دانست زبانهایی که در این سه مرکز تکلم میشدند پارسی و بکر اختلافات جزئی و مسلمانی داشته اند. سلاطین قطب شاهی مروجین علم و صنعت بودند سلطان محمدقلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰) که کلیات وی مجموعه عظیمی را تشکیل میدهد، خود شاعر بود و دو جانشین او، سلطان محمد قطب شاه (۱۰۲۰-۳۵) و سلطان عبداللہ قطب شاه (۱۰۳۵-۸۳) همچنین تاناشاه (۱۰۸۳-۹۸) که آخرین پادشاه این سلسله بود شعری فصیح بودند و عادت داشتند که بارود شعر بگویند. گویندگان دیگر که در عهد قطب شاهی مشهور بودند از اینترالند:

۱- وجهی، که داستان هندی محمد قلی قطب شاه را در شتوی خود بنام قطب و

مشتی، منظوم سال ۱۸-۱ آورده است. ۲- شهاب الدین قریشی، گوینده بهوگه - باله (۱). ۳- شیخ احمد شریف، ناظم شتوتی در باب طب ۴- شوامی، گوینده میف الملوك و بدیع الجمال (۱۰۳۵) و طوطی نامه (۱۰۴۹). ۵- ابن شطاطی، ناظم بهولین (۲) (۱۰۷۶). ۶- رضی قطب، مترجم آمله انصایح یا پندار کا توفه (۳).

۷- طبعی، ناظم بهرام و گلندام. ۸- والہ، گوینده طالب و موہنی. ۹- مظفر، ناظم خلف نامه عشق (جهازتن اشعور در عهد سلطنت عبداللہ قطب شاه بودند). ۱۰- فیض، گوینده رضوان شاه روح افزا. ۱۱ و ۱۲- شاهی و میرزا که هر دو مرانی می ساختند.

۱۳- نوری از مردم حیدرآباد و گروهی دیگر در زمان ابوالحسن تاناشاه شهرت یافتند. پادشاهان عادل شاهی نیز حکیمان بزرگه علوم و صنایع محسوب میشدند. در زمان محمد عادل شاه (۱۰۳۵-۶۷) چهارشاه نامی بود:

۱- حمدن شوقی، ناظم فتح نامه نظام شاه (که در آن شرح جنگ تالی کوت را آورده است) و میرانی عادل شاه.

۲- مہتمی (میرزا مقیم خان) ناظم فتح نامه بک ہری (داستان فتح عادل شاه) و منظوم عشقی مہیار و چند بہان.

۳- دمنی (کمال خان)، ناظم شتوتی عظیم خاور نامه (شرح جنگهای علی ع) که سال ۱۰۰۹ هجری کرده است.

۴- مالک خشنود، ناظم چنہ سنگھار، (داستان بهرام) که آنرا سال ۱۰۵۵ برداشته است. ابراہیم عادل شاه دوم (۹۸۸-۱۰۳۵) (۴) بجهت ذوق موسیقی که داشت به چنگت گرو مشهور گردید و اوہ ژانف کتاب معروف نورس در باب موسیقی

ہندی است. در زمان این پادشاه زبان ہندی (و بهر ایراصح اردوی دکنی) بجای فارسی، زبان دوبار گردید و علی عادل شاه سوم (۱۰۶۷-۸۳) بخصوص بر زبان اردو علاقه نشان داد. بین مؤلفینی که در زمان سلطنت

این پادشاه بر زبان اردوی دکنی کتاب تألیف کرده اند، کسان ذیل را میتوان نام برد:

۱- ملانصرتی، مؤلف گلشن عشق دہلی نامه ۲- ایٹھی (محمد امین) مؤلف نجات نامہ (۱۰۷۶) و شایل نامہ.

۳- سید بلاتی، مؤلف معراج نامہ (۱۰۶۵).

در زمان سکندر صائل شاه شعری ذیل شهرت یافتند:

۱- شاه الدین الدین اعلی (ملک کور درخون). ۲- عبدالعوم ناز مردم بیجاپور، گوینده عشق نامہ (که به تابلہ «مہادی موهود» سید محمد جوئیور مروہ ضده).

۳- هاشمی، گوینده بوسف ذلیعاً، وی مشهور ترین و بزرگترین شاعر این عصر است و او کور مادر زاد بود و شاید

ایجاد «ریختی» یعنی اشعار بر زبان عامه یا مصطلحات زنان را بتوانند بدون وی دانست. همین نوع شعر را بعدها رنگین (ذکر وی در ذیل بیاید) توسعه داده است.

نخستین کتابهای مشور اردو، بلهجه دکنی تألیف شده است. علاوه بر حکم زهاد (مانند شاه راجو، سید قتال، سید مصدق بنده نواز و شاه امین الدین اعلی) چند رسالہ مختصر در باب تعارف از آنان بجا مانده است

ولی از جنبہ ادبی ارزشی ندارند و نیز کتب جسم و لرچندی در باب ادبیات و حکمت الهی بر زبان تالیف شده است از جمله شرح

شرح تمہید. این کتاب را سید میرا حیدر آبادی (متوفی سال ۱۰۷۱) از کتب تصدیقات فارسی تألیف قاضی عین القضاة

ہدایتی (متوفی سال ۱۰۵۳) بر زبان اردوی دکنی ترجمہ کرده است.

وجهی شاعر مذکور، مؤلف کتابی است بنثر که ارزش ادبی بسیار دارد و آن موسوم است به سب رس (۵) یا حسن و دل. این کتاب

تعمیر است از روابط جمال و احساسات عاشقانه قلب و آن کاملاً بشر مسجع تحریر یافته.

سائل تألیف ۱۰۴۵ است. کتاب منثور و بزرگ دیگر بنام «ترجمہ شایل الاندیہ»

است که آنرا میرا یاقوت در حدود سال ۱۰۸۰ هجری از کتاب فارسی تألیف رکن

صدا الدین، تلیف روحانی خواجه برهان الدین (متوفی سال ۷۴۲ در دولت آباد) ترجمہ کرده است.

در این زبان ابتدائی مدتی که لغات عربی و فارسی با لغات ہندی از لاطیاف اند، مؤلفین کوشیدند

اندهم از اساطیر ہندی و ہم از اساطیر اسلامی در تألیف خود استفاده کنند. بهش این کتب

ترجمہ نالیفات نویسنده گان و منظومہ های شعری ایرانی است و برخی مقنن از اساطیر عامیانه سانسکرت و ہندی و آداب و رسوم عامہ ہندوانست از آن جمله است: تل و دمن (۶)، یا مٹوی مروف، به گلشن عشق انصرتی، داستان عشق مہمانتی و منور (۷) یا داستان

(۱) Bhog Bal. (۲) Phul Ban. (۳) Pandâ kâ Tuhfâ. (۴) رجوع به ابراہیم عادل شاه در همین لغت نامہ شود. (۵) Seb - Res. (۶) Nal Daman. (۷) Madmâlti Manohar.

کامتا (۱)، در تألیفات صوفیه، لغات سه زبان فارسی و عربی و هندی برای نحو کان استعمال شده و شعرا نیز از این سه زبان کنایات و تمیزات لازم را اقتباس کرده اند.

با ذکر مطالب مذکور باید گفت که پس از قبول رسم الخط فارسی (یا عربی) بنیاد واقعی زبان اردو استوار گردید. پشاورت (۲) تألیف ملک محمد جاسمی (۹۹۷) با آنکه بر زبان هندی عصر خویش تحریر شاموخط عثم محدودی لغات فارسی و عربی در آن دیده میشود، مهمه الخط فارسی نوشته شده مؤلفات منثور و منظوم بر زبان اردوی دکنی یک سبک تألیف شده و نسیم اعظم منظومهها با اوزان و بحر فارسی پرداخته شده است. ملک محمد که زبان خالص هندی عصر را با حروف فارسی تحریر کرده کاملاً اشتراط فرنگی هندی و فرنگی اسلامی را در آن عهد میرساند. نویسندگان پس از وی قسمی فراتر نهادند و توحید بین سخن بانه کور را بیشتر تحکیم کردند.

شعر بر زبان اردوی جدید از عصر محمد شاه (۱۱۳۱ - ۶۱) آغاز گردید، ولی دکنی (۱۰۹۹ - ۱۱۵۹) اورنگه آبدی فرد استادانی که آنگاه در دهلی بودند تسلط کرد و از ایشان در شعر خویش الهام یافت این گوینده است و فساد از سخن اردو دور کرد و در استعمال لغات و عبارات ظریف ساهی بود.

عناصر هندی و فارسی از قبیل ضل و فاعل بقسبت مساوی در شعر او استعمال شمس است. معاصر او «سراج» نیرشامری بزرگ است و زبانی که او بکار برده از زبان «ولی» مصفی تراست.

عصر «کلاسیک» شعر اردو با «میر» (۱۱۳۷ - ۱۲۲۵) آغاز میشود. شعر میر، انعکاس کامل زندگی خود اوست. غزلها و مثنویات وی بهترین بخش ادبیات اردو محسوبست و بیحدت نواب آصف العوله بلکنهو مهاجرت کرد و تا پایان عمر آنجا بود. «سونا» (۱۱۲۵ - ۹۵) معاصر میر، شاعری هنرمند بود ولی ارزش او کمتر از میر است. وی اهلی معقول کرده است و معینا باید او را در ردیف اساتید محسوب داشت. شعر لطیف «خواجه میر دزد» (۱۱۲۳ - ۹۹) انعکاسی است از آئین تصوف عصر گوینده. «میر حسن» (متوفی سال ۱۲۰۱) از هلافتندان میردرد، سیر جامعه عصر خویش را در اشعار مجسم کرده است و مثنوی معروف وی (سحر البیان)

که در آن شرح احساسات بشری و صحنه های طبیعت پرداخته، مشهورترین مثنوی بر زبان اردو است.

اکنون عصر «رنگین» و «انشاء» (متوفی ۱۲۲۲) میرسیم. اینده و مانند سودا و میر و میر حسن بلکنهو مهاجرت کردند. در این عصر لکنهو مرکز ظرفا بود و لطایف اشکار و احساسات ایشان با لطیف در شعر شعرا تأثیری بسزا داشته است. رنگین را عموماً شیدع حقیقی «ریختی» دانسته اند و آن نوعی شعر است که فقط از زن گفتگو کند و بر زبان اصطلاحات و تمیزات زنان بیان شود. رنگین با استعمال لغات هندی طایفه تایل داشته و اشعار او مشعور بکنایات خارج از موازین ادب است. «انشاء» شاعر است که در عصر انحطاط ظهور کرد و بی حیات را ملایه میدانند و در اشعار او اغلب احساسات مزور و تشریح شده است ولی باید دانست که او در شعر استاد فن است و آثار وی موجب نظر و لطافت شعر اردو گردیده است و بنا بر این انشاء در ادبیات اردو هم اثر نیک و هم اثر بد دارد. منظومه «در بای لطافت» او شاهد مهارت گوینده در زبان اردو است.

«نظیر» (متوفی سال ۱۸۲۰) را باید شاعر هند دانست و نیکوترین اشعار او، افغانی است که در باره مومنان خود سرود و در بیان و جوانان و انبیا و فقرا را توصیف کرده است. در بسیاری از منظومه های وی در بای طبور و جانوران مانند «قوی مسکین» «بچه خرس» «سنبلیله کوچک» از عادات و آداب جامعه انتقاد میشود. سبک او گاهی از قواعد شعری دور و اشعار وی ناقص است.

«ذوق» (متوفی سال ۱۲۷۲) یکی از طرفداران شعرای فارسی است که بعد به سمراتی را بهترین عالی تبدیل کرده اند. قنایندی که او در مدح آخرین پادشاه سلسله متول کرده است در ادبیات اردو مشهور است ولی وی در قزل چندان دست ندارد.

در این عصر از تاریخ ادبی اردو، بنظر میرسد که شعر در طی مدارج ترقی خود متوقف مانده آثار منظوم این عصر بیشتر دارای جنبه تقلیدی و عاری از لطیف و هنر و تکرار الفاظ و افکار پیشینان بود. در این هنگام غالب ظهور کرد.

غالب (۱۲۱۲ - ۸۶) پیشوای بهشت جدید در شعر اردو گردید و سبک از شعرای اردو زبان در ابتکار و قدرت تعبیر

بیایه او میرسد. وی نخستین کسی است که افکار فلسفی را وارد شعر اردو کرده و از اینجهت شعر او مجموعه ایست از حکمت و عرفان، گفتار او آداسته و فصیح و بلیغ و خوش آهنگ است. غالب زبان فارسی را بسزایه زبان ادبی بکار برد است (۳).

مشهورترین مرثی فارسی در باب شهادت حضرت حسین یعنی هفت بند مستم کاشانی سر مشق شعرای مرثیه گوی هند شده و از آئین «الیس» (۱۲۱۶ - ۱۲۹۰) و «دیر» (۱۲۱۷ - ۱۲۹۱) را میتوان نام برد. علاقه مذهبی و ارزش ادبی اشعار اینده موجب شده است که آنان در ادبیات اردو عقلمی شامخ بدست آورند.

عصر انحطاط لکنهو، در تاریخ ادبیات اردو عصر توقف محسوب میشود. شعرا هم در مضامین و هم در سبک فاقد ابتکارند و اشعار آنان از تمیزات زائد مشعور است «آتش» و «ناصح» دو استاد فن این عهدند ولی شایسته آن نیستند که در ردیف اساتید شعر اردو منسلک گردند و تمام هنر شعری طرفداران و تلامذة آنسو در بکار بردن صنایع لفظی است. مثنوی «ریا شنکر نسیم» (۱۸۱۱ - ۴۳ م) که در همین عهد تألیف شده، اگر با قراط صنایع لفظی در آن بکار ضربت منظومه کمال بشمار آید. مثنویات مختلف «شوق» انعکاس اخلاق فاسده جامعه عصر است. گوینده مزبور از دربار واجد علی شاه، آخرین سلطان آو د ه ملهم است.

پس از «داغ» (۱۸۳۱ - ۱۹۰۰ م) و «امیر» (۱۸۲۸ - ۱۹۰۰ م) میتوان گفت که اساس شعر کلاسیک که «میر» بجا گذاشته بود واژگون گردید. اشعار این دو شاعر معرف انحطاط شعر است.

در همین زمان انحطاط، افکاری جدید از مغرب به هندوستان جاری شد و بر اثر آن سنن قدیمه تغییر یافت و علوم جدیده جانشین معلومات پیشینان گردید و بجای سبک (کلاسیک) که مصنوع و مسجع بود، سبک بسیار ساده و طبیعی را پذیرفتند. بعبارة اخری این هنگام، عصر تجدد و احیای ادبیات اردو بشمار میرود. «مصدق حسین آزاد» (متوفی سال ۱۹۱۰) معرف خصایص ادبی عصر مزبور است. وی نخستین گوینده ایست که از منابع غربی استفاده کرده. آزاد افت شناس و استاد تر مسجع است ولی شاعری بزرگ محسوب میشود. معاصر او «حالی» (مولد در بانی پت سبک

۱۲۵۳ و متوفی سال ۱۳۴۲ هـ) است. مهد صبوات و شباب وی در دغلی گذشت و آن زمان سلطنت مغول هندوستان بر سر تپسوی قوال میشناخت و بنا بر این امور اجتماعی و سیاسی نیز راه انحطاط می نمود. حالی شاهد انحطاط سلسله مذکور بود و مشاهدات او تأثیری عمیق در ذهن وی بجای گذاشت. هر چند در حالی «در نظریات ادبی تلخو جوانندین» غالب و «د شیفته» است ولی از جهت افکار، وی خلف شعری بود که عهد جاهلیت عرب میباشد. نخستین آثار شعری او بسطی معمول عصر بود ولی بتدریج افکار جدید در ذهن او مؤثر گردید. وی به تئو و معالجه در امور جامعه و محیط خویش پرداخت. بر اثر مصایب مشکوره بر سید احمد خان در علیگره افکار تمدن غربی در لندن و فرهنگ مسلمانان هند سازی شد. «حالی» حلیه این نهضت بود. وی در مسکن خود تاریخ گذشته را مجسم و حیات ملی مسلمانان هند را بتوفی شرح کرد. حالی نه تنها شاعر است بلکه وی یکی از معبران ادبیات انگلیسی در ملت هند است.

دین زمان اکبر حسین (۱۸۴۶-۱۹۲۹ م) پدفاع فرهنگ شرقی پرداخت و قریه انتقادی خود را در رد طرفداران اروپا و جنون ایشان بکار برد و حتی اساتید علیگره را مورد انتقاد قرار داد. وی معتقد بود که اسلام و تمدن اسلامی در معرض خطری عظیم از جانب مادیت غربی واقع شده است و از اینرو شعر خویش را در راه دفع این خطر بکار برده است.

در شعر اردوی جدید، سه شخصیت ممتاز وجود دارند. غالب، اقبال، قدرت. تخیل و افکار فلسفی غالب موجب آن گردید که خرق سنن قضا کند ولی بدینین در آثار او غالب است. حالی همچون کسی است که خود را در افکانش فرهنگ قدیم تنها می بیند و بر آنها میگردد و از آتشی حسرت تجدید هزات آنها میسوزد. اقبال نه قدرت تخیل غالب را دارد و نه تأثرات صبقه حالی را ولی دارای حدت تفکر و وجد و حال و قدرت خلاقه است. نخستین اشعار او در موضوع وطن پرستی سروده شده ولی بعدها وی تمایلی شده به وحدت مسلمین نشان داد او مسلمانان را دعوت کند که دین را اساس وحدت خویش قرار دهند و معتقد است روزی برسد که اسلام نه تنها آسب بلکه همه جهان را نجات بخشد. اقبال هنر خویش را در شعر فارسی پیش از شعر اردو بکار برده است زیرا وی معتقد بود که زبان فارسی برای تبلیغ افکار او در ممالک اسلامی، مناسبتر است. بیشتر از تر اردو بهت کردیم. نخستین آثار

مثنوی اردو نیز بزبان دگنی تألیف معمولی اغلب آنها در باب مذهب و مواضع مختلفه نگارش یافته جز بس برس (۱۰۴۵ هـ) که پسر مسیح تحریر شده. هیچیک ارزش ادبی ندارد. در هندوستان شمالی، ناصر مابند انقلاب، مؤلفین کتب و مکاتبات خود را بزبان فارسی مینویشتند. شاه رفیع الدین دهلوی (۱۱۶۳-۱۲۳۳) و شاه عبدالقادر (۱۱۵۷-۱۲۳۰) هر دو قرآن را بزبان اردو ترجمه کردند. ولی ترجمه ای آنان تحت اللفظی است. شالده اثر اردو در نثر ویلیام کالج [ف ل ر] کلکته که کوه واسلی [ول ل] در ۱۸۰۰ م تاسیس کرد، نهاده شد. در میان السنه که در آنجا تدریس میشد زبان های فارسی، هندوستانی و اردو مقامی شایع داشتند. در میان نویسندگان اردو میری اثن مؤلف باغ و بهار یاغمه چهار درویش (۱۸۰۱-۲۰) و میر شیرعلی افسوس مؤلف آرایش محفل (۱۸۰۵ م) شایان ذکرند. ترجمه ها و تألیفی که از طرف نثر ویلیام کالج منتشر میشد در اردو مؤثر گردید. نویسندگان اردو افکار خود را بزبان ساده تشریح کردند و سبک قدیم را که مبنی بر نثر مسجع و مقفی و مشعوب با اصطلاحات و تمایز فارسی و عربی بود، بر کنار نهادند ولی بیشتر این نوشته ها، انشاء و داستان بود. سر سید احمد خان (۱۸۱۷-۱۸۹۸ م) به معاصرین خود فن نثر را مواضع جدیدی و علمی را بزبانی سهل آموخت. مجله اوینام تهذیب الاخلاق تقریباً ادبیات اردو انقلابی ایجاد کرد. همین دلیل اسناد نثر اردو یا مسبقاً تحت تأثیر سر سید احمد خان یا کسانی هستند که با کالج دهنی، که در آنجا اردو در تدریس بکار میرفت و کتب بزبان اردو تر جم میشد، رابطه داشتند. از بزرگان نثر اردوی جدید کسان ذیل را میتوان نام برد: محمد حسین آزاد از مردم دهنی، خواجه الطاف حسین حالی، نثر احمد (۱۸۳۹-۱۹۱۲ م)، شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴ م)، داستان نویسی (رومان) در اردو از عصر رتن نات سرشار (۱۸۴۷-۱۹۰۲ م) آغاز گردید. وی مؤلف «عساة آزاد» است که در این کتاب آثار اصلیه جامعه لکنه و در عصر خویش مجسم کرده است. داستانهای عبدالعلیم شرر (۱۸۹۰-۱۹۲۶ م) بیشتر جلیه تلخیصی دارد ولی در تجسم، ضعیف است. تا این عهد جز چند داستان بدیر احمد هیچ داستانی بزبان اردو تألیف نشده بود بنا بر این زمانهای شرر بدون شك ذوقی ادبی در مردم ایجاد کردند ولی ارزش دیگر ندارند. با ورود انگلیسیان هند، ذوق نوشتن

نمایشنامه در مردم تحریک شد و با زبان هند در اینراه پیشقدم شدند و بالتبینه عده از نویسندگان بنحریر نمایشنامه پرداخته اند ولی تاکنون حتی یک نمایشنامه شایان ذکر نوشته نشده است.

جوانان تربیت شده عصر اخیر بیشتر بزبان مادری خود علاقه نشان دادند و آن زبان را با ترجمه های آثار اروپائیان مدقون و معلوم مختلفه تکمیل کردند. انجمن ترقی اردو در اورنگه آباد دکن و دانشگاه ضابطه جدر آباد دکن یادآور ترجمه وی امروزه نخستین مؤسسات تکامل اردو بشمار آیند. در سنوات اخیر مجلات روزنامه های متعدد بزبان اردو انتشار می یابند.

مآخذ، تاریخ ادبیات هندی و هندوستانی تألیف کارسن دهلوی (چاپ دوم، ۳ مجلد، ۱۸۷۰). - دائرة المعارف بریتانیا، مقاله «هندوستان، زبان و ادبیات» - تاریخ ادبیات اردو تألیف مسکینه، الله آباد، ۱۹۲۷ - طرحی از زبان شناسی هند تألیف سر گریسون، جلد نهم، قسمت اول، تاریخ مختصر ادبیات اردو تألیف ت. گراهام یلی، اکسفرد ۱۹۲۹ - فهرست نسخ هندی در کتابخانه دیوان هند تألیف بلوم هارت ۱۹۲۶ - تأثیر زبان انگلیسی در زبان اردو، تألیف لطف، لندن ۱۹۲۴.

آغازی که بزبان فارسی تألیف شده، کات الشرا تألیف میر تقی (۱۷۵۲) - غزین نکات تألیف قائم (۱۷۵۴) - تذکره شعرا تألیف میر حسن (۱۷۷۵) - دریای لطافت تألیف سید انشاء (۱۸۰۷) - آثار - المصابید تألیف سید احمد.

آغازی که بار دو تألیف شده، گلشن هند تألیف لطف علی (۱۸۰۹) - مقدمه بر باغ و بهار تألیف میر ان (۱۸۰۲) - محبوب الزمن تألیف عبد الجبار در دو مجلد (۱۸۷۰) - آب حیات تألیف آزاد - شعر الهند تألیف عبدالسلام در دو مجلد - شعر و شاعری تألیف حالی (۱۸۹۶) - خجانه جاوید تألیف سری رام در چهار مجلد (نام نام). از ۱۹۰۸ بطبع آن آغاز شده) - آب بقا تألیف جعفر علی (۱۹۱۸) - گل رعنا تألیف عبدالحمی (۱۹۲۳) - سیر المصنفین تألیف حبیبی در دو مجلد (۱۹۲۴-۲۸) - جلو قنصر تألیف صدیق بلگرامی - دکن موز اردو (اردو ورد دکن) تألیف هاشمی (۱۹۲۶) - ارباب نثر، تألیف سید محمد (۱۹۲۷) - اردو کی اسالیب بیان (اسالیب بیان در اردو) (۱۹۲۷) و اردو شاه یاری (۱۹۲۹) تألیف قادری - اردوی قدیم تألیف شمس الله (۱۹۲۷) - پنجاب مین اردو (اردو در پنجاب) تألیف م. م. شیرانی (۱۹۲۸) و خصوصاً نغمه سهامه اردو که

توسط انجمن ترقی اردو منتشر میشود .  
(رجوع بمقاله اردو بقلم آقای عبدالعزیز جردان  
الصارف اسلام خود) .

**اردو** . [ ا ] [ ا خ ] کرسی قضایی  
است بهیچ اسم در لواء طراپزون و در آن  
عمده خانها و دکانها و غلایز و یک حمام و  
توجامع و بخش مکتب است و آن در مغرب  
طراپزون بسافت ۴۵ ساعت راه تری و ۸۵  
میل بحری واقع است . قناره اردو دارای  
باغها و بیشه های بسیار است و آنرا پنج  
ناحیه و ۲۴۹ قریه و سکنه آن مسلمانان  
و بحر کسان و رومیان و ارمنیان باشند .  
( از ضمیمه معجم البلدان ) و رجوع بقلموس  
لاعلام ترکی خود .

**اردو** . [ ا ] [ ا خ ] قصبه کوچکی است  
در سنجاق چمر شعور ولایت حلب ( قلموس  
لاعلام ترکی ) و آن در عهد ابوالمظفر  
صلاح الدین یوسف تخریب شد . ( صفت  
۱ ) صفت ۴۰۶ .

**اردو آب** . [ ا ] [ ا خ ] موضعی است  
بشرق حلبا . رجوع به اردویاد شود .

**اردو اول** . [ ا د ] [ ا خ ] شهرکی است  
بین واسط و جبل و بلاد خوزستان و در آن  
مزارع بسیار ( ۱ ) و غیرت است و آنرا  
اردوان بنون هم آورده اند . ( معجم البلدان ) .

**اردوان** . [ ا د ] [ ا خ ] رجوع به  
اردوال ( شهرک ) شود .

**اردوان** . [ ا د ] مخفف اگر دوان .  
( برهان قاطع ) .

**اردوان** . [ ا د ] [ ا خ ] اردیان ( ۲ ) .  
ارته بان . نام عمده از ایرانیان باستان و از  
آنجله پنج تن از شاهان اشکانی ( ۳ ) و نام  
پادشاهی بوده از نسل گشتاسب . ( برهان  
قاطع ) . رجوع به اردوان اول و دوم و سوم  
و چهارم و پنجم و غیره شود . این نام کیست  
از ارته یعنی تمدن و در ستار ( ۱ ) و بان  
یا بان یعنی حافظ و حامی و نگهبان و  
اردوان یعنی نگهبان در ستارگان است .  
در فرهنگ رشیدی آمده : معنی ترکیبی  
آن نگاهدارنده خورشید است و آن صحیح  
نست . فردوسی در شاهنامه اردوان را یاد  
کرده :

چه زود ( آرش ) بگنجدی نلعدار اردوان  
خرمنده و یا دادوروشن جوان .  
چه بنشست چرام از اشکانیان  
بغشید کنجی بازانیان  
ورا خواندند اردوان بزرگ  
که از نینی بگست جنکان کرک  
و در حقیقت پنج اردوان اشکانی در روایات

باستانی ایران که بقردوسی رسیده تبدیل به  
دوادوان شده است . رجوع بایران باستان  
صفحه ۲۵۴۶ - ۲۵۴۷ و ۲۵۴۸ و ۲۵۴۹  
و ۲۵۵۰ و ۲۵۵۱ و ۲۵۵۲ و ۲۵۵۳ و ۲۵۵۴ و ۲۵۵۵  
و ۲۵۵۶ و ۲۵۵۷ و ۲۵۵۸ و ۲۵۵۹ و ۲۵۶۰  
و ۲۵۶۱ و ۲۵۶۲ و ۲۵۶۳ و ۲۵۶۴ و ۲۵۶۵  
و ۲۵۶۶ و ۲۵۶۷ و ۲۵۶۸ و ۲۵۶۹ و ۲۵۷۰  
و ۲۵۷۱ و ۲۵۷۲ و ۲۵۷۳ و ۲۵۷۴ و ۲۵۷۵  
و ۲۵۷۶ و ۲۵۷۷ و ۲۵۷۸ و ۲۵۷۹ و ۲۵۸۰  
و ۲۵۸۱ و ۲۵۸۲ و ۲۵۸۳ و ۲۵۸۴ و ۲۵۸۵  
و ۲۵۸۶ و ۲۵۸۷ و ۲۵۸۸ و ۲۵۸۹ و ۲۵۹۰  
و ۲۵۹۱ و ۲۵۹۲ و ۲۵۹۳ و ۲۵۹۴ و ۲۵۹۵  
و ۲۵۹۶ و ۲۵۹۷ و ۲۵۹۸ و ۲۵۹۹ و ۲۶۰۰  
و ۲۶۰۱ و ۲۶۰۲ و ۲۶۰۳ و ۲۶۰۴ و ۲۶۰۵  
و ۲۶۰۶ و ۲۶۰۷ و ۲۶۰۸ و ۲۶۰۹ و ۲۶۱۰  
و ۲۶۱۱ و ۲۶۱۲ و ۲۶۱۳ و ۲۶۱۴ و ۲۶۱۵  
و ۲۶۱۶ و ۲۶۱۷ و ۲۶۱۸ و ۲۶۱۹ و ۲۶۲۰  
و ۲۶۲۱ و ۲۶۲۲ و ۲۶۲۳ و ۲۶۲۴ و ۲۶۲۵  
و ۲۶۲۶ و ۲۶۲۷ و ۲۶۲۸ و ۲۶۲۹ و ۲۶۳۰  
و ۲۶۳۱ و ۲۶۳۲ و ۲۶۳۳ و ۲۶۳۴ و ۲۶۳۵  
و ۲۶۳۶ و ۲۶۳۷ و ۲۶۳۸ و ۲۶۳۹ و ۲۶۴۰  
و ۲۶۴۱ و ۲۶۴۲ و ۲۶۴۳ و ۲۶۴۴ و ۲۶۴۵  
و ۲۶۴۶ و ۲۶۴۷ و ۲۶۴۸ و ۲۶۴۹ و ۲۶۵۰  
و ۲۶۵۱ و ۲۶۵۲ و ۲۶۵۳ و ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵  
و ۲۶۵۶ و ۲۶۵۷ و ۲۶۵۸ و ۲۶۵۹ و ۲۶۶۰  
و ۲۶۶۱ و ۲۶۶۲ و ۲۶۶۳ و ۲۶۶۴ و ۲۶۶۵  
و ۲۶۶۶ و ۲۶۶۷ و ۲۶۶۸ و ۲۶۶۹ و ۲۶۷۰  
و ۲۶۷۱ و ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ و ۲۶۷۴ و ۲۶۷۵  
و ۲۶۷۶ و ۲۶۷۷ و ۲۶۷۸ و ۲۶۷۹ و ۲۶۸۰  
و ۲۶۸۱ و ۲۶۸۲ و ۲۶۸۳ و ۲۶۸۴ و ۲۶۸۵  
و ۲۶۸۶ و ۲۶۸۷ و ۲۶۸۸ و ۲۶۸۹ و ۲۶۹۰  
و ۲۶۹۱ و ۲۶۹۲ و ۲۶۹۳ و ۲۶۹۴ و ۲۶۹۵  
و ۲۶۹۶ و ۲۶۹۷ و ۲۶۹۸ و ۲۶۹۹ و ۲۷۰۰  
و ۲۷۰۱ و ۲۷۰۲ و ۲۷۰۳ و ۲۷۰۴ و ۲۷۰۵  
و ۲۷۰۶ و ۲۷۰۷ و ۲۷۰۸ و ۲۷۰۹ و ۲۷۱۰  
و ۲۷۱۱ و ۲۷۱۲ و ۲۷۱۳ و ۲۷۱۴ و ۲۷۱۵  
و ۲۷۱۶ و ۲۷۱۷ و ۲۷۱۸ و ۲۷۱۹ و ۲۷۲۰  
و ۲۷۲۱ و ۲۷۲۲ و ۲۷۲۳ و ۲۷۲۴ و ۲۷۲۵  
و ۲۷۲۶ و ۲۷۲۷ و ۲۷۲۸ و ۲۷۲۹ و ۲۷۳۰  
و ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ و ۲۷۳۳ و ۲۷۳۴ و ۲۷۳۵  
و ۲۷۳۶ و ۲۷۳۷ و ۲۷۳۸ و ۲۷۳۹ و ۲۷۴۰  
و ۲۷۴۱ و ۲۷۴۲ و ۲۷۴۳ و ۲۷۴۴ و ۲۷۴۵  
و ۲۷۴۶ و ۲۷۴۷ و ۲۷۴۸ و ۲۷۴۹ و ۲۷۵۰  
و ۲۷۵۱ و ۲۷۵۲ و ۲۷۵۳ و ۲۷۵۴ و ۲۷۵۵  
و ۲۷۵۶ و ۲۷۵۷ و ۲۷۵۸ و ۲۷۵۹ و ۲۷۶۰  
و ۲۷۶۱ و ۲۷۶۲ و ۲۷۶۳ و ۲۷۶۴ و ۲۷۶۵  
و ۲۷۶۶ و ۲۷۶۷ و ۲۷۶۸ و ۲۷۶۹ و ۲۷۷۰  
و ۲۷۷۱ و ۲۷۷۲ و ۲۷۷۳ و ۲۷۷۴ و ۲۷۷۵  
و ۲۷۷۶ و ۲۷۷۷ و ۲۷۷۸ و ۲۷۷۹ و ۲۷۸۰  
و ۲۷۸۱ و ۲۷۸۲ و ۲۷۸۳ و ۲۷۸۴ و ۲۷۸۵  
و ۲۷۸۶ و ۲۷۸۷ و ۲۷۸۸ و ۲۷۸۹ و ۲۷۹۰  
و ۲۷۹۱ و ۲۷۹۲ و ۲۷۹۳ و ۲۷۹۴ و ۲۷۹۵  
و ۲۷۹۶ و ۲۷۹۷ و ۲۷۹۸ و ۲۷۹۹ و ۲۸۰۰  
و ۲۸۰۱ و ۲۸۰۲ و ۲۸۰۳ و ۲۸۰۴ و ۲۸۰۵  
و ۲۸۰۶ و ۲۸۰۷ و ۲۸۰۸ و ۲۸۰۹ و ۲۸۱۰  
و ۲۸۱۱ و ۲۸۱۲ و ۲۸۱۳ و ۲۸۱۴ و ۲۸۱۵  
و ۲۸۱۶ و ۲۸۱۷ و ۲۸۱۸ و ۲۸۱۹ و ۲۸۲۰  
و ۲۸۲۱ و ۲۸۲۲ و ۲۸۲۳ و ۲۸۲۴ و ۲۸۲۵  
و ۲۸۲۶ و ۲۸۲۷ و ۲۸۲۸ و ۲۸۲۹ و ۲۸۳۰  
و ۲۸۳۱ و ۲۸۳۲ و ۲۸۳۳ و ۲۸۳۴ و ۲۸۳۵  
و ۲۸۳۶ و ۲۸۳۷ و ۲۸۳۸ و ۲۸۳۹ و ۲۸۴۰  
و ۲۸۴۱ و ۲۸۴۲ و ۲۸۴۳ و ۲۸۴۴ و ۲۸۴۵  
و ۲۸۴۶ و ۲۸۴۷ و ۲۸۴۸ و ۲۸۴۹ و ۲۸۵۰  
و ۲۸۵۱ و ۲۸۵۲ و ۲۸۵۳ و ۲۸۵۴ و ۲۸۵۵  
و ۲۸۵۶ و ۲۸۵۷ و ۲۸۵۸ و ۲۸۵۹ و ۲۸۶۰  
و ۲۸۶۱ و ۲۸۶۲ و ۲۸۶۳ و ۲۸۶۴ و ۲۸۶۵  
و ۲۸۶۶ و ۲۸۶۷ و ۲۸۶۸ و ۲۸۶۹ و ۲۸۷۰  
و ۲۸۷۱ و ۲۸۷۲ و ۲۸۷۳ و ۲۸۷۴ و ۲۸۷۵  
و ۲۸۷۶ و ۲۸۷۷ و ۲۸۷۸ و ۲۸۷۹ و ۲۸۸۰  
و ۲۸۸۱ و ۲۸۸۲ و ۲۸۸۳ و ۲۸۸۴ و ۲۸۸۵  
و ۲۸۸۶ و ۲۸۸۷ و ۲۸۸۸ و ۲۸۸۹ و ۲۸۹۰  
و ۲۸۹۱ و ۲۸۹۲ و ۲۸۹۳ و ۲۸۹۴ و ۲۸۹۵  
و ۲۸۹۶ و ۲۸۹۷ و ۲۸۹۸ و ۲۸۹۹ و ۲۹۰۰  
و ۲۹۰۱ و ۲۹۰۲ و ۲۹۰۳ و ۲۹۰۴ و ۲۹۰۵  
و ۲۹۰۶ و ۲۹۰۷ و ۲۹۰۸ و ۲۹۰۹ و ۲۹۱۰  
و ۲۹۱۱ و ۲۹۱۲ و ۲۹۱۳ و ۲۹۱۴ و ۲۹۱۵  
و ۲۹۱۶ و ۲۹۱۷ و ۲۹۱۸ و ۲۹۱۹ و ۲۹۲۰  
و ۲۹۲۱ و ۲۹۲۲ و ۲۹۲۳ و ۲۹۲۴ و ۲۹۲۵  
و ۲۹۲۶ و ۲۹۲۷ و ۲۹۲۸ و ۲۹۲۹ و ۲۹۳۰  
و ۲۹۳۱ و ۲۹۳۲ و ۲۹۳۳ و ۲۹۳۴ و ۲۹۳۵  
و ۲۹۳۶ و ۲۹۳۷ و ۲۹۳۸ و ۲۹۳۹ و ۲۹۴۰  
و ۲۹۴۱ و ۲۹۴۲ و ۲۹۴۳ و ۲۹۴۴ و ۲۹۴۵  
و ۲۹۴۶ و ۲۹۴۷ و ۲۹۴۸ و ۲۹۴۹ و ۲۹۵۰  
و ۲۹۵۱ و ۲۹۵۲ و ۲۹۵۳ و ۲۹۵۴ و ۲۹۵۵  
و ۲۹۵۶ و ۲۹۵۷ و ۲۹۵۸ و ۲۹۵۹ و ۲۹۶۰  
و ۲۹۶۱ و ۲۹۶۲ و ۲۹۶۳ و ۲۹۶۴ و ۲۹۶۵  
و ۲۹۶۶ و ۲۹۶۷ و ۲۹۶۸ و ۲۹۶۹ و ۲۹۷۰  
و ۲۹۷۱ و ۲۹۷۲ و ۲۹۷۳ و ۲۹۷۴ و ۲۹۷۵  
و ۲۹۷۶ و ۲۹۷۷ و ۲۹۷۸ و ۲۹۷۹ و ۲۹۸۰  
و ۲۹۸۱ و ۲۹۸۲ و ۲۹۸۳ و ۲۹۸۴ و ۲۹۸۵  
و ۲۹۸۶ و ۲۹۸۷ و ۲۹۸۸ و ۲۹۸۹ و ۲۹۹۰  
و ۲۹۹۱ و ۲۹۹۲ و ۲۹۹۳ و ۲۹۹۴ و ۲۹۹۵  
و ۲۹۹۶ و ۲۹۹۷ و ۲۹۹۸ و ۲۹۹۹ و ۳۰۰۰  
و ۳۰۰۱ و ۳۰۰۲ و ۳۰۰۳ و ۳۰۰۴ و ۳۰۰۵  
و ۳۰۰۶ و ۳۰۰۷ و ۳۰۰۸ و ۳۰۰۹ و ۳۰۱۰  
و ۳۰۱۱ و ۳۰۱۲ و ۳۰۱۳ و ۳۰۱۴ و ۳۰۱۵  
و ۳۰۱۶ و ۳۰۱۷ و ۳۰۱۸ و ۳۰۱۹ و ۳۰۲۰  
و ۳۰۲۱ و ۳۰۲۲ و ۳۰۲۳ و ۳۰۲۴ و ۳۰۲۵  
و ۳۰۲۶ و ۳۰۲۷ و ۳۰۲۸ و ۳۰۲۹ و ۳۰۳۰  
و ۳۰۳۱ و ۳۰۳۲ و ۳۰۳۳ و ۳۰۳۴ و ۳۰۳۵  
و ۳۰۳۶ و ۳۰۳۷ و ۳۰۳۸ و ۳۰۳۹ و ۳۰۴۰  
و ۳۰۴۱ و ۳۰۴۲ و ۳۰۴۳ و ۳۰۴۴ و ۳۰۴۵  
و ۳۰۴۶ و ۳۰۴۷ و ۳۰۴۸ و ۳۰۴۹ و ۳۰۵۰  
و ۳۰۵۱ و ۳۰۵۲ و ۳۰۵۳ و ۳۰۵۴ و ۳۰۵۵  
و ۳۰۵۶ و ۳۰۵۷ و ۳۰۵۸ و ۳۰۵۹ و ۳۰۶۰  
و ۳۰۶۱ و ۳۰۶۲ و ۳۰۶۳ و ۳۰۶۴ و ۳۰۶۵  
و ۳۰۶۶ و ۳۰۶۷ و ۳۰۶۸ و ۳۰۶۹ و ۳۰۷۰  
و ۳۰۷۱ و ۳۰۷۲ و ۳۰۷۳ و ۳۰۷۴ و ۳۰۷۵  
و ۳۰۷۶ و ۳۰۷۷ و ۳۰۷۸ و ۳۰۷۹ و ۳۰۸۰  
و ۳۰۸۱ و ۳۰۸۲ و ۳۰۸۳ و ۳۰۸۴ و ۳۰۸۵  
و ۳۰۸۶ و ۳۰۸۷ و ۳۰۸۸ و ۳۰۸۹ و ۳۰۹۰  
و ۳۰۹۱ و ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳ و ۳۰۹۴ و ۳۰۹۵  
و ۳۰۹۶ و ۳۰۹۷ و ۳۰۹۸ و ۳۰۹۹ و ۳۱۰۰  
و ۳۱۰۱ و ۳۱۰۲ و ۳۱۰۳ و ۳۱۰۴ و ۳۱۰۵  
و ۳۱۰۶ و ۳۱۰۷ و ۳۱۰۸ و ۳۱۰۹ و ۳۱۱۰  
و ۳۱۱۱ و ۳۱۱۲ و ۳۱۱۳ و ۳۱۱۴ و ۳۱۱۵  
و ۳۱۱۶ و ۳۱۱۷ و ۳۱۱۸ و ۳۱۱۹ و ۳۱۲۰  
و ۳۱۲۱ و ۳۱۲۲ و ۳۱۲۳ و ۳۱۲۴ و ۳۱۲۵  
و ۳۱۲۶ و ۳۱۲۷ و ۳۱۲۸ و ۳۱۲۹ و ۳۱۳۰  
و ۳۱۳۱ و ۳۱۳۲ و ۳۱۳۳ و ۳۱۳۴ و ۳۱۳۵  
و ۳۱۳۶ و ۳۱۳۷ و ۳۱۳۸ و ۳۱۳۹ و ۳۱۴۰  
و ۳۱۴۱ و ۳۱۴۲ و ۳۱۴۳ و ۳۱۴۴ و ۳۱۴۵  
و ۳۱۴۶ و ۳۱۴۷ و ۳۱۴۸ و ۳۱۴۹ و ۳۱۵۰  
و ۳۱۵۱ و ۳۱۵۲ و ۳۱۵۳ و ۳۱۵۴ و ۳۱۵۵  
و ۳۱۵۶ و ۳۱۵۷ و ۳۱۵۸ و ۳۱۵۹ و ۳۱۶۰  
و ۳۱۶۱ و ۳۱۶۲ و ۳۱۶۳ و ۳۱۶۴ و ۳۱۶۵  
و ۳۱۶۶ و ۳۱۶۷ و ۳۱۶۸ و ۳۱۶۹ و ۳۱۷۰  
و ۳۱۷۱ و ۳۱۷۲ و ۳۱۷۳ و ۳۱۷۴ و ۳۱۷۵  
و ۳۱۷۶ و ۳۱۷۷ و ۳۱۷۸ و ۳۱۷۹ و ۳۱۸۰  
و ۳۱۸۱ و ۳۱۸۲ و ۳۱۸۳ و ۳۱۸۴ و ۳۱۸۵  
و ۳۱۸۶ و ۳۱۸۷ و ۳۱۸۸ و ۳۱۸۹ و ۳۱۹۰  
و ۳۱۹۱ و ۳۱۹۲ و ۳۱۹۳ و ۳۱۹۴ و ۳۱۹۵  
و ۳۱۹۶ و ۳۱۹۷ و ۳۱۹۸ و ۳۱۹۹ و ۳۲۰۰  
و ۳۲۰۱ و ۳۲۰۲ و ۳۲۰۳ و ۳۲۰۴ و ۳۲۰۵  
و ۳۲۰۶ و ۳۲۰۷ و ۳۲۰۸ و ۳۲۰۹ و ۳۲۱۰  
و ۳۲۱۱ و ۳۲۱۲ و ۳۲۱۳ و ۳۲۱۴ و ۳۲۱۵  
و ۳۲۱۶ و ۳۲۱۷ و ۳۲۱۸ و ۳۲۱۹ و ۳۲۲۰  
و ۳۲۲۱ و ۳۲۲۲ و ۳۲۲۳ و ۳۲۲۴ و ۳۲۲۵  
و ۳۲۲۶ و ۳۲۲۷ و ۳۲۲۸ و ۳۲۲۹ و ۳۲۳۰  
و ۳۲۳۱ و ۳۲۳۲ و ۳۲۳۳ و ۳۲۳۴ و ۳۲۳۵  
و ۳۲۳۶ و ۳۲۳۷ و ۳۲۳۸ و ۳۲۳۹ و ۳۲۴۰  
و ۳۲۴۱ و ۳۲۴۲ و ۳۲۴۳ و ۳۲۴۴ و ۳۲۴۵  
و ۳۲۴۶ و ۳۲۴۷ و ۳۲۴۸ و ۳۲۴۹ و ۳۲۵۰  
و ۳۲۵۱ و ۳۲۵۲ و ۳۲۵۳ و ۳۲۵۴ و ۳۲۵۵  
و ۳۲۵۶ و ۳۲۵۷ و ۳۲۵۸ و ۳۲۵۹ و ۳۲۶۰  
و ۳۲۶۱ و ۳۲۶۲ و ۳۲۶۳ و ۳۲۶۴ و ۳۲۶۵  
و ۳۲۶۶ و ۳۲۶۷ و ۳۲۶۸ و ۳۲۶۹ و ۳۲۷۰  
و ۳۲۷۱ و ۳۲۷۲ و ۳۲۷۳ و ۳۲۷۴ و ۳۲۷۵  
و ۳۲۷۶ و ۳۲۷۷ و ۳۲۷۸ و ۳۲۷۹ و ۳۲۸۰  
و ۳۲۸۱ و ۳۲۸۲ و ۳۲۸۳ و ۳۲۸۴ و ۳۲۸۵  
و ۳۲۸۶ و ۳۲۸۷ و ۳۲۸۸ و ۳۲۸۹ و ۳۲۹۰  
و ۳۲۹۱ و ۳۲۹۲ و ۳۲۹۳ و ۳۲۹۴ و ۳۲۹۵  
و ۳۲۹۶ و ۳۲۹۷ و ۳۲۹۸ و ۳۲۹۹ و ۳۳۰۰  
و ۳۳۰۱ و ۳۳۰۲ و ۳۳۰۳ و ۳۳۰۴ و ۳۳۰۵  
و ۳۳۰۶ و ۳۳۰۷ و ۳۳۰۸ و ۳۳۰۹ و ۳۳۱۰  
و ۳۳۱۱ و ۳۳۱۲ و ۳۳۱۳ و ۳۳۱۴ و ۳۳۱۵  
و ۳۳۱۶ و ۳۳۱۷ و ۳۳۱۸ و ۳۳۱۹ و ۳۳۲۰  
و ۳۳۲۱ و ۳۳۲۲ و ۳۳۲۳ و ۳۳۲۴ و ۳۳۲۵  
و ۳۳۲۶ و ۳۳۲۷ و ۳۳۲۸ و ۳۳۲۹ و ۳۳۳۰  
و ۳۳۳۱ و ۳۳۳۲ و ۳۳۳۳ و ۳۳۳۴ و ۳۳۳۵  
و ۳۳۳۶ و ۳۳۳۷ و ۳۳۳۸ و ۳۳۳۹ و ۳۳۴۰  
و ۳۳۴۱ و ۳۳۴۲ و ۳۳۴۳ و ۳۳۴۴ و ۳۳۴۵  
و ۳۳۴۶ و ۳۳۴۷ و ۳۳۴۸ و ۳۳۴۹ و ۳۳۵۰  
و ۳۳۵۱ و ۳۳۵۲ و ۳۳۵۳ و ۳۳۵۴ و ۳۳۵۵  
و ۳۳۵۶ و ۳۳۵۷ و ۳۳۵۸ و ۳۳۵۹ و ۳۳۶۰  
و ۳۳۶۱ و ۳۳۶۲ و ۳۳۶۳ و ۳۳۶۴ و ۳۳۶۵  
و ۳۳۶۶ و ۳۳۶۷ و ۳۳۶۸ و ۳۳۶۹ و ۳۳۷۰  
و ۳۳۷۱ و ۳۳۷۲ و ۳۳۷۳ و ۳۳۷۴ و ۳۳۷۵  
و ۳۳۷۶ و ۳۳۷۷ و ۳۳۷۸ و ۳۳۷۹ و ۳۳۸۰  
و ۳۳۸۱ و ۳۳۸۲ و ۳۳۸۳ و ۳۳۸۴ و ۳۳۸۵  
و ۳۳۸۶ و ۳۳۸۷ و ۳۳۸۸ و ۳۳۸۹ و ۳۳۹۰  
و ۳۳۹۱ و ۳۳۹۲ و ۳۳۹۳ و ۳۳۹۴ و ۳۳۹۵  
و ۳۳۹۶ و ۳۳۹۷ و ۳۳۹۸ و ۳۳۹۹ و ۳۴۰۰  
و ۳۴۰۱ و ۳۴۰۲ و ۳۴۰۳ و ۳۴۰۴ و ۳۴۰۵  
و ۳۴۰۶ و ۳۴۰۷ و ۳۴۰۸ و ۳۴۰۹ و ۳۴۱۰  
و ۳۴۱۱ و ۳۴۱۲ و ۳۴۱۳ و ۳۴۱۴ و ۳۴۱۵  
و ۳۴۱۶ و ۳۴۱۷ و ۳۴۱۸ و ۳۴۱۹ و ۳۴۲۰  
و ۳۴۲۱ و ۳۴۲۲ و ۳۴۲۳ و ۳۴۲۴ و ۳۴۲۵  
و ۳۴۲۶ و ۳۴۲۷ و ۳۴۲۸ و ۳۴۲۹ و ۳۴۳۰  
و ۳۴۳۱ و ۳۴۳۲ و ۳۴۳۳ و ۳۴۳۴ و ۳۴۳۵  
و ۳۴۳۶ و ۳۴۳۷ و ۳۴۳۸ و ۳۴۳۹ و ۳۴۴۰  
و ۳۴۴۱ و ۳۴۴۲ و ۳۴۴۳ و ۳۴۴۴ و ۳۴۴۵  
و ۳۴۴۶ و ۳۴۴۷ و ۳۴۴۸ و ۳۴۴۹ و ۳۴۵۰  
و ۳۴۵۱ و ۳۴۵۲ و ۳۴۵۳ و ۳۴۵۴ و ۳۴۵۵  
و ۳۴۵۶ و ۳۴۵۷ و ۳۴۵۸ و ۳۴۵۹ و ۳۴۶۰  
و ۳۴۶۱ و ۳۴۶۲ و ۳۴۶۳ و ۳۴۶۴ و ۳۴۶۵  
و ۳۴۶۶ و ۳۴۶۷ و ۳۴۶۸ و ۳۴۶۹ و ۳۴۷۰  
و ۳۴۷۱ و ۳۴۷۲ و ۳۴۷۳ و ۳۴۷۴ و ۳۴۷۵  
و ۳۴۷۶ و ۳۴۷۷ و ۳۴۷۸ و ۳۴۷۹ و ۳۴۸۰  
و ۳۴۸۱ و ۳۴۸۲ و ۳۴۸۳ و ۳۴۸۴ و ۳۴۸۵  
و ۳۴۸۶ و ۳۴۸۷ و ۳۴۸۸ و ۳۴۸۹ و ۳۴۹۰  
و ۳۴۹۱ و ۳۴۹۲ و ۳۴۹۳ و ۳۴۹۴ و ۳۴۹۵  
و ۳۴۹۶ و ۳۴۹۷ و ۳۴۹۸ و ۳۴۹۹ و ۳۵۰۰  
و ۳۵۰۱ و ۳۵۰۲ و ۳۵۰۳ و ۳۵۰۴ و ۳۵۰۵  
و ۳۵۰۶ و ۳۵۰۷ و ۳۵۰۸ و ۳۵۰۹ و ۳۵۱۰  
و ۳۵۱۱ و ۳۵۱۲ و ۳۵۱۳ و ۳۵۱۴ و ۳۵۱۵  
و ۳۵۱۶ و ۳۵۱۷ و ۳۵۱۸ و ۳۵۱۹ و ۳۵۲۰  
و ۳۵۲۱ و ۳۵۲۲ و ۳۵۲۳ و ۳۵۲۴ و ۳۵۲۵  
و ۳۵۲۶ و ۳۵۲۷ و ۳۵۲۸ و ۳۵۲۹ و ۳۵۳۰  
و ۳۵۳۱ و ۳۵۳۲ و ۳۵۳۳ و ۳۵۳۴ و ۳۵۳۵  
و ۳۵۳۶ و ۳۵۳۷ و ۳۵۳۸ و ۳۵۳۹ و ۳۵۴۰  
و ۳۵۴۱ و ۳۵۴۲ و ۳۵۴۳ و ۳۵۴۴ و ۳۵۴۵  
و ۳۵۴۶ و ۳۵۴۷ و ۳۵۴۸ و ۳۵۴۹ و ۳۵۵۰  
و ۳۵۵۱ و ۳۵۵۲ و ۳۵۵۳ و ۳۵۵۴ و ۳۵۵۵  
و ۳۵۵۶ و ۳۵۵۷ و ۳۵۵۸ و ۳۵۵۹ و ۳۵۶۰  
و ۳۵۶۱ و ۳۵۶۲ و ۳۵۶۳ و ۳۵۶۴ و ۳۵۶۵  
و ۳۵۶۶ و ۳۵۶۷ و ۳۵۶۸ و ۳۵۶۹ و ۳۵۷۰  
و ۳۵۷۱ و ۳۵۷۲ و ۳۵۷۳ و ۳۵۷۴ و ۳۵۷۵  
و ۳۵۷۶ و ۳۵۷۷ و ۳۵۷۸ و ۳۵۷۹ و ۳۵۸۰  
و ۳۵۸۱ و ۳۵۸۲ و ۳۵۸۳ و ۳۵۸۴ و ۳۵۸۵  
و ۳۵۸۶ و ۳۵۸۷ و ۳۵۸۸ و ۳۵۸۹ و ۳۵۹۰  
و ۳۵۹۱ و ۳۵۹۲ و ۳۵۹۳ و ۳۵۹۴ و ۳۵۹۵  
و ۳۵۹۶ و ۳۵۹۷ و ۳۵۹۸ و ۳۵۹۹ و ۳۶۰۰  
و ۳۶۰۱ و ۳۶۰۲ و ۳۶۰۳ و ۳۶۰۴ و ۳۶۰۵  
و ۳۶۰۶ و ۳۶۰۷ و ۳۶۰۸ و ۳۶۰۹ و ۳۶۱۰  
و ۳۶۱۱ و ۳۶۱۲ و ۳۶۱۳ و ۳۶۱۴ و ۳۶۱۵  
و ۳۶۱۶ و ۳۶۱۷ و ۳۶۱۸ و ۳۶

هر قوم قوانین مملکت خود را رعایت کند .  
شما یونانیها آزادی و برابری را از هر چیز  
برتر میدانید ، یکی از بهترین قوانین ما  
این است که شاه را محترم بداریم و او را  
صورت خدائی بدانیم ، که حافظ همه چیز  
است ، پس اگر خواهی عیالان ما را بجا  
آورده او را بیستی مانند ما میتوانی او را  
بینی و با او حرف بزنی ( مقصود اثر بر سلبدن  
که یونانیها استعمال میکنند برانو در آمدن  
یا بقاء آنهاست ) . ( م . ) اگر عقیده دیگری  
داری ، باید بتوسط شخصی با او حرف  
بزنی ، زیرا عادت یاری بر این است ، که  
کسی نمیتواند شاه را ببیند ، مگر اینکه اول  
او را بیستش کند . نیتش کسل در جواب  
چنین گفت ، اردوان ، من باقیبا با این  
مقصود آمده ام ، که اختیارات و قدرت شما را  
زیاد کنم . البته اطاعت از قوانین شما خواهم  
کرد ، زیرا اراده خدائی که دولت یارس  
را باین اندازه بلند و بزرگ کرده ، چنین  
است . من چنان کنم ، که شاه مورد پرستش  
مردمانی بیشتر گردد . در این موقع اردوان  
سؤال کرد ، پشاه بگوئیم ، که تو کبستی ،  
زیرا چنانکه می بینم ، تو بت شخص متعارف  
نیستی . نیتش کسل جواب داد ، « اما در  
این باب باید بگویم ، که کسی جر شام نخواهد  
دانست ، من کبستم » . در اینجا پلوتوک  
گوید ( نیتش کسل ، بند ۳۲ ) که این حکایت  
از فانیاس ( ۱ ) یونانی است ، ولی اراتس -  
تن ( ۲ ) در کتاب خود راجع به تروت نوشته ،  
که یکی از زنان غیر مقدس اردوان از اهل  
ادی تره نیتش کسل را باو معرفی کرد .

رجوع به ایران باستان صفحه ۹۱۵ - ۹۱۴  
و نیز صفحه ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰  
۸۰۳ و ۹۶۶ شود .

**اردوان** . [ آ د ] [ ا خ ] صوری فرهاد  
دوم که در جنگ با پاره پاره ها از ایا در آمد .  
( ایران باستان صفحه ۲۰۸۸ ) .

**اردوان** . [ آ د ] [ ا خ ] سکه در  
مراقبم بدست آمده از اردوان نامی با این  
نوشته منقوش ، آذوق ملکوه ، یعنی پادشاه  
عراق . ( ایران باستان صفحه ۲۶۸۰ ) .  
**اردوان** . [ آ د ] [ ا خ ] یکی از  
پسران میرزا اسکندر در شیراز که میرزا  
ابراهیم سلطان تیموری آنان را بند کرده  
مصحوب مستندی بخرامان روانه گردانید  
و بدینان در خان حبش موکل خود را بقتل  
رسانید بکنمان شاکند و زرد میرزا با ایشرا  
شدند . ( محیط ( ۲ ) صفحه ۱۶۲ ) .

**اردوان** . [ آ د ] [ ا خ ] قاصد امیرشاه  
ملك زرد دابستگ خان . رجوع به محیط ( ۲ )  
صفحه ۴۰۳ و ۴۰۴ شود .

**اردوان** . [ آ د ] [ ا خ ] نام ولایتی است  
بسیار وسیع ( برهان قاطع ) . ( فیض اللغات ) .  
**اردوان** . [ آ د ] آندم با اندم ( ا خ ) آخرین

پادشاه اشکانی ، و اردوان را در سیر الملوك  
آندوان نوشتند آندم ( ۳ ) یعنی آخر -  
( مجمل التواریخ و القمص صفحه ۳۲ ) .  
رجوع به اردوان پنجم شود .

**اردوان** . [ آ د ] این ایلاورس ( ا خ ) .  
مسعودی در مروج الذهب بقتل از ابو هیسانه  
معمر بن التمی التمی ( در بعض نسخ التمی )  
نام نهمین پادشاه اشکانی را ایلاورس بن  
اردوان بن ایلاورس آورده است . ( ایران  
باستان صفحه ۲۵۵۱ ) و احتمال است که  
« ایلاورس » مصحف « بلاش » باشد .

**اردوان** . [ آ د ] این اشکانان ( ا خ )  
رجوع به اردوان بزرگ و مجمل التواریخ و  
القمص صفحه ۳۲ شود .

**اردوان** . [ آ د ] این بلاشان ( ا خ ) .  
سیزده سال ، نسب او باینتر برود . ( لارستانه  
این البغی چاپ کسریج صفحه ۱۸ ) مؤلف

مجله التواریخ آرد ( صفحه ۵۹ ) ، پادشاهی  
اردوان بن بلاشان سیزده سال بود .  
مؤلف حبیب السیر ( جلد اول صفحه ۲۶ )

آرد . اردوان بلاشان ملقب به بحر بود و  
با اعتقاد خداوند مستوفی مدت سیزده سال  
پادشاهی کرد و در جنگ اردوان بن اشع  
بقتل رسید . و رجوع به صفحه ۳۲ لارستانه

و اردوان پنجم در همین لغت نامه و ایران  
باستان صفحه ۲۵۴۸ - ۲۵۴۹ - ۲۵۴۴  
۲۵۵۵ - ۲۵۷۷ - ۲۵۸۰ - ۲۵۹۰ شود .

**اردوان** . [ آ د ] این نرسی ( ا خ ) نام  
هفتمین پادشاه اشکانی پادشاه اشکانی  
بروایات ابوریحان بیرونی و خداوند مستوفی و  
خونمیر و سپهر مؤلف تاریخ النوارخ . ( ایران  
باستان صفحه ۲۵۷۸ - ۲۵۸۰ - ۲۵۸۱ ) .

**اردوان** . [ آ د ] اسیر . ( ا خ ) نام دین  
پادشاه اشکانی در کتاب الفلاح جاحظ صفحه  
۲۹ - ۱۱۸ - ۱۱۹ آمده واحد زکی باننا

معنی کتب گوید ( حاشیه ۶ صفحه ۲۹ ) ،  
کلمه « الاحمر » تعریف من الناسخ للفظه  
و الاسیر . استمی . و احتمال است که معرّف اردوان  
اخبر ( مذکور در کتاب جزه ) باشد و رجوع  
به اردوان بن بلاشان شود .

**اردوان** . [ آ د ] اخیر ( ا خ ) . هجدهمین  
پادشاه اشکانی طبق جنولی از قسم دوم  
( اسامی پادشاهان اشکانی ) بر دایت « جزه » .  
رجوع به اردوان پنجم شود .

**اردوان** . [ آ د ] اسیر ( ا خ ) . آخرین  
پادشاه اشکانی بر دایت تعالی در غرر اخبار  
ملوك الفرس و مطهر بن طاهر المقدسی در  
کتاب البده و التاریخ ( جزء سوم ، صفحه  
۱۵۵ ) و این تأیید ( در تاریخ کامل ، جزء اول  
صفحه ۱۲۷ ) و مسعودی در التیبه و الاشراف  
( صفحه ۵۹ ) و جزء در جدول چهارم از  
کتاب سنی ملوك الارض و ابوعلی مسکویه  
در تجارب الامم ( جلد اول صفحه ۷۸ ) و

طبری در تاریخ الامم و الملوك ( جزء دوم ،  
صفحه ۱۱ ) و جاحظ در کتاب الفلاح ( صفحه  
۲۹ ) . رجوع به اردوان پنجم و ایران باستان  
صفحه ۲۵۴۶ - ۲۵۵۲ - ۲۵۵۶ - ۲۵۶۴ -  
۲۵۶۷ - ۲۵۶۸ - ۲۵۷۰ - ۲۵۷۱ شود .

**اردوان** . [ آ د ] اسیر ( ا خ ) .  
اردوان بن اشکان هشتمین پادشاه اشکانی  
بر دایت دوم طبری در تاریخ الامم و الملوك  
و مسعودی در التیبه و الاشراف و این تأیید در  
کامل و او ۱۷۲ سال سلطنت کرده است . ( ایران  
باستان صفحه ۲۵۴۸ - ۲۵۵۲ و ۲۵۷۱ ) .  
و رجوع به اردوان بزرگ شود .

**اردوان** . [ آ د ] اول ( ا خ ) پادشاه  
اشکانی و او اشک سوم است . وی پس از پدر  
خود تیرداد ( متوفی سال ۲۱۴ ق . م )  
بنتخت نشست . در باب اسم او تردیدی هست ،

زیرا ژوستین نام اشک سوم را فری یا پت  
[ پ ] نوشته ، ولی در پهرست کتاب تروگس  
یومیه ، اردوان ذکر شده . نویسنده گمان  
جدید مانند را اولین سن ( ششمین دولت  
مشرق ، صفحه ۵۴ - یوستی ، نامهای ایرانی .

صفحه ۴۱۲ ) و دیگران اشک سوم را  
اردوان می نامند ولی گوئند شبیه عقیده اردو که  
نام شخصی او اشک بوده و بدین جهت او را  
او اشک سوم دانسته ( تاریخ ایران الخ ، صفحه

۳۶ ) . اردوان پس از اینکه بنتخت نشست  
( ۲۱۴ ق . م ) خواست نام خود را با کار  
های بزرگ بلند کند و از امتنازه آن تبوخوس

سوم پسر سلکوس گالی نیکوس با آرخه  
لاموس و با یکی از ولایات او استفاده کرده  
بمادناخت و راهی را که از گرگان بکوههای  
سکردستان میرفت در تحت تسلط خویش

در آورد . از کیفیت این جنگ خبری نیست  
و همبند معلوم است که اردوان همدان را  
گرفت ( پولی بیوس ، کتاب ۱۰ ، فصل

۲۷ ، بند ۱۳ ) ولی بهره مندی او نشان  
میدهد که قشونی نیرومند به غرب ایران کشیده  
و سرداران ماهر داشته . بهرحال تصرف

ماد ، کلمه و بین التهرن قعیوم را در تحت  
بهدید گذاشت . در این احوال آن تبوخوس  
سوم ( کبیر ) لشکری نیرومند جمع کرده

بطرف مشرق روانه شد تا تمامی ایالات  
سابق دولت سلوکوی را برگرداند . ژوستین  
گوید ( کتاب ۴۱ ، بند ۵ ) که حلف افراد

قشون او یکمصلحت از پادشاه ویست هزار سوار  
بود . او پس از اینکه از کوههای ذاکرس  
گذشت ، بطرف همدان رفت و چون شهر

استهکامانی نداشت و یار تها هم آنرا محکم  
نکرده بودند ، باسانی این شهر را گرفت  
و چنانکه بولی بیوس گوید آنرا غارت کرد  
( همان کتاب و همان جا ) در این اوان مبد  
اناهتا در همدان نیز دیوار شماریت و چیاول

( ۱ ) Phanias . ( ۲ ) Eratosthène .

( ۳ ) در متن بجای ، آندم .

گردد و ذخایر آن سید را بقتل چهار هزار تالان تاراج کردند (۱). آن تیوخوس پس از گرفتن همدان برخلاف انتظار اردوان به طرف مشرق ایران رفت ولی فیود از جاهای کم آب و بعد بی آب، لشکر کشی او را مشکل کرد. با وجود این او باختر را و ولی پارتیها، چنانکه هادثنان بود، در مقابل نشون نیرومند عقب نشست چاه های قنوات را کور کردند. پولی بیوس گوید (کتاب ۱۰، فصل ۲۸، بند ۵) که حتی بعضی چاه ها را مسموم کردند. آن تیوخوس حرکت خود را سریش کرده از ایضاها گذشت و شهر سه دروازه را تصرف کرد. او منتظر بود که شاهنشاهی پس از این پهرسندیها داخل مذاکره شود و سر اطاعت پیش آورد ولی اردوان برای چنین کاری حاضر نشد و لشکر خود را بطرف گرگان کشید. با این نیت که لشکر آن تیوخوس را الا نکه گاهش دورتر کند و در صورت لزوم از مردمان سکاکی کمک

پا و کمک کند ولسی این معنی روغن نیست زیرا عبارت ژوستن این است که اردوان بصاحب او (یعنی آن تیوخوس) پیوست و شاید مقصود او روابط دوستانه و آمیزش بعد از عقد صلح بوده. اما بسن عهد اتحاد هم با اردوان نباید بعد با عهد زرا ممکن است که چون آن تیوخوس از همدان اردوان بر نیامد، خواسته است از نیروی او در جنگی که با باخترها داشته استفاده کند و بعد از اینکه کار باختر را ساخت و آنرا از نوجز دولت سلوکی گردانید. از طرف پارت را در فشار گذارند. کلیه این مسئله روشن نیست که اردوان از جنگ آن تیوخوس با اوتی دموس (۳) پادشاه باختر کمکی پا کرده باشد. گر لو شامخ و احوال آن زمان مشرق ایران را در نظر آوریم. ظن قوی این است که کمکی نکرده یا کم کرده زیرا در قطع دولت جوان پارت نبود که آن تیوخوس قوی گردیده دو پست پارتیها ایالتی قوی داشته باشد. پهر حال پارتیها چه کمک کرده و چه نکرده باشند، آن تیوخوس در باختر هم حندان



سکه های اردوان اول (اشک سوم) (۲).

بطلبند. در این احوال آن تیوخوس پس از دادن قدری استراحت بلشکر خودش عبور کرد دید بگرگان برود و زمانی که از کوه های شرقی البرز میگذشت هیود لشکرش مشکل تر گردید. زیرا راه کوهستانی و رود های زیادی که از کوه سرازیر میشد، حرکت لشکر را مشکل میکرد. بخصوص که سپاهانش در موقع فرود آمدن دچار مقاومت پارتیها میشدند. با وجود این، آن تیوخوس با زحمت زیاد از کوهها گذشته وارد گرگان شد و بعضی شهرهای آنرا گرفت. از این چارشتا اطلاعات ما میگذرد زیرا پولی بیوس نمی گوید وقایع بعد چه بوده. همبقتدر معلوم است که اردوان و پارتیها سر اطاعت فرود نیامورند و این جنگ مدتی بطول انجامید. بالاخره آن تیوخوس خسته شده با اردوان داخل مذاکره گردید. از نوشته های ژوستن معلوم است که اردوان در این جنگ لیافت و مردانگی خود را نشان داد (کتاب ۱۰، بند ۵) و نیز چنین بنظر میآید صفت آن تیوخوس در ازا. شناسایی استقلال پارت از اردوان خواسته که در مطبخ کردن باختر

پهرمنشی نداشت و بالاخره داخل مذاکره با پادشاه باختر گردید. از نوشته های پولی بیوس در این باب چنین بر میآید (کتاب ۱۱، فصل ۳۴، بند ۶). اوتی دموس از آن تیوخوس خواست آذوقه بششون او بدهد و در ازی این کمک تمامی قیل های خود را باو داد. آن تیوخوس به اوتی دموس اجازه داد که حکومت باختر را حفظ کند و عنوان پادشاهی او را شناخت. پس از آن، آن تیوخوس دختر خود را به دختر بیوس پس اوتی دموس داد و بین دو مملکت عهد اتحاد نرضی و دفاعی بسته شد. این گذشتها پادشاه باختر از آن جهت شد، که او به آن تیوخوس پیش نهاد کرد یک باختر قوی در مقابل حمله مردمان شمالی تشکیل کند. زیرا این مردمان همواره فشار میآوردند و اگر پهرصد میکشند تمامی مملکت باختر در خطر میافتاد. این خبر برای تاریخ ایران هم اهمیت دارد. بین سیحون و جیحون مردمان سکاکی و آدرامی از دیر زمانی سکمی داشتند و از کتیبه های داریوش اول و نوشته های مورخین اسکندر این مطلب روشن است. پس مردمان شمالی که سرحدات باختر را میگردند مردمان آنطرف سیحون بودمانند

و این اول دهمه ای است. که در تاریخ پهنین واقعه ای بر میخوریم. راست است، که در زمان کوروش بزرگ جنگی بین ایرانیها و ساژت ها بگفته هرودوت (کتاب ۱، بند ۲۱۰ - ۲۱۲) روی داده، ولی بعد از آن دیگر خبری نیست و دیگر اینکه در زمان کوروش بزرگ که مردمانی از شمال سرحدات ایران - جمله نیکر کردند بل کوروش، چنانکه هرودوت گوید میخواست جهانگیرهای خود را با آن طرف رود سیحون ببرد. اما در این زمان، چنانکه صریحا از نوشته های پولی بیوس بر میآید، مردمان آنطرف سیحون فشار میآوردند و آن تیوخوس میخواست، که باختر در مقابل آنها قوی باشد.

آن تیوخوس در سالی ۲۰۶ ق. م از مشرق ایران و باختر رفت و از این زمان اطلاعی، از اینکه اردوان چه کرد نداریم. سکوت نویسنده گان قدیم در باب کارهای دیگر اردوان باید از اینجا باشد. که یا در پس از اینکه از طرف مغرب خیالش راحت شده، بشکر همسایه شرقی اش یعنی باختر افتاده، بخصوص که از این زمان تا چند سال دیگر باختر توسعه مییابد و قوی میگردد و قایمیکه در این سرحدات پارت با در روابط این دو دولت جوان روی داده، چون هر دو از آسیای صغیر و سوریه دور بوده اند، بنویسند گان عهد قدیم نرسیده و یا رسیده ولی از آنجا که همواره مورد تفریبی توجه آنها را بیشتر جلب میکرده، اهمیتی بآن نداده اند. این می افلاهی مانتصر باو اخر سلطنت اردوان نیست، در زمان چانشین او هم اطلاعات ما بروقایع پارت خیلی محدود است. پهر حال اردوان در سالی ۱۹۶ ق. م در گذشت و سلطنت او از ۲۱۴ تا ۱۹۶ - ق. م بود.

در باب آن تیوخوس سوم باید بضاطر آوریم، که بعد از حرکت از باختر به هند و مهناسبات دوستانه با یکی از اعیان سان در اکت، که نامش با کلا (۴) بود، ایجاد کرد. محل تلاقی دو پادشاه در کون (۵)، که آنرا با کابل کنونی مطابقت میدهد، بوده. بعد آن تیوخوس از راه رنج و سیستان و کرمان بکنار خلیج فارس برگشته (پولی بیوس، کتاب ۱۰، بند ۳۴). یک سفر جنگی به رگر (۱) (القطیف کنونی)، که در سر راه تجارت اندونیه هند با مغرب بود، و نیز بجزیره نیلس (۶) (بحرین کنونی) کرد و دارای هدایا و فغانم زیاد گردید. تی نس در این زمان بجزیره تجار مروارید میروند بود (پولی بیوس، کتاب ۱۳، بند ۶). بعد او بکنار

(۱) تقریباً ۲۲ میلیون و نیم لراک طلا یا ۱۹۲ میلیون ریال - (۲) ایران باستان پنتل از کتاب اراکسیس مار کوف ۵ سکه های شاهان پارت ۴ جاب پاریس سال ۱۸۷۷.

(۱) Teylas. (۲) Cophène. (۳) Euthydemus. (۴) Yakota. (۵) Cophène. (۶) Euthydemus.



درد او را (۱) یعنی کرش کتونی در آمده در اینجا شهری باسم انطاکیه در جای اسکندریه ، که خراب کرده بودند ، ساخت ( این شهر را بعدها خاراگس (۲) نامیدند ) . ( ایران باستان جلد ۳ صفحه ۲۲۰۶ - ۲۲۱۲ و نیز صفحه ۲۰۸۱ و ۲۲۱۵ و ۲۶۱۲ و ۲۶۱۶ ) . ریشهها تألیف آفای یوردودج ۱ ص ۱۷۰ .

**اردوان** - [ آ د ] بزرگ ( ا خ ) ( پادشاه ) اشکانی بیست و سه سال پادشاه بود ( فارسیه ابن البلقی ج ۱ کبریج ص ۱۸ ) .

فردوسی در شاهنامه گوید ،  
چه بنشست بهرام از اشکانیان

بیشید گنجی بازانیان

و را خواندند اردوان بزرگ

که از مهبش کسست جنگال کرگ

و را بود شیراز با اسفهان

که دانند خواندیش مرزهمان

با صطخر شد بابک از دست او

که تین خروشان پید از شمت او

چه کوتاه شد شاخ وهم یخشان (۳)

نگوید جهان دیده تاریخشان .

از گفتار فردوسی پیداست که اردوان بزرگ

را همان اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی

دانسته است ولی نام وی بهرام نبوده است .

( رجوع ب اردوان پنجم شود ) . حوزه اسفغانی

در جدول سوم از قسم دوم اساسی شاهان

اشکانی دوازدهمین پادشاه اشکانی را بنام

« اردوان الکبیر الاشکانان » و مدت سلطنت

او را « کج » ( ۲۲ سال ) نویسد و او را

از « اردوان بن بلاشان » و پیش از « خسرو بن

الاشکانان » سلطنت کرده است . ( ایران

باستان صفحه ۲۵۵۵ ) . در مجاز التواریخ

والقصص ( صفحه ۳۲ ) پس از ذکر « اردوان

بن بلاشان » آمده « اردوان بزرگ بن

اشکانان » و در صفحه ۵۹ گوید « پادشاهی

اردوان بزرگ بن اشکان بیست و سه سال »

و پس از او « خسرو بن اشکانان » و « به آفرید »

و « بلاش » و « نرسی » و « اردوان

کوچک » را یاد کند . بنا بر این مؤلف

مجموع الواریخ مانند بسیاری از مورخین و

یرخلاف فردوسی اردوان ، آخرین پادشاه

اشکانی را « اردوان کوچک » دانسته است .

رجوع ب اردوان اصغر و فارسیه ابن البلقی

صفحه ۱۸ و ایران باستان ص ۲۵۴۲ - ۲۵۶۴ -

شود .

**اردوان** ، [ آ د ] بلاشان ( ا خ ) رجوع

ب اردوان بن بلاشان شود .

**اردوان** [ آ د ] پنجم ( ا خ ) . اشک بیست و پنجم آخرین پادشاه اشکانی . پس از اینکه بلاش چهارم در گذشت دو پسر او ، بلاش و اردوان ، مدعی سلطنت شدند . از نوشته های نویسنده گان رومی چنین بنظر

می آید ، که تاج و تخت لا اقل از سال ۲۱۹ م .

نصیب اردوان گردیده ، زیرا مذاکرات

کاراکالا امپراطور روم ، چنانکه ذکرش

یائین تر بیاید ، موافق نوشته های هرودیان

( کتاب ۴ ، بند ۱۸ - ۲۰ ) با اردوان

بعل آمده ، ولی از مسکوکات اشکانی

چنین بر می آید ، که در مدت ۱۸ سال ، که

از مرگ بلاش چهارم تا قیام پارتیها

گذشته ، هر دو برادر سلطنت داشته اند

( لیتلزی ، مسکوکات پارسی ، صفحه ۱۱۲

و ۱۱۴ ) . چون نام بلاش و اردوان مشابهی

با یکدیگر ندارند ، نمیتوان گفت ، حکه

ذکر اسم اردوان بجای بلاش از راه التباس

و اشتباه بوده ، بخصوص که واقعه زود خوردنهای

رومیها با پارتیها در این زمان واقعه مهمی

بود و از طرف دیگر نمیتوان صحت

مسکوکات را هم تردید کرد . بنا بر این

یگانه حدسی ، که باید صواب باشد این است ،

از دو برادر مزبور اردوان در غرب ایران

سلطنت داشته ، رومیها با او سر و کار داشته اند

و دیگری ، یعنی بلاش در مشرق ایران .

این حدس ، که مسکلهای او هم بدست آمده ،

این حدس موافق اوضاع واحوال پارت است ،

زیرا از مدتها قبل از این زمان میبینیم

که مدتها قبل سلطنت پس از مرگ هر شاه

تقریباً وجود دارند و مذاکرات داخلی از کان

این دولت در دست گرفته آن را رو با صطاط

میبرد . بنا بر این در این وقت هم همین منازعه

و مجادله پیش آمده دولت پارت را پیش از

پیش ضعیف ساخته ، نتیجه این جنگهای داخلی

دو واقعه مهم است که در زمان آخرین شاه

اشکانی روی میدهد ۱ - حمله و ترور

کاراکالا نسبت به اردوان پنجم و جنگ

پارت و روم . ۲ - انقراض سلسله اشکانی

بدست اردشیر پایکان ساسانی پادشاه دست

نشانده پارس .

سکه اردوان پنجم ( اشک بیست و پنجم ) .

جنگ کاراکالا با اردوان - دوسه ۲۱۹ م .

سورس در گذشته پسرش کاراکالا امپراطور

روم گردید چنانکه دیوکاسیوس گوید ( کتاب

۲۶ ، بند ۱۲ ) و قتیکه او شنبه ، که در داغخه پارت نزاع دو برادر در سرتاج و نشت در گرفته ، یقین حاصل کرد که این اختلاف و منازعه زبانی بزرگت بسولت پارت ، که دشمن دولت روم است ، خواهد رسانید و از این جهت پستی روم تبریک گفت . در ابتداء دولت روم نفع خود را در آن دید که بلاش را سلطنت بشناسد ( همان نویسنده ، کتاب ۲۷ ، بند ۱۹ ) و در سال ۲۱۵ م . چنین کرده ولی بعد می بینیم که پس از این تاریخ کاراکالا قطعاً با اردوان در مذاکره است و او را شاه می متابع پارت میدانند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۲۸ ، بند ۱ ) .

شهادت سکها با این مقام اردوان موافقت

نمیکند ، ولی هر حال میتوان حدس زد ،

که در این زمان اردوان اگر هم یکنفر مدعی

در مقابل خود داشته ، بلاش را خطرناک

نمیدانسته و رومیها بسبب عدم اهمیت بلاش

یا از این جهت ، حکه او در غرب ایران

نفوذی نداشته ، اردوان را مورد ملاحظه با

طرف مذاکره قرار داده اند .

زیرا کاراکالا از زمانی که بجای پدر نشست ،

در نظر گرفت ، که نامشودا بوسیله فتوحاتی

در مشرق بلند گرداند و اسکندر تانی شود ،

ولی جامعطلبی فوق العاده او با سلطنتش موافقت

نداشت ، زیرا کاراکالا شخصی بود مست

عصر ، بیسختی و فاسد الاخلاق ، او میخواست

حدود روم در زمان او از طرف مشرق توسعه

یابد ، اما اینکه این توسعه با شرافت مندی

یابی شرقی انجام میشد ، برای او اهمیت نداشت

( دیوکاسیوس ، کتاب ۲۷ ، بند ۲۲ -

هرودیان ، کتاب ۴ ، بند ۱۳ ) . بهر حال ،

بنابر مقاصدی که داشت ، اقدامات خود را

چنین شروع کرد ، در ابتداء یعنی در ۲۱۲

م . او آنگار ( یا آنگار و یا آنگار ) پادشاه

خسروین را بروم احضار کرد و چون پادشاه

مزبور نزد او رفت ، وی را گرفته در محبس

انداخت و امر کرد ، که صفحه خسروین

ایالتی از روم است ( دیوکاسیوس ، کتاب

۲۷ ، بند ۱۲ ) . بعد او خواست ب اردمنستان

همان کند ، که با خسروین کرده بود ، ولی

همینکه از امانه شنیدند ، که کاراکالا پادشاهشان

را باختر خوانده اش در محبس انداخته ، اسلحه

برداشتند ( دیوکاسیوس ، همانجا ) و سه سال

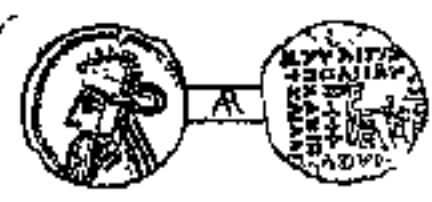
بعد ( یعنی در ۲۱۵ م . ) و قتیکه کاراکالا

یکنفر تلوگری توم ( ۱ ) نامی را که از مشرقین

او بود ، با قشونی ب اردمنستان فرستاد ، تا او را

را تنیه کند ، رومیها شکست خوردند ( دیوکاسیوس ، همان کتاب ، بند ۲۶ ) ، ولی

کاراکالا بقدری شهرت جهانگیری داشته ، که این سانحه اثری در وی نکرد و خواست ب دولت پارت هم درازاند برای این کار بهانه



سکه اردوان پنجم ( اشک بیست و پنجم ) . جنگ کاراکالا با اردوان - دوسه ۲۱۹ م . سورس در گذشته پسرش کاراکالا امپراطور روم گردید چنانکه دیوکاسیوس گوید ( کتاب

(۱) Eulēus . (۲) Charax .

(۳) اشکانیان .

(۴) Téocritus .

لازم بود برای بدست آوردن آن، امپراطور روم خواهی از بلاش پنجم کرد، تا اگر رد شود، جهان جنگ باشد و جهان مزبور این بود، که دو نفر گریخته بدیاز یارت پناه برته بودند و کارالا آنها را استرداد میکرد چون بلاش، چنانکه میدانیم، در این وقت مدعی سلطنت و پادشاهان پنجم طرف بود، سلاح خود را در این تدبیر، که خواهش کارالا را نپذیرد و آن دو نفر را رد کرد. از این دو نفر یکی تبه‌دانی از خاها را در آن ارمستان بوجود بگری فیلسوفی آن تیوخوس نام، که از بیرون فلسفه کلی (۱) بشمار میرفت.

پس از رد کردن آن دو نفر فراری، که بدیاز بلاش پناه آورده بودند، کارالا را در شایسته و خوشوقتی خود را بشاه اشکانی اظهار کرد. ولی هنوز سال بآخر نرسیده بود، که نقشه جدیدی برای جنگ با یارثها ریخت. در اینوقت بلاش پنجم از ایالات غربی ایران صرف نظر کرده و برادرش اردوان پنجم را در روم میباشمارت می شناختند (۲) کارالا، که در این زمان از شهر نیکومدی (۳) در آسیای صغیر بانطقیه رفته بود، از اینها سفارتی نزد اردوان فرستاد و سفیر او هدا پائی گرانها و عالی تقدیم کرده نامه امپراطور را رسانید. مضمون آن چنین بود (مردویان، کتاب ۴، بند ۱۸)، «شایسته امپراطور نیست، دختر یکی از تبه اش را ازدواج کند و دماغ شخصی باشد که پادشاه نیست. دولت روم و دولت یارت دو دولتی هستند، عالم را بین خودشان تقسیم کرده اند و اگر وصلتی بین این دو دولت شود، حدودی که آن دورا از یکدیگر جدا سازد، وجود نخواهد داشت و قوه نخواهد بود که بتواند در مقابل آنها مقاومت کند پس از آن هر دو دولت میتوانند، تمامی مردمان وحشی را، که در حدود و همسایگی آنها سکنی دارند، در تحت اطاعت خودشان در آورند و آنها را بایک حکومت مبرجمند و اعتنا یغیر اداره کنند، بیاض نظام روم از بهترین سربازان عالم ترکیب شده و کسی مانند آنها نتواند جنگ تن به تن کند. سواره نظام یارت در میان ملل دیگر از حیث هوش و مهارت در تیراندازی نظیر ندارد. با اتحاد این قوه و هم آمیگی آنها تمامی عالم را میتوان تسخیر کرد و یک دولت جهانی تشکیل داد. اگر چنین اتحادی بین دولتین برقرار گردد، دیگر امته و ملل التجاره یارثی و رومی بتمسار کم و پنهان از یارت بروم و از روم بیزارت وارد نخواهد شد بعکس،

چون هر دو مفت متحدند، معاونه و مبادله اجناس آژانانه بین تبه شدن بعمل خواهد آمد و هر دو ملت در آسایش خواهند بود. اردوان از مطالعه نامه کارالا دچار حیرت گردید و در اندیشه فرو رفت. زیرا باور نمیکرد، که پیشنهاد امپراطور روم جدی باشد یا باشرافتمندی انجام شود. این نقشه بنظر او غریب میآمد و تصور نمیکرد، که قابل اجراء باشد. از طرف دیگر او ملاحظه داشت، از اینکه بفرمانده ۲۲ لژیون رومی جوایی بندد، که باعث قطع روابط دوستانه گردد (دیوکاسیوس، کتاب ۵۰، بند ۲۴-۲۴). بنابراین جواب را تاخیر انداخت، تا بتواند معاذیری برای انجام خواهش امپراطور بیابد. بعد گفت پیشنهادی که کارالا میکند، گمان نمیکند باعث خوش بختی زن و شوهر باشد. زیرا آنها زبان یکدیگر را نمیدانند و اخلاق و عادات و وضع زندگی یکی برای دیگری غریب است. در میان یاقری تیان (۴) (نجیبی روم) اشخاص زیاد هستند که دخترشان را امپراطور میتواند ازدواج کند و اینکار کرداری ناشایسته نخواهد بود، چنانکه شاهان یارت از خانواده سلطنت دخترانی میگیرند و بالاخره نمی‌زید، که از دو خانواده سلطنت یکی خوش را باخون دیگری مخلوط و ناپاک گرداند. در باب تصمیم کارالا پس از رسیدن جواب اردوان بنا بر روایت ۱، «دیوکاسیوس گوید (کتاب ۲۸، بند ۱)، که کارالا این جواب را رد پیشنهاد خود دانسته برای جنگ با اردوان بطرف حدود یارت حرکت کرد، ولی هر دو بیان عکس این روایت را ذکر کرده و گوید (کتاب ۴، بند ۲۰)، «کارالا باز سفیری با هدایایی فرستاد و قسم خورد که در این پیشنهاد جدی است و نیتی جز دوستی و اتحاد ندارد. پس از آن اردوان خواهش او را پذیرفت و او را دماغ خود خوانده گفت که امپراطور خودش بیاید و زنتش را ببرد. بعد یارثها بتوجه اسباب پذیرائی رومیها پرداختند و خوشوقت بودند، که بین دولتین صلحی جاویدان برقرار خواهد بود. کارالا با رومیها بیضاک یارت گفت مثل اینکه این خاک خاک دولت خود او باشد همه جا یارثها در سر راه قیصر تعظیم و کریم او را بجا آوردند. قرانگله‌ها ساخته فریادها کردند و برای اینکه هوا مطرب باشد، طریقات گوناگون سوختند. کارالا هم از این قسم پذیراها خوشنودی خود را میشود. وقتیکه مسافرت او با آنها رسیده

بدریاز یارثی نزدیک شد، قبل از اینکه وارد پایتخت گردد، اردوان باستقبال او عساکرت، تا در جنگ وسیعی دماغ خود را پذیرائی کند. در اینوقت یارثها لباسهای زربخت خود را پوشیده و سرشان را با تاج گلهایی که از گلهای تراز ساخته بودند، زینت داده بیگساری و رقص پرداختند و قیمت نرد اطراف پیچید. پس از آن تمامی ملتزمین اردوان جمع شدند، از اسبها بشان فرو آمده، گمان و ترکش را بیکسو نهاده آزادانه پیش و عسکرت مشغول شدند. از دماغ یارثها زیاد بود و ترتیبی نداشتند، زیرا از چیزی نمیتوانستند و میخواستند دامادشان را ببینند چنین بود وضع یارثها، که ناگهان کارالا با اشاره برومیها فرمان داد، یارثها حله کنند و آنها را از دم شمشیر بگذرانند رومیها حله کردند و یارثها غرق حیرت شدند و بالاخره، چون دیدند ضربتهاست که بر آنها وارد میاید، پراکنده بافرار گداشتند اردوان را قراولان او از سر که بعد برده بر اسب نشاندند و او با کسی از ملتزمین خود گریخت. باقی یارثها را رومیها زیر زیر کردند. زیرا آنها نمیتوانستند خودشان را با اسبهایشان رسانیده از جنگ خارج شوند و نه مقدورشان بود بدوند، چه لباسهای آنها بلند بود و مناسب با این وضع آنها نداشت و دیگر باید در نظر داشت، که بیشتر آنها بی گمان و ترکش بدیاز آمده بودند زیرا برومی دعوت شده بودند نه بچنگی. کارالا، پس از اینکه کشتاری زیاد کرد و اسرای بسیار باقتلام بر گرفت، عجب نشست و سربازان خود اجازه داد شهرها و دهات را بسوزانند و هر جا را که بخواهند تهاوت کنند.»

چنین است نوشته‌های هر دو بیان و اگر چه بعضی نویسنده گمان نوشته‌های او را مانند نوشته‌های دیوکاسیوس معتبر نمیدانند، ولی از آنجا که خودش رومی بوده و پایان شرح و بسط رفتار خائنان کارالا را بیان کرده، نمیتوان گفت که این اخبار را جعل کرده. بعکس سکوت دیوکاسیوس در این مورد باعث حیرت است، اولاً او گوید که واقعه در این جنگ روی نداد، جز اینکه دو نفر سرباز رومی در سر خبک شرابی منازعه داشتند و کارالا اسر کرد خبک را بدو نیم کتند و دیگر این اظهار او، که واقعه روی نداد، باین ۲۷ همان کتاب او، حکه میگوید رومیها امراتی سنگین به یارثها پرداختند، موافقت نمیکند. اگر توهینی بزرگ وارد نکرده بودند، چرا امرات دادند، سوم، چنانکه را اولین من گوید، او از مستخدمین دولت روم بوده و خواسته

(۱) Cynique. (۲) این اردوان را بعضی اردوان چهارم و برخی اردوان پنجم میدانند، ولی اخیراً بیشتر نویسندگان، که از جمله گوت شید است، او را اردوان پنجم دانسته اند.

(۳) Nicomédie. (۴) Patriciens.

این جنگ رومیها را با پارتیها باخمسار بر گزار کنند (ششمین دولت مشرق صفحه ۳۵۵). بالاخره روایت دیوکاسیوس، نقطه پایخیری که هرودیان ذکر کرده، موافقت ندارد، بل با نوشته های سیارتیانوس هم موافقت نیست. زیرا دیوکاسیوس گوید، که اصلا جنگی بین پارتیها واقع نشد (کتاب ۲۸، بند ۱) ولی سیارتیانوس صریحاً اظهار میدارد، که جنگی رویداد و کاراکالا بروانه اردوان غالب آمد (کتاب کاراکالا، بند ۶). پس دیوکاسیوس اقروده، که کاراکالا به بین النهرین حلیا و آدیابن داخل شد، و حال آنکه سیارتیانوس گوید از راه بابل عربیت کرد (همانجا). بنا بر این قراین باید گفت، که روایت هرودیان اختراع او نیست، شاید لو در توصیف احوال رومیها و پارتیها مبالغه کرده باشد، ولی اصل قضیه، که شیانت کاراکالا باشد، بی اساس نبوده و در مراجعت از تیسفون، کاراکالا از آدیابن گذشته، به کاراکالا یک عمل ناشایست و وحشانه دیگری نیز نسبت میدهند، و فنیکه او از آدیابن میگذشته، مقبره شاهان پارت را خراب کرده، اسنخوانهای سردگان این سلسله را بیرون آورده و دور انداخته، گوت شمشه گوید، که او پنداشته بود، این مقبره از شاهان آدیابن بوده، ولی معلوم نیست، با مقبره پادشاهان آدیابن چه امیایست آن رفتار و حشانه بشود. این عمل و افعال دیگر کاراکالا باعث شده، که حتی خون سردترین مورخ او را دشمن صومی نوع بشر دانسته (کتاب ۱، جلد ۱، صفحه ۲۷۲) اما اینکه اشکانیان قبورشان را در گجا ساخته بودند، بیشتر نویسنده گان عقیده دارند، که قبور آنها در شهر اربیل در آدیابن بوده و نیز معلوم گشته، که این محل در زمان سلاطین آسور و شاهان هخامنشی جایی بوده، که منصرین محکوم باصام را در آنجا میکشند. از قراین چنین بنظر می آید، که کاراکالا زمستان آن سال را در ایس (اورفا) گذرانیده و در آنجا بشکار و تفریحات گوناگون پرداخته (هرودیان، کتاب ۴، بند ۲۱). چه او در بهار تهدید کرد که دوباره میخواید پنجاه پارت تجارز کند و این خبر باعث وحشت مادریا و پارتیها گردید (دیوکاسیوس، کتاب ۲۸، بند ۳)، ولی در آوریل همان سال، یعنی ۲۱۲ م. او خواست پناشای معبد رب النوع مامدر حران برود و در راه بدست یوایوس مارتیالیس (۲) یکی از ممتنعترین خود گذشته شد (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۵ - هرودیان و سیارتیانوس و را تروییوس نیز این خبر را تأیید کرده اند).

پس از کاراکالا جانشین او ماکری نوس (۳) میخواست از جنگ احتراز کند، ولی دیر بود، زیرا پارتیها از خیانت کاراکالا و خراب کردن لبر شاهان اشکانی چنان بر آشفته بودند که ممکن نبود آنها را ساکت کرد و از طرف دیگر اردوان برخلاف بعض شاهان آخری اشکانی دارای عقل و عزم بود. او با وجود اینکه برحمت از اردوی رومیها فرار کرده بود و در مدتها چندین ماه نتوانست اقلیمی کند، در زمستان ۲۱۶ م. بخود آمد و بجمع آوری قشونی پرداخته تصمیم کرد، که از رومیها ندازی در قتل ناشایست و خائانه کاراکالا، انتقام بکشد، بنا بر این او با قشونش بارودی رومیها نزدیک میشد، که در اینوقت کاراکالا را کشتند و جانشین او ماکری نوس دید که پارتیها برای جنگ حاضرند و چون از سرحد روم خواهند گذشته، با اینوضع جنگ حتمی است. مگر اینکه عهد مودت با پارتیها بسته شود (دیوکاسیوس، کتاب ۲۸، بند ۲۶) بنا بر این امیر اطور سفیری نزد اردوان فرستاده پیشنهاد کرد، که حاضر است تسلی اسرا را پس بدهد، بشرط اینکه عهد صلحی منعقد گردد. اردوان بی تردید این پیشنهاد را رد کرد و اقروده که با وجود این شرایط صلح را اظهار میدادم، ماکری نوس باید این کارها را بکند،

۱ - اسرا را پس بدهد. ۲ - شهرهایی را که کاراکالا خراب کرده از نو بسازد. ۳ - فراموشی از بیابت خراب کردن قبور اشکانی بردارد. ۴ - بین النهرین (یعنی کتاب ۲۸، بند ۲۶). برای قیصر روم پذیرفتن این شرایط امکان نداشت، این بود، که ماکری نوس آماده جنگ شد. جنگ پارتیها با رومیها - پس از آن شاه اشکانی تا نصیبین پیشرفت و در اینجا جنگ بزرگی رویداد، که در تاریخ پارت آخرین جنگ پارتیها با رومیهاست و زمان اقتدار و نیرومندی دولت پارت را بظاهر می آورد. این سخت ترین جنگی بود که طرفین با یکدیگر کردند و بالاخره پارتیها رومیها را درهم شکستند. عدده سیاهان اردوان زیاد بود و همه خوب مجهز بودند. این قشون از سواران تیرانداز خوب تشکیل یافته بود و علاوه سیاهانی در این جنگ شرکت داشتند، که سنگین اسلحه شمار میرفتند، زیرا اسلحه دفاعیشان کامل بود. اینها بر شترهایی سوار و دارای نیزه های بلند بودند (هرودیان،

کتاب ۴، بند ۲۸). لشکر رومی از لژیونها ترکیب یافته بود و عدده بسیاری از سیاهان سبک اسلحه آنها کمیک میکرد و علاوه یک دسته فوی از سواره نظام موری تانیا (۴) در این قشون داخل بود (هرودیان، کتاب ۴، بند ۳۰). دیوکاسیوس گوید، که جنگ در سر آشهور در گرفت (کتاب ۲۸، بند ۲۶)، ولی هرودیان نوشته، که سواره نظام پارت سخت حمله کرده برومیها بلران تیر پیارید، بعد جدالی رویداد، که بطول انجامید، رومیها از تیرهای سواران پارتی و نیزه های دسته شتر سواران سخت در خطاب بودند و هر چند در زمان، که پشمن میرسیدند در جنگ نینین فائق می آمدند، ولی از زیادی تلفاتی، که از سواران پارتی و شتر سواران با آنها میرسید، مجبور میگشتمند عقب میشینند. در این احوال پارتیها رومیها را تعقیب میکردند و رومیها برای جلوگیری از این تعقیب کلوله هایی خاردار بزمین میافشاندند یا کاری دیگر میکردند، صفا بیلهای شترها آسیب رسانیده حرکت سواران پارتیها را کند کنند. این حمله برای رومیها خیلی مقبه افتاد و تعقیب کنندگان برحمت افتاده دست از تعقیب برداشتند. پس از آن هر دو طرف بارویشان برگشتند، بی اینکه نتیجه قطعی گرفته باشند. روز دیگر هم طرفین تا شام جنگیدند بی اینکه به نتیجه رسیده باشند، ولی هرودیان در این جدال را توصیف نکرده. پس از آن روز سوم در رسید و پارتیها حمله را شروع کردند، با این مقصود، که تسلی قوای خود را بکار برده رومیها را محاصره و امیر کنند. چون نفرات پارتیها بیش از عدده رومیها بود، اینها در این احوال چاره را در این دیدند، که خط جنگ را بکشند، تا پارتیها نتوانند از جناحین گذشته پشت رومیها را بگیرند. بر اثر این کار صفوف رومی ضعیف گردید و پارتیها از این وضع استفاده کرده با حملات سخت سپاه دشمن را درهم شکستند (هرودیان، کتاب ۴، بند ۳۰). در اینجا بین هرودیان و دیوکاسیوس اختلافی است. اولی گوید، روز سوم مانند روز اول و دوم جنگ خاتمه یافت و هیچکدام از طرفین نتیجه قطعی نرسید، ولی دومی عقیده دارد، که همان روز سوم پارتیها رومیها را درهم شکستند. پاری، ماکری نوس امیر اطور روم یکی از اشخاصی بود، که در ابتدا فرار کرد، عقب نشینی او با شتاب، رومیها را مایوس ساخت و تمام آنها بزودی آگاه شدند، که شکست خورده اند. پس از آن رومیها بارو گام خود پناه بردند (دیوکاسیوس)

و تلفات مردود طرف زیاد بود. هر دو پسران گویند پشته‌هایی که از کشتگان ساخته شده بود. بقای بلک بود که طرفین یکدیگر را تهدیدند و حرکت سواران هموارده‌شوار میگشت. بنابراین هر دو طرف برای صلح آماده گشتند. سیاهیان ماکری نوس، صحنه هیچگاه امیدواری زیاد بشجاعت او نداشته‌اند در این موقع که پسر او را شاهانه کرده می‌شود. تنه نظم و ترتیب را بهم زده بروند. سواره نظام اردوان، از سیاهیان چریک ترکیب یافته بود، نه از افراد فزون‌شانی، از بودن در دشت و زیر اسلحه در مدتها چند ماه شده‌شده بود و سواران میخواستند بهانه‌هایشان برگردند. بنا بر این ماکری نوس مذاکرات صلح را بلا شروع کرد. او حاضر شد ایندفعه چیزی بیشتر بپارتها بدهد و عقبنهادست، که چون پارتها مقاومت رومیها را در جنگ دیدند، این دفعه حاضر خرابند شد، بکنتر از آنچه تقاضا کردند، راضی شوند. او دوست فیصله بود. زیرا ایندفعه اردوان بین‌النهرین طیارا استرداد نکرد و راضی شد پایتکه رومیها فرامات خسارتی را که وارد کرده اند بردارند. بر اثر مذاکرات ماکری نوس پذیرفت، که اسرای پارتها را پس بدهد، فتاشی را، که کاراکالا از قمار، محل‌های پارتی برگرفته بود، رد میکند و پنجاه میلیون دینار، رومی بپردازد (این مبلغ معادل یک میلیون و نیم لیره انگلیسی بیول کنونی بود). (۱) دیوکاسیوس گوید، که چون رومیها شرم داشتند از آنان کنند، که با یول صلح را از پارتها میخرند، میگفتند این یول را از پارت هدایایی بپردازیم، صحنه میخواستم پشاه و برادرگان پارت بدیم (کتاب ۲۸، بند ۲۷).

چنین بود نتیجه جنگی که پس از چند سال رقابت بین رومیها و پارتها، باز بنح پارتها خاتمه یافت و رومیها صلح را با یول خریدند نه با قوت یازو و اسلحه در دشت نبرد. این صلح نام اردوان و پارتها را بلند کرد و برای رومیها باعث سرنگستگی گردید، بخصوص که دولت پارت، چنانکه میدانیم، همواره در انحطاط بود و در همین اوان با سرعت رو پانقراض میرفت.

اکنون موقع آن است، که روابط پارتها با رومیها در اینجا خاتمه داده و مورد داخلی دولت پارت بپردازیم. فقط یک مسئله میماند، که برای اینکه خواننده در انتظار نباشد، باید در همین جا جواب آنرا بدیم. بین‌النهرین علی‌الوجه ۲ آبا بایران برگشت یا برای همیشه در دست رومیها ماند؟ بلی در دست

رومیها ماند، زیرا مقرر نبود که دولت اشکانی دوام یافته آنرا پس بگیرد. ولی بدست دولت ساسانی نصیبین و بعضی قسمتهای دیگر بایران برگشت، چنانکه در جای خود بیاید. اما اینکه شاهی مانند اردوان پنجم چرا این قسمت بین‌النهرین را پس نگرفت، جواب معلوم است. دولت پارت در طرف انقراض بود و اختلال این دولت از زمانهای شاهان قبل، پس از بلاش اول، جدی رسیده بود، که فتح پارتها نسبت برومیها نتوانست این دولت را قوی و ارکان آن را محکم گرداند. در این حال طبیعی است، که اردوان نمیتوانست از امور داخلی صرف نظر کرده تمامی حواس خود را با امور خارجی مصروف بدارد. بی‌شک با او بود، در این مورد نمیتوان انتظاری دیگر داشت، ممکن است که در داخله اش اتفاق است، در مقابل خارجه سست است و دولت اشکانی هم از اینجمله سستی نبود.

آبام اردشیر پایگان ساسانی بر اردوان اردشیر پایگان ساسانی - بدو آید بدانیم، که اردشیر پایگان که از چه قومی بود. این مطلب در جای خود، یعنی جایی که از سلسله ساسانی صحبت خواهد بود، مشروحاً گفته خواهد شد. با وجود این بولویختن ساسانی که باشد، باید در اینجا نیز او را شناسانند چنانکه طبری گوید، (تاریخ الامم و الملوك جزء نانی، صفحه ۵۶)، ساسان عودت میدی بود که در استخر برای ناهید (یکی از زرتشتها با ایزدان مذهب زرتشت) ساخته بودند و زن او رام بهشترا دختر یکی از پادشاهان بازرنگی میدانستند. این سلسله پادشاهان در استخر سلطنت داشت. پایگان پسر ساسان در شهر خیر در کناره دریایه پختگان یا پختگان حکومت میکرد. او برای پسرش اردشیر منصب ندرانی (قلمه بیگی) قلمه داد و گرفت و پادشاهی که این منصب یو داد گوهر بازرنگی بود (نرانی را در این زمان از که نسب گشتند) (۲) پسها پایگان گوهر را کشت و از اردوان عنوان پادشاهی برای پسرش شایورخواست و با وجود لغت اردوان از اعطای آن، شایور بعد از فوت پدرش خود را پادشاه دانست بر اردشیر فرزند پسرش دعوت کرد از او تمکین کند. نزدیک بود جنگی بین دو پسر در گیرد. ولی در اینوقت شایور ناگهان در گذشت و اردشیر تاج پادشاهی بر سر نهاد. این است مفاد روایت طبری که با روایت کارنامه اردشیر پایگان و فردوسی<sup>۱</sup> اختلاف کلی ندارد. موافق این روایت نسب

ساسان جد اردشیر به پسر اردشیر در اودست میرسد، یعنی جد جد او، که نیز ساسان نام داشت و پسر دارا معاصر اسکندر بود. پس از کشته شدن دارا پند رفت. در دوره اشکانیان، ایران بسویست و چهل دولت کوچک تقسیم میشد و شاه اشکانی بر تمامی پادشاهان سلطنت داشت، پایگان که پادشاه پارس بود، خواهشانی حیرت آور دید و دانشمندان آنرا چنین تمیز کردند، صحنه پویان اوساسان یا پسرش شاه خوانند شد. پس از آن پایگان ساسان را خواست معلوم کرد، که نسب او به پسر اردشیر در اودست میرسد و دختر خود را با او داد و از این زواج اردشیر پندیا آمد. معلوم است، که این روایت اصناف است و آنرا از این جهت گفته‌اند، که نسب ساسانیان را به هخامنشی ها رسانند، زیرا از انقراض سلسله هخامنشی تا زمان پایگان ۵۵۵ سال گذشته بود و بنا بر این ممکن نبود نسب ساسان در چهار پانچ پشت به آبروش یاداری داستانها برسد مگر آنجا اگر ساسان پند رفت و اولاد او تا زمان اردوان در آنجا مانده، خیلی بعید است که ساسان معاصر پایگان پنج قرن و نیم پس از مهاجرت نیاکانش پند، ایرانی ساخته و پیار می‌رجعت کرده جوهران پایگان شده باشد. بالاخره، با صرف نظر از همه این ابراهات ساسان، چنانکه ذکر شد، پدر پایگان بود نه داماد او و زن او رام بهشت را دختر گوهر بازرنگی امیر استخر میدانستند. نه دختر پایگان، در جای خود ما این موضوع باز رجوع خواهیم کرد، تا معلوم باشد، که نسب صحیح اردشیر پایگان چه کسانی میرسد. عیال باختصار گوئیم، که بعد از اسکندر در پارس حکمرانانی پیدا شدند، که آنها را اثر مات مینامند (اکنون باید آذربان گوئیم). این پادشاهان روحانی در آتشکده پارس خدمت میکردند و ستم مذهبی را محفوظ میداشتند. آذربانان هخامنشیان زیاد است و از مسکوکات آنها، که بدست آمده است آنها پیش از سی قراست. پایگان معاصر اردوان، یکی از آنها بود و اردشیر پسر او. بنا بر این اردشیر پایگان از این سلسله پادشاهان روستایی پارس بود، نه از دودمان اردشیر در اودست هخامنشی. اما اینکه چرا ساسانیان خوانده اند نسبتان را به هخامنشی ها، یا چنانکه در داستانهای ما گفته اند، به کیانیان رسانند، مقصود روشن است، سلسله هخامنشی از حیت ایهت برتر از تمام شاهان ایران قدیم بودند و چنانکه اشکانیان نسب خودشان را به اردشیر دوم با حافظه می‌رسانیدند (قری

(۱) یکصد و بیست میلیون دینار. (۲) طبری از جمله نوشته که معرفت آردک بل است.

بایست پسر اردشیر دوم) ساسانیان نیز خواهانند  
لا آنها عقب نمانند. در ایران اسلامی نیز  
خواهیم دید. صکه نسب بعضی سلسله‌ها را  
پشاهان ساسانی مانند پیرام گور و غیره  
میرسانیدند. در تمامی موارد مقصود یکی  
است و درجی شود این جهات ذکر خواهد  
شد.

خروج اردشیر بر اردوان - بر اثر اوضاعی که  
بالا تر ذکر شد، اردشیر پاپگان ساسانی  
تقریباً در ۲۲۰ م. یا قدری پس از آن بر  
اردوان خروج کرد. او در اینوقت پادشاه  
دست نشانه یارس بود و اگر چه بعضی  
نویسندگان عهد قدیم، مانند دیوکاشیوس،  
او را بطور ساده یک نفر یارسی گفته و برخی  
او را از خانواده متوسط دانسته‌اند  
(آگاتیانس، کتاب ۲، بند ۲۷) با وجود  
این شکی نیست، که این نوع نویسندگان  
در اشتباه افتاده‌اند و عقیده صکه هرودیان  
در بند ۶ کتاب ششمش ذکر کرده، صحیحتر  
است، یعنی اردشیر پادشاه دست نشاند  
یارس بود. تاریخ این قیام دست روشن  
نیست، زیرا نویسندگان رومی در این باب  
حاکم‌اند و فقط در ۲۲۶ م. از عهدی  
که اردشیر برومیها کرده، سخن می‌راند.  
ولی ظن قوی این است، که جنگ اردشیر  
با اردوان و عقبه اوقبل از این سنه رویداد  
زیرا با گرتاریهای داخلی مغول نبود که  
اردشیر (آلکساندر روم) امپراطور روم  
را تهدید کند. بعضی فتح اردشیر بر اردوان  
سال ۲۲۴ م. یعنی سال سوم سلطنت آلکساندر  
پسور امپراطور روم، مربوط میدارند، ولی  
مفرد آن معلوم نیست. بنا بر این بطور کلی  
میتوان گفت که قیام و عقبه اردشیر بر اردوان  
در سنه ۲۲۰ و ۲۲۶ م. رویداد.  
اردشیر پس از خروج بر اردوان و اعلان  
استقلال یارس، فوراً مورد تخریب شاه اشکانی  
واقع نشد و بنا بر این فرصت یافت بمالک  
همچو یارس بردارد. بنا بر این مقصود او  
در ابتداء به کرمان حمله کرده این مملکت  
ضعیف را تسخیر کرد. بعد عازم شمال گردید  
صفحات دور دست ماد، یعنی حوالی رود  
امتیخان را در تحت نفوذ خود در آورد. در  
اینوقت اردوان عازم مبارزه شد، قشون  
جمع کرده بمصد او رفت و داخل یارس گردید  
پارقیب خود دست و پنجه نرم کرد. پس از آن  
سه جدال بین اردوان و اردشیر روی داد (دیو-  
کاشیوس، کتاب ۸۰، بند ۴). در جدال  
آخری، که در جنگ هرمزد (هرمزگان)  
بین بهمان و شوشتر در کنار رود جراحی  
وقوع یافت، اردوان جنگی سخت کرده

تمامی مسامی خود را بکاربرد ولی بردتن  
فاتح نیامد و نه فقط شکست خورد، بل کشته  
شد (دیوکاشیوس، همانجا - هرودیان،  
کتاب ۶، بند ۲۷- آگاتیانس، کتاب ۱۳،  
بند ۳۵ و بعد از آن). گوت شدید گوید  
(تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۶۲) اردشیر  
از اردوان خواسته بود، که محل جنگ را  
معین کند و اردوان این تقاضا را، بیشتر  
بر اساس شرافتمندی تلواحق مقل، پذیرفته  
محل را معین کرده بود. بعد اردشیر موقع  
مناسبی را در سرچشمه آبی انتخاب کرده  
خنتی هم دور آن کشف بود. نیر گوت شدید  
مینویسد، که بعد از جنگ، اردشیر از اسب  
پائین آمده بر بریده اردوان انگ زد  
(همانجا). این شکست با وجود اینکه مهم  
بود، با عظمت نبود و نسبت گفت، که دولت  
اشکانی از پای در آمده، زیرا اردوان  
یسرانی داشت، که یکی از آنها میتوانست  
جانشین او گردد و چنین هم شد، زیرا یکی  
از یسران اردوان (آرتواو اسدیس نام، خود  
را شاه یارت خواند و جمعی از یارقیها او را  
بسلطنت شناختند. بعد او سه هائی زد  
که تاریخ بعضی آنها از ۲۲۷ م. است.  
سکه از او بدست آمده، که در ابتداء  
آنها از راه اشپناه به بلاش پنجم نسبت  
میدادند (۱). ولی بنا بر تحقیق صیق تر، بعد  
معلوم شد که از آرتواو اسدیس یا آرتاباز (است  
(آرتواو اسدیس هم باید منصف همان آرتاباز  
باشد). در طبق وقایع بعد حجاجه بطور خلاصه  
گوئیم، که اردشیر پس از عقبه بر اردوان  
بتسخیر ممالک ایران پرداخت. در این وقت  
خسرو پادشاه ارمنستان، که به همراهی اردوان  
بر تخت نشسته بود و هموادی آرتواو اسدیس  
یا آرتاباز بود، (برو کویی یوس، اپنی  
ژوستی نین، کتاب ۴، بند ۱) بمالک  
شاهزاده مزبور آمد و قشونی جمع کرده با  
اردشیر جنگید و حتی او را شکست داد  
(دیوکاشیوس، کتاب ۸۰، بند ۳) ولی  
بالاخره اردشیر باجبله بر او غالب آمد و بعد  
در همه جا فاتح گردید. موسی خورن گوید،  
که ارمنه کک های جدی باشکانیان کردند  
و برای آنها بسیار حکومت کردند (تاریخ  
ارمنستان، کتاب ۲، بند ۶۸ - ۷۰).  
نویسندگان ارمنی این پادشاه ارمنستان را  
خسرو نامند، ولی از نوشته های آنها معلوم  
نیست، که خسرو از افریقای نزدیک اردوان بوده  
باشد (موسی خورن، کتاب ۲، بند ۶۸ - ۷۰).  
پس از حتمسال اردشیر بر تمامی ممالک مارت  
اسیلا یافت و از خاورانه اشکانی اشخاص  
زیاد بدست آورده تا بود ساخت (موسی خورن،  
همان کتاب، بند ۷۰) ولی شاهزادگانی

هم فراد کرده در جاهای محکم یا صفحات دور  
سکای گردیدند، چنانکه در تاریخ دوره  
ساسانی بیاید.

جهت خروج اردشیر بر اردوان - جهت قیام  
یارسیها بریاست اردشیر پاپگان بر اردوان  
درست معلوم نیست، ولی آگاتیانس (۲) در باب  
اردشیر چنین نوشته (کتاب ۲، بند ۲۵)،  
«اردشیر منی بود، که لازماً از منسوب اطلاع  
کامل داشت» (این عبارت آگاتیانس هم نظری  
را، که بالاتر در باب نسب اردشیر ذکر  
کردیم تأیید میکند). عبارت نویسنده  
منوبور می‌رساند، که منها در این قیام اردشیر  
و یارسیها شرکت داشته آنها را تشویق  
میکرده اند و اردشیر هم موقع را مناسب  
خیالات خود دیده از آن استفاده کرده  
است. جهت ناراضماندی منورها هم باید از  
اینجا دانست، صکه اشکانیان با آنها میدان  
نمیدادند و سعی داشتند، که از نفوذ آنها  
در امور دولتی بکاهند و دیگر اینکه اشکانیان  
با نظر تساهل و تسامح بمذاهب ملل تابعه  
مبتکر بستند و مذهبی را بر مذهبی ترجیح  
نمیدادند، و حال آنکه منها مذاهب زرتشت  
را بالاتر از سایر مذاهب دانسته عقیده  
داشتند، که این دین باید مذهب رسمی ایران  
باشد (گیبین، اصطلاحات سقوط امپراطوری  
روم، جلد اول، صفحه ۲۲۲ - ۲۲۳).  
اما این مسئله، که آیا اردشیر برای مذهب  
یاقی شده و دست بشمشیر برده یا اوستود  
سیاسی داشته و خواسته از این موقع استفاده  
کند، از جهت فقدان مدارک روشن نیست  
ولی طبیعی تر آنست که بگوئیم قیام او  
فقط از جهت حسابات مذهبی نبوده. چون  
دوستان اشکانی را ضعیف و احوال ایران را  
در زمان اردوان مشوش دیده، خواسته  
است، مقصود خود را، که در مین سلطنت  
و روی کار آمدن قوم یارس باشد، انجام  
دهد و در اینوقت برای یسران کار خود و  
جلب حسیات مردم یارس، رنگ مذهب  
بخروج خود داده. اما در باب موقع اردوان  
در اینوقت در ایران، باید گفت، که موسی  
خورن مورخ ارمنی گوید (تاریخ ارمنستان،  
جلد ۲، صفحه ۶۸)، دوشبه از خانواده  
اشکانی در باختر سلطنت میکردند و دست  
نشانده شاه اشکانی بودند. اینها بقدری با  
شاه خصومت میورزیدند، که تابعیت اجنبی  
را بر تسکون از او ترجیح میدادند و نیز  
میدانیم، که جنگ اردوان با رومیها، اگر چه  
پنجم او خاسه یافت، ولی از نوایش هم  
کاست. بعد دیده میشود، که اردوان میخواهد

را شاه کرده و مقصود همان مجلس مستغان یا مستغان است که در چنین احوال شاه را انتصاب میکرد.

موقع یارت بعد از شکستی صکه از سکاها خورده بود از دو جهت بسیار بود یکی اینکه یونانیها و سکاها مسکن بود باهم متحد گشته مملکت یارت را تسخیر و در آنجا حکومت کنند و دیگر اینکه لشکر کلار آزموخته پارتی در دشت نبرد معلوم گشته بود و هیچ آوری لشکری جدید وقت و وسائل بسیار لازم داشت. از طرف دیگر رفتارهای مروس [م] در باهل مردم را از اشکانیان ملایم ساخته و چنانکه از مقدمه کتاب ۴۲ تر و گه یومیه معلوم است شهر مس تیس (۴) بر او شوریده بود و بنا بر این همی مروس نمیتوانست کمکی باردوان برساند ولی از خوشبختی اشکانیان فانیان در این وقت اقداماتی که خطرناک باشد، نکردند و یونانیها با اینکه انتظامی از غرهای کشیدند، قانع گشته معلوم نیست چه شدند. شاید مانته یونانیهای زمان اردشیر دوم هتامنشی راه تریب را پیش گرفته از ایران بیرون رفته. اما سکاها، چنانکه زوستن گوید (کتاب ۴۲، بند ۴)، و بقیع شود و قتل و غارت یارت اکتفا کرده برز و یومستان برگشتند.

بنا بر این موقع اردوان، که آنقدر سخت و مبارک بود، از جهت پراکندن نوای دشمن هیز گردید، چنانکه اوتوانست تمام حواس خود را بکارهای مهتر، زیرا در این وقت خطری بزرگه بالای سر دولت جوان یارت آریخته بود، این خطر مانده تاخت و نال سکاها نبود که موقتی باشد و دیر یا زود بر طرف گردد، خطری بود که از صفحات دور دست میآمد قبل از جلوس اردوان بتخت شروع شده بود و ایران در این زمان میبایست با آن دو برو گردد. این بیم خطر زود بود که از این زمان سرحدات شمال شرقی ایران را نهادند کرد و با فاصله صائی زیاد در دوده اشکانیان و بعد از آن امتداد یافت تا آنکه

۳۳-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳ و ۱۹۸ و اردشیر بابون در همین لغت نامه و ایران در زمان ساسانیان م ۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳ جهان صیده ریگست از اردوان

اگر اردشیر است و گر اردوان اصلی.

منسوخ گشت قصه کاوس و کیفیاد افسانه شد حکایت دارا و اردوان.

ظهیر قاریایی.

اردشیر شردار اسکندر گیتی ستان افسر دارا و تخت اردوان بدرود کرد

سلطان ساوجی.

هست کهن چاکرت چون پسر اردوان هست کهن بندهات چون پسر آبتون.

سلطان ساوجی.

اردوان [آ د] چهارم (راخ) پادشاه اشکانی. بین مورخین راجع بترتیب شاهان اشکانی پس از پلاش اول اختلاف است، گوت شنبه بعد از پلاش اول سه زن را نام میبرد: پلاش دوم - یا کسر دوم - اردوان چهارم و یومنی اردوان چهارم را بیست و سومین شاه اشکانی میداند (نامه های ایرانی صفحه ۴۱۲). و برخی او را اشک سی و یکم نوشته اند. هویت و مدت سلطنت این پادشاه مشخص نیست.



سکه اردوان چهارم.

رجوع بایران باستان صفحه ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

اردوان [آ د] دوم (راخ) پادشاه اشکانی و او اشک هشتم است. زوستن گوید (کتاب ۴۲، بند ۲) وی بعد از مرهاد (متوفی سال ۱۲۷ م - ۱۳۰ م) صوی خود بتخت نشست و او افسر فری یارت [ب] بود. معلوم نیست که مرهاد از خود پسری باقی نگذاشته بود یا پسری داشته ولی در سنی بوده که نمیتوانست در او شجاع سخت آرزو زمان امور مسکت را بدست گیرد. پسر حال زوستن گوید (همانجا) اردوان



سکه های اردوان دوم (اشک هشتم).

در اوائل قرن هفتم هجری یا متناهیهای ۱۱ قرن ایرانیان در مقابل فشار این مردمان زودبوست در هم شکست و فتنه رویداد که در تاریخ نظیر ندارد. در مدت بیش از ۱۴ قرن مردمان گوناگون از نژاد زودبوست

بود. معلوم نیست که مرهاد از خود پسری باقی نگذاشته بود یا پسری داشته ولی در سنی بوده که نمیتوانست در او شجاع سخت آرزو زمان امور مسکت را بدست گیرد. پسر حال زوستن گوید (همانجا) اردوان

زودتر یا در میها شرافتمندانه کنار آمده چنانکه شاکه بعد جهت معلوم است، دشمنان داخلی خاطر او را نگران مینداختند و در خود خانواده اشکانی کسانی زیاد با دشمنان او هم دست بودند. از روابط پارتیها با پارسیها چیز زیادی نمیتوان گفت. همینقدر لازمه های سترابون استنباط میشود (کتاب ۱۵، فصل ۳، بند ۲۴)، صکه شاهان اشکانی بد پرته بودند پارس از خود پادشاهانی دست نشانده داشته باشد (۱) معلوم است، که با حفظ استقلال داخلی پارس، مذهب و عادات و اخلاق پارسیها محفوظ بود. در باب مذهب هم میدانیم، که پارتیها سیاست تساهل و تسامح را پیروی میکردند و بنا بر این از تعصب مذهبی در این مورد چیزی نمیتوان گفت، ولی مسلم است، که اشکانیان پس از اینکه اقتدار یافته اتنلسامی بوده اند، از نفوذ آنها بکاهند (۲). باین منی، که اگر چه آنها در مجلس مشورت (مستغان یا مستغان) دولت یارت داخل بودند، ولی در واقع امر نفوذ آنها در کارهای دولتی کم یا هیچ بوده و دیگر از گفته هرودیان (کتاب ۶، بند ۳۰) چنین برمی آید، که پارتیها سردگانشان را میسوزانیدند. اگر این خبر صحیح باشد، معلوم است، که این کار آنها هم مورد نبرد مغها و یهودان زرتشت بوده، زیرا در مذهب مزبور آتش مقدس است و آنرا نباید آلود، و حال آنکه مرده یقین است. (ایران باستان جلد سوم ص ۲۵۱۲ تا ۲۵۳۵ و نیز صفحه ۲۵۱۰ - ۲۵۲۹ - ۲۵۴۱ - ۲۵۴۲ - ۲۵۴۷ - ۲۵۴۸ - ۲۵۶۳ - ۲۵۶۵ - ۲۵۶۷ - ۲۵۷۲ - ۲۵۷۸ - ۲۵۸۰ - ۲۵۸۱ - ۲۵۸۲ - ۲۶۱۸ - ۲۶۱۳ - ۲۵۹۰ - ۲۶۱۷ - ۲۶۱۸) اردوان در روز ۲۸ آوریل سال ۳۲۴ میلادی مغلوب اردشیر شد. (گریستن - ایران در زمان ساسانیان) اردوان، نام پادشاهی که اردشیر بابکان نوگر او بود، او را کشته پادشاه شد. (قیان اللغات). در منابع علوم اردوان، پادشاه اشکانی ملقب به امر باد شده است. ابن البدری آورده اردوان آخر اشکانی است، که بر دست اردشیر بین بابک هلاک شد. مدت پادشاهی مس ویکسال (فارسانه جاب کبریج صفحه ۱۹) آخر ایشان (اشکانیان) اردوان بود که اردشیر او را بکشت و دختر او را برون کرد. (فارسانه صفحه ۵۹) و رجوع باردوان بزرگ و اردوان آفتم و اردوان اخر و عمل التواریخ و القصص صفحه ۱۴-۳۲

(۱) این عبارت سترابون و سادل ساهان اولی اشکانان است، زیرا زمان حیات جغرافیدان مورخ مزبور فریبا تا ۱۰ م. بوده. (۲) رجوع به مبحث مذهب در دولت مارت در ایران باستان شود. (در میان باهل و خلیج پارس واقع بود.) Messenis (۳)

یا مغول بسرحداث شمال شرقی ایران هجوم آوردند و جنگ‌های سخت و دوازده روزه داد که شرح آن بدورمه‌های مختلف تاریخ ایران مربوط است. عجالة باید دید که نظر مزبور از کجا بود و در این زمان چه کرد؟

نصفه مردمان شمال شرقی - در مدخل و کتاب اول این تألیف (ایران باستان) گزارش از نهضت مردمان شمالی بطرف قفقازیه و ایران و آسیای صغیر، چه از طرف کوه‌های قفقاز و چه از طرف بوسفور تراکیه (۱)، صمیمت داشتیم و در همانجا ذکر شد، که بیشتر این مردمان از شاخه هندواروپائی نژاد سفید پوست یا آریائی ایرانی بوده‌اند. فقط در باب سکاها، که بعد از آسیای صغیر در زمان هورخستر ریهفتند، صفاً مختلف است و بعضی آنها را از سکا‌های پادشاهی که مرویوت ذکر کرده میدانند و این سکاها را از نژاد امیر بشمار می‌آورند. بعد از ذکر قشون کشی داریوش اول یاد آور شدیم، که قول مرویوت این سفر جنگی داریوش بسکائی برای تیه آنان از ناخست و نازشان درآید بود.

در این جا مقصود ما از جنبش مردمان شمال شرقی نهضت مردمان مزبور، که از قفقازیه یا بوسفور تراکیه با آسیای غربی گشتند، نیست، بل میخواهیم از مردمانی صحبت داریم، که از وسط آسیای وسطی با حدود چین بطرف مغرب و جنوب رفتند و سیل نهضت آنان باعث وقایع مهم گردید، چه مردمانیکه در سر راه آنها بودند بحرکت آمدند، دولت هائی را خراب و دولت هائی بنا کردند. شرح این وقایع بدورمه‌های مختلف تاریخ ایران و بمالک دیگر مربوط است. در این جا فقط میخواهیم بدانیم، که ماشاً این نهضت از کجا بود و بجهت تقریباً از چه تسایع حرکت این مردمان شروع گردید.

راجع به عهد قدیم اطلاعات ما بر احوال مردمان آنطرف رود سیحون کم و بیل هیچ است. مورخین و جغرافیبون عهد قدیم نمیدانند، که آنطرف سیحون چه مردمانی هستند و اگر گاهی اطلاعاتی میدهند گنگک و ناقص است و در بعضی مرتبه شبهه باستان سرائی با افسانه گوئی است. مثلاً آریاسه و اوسال آنها (رجوع بمصنعات ۸۲ - ۸۴ - ایران باستان خود). در دوره هخامنشی نیز نمیدانیم، که ایرانیان با همسایگان خودشان در آنطرف رود سیحون چه روابطی داشته‌اند و بعد از جنگ کوروش بزرگ با اسارتها، که به قول مرویوت ساکنان در آنطرف رود سیحون بود، و مایه داشته، چه شد و چه وقایعی روی داد اطلاعات ما بر مردمان

این مصنعات چنین است، تا اسکندر برود سیحون میرسد و با وجود نصیحت سردارانش که از رود مزبور نگذرد، از جهت نطق لر سکاها سکاها، که به اسکندر بر میخوردند از درون میگنزد و سکاها پس از ندری جنگ عقب نشسته و مقدونیه آنها را دنبال کرده و خسته شده بر میگرددند بر اثر این جنگ اسکندر مینماید، که جنگ در این بیابانهای بی پایان آسیای وسطی مری ندارد، ولی مخاطراتش هریه است. بنابراین فرد سرونه گفتگوی خود را با سکاها بهم آورده باین طرف سیحون میگردد و راه هند را پیش میگیرد. بعد باز خبری نیست، تا دولت یونانی باختری تشکیل میشود و آن نبوغوس سوم سلوکی (۲۳۳ - ۱۸۷ ق. م) برای مطیع کردن آنها بیختر لشکر میکشد، ولی در همین هنگام واقعه روی میدهد، که مخصوصاً جالب توجه است، او با وجود اینکه فاتح است، لازم میدانند، که دولت باختر باقی بقوی باشد. جهت این است، که مردمانی از طرف شمال بحرکت آمده بیختر فشار میدهند و چنانکه میدانیم دولت یونانی و باختری این زمان دارای سفد و مصنعات شمالی تر از سسند است. یعنی بنیم، که مهر داد جنگی در آنطرف سیحون کرده و مردم را باطاعت خود در می‌آورد و سزایون یکی از آن دورا نوریلو آمانند، از این اطلاعات جسو گرفته چه فهمیدیم؟ تقریباً هیچ. آیا فهمیدیم، که آنطرف رود سیحون چه مردمانی سکنی دارند و نا کجا این مردمان منتشرند؟ يك ملت اند یا الاملا گوناگون؟ از يك نژادند یا نژادهای مختلف؟ آریائی اند یا تورانی آلتان، سحر آگرد صرفاً نه باشهرهائی هم دارند، حکومتشان حکومت کوچك ملوك الطوائف است یا دولتی بزرگ تشکیل کرده‌اند، زبانشان چیست، اخلاق و عادات و درجه تمدنشان چه؟ چنین است نیز سئوالهای دیگر، هیچکدام از این مسائل حل نشد بنابراین باید بتوسندگان یونانی و رومی اکتفا، نکرده نظری بروایات ملتی افکنیم که همسایه این مردمان بوده‌اند، ناخاستد از نویسندگان این ملت یونان اطلاعاتی تحصیل کرد، مقصود ما از ملت مزبور ملت چین است و در اینجا است، که تاریخ ایران یا تاریخ چین ارتباط نیاید، سردیمنی که مردمان بزرگ پوست شمالی را از خود بیرون داده و آنها را بر سر ملل دیگر ریخته در تاریخ معروف یغوسان است و باید از این مملکت شروع کنیم.

مختصری از سابقه ظریفی مغولستان - ابتدای تاریخ مغولستان خیلی تاریک و بیگانه منبع آن روایات چینی است. این روایات راجع به طوائفی مختلف، که تاریخشان با تاریخ چین از نیاطی دارد، اطلاعاتی میدهد جای تردید نیست، که زندگانی سیاسی فقط در قسمت شمال غربی مغولستان نشو و نما کرده و نیز در کناره‌های شرقی و جنوبی آن، اما گویی با وسط مغولستان همیشه گوری بوده و دیگر این مطلب روشن است، که در جاهای مذکور دسته‌هایی از مغولها ۲۵ قرن قبل از میلاد برزندگانی چاند نشینی و سحر آگردی میبرداخته‌اند، یسه و کار آنها ششم داری بود و طوائف، بخصوص آنها نیکو در شمال و شرق میزیستند، از حیث قومیت با هم تفاوتی داشته‌اند. اگر چه چینیها همه این طوائف را بی‌دی، یعنی وحشیهای شمالی، مینامیدند، ولی گمان قوی این است، که در میان بی‌دی‌ها نه فقط طوائف مغول، بل طوائف تاتار و منچو نیز بوده‌اند. نام هر قوم از اسم رئیس یا مدبر خود بود و بر صده و بیستهای اصلی هواده مردمانی، که از چین میآیدند میآوردند، مثلاً سلوم است، که در ۱۲۹۶ ق. م یکی از شاهزادگان ملوك الطوائف چینی، که گون لو (۲) نام داشت، هجرت کرده به مغولستان آمد و در اینجا سحر آگردی پرداخت. طوائف هواده با یکدیگر در جنگ و سقی بودند و گاهی هم با هم یمن یگانگی می‌یستند. عادت اینها چنین بود، که بطرف چین برای تجارت و ناخست و ناز بروند. بنابراین چینی‌ها هدایائی برای طوائف فرستاده امنیت خود را از این راهزنان میسر میدند. در ۴۸۸ ق. م، وقتیکه چین بهفت بخش تقسیم شد، مغولها غالباً با قسمتی برضه قسمت دیگر همراهی میکردند این وضع باعث شد، که طوائف مغول بیشتر در چین ناخست و ناز کنند، چینی‌ها بسنوه آمده متعجبند و مردمان مغول را بطرف شمال رانندند، بعد سه قرن قبل از میلاد سه قسمت باهم اتحاد کرده وحشی‌های شمالی را بیرون کردند و برای دفاع خود دیوار هائی طویل کشیدند. پس از آن، وقتیکه چین در تحت حکمرانی یک نفر شی خوآن شی، که از خانواده تین (۳) بود، در آمد، او این دیوارهای جدا گانه را یکدیگر پیوسته ساخت که يك دیوار بزرگ ترکیب یافت. این دیوار هنوز هم وجود دارد و یکی از عجایب عالم است. منوالهائی، که از چین بطرف شمال رانده شده بودند، در ۲۱۴ ق. م. به امارت برومند، که هر کدام را

(۲) Tzine. (۳) Sun - lu.

(۱) یعنی یوزاف اسلامبول.

خانی اداره میکرد. تقسیم شد:

۱ - در مشرق مغولستان - دون خو ،  
 ۲ - در مغولستان وسطی - هون نو ، که از همه بزرگتر بود ( هون نو را اکنون هون گویند )  
 ۳ - در مغرب - یونه جوی ، یا چنانکه غالباً گویند یونه جی ، چون پس از ساخته شدن دیوار چین مغولها نمیتوانستند باسانی در چین بتاخت و تار میردازند ، خان هون نو ( ۲۰۹-۱۷۴ ق . م ) خان دون خو را مطیع کرده و یونه جی ها را پراکنده نموده مغولستان را در تحت حکمرانی خود در آورده و دولت هون را ، که از منچورستان تا سیمیری (۱) های قرنیز واد دیوار بزرگ چین تا سرحد کنونی روسیه امتداد می یافت ، تأسیس کرد . در ۲۰۲ ق . م ، خان این دولت مودونام تاخت و تاز مهیبی در چین کرده بقدری باعث خرابی شد ، که غضور چین مجبور گردید خان مغولستان را با خود مساوی بداند و تمهید کرد که شاهزاده خانهای چین را برای او بفرستد و همه سانه هدایایی باو بدهد . در زمان جانشینان مودو چینی هائی که باشاهزاده خانهای چین بمنگولستان می آمدند ، بمغولها آموختند ، که چگونه مالیات بگیرند ، نوشنجات و دفاتر دولتی را تنظیم و مملکت را موافق قوانین اداره کنند .

اگر بخواهیم تاریخ مغولستان را از این زمان ، که قرن دوم ق . م است ، دنبال کنیم ، از موضوع خارج نخواهیم شد . زیرا وقایع بعد مغولستان با دوره های دیگر تاریخ ایران مربوط است . بنابراین مقتضی است در اینجا بستانه بینیم از فشار هون حابه یونه جی ها چه نتایجی درویداد یونه جی ها ، چنانکه بالاتر گفته شد از فشار هونها و از دست دادن مساکنگهان مجبور گشتند جلای وطن کنند و زمین های تاز برای خود بیابند . بنابراین بدو بخش تقسیم شده قسمت بزرگتر بطرف جنوب غربی رفت و بتبیت خود فشار بردمانی داد ، که در آسیای وسطی دهر در طرف زود میسون و بل چیهون سکنی دانسته . این مردمان از طوایف مختلف بودند و چنانکه از تاریخ ایران میدانیم ، مورخین و جغرافیون عهد قدیم اینها را ساک (۲) و داریوش اول ساک مینامد . هرودوت و کتزیاس و ریرس کلدانی از این مردمان سه قوم را می نامند : ماسارت ها ، دریک ها و اداسیا (۳) (در جرح بسفط ۴۴۶-۴۵۴ ایران باستان بود) . نویسنده کان دیگر اسامی ماسارت ها و اداسیا و طغلازیا و آسیائی ها (۴) یا آسیائی ها (۴) را ذکر

میکند ( مشرابون ، کتاب ۱۱ ، فصل ۸ ، بند ۸ - ژوستن ، کتاب ۴۲ ، بند ۲ - مقدس تروکس یومیه ، کتاب ۴۲ ) مشرابون مردم داهی دادارای طوایفی موسوم به پی سوری (۵) و کسانتی (۶) میدانم نام ماسارت ها شامل مردمانی موسوم بچوززمیا و آناسیها (۷) . داریوش اسم دوم مردم را در جزو ایالات ایران ذکر میکند ، ساک - هگوم و ساک (۸) ساک - تیکر خگود (۹) و هر دو در آسیای وسطی آن طرف رود سیحون اند ( رجوع بسفط ۱۴۵۲ ایران باستان شود ) .

باید اعتراف کرد ، که اطلاعاتیکه نویسنده کان مشربور میدهند گنگه است و جز هرودوت که شمه از اخلاق و عادات و زندگی کانی ماسارتها ، یعنی مردمان همه صفحات آن طرف سیحون ، بیان کرده ، دیگران بدکر اصامی طوایف اکتفا و در بینه اند . بهرحال یونه جیها پس از این مردمان درجه آنها را از مساکنگشان کنند ، چنانکه ملوایف ساکی هم مجبور گشتند اراضی تازه بدست آورده در آنجاها بنشینند . بنابراین ، نهضت مردمان ساکی هم شروع شد و ساکی و یونه جی مخلوط با یکدیگر به یارت و باختر فشار آوردند ، غلظت بزرگ بود ، زیرا این مردمان از حیث تمدن ، از مردمان ایران و آسیای غربی کلبه ، خیلی بدتر بودند ( نوشته های هرودوت ، بسفط ۴۷۳ . ۴۷۴ ایران باستان رجوع شود ) و اگر غالب می آمدند تمدن آسیای غربی ، که در مدت فزونی زیاد از زندگی ساکی - سوریها و اداسیها با بنیها و آسوریها - مادها و یارسیها و یونانیها حاصل شده بود از میان میرفت و جای آنرا وحتبکری دیر بر سر حکمرانی یعنی در آسیای غربی بداین زمان همان اوضاع پیش می آمد که پس از چند قرن در اروپا در زیر فشار هونها رویداد و تمدن یونانی و رومی جای خود را در مدت قرون بنوحش و اگندارت ، ولی خوشبختانه ایران یارتی بعد از جنگهای حدیده بهمیند گشت چنانکه این سبیل بزرگ را بگیرد و میتوان گفت ، که تمدن ایران را نجات داد ، اما دولت یونانی باختر نتوانست مدتی در مقابل این مردمان گردد و از یونان جادوب شد ، توضیح آنکه مردمان شمالی مشربور مقاومت باخترها را نهم شکست ، بطرف جنوب رانند ، ساکاها در زندگی برقرار شدند و از این زمان در نیک ( در انگلیزای (۱۰) نویسنده کان یونانی ) بسپستان معروف گردید (۱۱) اینک سهل است ساکاها بطرف

مشرق حرکت کرده کابل را بدست آوردند و بعد بطرف هند رانده قسمت هائی را از آن تصحیر کردند و دولتی بوجود آمد ، که در تاریخ بولت هندوسکائی معروف است . اما فشار مردمان شمالی مشربور با ایران و جنگهای که پارتها با آنها کردند ، موافق نوشته های مورخین قدیم چنان بود ، که در این جهت و جهت دیگر شرحش بیاید .

جنگ اردوان با طغلازیا - اردوان دوم خوب اهمیت خطر مردمان شمالی را دریافت و باوجود اینکه سکاها همجوار ایران پارت را غارت کرده با وطنشان برگشته بودند و حمله ضدینی با اردوان نداشتند ، خود را بهیای جنگ با آنها کرده بملکت طغلازیا فزون کشید . این شهر میرساند که اردوان موقع را چنین تشخیص داد ، که باید ساکاها را بجای خودشان بنشاند یا باید کار دولت پارت را ساخته بداند . اینهم معلوم است ، که جنگ نرضی یا جنگ را بملکت دشمن برهن بهتر از جنگ دفاعی است . طغلازیا هم مردمانی بودند قوی و خود طه اوستان تا نهضت مردمان شمالی جز ، باختر بشمار میرفت ، زیرا دولت یونانی و باختری در شمال تا حدود هونها بیش رفته بود . موافق گفته ژوستن ( کتاب ۴۲ ، بند ۲ ) اردوان بجنگ آنها رفت و در جدالی زخمی یازد برداشته از آن در گشت . از شرح حکایات این جنگ خیری از نویسنده کان قدیم بهمان سیده است و نمیدانیم بعد از شکست شمن اردوان چه در بدانه ، ولی چون ترتیب جنگهای مشرق زمین این است ، که لشکر بامرگ پادشاه یا سردار کل دست و منزلت میشود ، باید بنده است ، که بعد از شکست شمن اردوان یارتی هانوب نشسته بیارت برگشته اند . بهرحال با گشته شدن دو پادشاه یارت در دو جنگ با ساکاها در مدت چهار سال و بابی بهرندی یارتی ها ، موقع دولت پارت سخت گردید ، ولی خوشبختانه بجای اردوان شخصی نشست که یکی از بزرگترین شاهان ایران است و بزرگش خوانده اند . او پادستی قسوی ۱۲۷ تا ۱۷۴ ق . م بود .

دولت پارت از این بعد داخل مرحله جدیدی میشود در مرحله سابق ، یارتی ها میانی دولت

(۱) Steppe ( جلگه های وسیع ، که روی بدنی آن منحصر بعلف است و در باستان تمام علف خشک شده ، چنانکه بصعاری خشک مهمل میگرد) .  
 (۲) Sakes ( Saces . ) (۳) Assi . (۴) Asiani . (۵) Pisauri . (۶) Xanthii . (۷) Attasii .  
 (۸) ساکهای برگه هویه . (۹) - اسکا های تیرشود ( کلامک تیرشود است ) . (۱۰) Drangiana . (۱۱) سکستان - سکستان - مسکان - مسکان - سیستان .



خود را محکم کرده سلوکی ها را بکلی از ایران رانده. در مرحله جدید ایران پارتی با دولت روم یکی از دو دولتی هستند، که عالم آنروز را در حیطه اقتدار خود دارند. اینک لازم میدانیم، که بنسبت نهضت یونان چینی ها با یونان و جنوب و پس از آن سکاها بجنوب و پارتیها بشرق، چون میدان عملیات و زدو خورد ها باختر است، شبه از دولت یونانی و باختری بگوئیم و نیز از نویسندگان چینی را جمع پایتزمان یونان چینیها، باخترها و پارت. چنانکه بالا تر گفته شد (صفحه ۲۳۰) ایران باستان (دیودوت والی باختر در زمان آن تیوخوس دوم بر ضد دولت سلوکی در ۲۵۶ قیام کرد، یونانیهای این صغیه مستقل شدند و این دولت از این زمان بنام دولت یونانی و باختری معروف گردید. سلوکی ها در ابتدا از همه این دولت بر نیامدند و بعد از دیودوت اول پسر او دیودوت دوم بتخت نشست. بعد از دیودوت دوم اوتی رموس پادشاه شد و در ۲۲۲ تا ۱۹۰ ق. م سلطنت کرد. آن تیوخوس سوم سلوکی با او جنگید و شکست داد، ولی بعد چنین صلاح دید، که در مقابل مردمان تورانی زرد پوست، که از شمال بسفند تشار میزدند، از او تعویت کند بنابراین پادشاهی او را شناخت پسر او دمتریوس بنای جهانگیری را در این قسمت آسیا گذارده از طرف شمال از سفند گذشته بقونیان (۱) رسید و صغیه را در آن طرف سیحون دست انداخت و جدی راهی، که از ناریم (۲) و صغیه تا راه های گذشته است بنا نهاد. در جنوب هم یونانیها تاسند و پتاله رانده مملکتی وسیع بدست آوردند.

مقصود یونانی های باختر این بود، که بین اوقیانوس هندو چینی ها و استعمارات تجاری باشند. در این زمان ترقی باختر فوق العاده بود. ژوستین گوید، که باختر هزار شهر داشت. اگر چه این عدد بنظر افراط میباشد، ولی ممکن است مقصود نویسنده قدیم مزبور باختر بالاخص نبوده، او دولت باختر را، که از ترکستان شرقی تا اوقیانوس هند امتداد داشته، در نظر گرفته بوده، بهر حال دیری نگذشت، که برای دمتریوس یک نفر مدعی او گردانید نام پیدا شد، او پسرند دمتریوس قیام کرده تاج و تخت باختر را غصب کرد. این شخص هم خیلی کاری بود، ولی بدست پسرش هلی آگل نام چنانکه بالا تر گفتیم، کشته شد. بعد مقارن این احوال مهرداد اول اشکانی نظری باختر ساخته در صدر آمد.

که آنرا مانند زمان قبل از اسکندر بایران ضمیمه کند. چنین هم شد، زیرا یونانیها مجبور گشتند باختر را با اشکانیان داده و خودشان بطرف جنوب رفته، در کابل برقرار شدند. (۱۳۹ ق. م). این احوال تا ۱۲۷ ق. م پایتد، و در این زمان سکاها در تحت فشار یونانیها باختر ریختند، جهت این نهضت، چنانکه بالا تر ذکر شد، هونها بودند، آنها پسر مردمی از نژاد زرد پوست معروف یونانیها ریخته مساسکن آنها را استخراج کردند، اینها هم بنوبت خود سکاها فشار آورده آنها را از مساکشن رانده و سکاها هم چاره نداشتند، چنانکه بطرف جنوب بروند، ولی چون ایران پارتی مدعی محکم بود، ناچار بجای اینکه بخراسان بریزند، بطرف باختر رفتند، و در افغانستان کنونی برقرار شدند (تقریباً ۱۲۷ ق. م) یونانیهای باختر هم چاره را در این دیدند، که بطرف جنوب شرقی رفته در کابل و وادی سند محکم زبشبتند.

در ابتدا در این کار پیرمند بودند، چنانکه در سلطنت مناندر (۳) نومی حکمرانی آنها در این جا بسط یافت (بعد از ۱۲۹ ق. م) و دولتی تأسیس گشت، که در تاریخ موسوم است بدولت هند و یونانی. پایتخت آن در چاکله (۴) بود، که یونانی راوتی دنیا مینامیدند، ولی طولی نکشید، که آنها هم تابع همان سکاها گشتند و سکاها در این جا دولتی تأسیس کردند، که در تاریخ معروف بدولت هندو سکاکی است. این واقعه در سلطنت چانشین مناندر، پسر پسر نامی وقوع یافت. از این زمان یونانیها ضمیمه گشته، برور تعادل رفتند و تمدن یونانی خاموش گردید. راست است، که در ابتدا، چنانکه مسکوکات یونانی نشان میدهد، زبان یونانی روی سکه ها، حتی در دولت سکاکی معمول است. ولی دوی این سکه ها از زمان مهر کرانید غیر از زبان یونانی یک زبان دیگر هم، که شعبه از زبان سانسکریتی است دیده میشود. خط این سکه ها هم فقط سامی (فنیقی) شباهت دارد (شاید خط آرامی باشد، که در آسیای غربی رواج داشت)، بنابراین مختصر مذکور این نتیجه حاصل میشود، که دولت باختر و یونانی ۱۵۰ سال تقریباً پایتد و بعد در دولت هندو سکاکی گردید. زبان یونانی چنانکه گوئید شید گوید تا یکصد میلادی استعمال میشد، ولی بعد از آن از میان رفت و فقط خطوط یونانی بی معنی استعمال میکردند. در باب تاریخ آن اطلاعات خیلی کم بود، زیرا نویسندگان

یونانی چیزهای کمی از آن گفته بودند. ولی از وقتی که کاوشهایی در افغانستان شده و مسکوکاتی بدست آمده، بعضی مطالب روشنتر گشته، ولی باز بقدر کثایت روشن نیست و سوالات زیاد بی جواب میماند. چیزی که معلوم میباشد، اینست، که یونانی ها در زمان سلطنت دمتریوس و او کرانید فعالیت زیاد بروز دادند و چنانکه بالا تر از قول ژوستین گفته شد، باختر دارای هزار شهر بود. ولی این را هم باید گفت، که چنانکه چنانکه زیاد می، که یونانیها در شمال بسفند و در جاهای دیگر باهرات و زرنگ و رنج (۵) و در همان ساحل سند تودند اینها را ضعیف کرد و در نتیجه در مقابل پارتیها نتوانستند مقاومت کنند. در باب حدود دولت پارت در این قسمت ایران قدیم، باید گفت، که عتیقه یکی نیست، بعضی گویند، که دولت پارت تا کوههای هند و کوشان و هپتالی و رود سند بسط مییافت. دیودور گوید، که مهرداد اول هپتالی لشکر کشید، ولی برخی عقیده ژوستین را ترجیح میدهند و معتقدند، که اگر هم مهرداد هند شرقی را تصرف کرده حکمرانی او در این جا بواسطه دوری دیر نیامد (گوئید شید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۰) و دولت پارت در مشرق از پاراپامیر ادبه آنطرف تجاوز نیکرد. مقصود از نگارش این منظور دولت یونانی و باختری بود که عللدار تمدن یونانی در مشرق ایران بشمار میرفت و بواسطه نهضت پارتیها بشرق و سکاها بجنوب منقرض شد. در خاتمه باز باید بگوئیم، که زبان یونانی در سکه های دولت هند و سکاکی زمانی پس از انقراض دولت یونانی و باختری معمول بود و بنابراین باید حدس زد، که معرفت یونانی در دین معرفت هندسی در ایقنیا مدتی دوام داشت (گوئید شید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۴۴ - ۵۰) بودن سکاها در آن طرف رود سیحون مضمون لوحه های داریوش اول را، که در ۴۰۰-۱۳۰ در همدان و در ۱۳۱۲ در تحت چشمه پیدا شده (۷) تأیید میکند. زیرا داریوش اول در لوحه های مزبور میگوید حدود ممالک او از سکاها، حقه آنطرف سفند سکتی دارند تا کوشا (حیشه) است. آنطرف سفند با شمال شرقی سرقتند یا مشرق شوقند و عیالقت میکنند و این صغیه را حالا فرغانه می نامند. در این لوحه ها، داریوش سکاها را می نامد، ولی در کتیبه شش رستم در حره مردمانی سکه

(۲) Farim. (۳) Menandre. (۴) Tschakela.

(۱) Founians (بعضی باهونیاها نامیده میباشند)

(۵) Aria, Drangiana, Arachosia. (۶) Alfred Gutschmid. Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem grossen bis zum Untergang der Arsaciden. Tübingen, 1888.

(۷) مضمون لوحه های تحت چشمه کاملاً میل لوحه های همدان است، که در صفحه ۱۶۱۴ ایران باستان ذکر شده.

پا و پاچ می‌دهند . اسم دو قوم سکائیرا میرد ، سک هوم و سک ورسک - سک تیکر - خود نویسنده گان یونانی ( مثلا سترابون ) اینها را ساکاروک یا ساکادولی می‌نامند . ولی حالا این عقیده فوت یافته ، که این سکاها همان طغاریها بودند ، که در قرون اول اسلامی اعراب آنها را در یختر یافتند . اگر چه بالاتر گفتیم و لا تکرار زائد نیست . که در همین زمان سکاها به زرنگی ریخته و این صفت اسم خود را بسکستن تبدیل کرد و سنکستان پرور بیستان مبدل شد . یکی از پادشاهان الهی سیستان گون نوناز (۱) نام داشته و موافق یک داستان هندی توماس یکی از عوادیون مسیح در زمان او در سال ۲۹ میلادی پیغمبر رفته . این پادشاه جاهای زیاد در تحت حکمرانی داشته و سکه‌های او در مرآت و قندهار و سیستان بدست آمده و نیز بندرت در پنجاب هند ( گوت شید ، تاریخ ایران الخ ) .

اطلاعاتیکه ذکر شد از نوشته‌های یکنفر مورخ چینی بدست آمده و او از اطلاعات یکنفر تاجر چینی ، که باین صفحات آمده ، استفاده کرده و دیگر اینکه فنفور چین نمانده نزد یوه جیها فرستاد ، که بساکن قدیشان بر گردند ، زیرا ابرمواد بود ، که بواسطه ضمیمت اینها باهونها ، راه کاروان - دراز چین بیختر و رنج باز شود ، ولی یوه جیها بقسری از ساکن تازه‌شان راستی بودند ، که این تکلیف را قبول نکردند و نهایتاً مزبور ، که نامش چانگ کی - یین بود در سال ۱۲۶ ق م بی انجام مقصود چین برگشت و در راه دو دفعه دچار هونها گردید . این شخص اطلاعی نیز راجع بپلوت می‌دهد . چون اطلاعات مزبور برای تریخ پارت بی اهمیت نیست ، ذکر میکنیم او گوید ، که سرحد آن سی ( یعنی پارت ) در این زمان رود وی ( جیحون ) بود . مردم پلوت بوسیله گازی و کشتی با مردم همجوار مراده داشته و کلهی تا هزارلی ( تقریباً پانصد و پنجاه کیلومتر ) داخل مملکت همجوار میشدند . پارتیها سکه باصورت شاه میزدند ، روی پوست آهو مینوشتند و نوشته‌ها اقی بود ( در چینی صوتی است ) . بدنه‌ایند چینی از مالکی حرف میزد ، که در ساحل دریای مغرب واقع شده و مردم آن صفحات بزرهات عشق دارند و برنج زیاد میکارند زیرا هوا مرطوبی است ، معلوم است ، که مقصود از دریای مغرب دریای کرکلن است و از صفحات ، مزمران و گیلان ، از اینها معلوم میشود ، که دولت پارت باین صفحات هم دست انداخته بوده و باید اینکار در زمان

مهرداد اول شده باشد . چینی مزبور از دولت یونانی و باختری نیز حرف میزند و آنرا نامی با (۲) و نامده ، او میگوید ، که در شمال بعد از تاهی یا ، یوه جیها هستند و در آن آن سی ( یعنی پارت ) مردمانی زنده گانی میکنند ، که چشمانشان گرد است ، ریشهای پر ریش دارند و سیل هایشان نیز همانطور است . لهجه‌شان مختلف است ، ولی همه زبان یکدیگر را میفهمند ، تجار زیرک دارند ، امریسم و رنگه بر قیما درست میکنند ، ولی از آن سیها عقب هستند . بعد در زمان دیگر از منابع چینی اینطور مستفاد میشود که وقتیکه دولت یونانی و باختری بکابل و وادی سند منتقل شده بود ، فنفور چین مأمورینی بآن دولت فرستاد ، ولی مأمورین مزبور بعد از چندی چون برگشتند و بر اثر راپورتهای آنها ، دولت چین بواسطه دوری آن از دولت هند و یونانی روابط را با آن قطع کرد ( گوت شید ، تاریخ ایران الخ صفحه ۶۵-۱۰۲ ) .

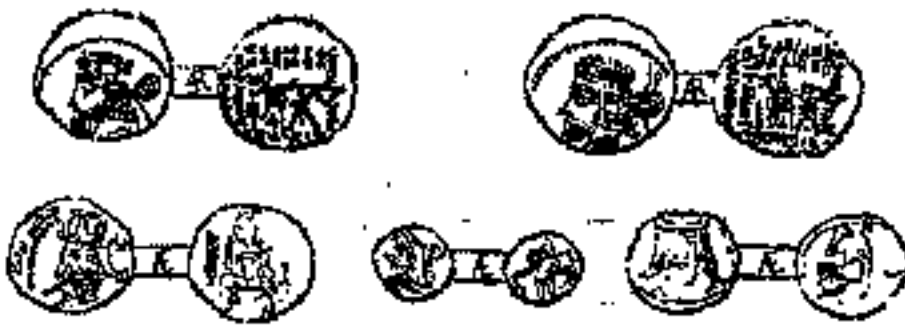
از شرح مذکور روشن است ، که در این زمان ایرانیها با سکاها درگیر و درار بوده‌اند و چنین بنظر میرسد ، که جنگ ایران و توران ، که در داستانهای ما بزمان کیانیان نسبت داده شده ، همین جنگها بوده ، یوه جیها طغاریها را بحرکت آورده‌اند و طغاریها بر باختریها ریخته‌اند . بعد جنگهای ایران و توران شروع شده است . باختر این زمان هم ، چنانکه گفته شد ، در شمال شامل باختر ، و مرو و سغد و آنطرف سغد بوده ، در قرون بعد در داستانهای ما محلها محفوظ مانده ولی چون دوره اشکانی را در دوره ساسانی دوست نداشته‌اند ، وقایع این زمان را بطور کیانی نسبت داده‌اند و مهر داد دوم را به کیسرو داستانها بسته‌اند ، یا اینکه از روی سهوا و اشتباه ، زمان را تغییر داده‌اند . بهر حال تاریخ نشان نمیدهد ، که در زمان هخامنشیها تورانیها خواسته باشند بایران بیایند ، بلکه بعکس در دوره مزبور ایرانیها میخواستند بآنطرف حمله کنند ، چنانکه کردند و دو قوم سکائی هم تابع شدند (۳) یک چیز هم نظری را ، که اظهار کردیم تأیید میکند ، مردان داستانها را پهلوان مینامند و حالا برای ما روشن است ، که پهلوان یعنی منسوب بپارت . لقب و نون علامت نسبت است نه علامت صیغه جمع و نظایر آن در پارسی زیاد است (۴) . در اسامی پهلوانان هم اگر دقیق شویم ، می‌یسم ، که بعضی پهلوانان شاهان اشکانیند ، مثلا گودرز سر کیوشاه اشکانی است ( ما این تر بیاید ) ، فارغ یکی از خاتونهای اشکانی است

(بائین زریابند) فرهاد اسم پنج شاه اشکانی است . میلاد مصحف مهر داد است (۵) در دوره اشکانی بنام این اسامی بر میخوریم و در این کتاب هم این اسامی ذکر شده و خواهد شد ، هر چه بیشتر رویم این نظر ثابت تر خواهد شد ، که دوره پارتی همان دوره پهلوانی است و مردان آن دوره شاهان اشکانی یا پارتیها هستند ، مخصوصاً وقتیکه بسدازک از منی دوره پارتی رسیدیم ، این نظر روشن تر خواهد بود .

در اینجا علاوه تذکری که دادیم ، لازم میدانیم یک تذکر دیگر نیز بدیم و آن مربوط بلفظ تورانی است ، اکنون وقتیکه میگوئیم تورانی باید یک کلمه هم بآن بیختر آقائی یا قیما آقائی ، زیرا تورانیهای آقائی از تراد و دیوست اند و غیر آقائی همان آریاییها میباشند ( نظری صفحه ۱۰۴ ایران باستان ) . چون آریاییها بیشتر با طغاریها سروکار داشته‌اند و اینها از آریاییهای سکائی بوده‌اند ، پس میتوان گفت ، که آریاییها با تورانیهای غیر آقائی در زخو خورد بوده‌اند و آنها بیختر ریخته‌اند . اما اینکه طغاریها از زردیوستها نبوده‌اند این نکته ثابت شده است . اولاً از زبان آنها این نکته مسلم است و دیگر چند سال قبل در توران ، که از مستملکات غربی چین است ، کتابهایی بدست آمد و سه زبان در این کتابها یافتند ، یکی از آنها طغاری است و این زبان هم زبانهای ایران شمالی نزدیک است . ما در این باب در جای خود صحبت خواهیم داشت . عجابه برای اینکه از موضوع خیلی دور نرفته باشیم ، باین مختصر تذکر اکتفا میوزیم . پس مردمانی ، که باختر ریخته‌اند آریایی بوده‌اند . این نکته برای تعبیر تراد اقلانها اهمیت دارد ، اهالی باختر تا این زمان از آریاییهای ایرانی بودند ( صفحه ۱۰۵ ایران باستان ) . در این زمان هم آریاییها بآن سرزمین رفته‌اند زبان کنونی اقلانها ، که پختور یا پشتو و تقریباً همان زبان پارسی است ، یکی از دلایل این نظر است . ( ایران باستان صفحه ۲۲۴۷-۲۲۶۶ ) و نیز رجوع بصفحه ۲۲۲۶ و ۲۶۰۷ و ۲۶۱۲ شود .

**اردوان** . [ د ] سوم ( یا خ ) اشک هجدهم . چون اشک هفدهم زن [ و ن ] اول بر تخت سلطنت ایران جلوس گردیدت آنکه وی با خلاق روسی عادت کرده بعضی عادات پارتی را می‌پسنید و جمعی از یونانیان را مغرب خویش کرد ، بر کان پارت از او روی گردانیدند و اردوان را که سابقاً در میان داهیها (۶) بود و در این زمان پادشاه

(۳) سک هومه و سک - سک تیکر خود  
 (۴) سل مازنمران - گیلان - با مدادان - صیچکاهان - توران و غیره و غیره . (۵) مهر داد در ابتدا ، میرداد - بعد میراد و بعد ملاد شده .  
 (۶) داهیها قومی بودند سکائی ، که بین انزک و کراسنور و سک کنونی میزیستند ، همین مناسبت این صفت را دهستان می‌نامند .



سکه‌های اردوان سوم (اشکک میجدهم).

بکلی به اردوان تسلیم کرده باشد و چند پیش آمد لطمه بزرگی بفرود و ایهت روم در مشرق میزد. در این احوال بالاخره او صلاح روم را در آن دید، که حد وسط را اختیار کند، یعنی نه وئین پادشاه ارمنستان باشد و نه آرد پسر اردوان - پناه بر این از شخصی را که زنو (۵) نام داشت و پسر یوله مو (۶) پادشاه سابق پنت (پس از کوچک شمن آن بدست رومیها) و ارمنستان کوچک بود و بواسطه اقامت طولانی در ارمنستان بیادات و اخلاق ارامه شناسی کامل داشت، بر تخت نشاند، جشن جلوس او را با حضور نجیبی ارامه گرفت، بدست خود تاج پادشاهی را بر سر او گذارد و او را آرتا کسپس (۷) نامید. تاسی توس گوید (همانجا)، که این اسم از نام پایتخت ارمنستان آرتا کسانا اتخاذ شده و معلوم است، که مودخ مزبور اقلیاه کرده، زیرا بعکس، اسم پایتخت ارمنستان از آرتا کسپس آمده باین معنی، که آرتا کسانا در اصل آرتا کسپس شاتا (۸) بوده و بعدها، از کثرت استعمال آرتا کسانا گردیده (۹).

پس از این کار، ژرمانیکوس بسوریه برگشت و دیری نگذشت، که سفیر اردوان وارد شد. او مأموریت داشت، از ژرمانیکوس بخواهد، که وئین را از سوریه، که نزدیک سرحد ایران است، دور کنند. سفیر از طرف اردوان اظهار مینداشت، که او مکان به با عده کثیری از نجیبی پارتی دارد و آنها را بشورش تحریک میکند و کلیه اقلیت جنین شخصی در جاهائی، که نزدیک سرحدات ایران است، صلاح نیست. سفیر افزود، که اردوان حاضر است ملاقاتی با ژرمانیکوس کرده عهد هودتی را که پارت و روم در زمان آگوست و کایوس باهم بسته بودند، تجدید نماید. ژرمانیکوس این پیشنهاد اردوان را پذیرفت و قرار شد، صکه وئین از سوریه حرکت کرده به کیلیکیه رود و در شهری، که یومیه ساخته بود (یومیه - پومپولیس) (۱۰) اقلیت کند. بعضی گفته اند، که در این کار

نی بریوس، چون دید، که ایهت رومیها در مشرق بسبب بر تخت نشستن اردوان و راندن شمن وئین از ارمنستان متزلزل گردیده، خواست بی جنگ، صکه خطرناک بود. وسیله برای اصلاح آن بکار برد و با این مقصود برادرزاده خود را، کژرمانیکوس (۲) لقب داشت، برمانفرمائی کل آسیای رومی (از داردانل تا فرات) مأمور کرد و برای اینکه سردمان مشرق زمین را، از قوت و ایهت روم مبهوت سازد، با ودستور داد، که هر چه برای تمدن جلال و عظمت خود لازم دارد، تدارک و مانند سلاطین بزرگ با آبیکیه و جلال حرکت کند. اختیارات ژرمانیکوس بعدی بود، که میتوانست بدون رجوع به دولت روم پادشاهان دست نشاندۀ روم را معزول یا منصوب دارد و حتی اجازۀ داشت، که بنظر خودش اعلان جنگ دهد و در مواقع مقتضی عهد صلح ببندد. خلاصه آنکه ژرمانیکوس مانند پادشاه تمام شملکات روم در آسیا، به طرف مشرق روانه شد. در باب نسب و صفات شخصی او باید گفت، که او پسر بزرگ دروزوس (۳) برادر نی بریوس قیصر روم بود و چون برادرش ژرمن (۴) ها بآن طرف قشون کشیده فاتح گردید، لقب ژرمانیکوس، یعنی فاتح ژرمن ها باو دادند. ولی نی بریوس باطناً مخالف او بود. این شخص، چنانکه مورخین رومی نوشته اند، رفتاری نجیبانه داشته خلفاً و عاده ملایم، مؤدب، سر بازی خوب و محبوب القوب بوده. ژرمانیکوس در ۶۸ م. با آسیا در آمده با مودر حکمرانی پرداخت و اول کاری که کرد، با قشون خود ب ارمنستان رفته وارد آرتا کسانا پایتخت آن شد (تاسی توس، همانجا، بند ۴۳).

در اینوقت موقع اومشکل بود، زیرا اگر موافق میل خود، وئین را تقویت کرده بر تخت ارمنستان مینشاند، میبایست بالاردوان بچنگد، زیرا روشن بود، که اردوان هرگز تسلیم نخواهد کرد، دشمن اربادشاه مملکت هم حد پارت گردد و هر گاه میخواست آرد پسر اردوان را پادشاهی ارمنستان بشنامد، مانند آن بود، که ارمنستان را

آند پاهیان بشمار میرفت، به تخت سلطنت دعوت کردند (تاسی توس، سالنامه، کتاب ۲، بند ۳) و او با قشونی که از اتباع خود ترکیب یافته بود بیارت تاخت و باوئین جنگ کرد ولی چون مردم پارت باطناً باوئین بودند، شکست خورده با ندر پاهیان برگشت و با سپاهیان بیشتری عازم پارت گردید و ایندفعه فاتح گشت. وئین پس از آن فرار کرده پلصت کمی از پارتش سلوکیه رفت ولی قشون او که مورد تعقیب دشمن بود تلفات بسیار داد اما اردوان بر اثر این فتح وارد تیسفون گردیده بر تخت نشست (یوسف فلاویوس، کتاب ۱۸، بند ۲).

وئین از سلوکیه ب ارمنستان پناه برد و چون در این وقت تخت سلطنت خالی بود، او را پادشاه ارمنستان مقرر کردند (تاسی توس، سالنامه، کتاب ۲، بند ۴).

اردوان وئین - اردوان پس از اینکه به تخت نشست و شید، که وئین پادشاه ارمنستان گردیده، در اندیشه فرورفت. معلوم است، که در فتح او نبود پادشاه مملکت مسجور، دشمن خونین او و تخت الحبابه روم باشد. بنا بر این صلاح خود را در این دید، که در ارمنستان هم در روم با اینوضع مخالفت کند. قیصر روم نی بریوس میخواست، که وئین با اجازۀ دولت روم پادشاه ارمنستان گردد، ولی اردوان سفیری بروم فرستاده آتش را به نی بریوس اعلام کرد، که اگر وئین را پادشاهی ارمنستان بشناسد، باید برای جنگ حاضر شود. در همانوقت از ارامه خواست، که وئین قراری را باو رد کند و قسمت مهمی از ارامه با این تقاضای اردوان همراه بودند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸).

نی بریوس، که میخواست وئین را حمایت کند، بر اثر نهید اردوان در شناسائی او خودداری کرد (یوسف فلاویوس، همانجا، تاسی توس، سالنامه) و در این احوال وئین، چون خود را در مخاطره دید، فرار کرده نزد والی روم در سوریه گری نی کوس سیلانیوس (۱) رفت و در تحت حمایت او در آمد، سیلانیوس با شرف او را پذیرفت، قراولانی برای حفاظت او گذاشت و امر کرد او را پادشاه خوانند (تاسی توس، سالنامه، کتاب ۲، بند ۴). در اینوقت اردوان بنور کرد و وئین از ارمنستان اکنده نکرده خواست پسرش آرد پادشاه ارمنستان گردد.

(۱) اهالی آلمان کنونی. (۲) Germanicus. (۳) Drusus. (۴) Germans.

(۵) Zeno. (۶) Polemo. (۷) Artaxias. (۸) Artaxias Sata.

(۹) بعضی عقیده دارند، که آرتا کسانا در اصل آرتاشادا بوده و آرتاشادا از آردا در ارمنی، یعنی اردشیر آمده. (۱۰) Pompéiopolie.

خصوصت ژرمانیکوس نسبت به پسر خود (۱) والی سوریه و نیایش زن او، پلان سینا (۲) دخالت داشته و رتبه منحواسته مورد عنایت این زن واقع شود، ولی این روایت معلوم نیست، چنانکه میبایستی داشته باشد. بعد حال ژرمانیکوس با پدر رفتن تقاضای اردوان او را راضی کرد، ولی وگرنه از این پیش آمد بسیار افسرد و بعد از اینکه او را بطرف کیلیکیه حرکت دادند، چون از اقامت در شهر مریوز تنفر داشت، فرار کرد و او را تعقیب کرده کشته (۱۹ م. ۲) در همین سال ژرمانیکوس هم درگذشت. توضیح آنکه، چون تیبریوس با او باطناً خصومت میورثیده پسر خود والی جدید سوریه را مأمور کرد، او را سم داده بکشد و او این دستور را انجام داد.

پس از آن زن ژرمانیکوس آگریپینا (۳) چند شوهرش را بحدت رومیها سوزانیده و شاکستر را در سیولی رخت برود رفت و محاکماتی زور خواست، والی سوریه، چون دانست، که تیبریوس او را تنویر نخواهد کرد، بخود کشی اقدام کرده درگذشت. از کیفیات دیگر، چون تاریخ یارت مربوط نیست، میکلریم. تاریخ یارت از زمان فوت ژرمانیکوس روشن نیست. با وجود این از نوشته های نامی توس (سالنامه ها، کتاب ۶، بند ۳۱) چنین میتوان استنباط کرد، که اردوان جنگهای عدیده با دول هم حد خود کرده و در همه جا بقدری پهرمت گردیده، که خواسته با دولت روم بچنگد. در این زمان تیبریوس پسر بود (در ۴۴ م. او ۷۵ سال داشت) و اردوان بیدانست، که ژرمانیکوس درگذشته و والی جدید سوریه وی تلبوس (۴) شخصی نیست، که طرف ملاحظه باشد. بنابراین در ۴۴ م. همیشه شنید، که زنومرده، داخل اومستنان گردیده آفرایشغال کرد و پسر بزرگترش را بر تخت نشانید. اسم او را نیدانیم، زیرا دیوکاسیوس و نامی توس فقط نام خانوادگی او را، که ارتشک است ذکر کرده اند، ولی معلوم است، که نام شخصی هم داشته. از کتاب ۱۰، فصل ۱، بند ۳۶ مترابون هم چنین برمیآید، در همانوقت اردوان از رومیها تقاضا کرد، خوانه را، که وگرنه از یارت برده و در سوریه یا در کیلیکیه گذارده، پس بدهند و اظهار کرد، که او حقا پادشاه نام مالکی است، که در ابام قدیم متعلق بقانونیه با بارس بوده، زیرا او حق دارد

خود را جانشین کوروش و اسکندر بداند (نامی توس، سالنامه ها، کتاب ۶، بند ۳۱).

بعد، چون دید، که تیبریوس حاضر نیست با یارت بچنگد و به وی تلبوس والی سوریه دستور داده، مناسباتی صلح آمیز با یارت داشته باشد و از جنگ احتراز کند، در صدد برآمد، کاپانو کپرا، که در این زمان جزه روم بود، اشغال کند و بعضی عملیات برای انجام این مقصود خود کرد جهت آن بوده، که اردوان از احوال تیبریوس بی اطلاع نبود.

احوال تیبریوس - اگر چه شرح احوال تیبریوس بشاریخ ایران مربوط نیست، ولی برای فهم وقایع مقتضی است گفتیم در این باب بگوئیم. او بر خواننده اکتاویوس آگوستوس فیصر روم بود و در نهمی بشمار میرفت، زیرا در جنگ های عدیده با پهرمندی بر مشکلات فائق آمده بود پس از سرگه فیصر بواسطه نامی که داشت و نیز از جهت نفوذ مادرش، که از متنفذات روم بود، طرفدارانش قلبه مکره و او را بجای آگوستوس نشانیده فیصر و آگوستوس خوانند. تیبریوس در داخله روم اصلاحاتی بجزی داشت، او صنایع دولت روم را بهتر کرد و در سیاست خارجه بیرو حقیقه اکتاویوس گردیده بسط آفرایش از آنچه که بود، برای روم مضر دانست، ولی چون خود رأی و مستبد بود، باین و آن بیچید و دشمنان زیاد یافت. بعد چون رومیها باستانی مجلس سنا و چند نفر جالیوس که کور کورانه معنی او را فرودند، از او ناراضی گشته، از سوء ظن زیاد و نیز از این جهت، که طبعاً معاشرت را دوست نداشت، بجزیره کاپری (۵) رفته در آنجا انزوا اختیار کرد و در اینجا جباری شد که نظایرش در تاریخ زیاد نیست. هر کس، که دارای نامی بود یا از خانواده بزرگی بشمار میآمد، یا تروتی داشت و سلومرد سوء ظن از میگرددید، مصون از ظلم او نبود. در نتیجه، اشخاص و خانواده های زیاد قربانی این احوال دوگشتند و بر نفرت مردم از او بدرجات افزود، تا اینکه در سن ۲۵ سالگی بخود کشی اقدام کرد. توضیح آنکه آنقدر از خوردن غذا امتناع ورزید، تا مرد (۴۷ م. ۲) ق و قصور او هم در جزیره کاپری معروف است.

اردوان و تیبریوس - اردوان، که بر احوال تیبریوس آگاه بود و ناراضندی رومیها را از او میدانست گمان میکرد، که او هرگز

بجنگ اقدام نخواهد کرد، ولی در اینوقت به تیبریوس خبر رسید، که، چون مردم ایران از اردوان و حکومتش راضی نیستند، میتوان انقلابی در این مملکت ایجاد کرد. حتی بعضی نجیبای پارسی روم رفته با تیبریوس گفتند، که اگر او فرهاد پسر فرهاد چهارم را بایران بفرستد، مردم بر اردوان قیام خواهند کرد (۳۵ م.). این اشخاص ضمناً گفتند، چنانکه اردوان از جهت شقاوت تمام اشخاص رشید خانواده اشکالی را کشته نامدعی نداشته باشد. تیبریوس از شنیدن این اخبار مشغول گشت، زیرا باین حاصل کرد، که اگر جنگ خانگی در پارسی روی دهد، اردوان فرصتی نخواهد یافت، که در سیاست خارجه اقتدار تصور باشد و روم را تهدید کند، بنا بر این فرهاد پسر فرهاد چهارم را بسوریه فرستاد تا انقلابی را در ایران برپا کند (نامی توس، سالنامه ها، کتاب ۶، بند ۲۲). اردوان بزودی از این توطئه آگاهی یافت و چون سرمنش آن را سبن تا کس (۶) نامی، که از نجیبای یارت و بسیار تروتند بود، دانست و فهمید، که خواجه آلبوس (۷)، که در دیار اهیتی داشت، با او مصلحت است، در پادشاه خواست هر دو را نابود گرداند، ولی چون نیدانست دشمنان او کی ها هستند و همه شان چیست و تاج خود، این توطئه اهمیت دارد، با احتیاط نزدیکتر دید، که اجرای نقشه خود را بتأخیر اندازد، بنابراین برای خواجه زهری ترتیب داد، که زود کشته شود و سبن تا کس را همه دوزخ بقدری مشغول کارها میداشت، که او فرصت شیافت پاداره کردن مخالفین پیدا کرد. در این وقت قضیه هم بکمال اردوان آمد، توضیح آنکه پسر فرهاد چهارم، که برای ایجاد انقلاب در ایران بسوریه وارد شده بود، چون خواست وقت را خود را تشبیه داده بطوری کند، که پسند پارسیها باشد، از عادت رومی خود دست کشید و چون در مدت سه سال اقلت در روم این عادت در او ریشه درآید بود و ترک عادت، چنانکه گفته اند، موجب مرض است، بیستر ناخوشی افتاد و پسر، از جمله جهت ناخوشی او، چنانکه از قول خودش روایت میکنند، لباس دراز پارسیها بپوشید (دیوکاسیوس، کتاب ۱۸، بند ۲۶) این حرکت ناگهان فرهاد برای اردوان خیلی منید بود، چه خیال او را از طرف فرهاد آسوده میداشت. در اینوقت بود با قبل از این زمان، معلوم نیست، ولی محقق است، که از شرکت تیبریوس در توطئه داخلی ایران برای ایجاد افنداشی در آن، اردوان بقدری برآشفته، که نامه پسر بسخت

(۱) Piso. (۲) Plancina.  
(۶) Sinnaces. (۷) Abdus.

(۳) Agrippina. (۴) Vitellius.

(۵) Caprac.

به تی بریوس نوشت . نویسنده رومی سوئنه تن (۱) گویند (تی بریوس ، بند ۶) ، مقادنامه چنین بود ، که اردوان تی بریوس را شقی ، ترسو و ناسد الاخلاق (از جهت فسق و فجورش) خوانده با تو سیه میکرد موافق میل تبه اش ، که بجا و حق است ، فوراً بخود کشی اقدام کند (۲) تی بریوس از این نامه بشتت درخشم فرورفته بر خود بیچید و از این حال وقتی که خبر مرگ فرهاد را شنید ، از نشئه خود در ایجاد انقلاباتی در ایران مصرف نکردید و تیرداد برادر زاده فرهاد را بسوریه روانه کرد ، تا کفر را با انجام برساند در همان وقت بر اختیارات وی تلبوس افزود و ترس من پادشاه ایبری ، یعنی گرجستان ، را تحریک کرد ، که بمصرعات ایران حمله کند .

حمله ترس من بآرمینستان - در این وقت اردوان در غلظت بزرگ واقف شد . در داخله توطئه بر ضد او دوام داشت و از خارج از دوست ، از طرف سوریه و قفقاز مورد حمله بود . ترس من اعلام کرد ، که قصد او تقابلهای برادرش مهرداد بر تخت آرمینستان است . تاسی توس گوید ، حمله تی بریوس این نقشه را باو پیشنهاد کرده بود ( سالنامه ها ، کتاب ۶ ، بند ۳۲ ) . بعد او کسان و همراهان ارشک صهای آرمینستان را شریقه از طریق خجانت آنها را بدست آورده نابود ساخت و با قشونی بطرف آرمینستان حرکت و آن را بی مقاومتی اشغال کرد . اردوان پسر خود ارگد را مأمور کرد بآرمینستان رفته حقوق اشکانیان را بر این مملکت محفوظ دارد ، ولی چون قوای ترس من زیادتر بود و او آشنائی کامل باحوال این مملکت داشت ، ارگد از جنگ بدست نبرد اجتناب کرد . قوای ترس من بیشتر بود ، زیرا او در این وقت کمک و همراهی آلبانی ها ( یعنی اربانی ها ) را طلبید و با این هم اکتفا نکرده در بند داربیل را در کوههای قفقاز باز کرده مردمان سکائی و ساورمانی را در این جنگ شرکت داد .

تاسی توس این مردمان را ساورمان می نامد ( سالنامه ها ، کتاب ۶ ، بند ۳۳ ) . ولی یوسف فلاویوس مورخ یهود گوید ، صکه سکائی بودند ( کتاب ۱۸ ، بند ۴ ) ، دیگر اینکه هر دو نویسنده مشهور گویند ، که ساورمانها و سکاها از در بند دریای خزر گشتند ، ولی گمان میکنیم ، که این اشباه است ، زیرا راه آنها از در بند داربیل بوده و جهت

نداشته ، که راهشان را دورتر کرده ، دور بزنند . در بند داربیل راهی است ، که از ماوراء قفقاز (۳) یعنی پشت کوههای قفقاز به گرجستان میرود و حال آنکه در بندش ، که در کنار دریای خزر واقع است ( باب الابواب مورخین اسلامی ) یادربند کنونی به از آن آن زمان یا به شیروان قرون بعد و دولت باد کوبه کنونی هدایت میکند . این مردمان همیشه انتظار داشتند ، که موقعی بدست آورده در منازعه جنوبی هاد خالت کنند و مقصودشان این بود ، که بخدمت یکی از طرفین منازعه درآمده طرفی بپندند ( حقوقی در مسافت دارند و به علاوه پناخت و تاز و غارت بردارند ) آنها دو این وقت از آن جهت بطرف ترس من رفتند ، که در بند داربیل در دست ایبریانی یا گرجی ها بود و در بند دریای خزر ، سالنامه ها ، کتاب ۶ ، بند ۳۲ ) . ارگد در مقابل اتحاد سه مردم مزبور صلاح خود را حد آن دید ، که جنگ را بتأخیر اندازد و بتأخر این در شروع بان تمیل و زدیده ولی بالاخره در مقابل اصرار ترس من مجبور گردید مجبور گردید داخل جنگ شود و حال آنکه ضعیف بود ، زیرا فقط سواره نظام داشت و ترس من علاوه بر سواره نظام پیاده نظامی از مردمان مختلف آراسته بود . با وجود این ممکن بود ارگد قانع گردد ، ولی در جنگ بن بن ، که او بادشمن خود کرد ، بزمین افتاد و همراهان او بکشتند ، که کشته شده و بر اثر این قشبه ، چنانکه در قشون مشرق زمین آن زمانها همیشه روی میداد قشون او فرار کرد و موافق روایت یوسف فلاویوس ( تاریخ یهود ، همانجا ) هزاران نفر از دم شمشیر گشتند . این جنگ برای اردوان خسراتی زیاد در برداشت . آرمینستان را او بکلی از دست داد و از قوای لشکری و مالی اش در مقابل دسمنان ساورمانی خیلی کاست ( م . ۳۵ ) .

فرار اردوان بگرگان - با وجود این اردوان از یای نشست و در بهار ۳۶ م . سیاهپان زیاد جمع کرده بطرف شمال رفت تا شکست پسرش را تلافی کرده آرمینستان را هم برگرداند ، ولی در این احوال باو اخیر رسید ، که وی تلبوس والی سوریه با تزیونهای رومی در راه است و میخواهد بستملاکات بارت در بین النهرین دست اندازد . بر اثر این خبر

او مجبور گردید آرمینستان را رها کرده بحفظ ستملاکات خودش بپردازد ، زیرا شکی نداشت ، که در قیاب وی ، وی تلبوس بپرمینه خواهد بود . سردار رومی ، چون خبر آمدن اردوان را شنید ، بترسید از اینکه با او در دشت نبرد دور و کرد . بتأخر این نقشه خود را تغییر داده برداشت باینکه پول خرج کند و بزرگان یسارت را بر ضد اردوان برانگیزد ، این توطئه توطئه نجیب بر ضد اردوان نتیجه داد زیرا عدم پرمینه اردوان در جنگ آخری از اعتبار او کاسته بود و همه باستثنای صدها کسی از سیاهپان خارچی ( داهی ) ، که برای حفاظتش همراه او بودند ، بر ضد او شده بودند . در این حال او خود را تنها بین کس دید و بعد از تأمل تصمیم کرد ، که نزد قوم داهی رفته در آنجا اقامت گزیند ، تا یارها را از کرده خود بشاید یسیمان گردیده دوباره او را بسطاعت بطلبند .

آمدن تیرداد بایران - اما وی تلبوس ، پس از اینکه از خروج شدن اردوان از ایران آگاه شد ، از فرات گذشته تیرداد را بر تخت نشاند ( تاسی توس ، سالنامه ها ، کتاب ۶ ، بند ۳۶ ) . در این وقت ارگد پسر والی بین النهرین اولی کسی بود ، که با استقبال رفیق خود تیرداد گردید ، سین تا کس (۵) سردسته مخالفین اردوان و پدرش آبدگر (۶) خزانه دارها و سایر رجال دولت هم چنین کردند و شهرهای یونانی بین النهرین دروازه ها را با پناخت و خوشوقتی برای تیرداد گشودند ، زیرا امیدوار بودند ، که شخصی که در میان رومیها اقامت داشته بمراتب بهتر از شاهمی خواهد بود ، که در میان سکاها غیر متدین باز آمده . شهرهای یارنی هم مثلاً ( آرتمی ناوالوس (۷) ) مانند شهرهای یونانی رفتار کردند ( اولی در سی تاسن (۸) بود ، دومی را نتوانستند با محلی مطبقت دهند ) . اعلالی ساورمان بقدری در حسن پذیرائی افراط کردند ، که رفتارشان با تلبوس و جابلوسی تلبوس یافت ، اینها نه فقط تمام احتراماتی را ، که بر حسب عادت نسبت بشاه میکردند ، بجا آوردند ، بل سلف تیرداد را حرازه و قاصب ناح و خدمت خواندند و نیز گفتند ، که او از خانواده اشکانی نبود . در مقابل این جابلوسیها تیرداد با این یونانها عهدی بسته بر حقوق مردم در اندازه کردن شهرشان افزود . تا این وقت این شهر مجلس سنائی داشت ، مرکب

(۱) Sueton. (۲) بنظر مؤلف اردوان خواسته تلبوس بقیصر رفت ، موافق اخلاق باز تبهایی محتاج قضایی که مرکب عمل شایع بر ضد طبیعت میشد ، بیایست خود کشی میکند . بنا بر این اردوان خواسته فسق و فجور تی بریوس را چشم او بکند و بفهماند ، که موافق اخلاق بلانی او مستحق مجازات خود کشی است و به علاوه تبه اش هم از شدت ظلم او همین را میخواهد در باب فسق و فجور تی بریوس بکتاب سوئنه تن موسوم به ۹۲ قیصر بند ۴۲-۴۵ ( جمع شود ) . (۳) ماوراء قفقاز برای اروپائیا صفت است این طرف کوههای قفقاز استولی برای ماصفحات آن طرف کوه مزبور . (۴) Ornospadas. (۵) Sinnaces. (۶) Abdageses. (۷) Artemita. Halus. (۸) Sitacène.

از سپید نظر اشخاص مسن و نروتنه و مردم هم نظارتی باصل سنا داشتند. اردوان پنازگی قبیله‌ی دز قانون اساسی این شهر داده حکومت اعرافی را تقویت کرده بود. تیرداد همگی این سیاست را اتخاذ کرده حکومت ملی را قوت داد. چند تیرداد به تیسفون رفت، تا تاج بر سر گذارد و در این موقع، چون حضور بعضی نجباء لازم بود و آنها آمدنشان را بتأخیر میبنداختند، چند روزی گذشت و بالاخره در میان جمعی سورنا تاج را بر سر تیرداد گذارد (معلوم است، که این شخص از خانواده سورن بوده) پس از آن، چون بین‌النهرین و بابل و تیسفون تیرداد را بسطتت پذیرفته بودند، سایر قسطنطین سلطنت هم مخالفی نکردند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲).

چند تیرداد پرداخت، اینکه اردوان را گرفته بکشند یا لااقل او را از حضور ایران برند، ولی برای اینکار معاصره معلی، که اردوان حرم و خزانه خود را در آنجا گذارده بود، آنگاه کرد. از طرف دیگر رفتار اردوان در میان داهی‌ها طوری بود، که وقت آنها را تصرف می‌کرد. مثلا او قوت خود را از شکار بدست می‌آورد و لباس مندرس می‌پوشید و همواره نشان جباری که از آن بلندی بیجه پستی افتاده و مستحق ترس و همراهی است. در مقابل این رفتار و تظاهرات اردوان، تیرداد خبط‌هایی کرد، که در ابتدا، سلطنت مشغول بود، توضیح آنکه چون مقام خود را محکم دید، پنداشت، که باید بمقتضی خود کار کند و وزارت اعظم و مقامات دیگر دولتی را باشخاصی که خودش انتخاب کرده بود، داد و بانهائی که متوقع بودند و انتظاری رسیدن باین مقامات را داشتند و دیگر اینکه اشخاصی که در تاجگذاری تیرداد عباداً با لزجهت پیش آمده بودند، بودند، اکنون میسر شدند، که نسبت آنها بر ایشان کز این تمام خواهد شد. تلمی این کیفیت دست بهم داده باشد، که نجباء از زمان اردوان بشیطان کشند و اشخاصی را نزد او فرستاده دعوتش کرده که بیاید و از او تغذیه اشتغال کند. این اشخاص وقتیکه ولرد بزرگان شدند، اردوان را در وضع بد و حقیری باسند دیده، که او با کماتس معاش خود را تحصیل میکند و در لباس مندرس است. در اینده، اردوان در باره فرستادگان خنوعی کشا تصور کرد که اینها برای گرفتن و تسلیم کردن او به تیرداد آمده‌اند و نی‌درمی نگذاشت که نامورین شمال او را از این باسند راحت کرد و اردوان را مطمن ساختند، که دشمن تیرداد او را در اظهارشان

سادیق (تاسی توس، همانجا، بند ۴۴). پس از آن اردوان پیشنهاده آنها را پذیرفت و تشوینی از داهی‌ها و سکاها ترتیب داده بطرف مغرب راند و در این موقع لباس مندرس خود را تغییر داد، تا هریننده را برقت آورد (باید در نظر داشت، که تاسی توس فقط اسم سکاها را برده، ولی یوسف فلاویوس گوید، از داهی‌ها و سکاها، چون بالاتر گفته شد، که اردوان در میان داهی‌ها اقامت طولانی داشت، بحقیقت نزدیکتر است، که تصور کنیم قشون او از داهی‌ها بوده و چون قوم داهی یکی از اقوام سکائی بود، بدین مناسبت اسم سکاها را هم بردند. م) در اینوقت او با شتاب حرکت کرد، تا بدشمن مجال تهیه قوا ندهد و دوستانش فرصت نداشته باشند از تصمیمشان برگردند. اردوان بدین منوال به تیسفون نزدیک گردید. و حال آنکه دشمن او، تیرداد، در نزدیک بوده، که چه کند. بعضی باو پیشنهاد میکردند بی اتلاف وقت باستقبال دشمن رود و تا قشون او از دستگی این راه طولانی بیرون نیامد، جنگت کند. رخی عقیده داشتند، که تیرداد به بین‌النهرین عقب نشسته باارامنه و سرمدان دیگر شمال متحد شده و قشون رومی را، که در اختیار وی تلیوس والی سوریه است و البته بجز در صیغ خیر اصلین اردوان، از فرات خواهد گذشت، بقوای خود افزوده جنگت اردوان رود. عقیده آخری بدیده زیرا در ابتدای امر تیرداد میبایست عقب نشیند و عقب نشینی در نظر مردم در حکم فرار است و از فرات شوم دارد. باوجود این چون تیرداد مرد جنگی نبود، این عقیده را پسندید بخصوص، که وزیرش آبدارگر طرفدار این عقیده شد. تیرداد از دجله گذشت، تا اشته خود را انجام دهد، ولی دیری نگذشت، که تمام قشون او برآکند، بعضی بلاد روی اردوان ملحق شدند و برخی بخانه‌های خودشان برگشتند (۳۵) با ۳۶ م). در این احوال تیرداد با یک مشت مردم از فرات گذشته بسوریه رفت و خود را وقتی در امنیت دید، که دوباره تحت الحمایه روم گردید. معلوم است، که پس از آن اردوان از نو پخت نشست، بی اینکه مجبور شده باشد جنگ کند، ولی مقام خود را چندان محکم ندید، که باز بسلسله ازمنستان بر دازد یا بخوست روم ستیزه کند. بنا براین میرداد سر فرانس من کرچی در ارمنستان بماند و وی تلیوس هم از طرف فرات دچار اشکالاتی نگردید.

روابط روم با اردوان - از طرف دیگر ی. یوس، که انقلاب را در ایران باعث شده بود، چون دید، که بنده اس پیش

رفت، مایل گردید باحوال جنگت خاتمه دهد و روابط دوستانه بین دولین روم و پارت برقرار گردد. بااین مقصود بهی تلیوس اس کرد این کار را انجام دهد (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۴) و او اردوان را بکنار فرات دعوت کرد، تا عهد مودتی بین دولین بسته شود. یوسف فلاویوس گوید، که در چاهی از فرات، چنانکه معمول بود پلی لاکشتی‌ها ساختند و لانی اردوان با والی سوریه در وسط پل رویداد و پس از اینکه عهد مودت بسته شد، هرود آن‌نی‌یاس (۱)، یکی از سیدیین روم، اردوان و والی سوریه را بشیاطنی طلبید و این میهمانی در زیر خبیه پاشکوهی، که در وسط پل زده بودند، برگزار شد (همانجا، بند ۵-۳). در عهد مودت دولت روم معهود شد، که هیچگونه کمکی بدشمن سلطنت پارت نکند و اردوان از هرگونه ادعائی راجع بارمنستان صرف نظر کرد، در این ملاقات رومیها اردوان را بر آن داشتند، که بر سرش خازاردا برای اظهار مودت روم بفرستد و رومیها چنان وانمودند که اردوان خواهد، که گروگان روم بدهد، تا بنماید، که مناسبتش با دولت مزبور حسنه خواهد بود. لفظ گروگان را یوسف فلاویوس ذکر کرده (همانجا) و یوسونه تلیوس (۲) و دیوکاسیوس (کتاب ۵۹، بند ۲۲)، ولی معلوم نیست، که عهد اردوان چنین بوده. شاید او بر سرش را برای اثبات روابط دوستی روم فرستاده، بهلاوه این اقدام، که موافق مقام شاه پارت نبود، اردوان چند دانه کعبه در آتشی که در جلو بیرق رومی و صورت امپراطور میسوختند، افتادند و رومیها این عمل او را علامت احترام و شمع پنداشتند (دیوکاسیوس، همانجا). در باب این عهد بیاید گفت، که شرایط آنرا در روم نپسنداشتند و فقط وقتی شرایط افتاد، شد، که تیبریوس در گذشت (۳۷ م). و کالی کولا (۴) بجای او نشست. وقتیکه رومیها از شرایط عهد مزبور مطلع شدند، مشغول گشتند و این پهرمندی را از کفایت تیبریوس و تردستی وی تلیوس دانستند. ولی در زمان کالی کولا آشکار دادند، که اردوان اظهار کرده، من با ملت روم هیچکله خصومتی نداشته‌ام. طرف بعضی و عداوت من تیبریوس بود، حالا که او در گذشت، با کالی کولا خصومتی ندارم و روابط مودت را حفظ خواهم کرد. خلاصه آنکه برای سونن تاسی نبود آنطور

(۱) Hérodote Antipas.

(۲) Suetonius. (۳) Caligula.

دقتار صخره و این فتح دیپلوماسی را از کالی گولاباید دانست. ولی حقیقت این است، مگر این بهر مندیهای رومیها در دولت اشکانی نه از تی بروس بود و نه از کالی گولا، رومیها میبایست سرهون اکتوبروس اکتوست باشند، که آن کشیزک قاصد رومی را پندبار فرهاد چهارم فرستاد و او مدتها اوستاهی گردیده، که نتیجه اش آنهاست انقلابات درباری بود. گوئیم « آنها » فریبا یا وایسی، که ذکر شده، شرح این انقلابات هنوز خاتمه نیافته و یا این ترکیبیات دنباله آن بیاید.

افتشاش در ایالت بابل - در این وقت یا کسی پس از آن، اختلالی در یکی از ایالات غربی دولت یازدهم رویداد و شرح آن چنین بود. یهودیها از ازمته قدیم در آسیای غربی پراکنده بودند و محل های یهودی نشین در ارمنستان، ماد، خوزستان، بین النهرین و سایر جاهای ایران کم نبود (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۶، بند ۶ - موسی خورین، تاریخ ارمنستان، کتاب ۳، فصل ۳، بند ۲). بنای این مستعمرات از زمان بخت نهم دوم ماد شاه بابل شروع شده بود و در همه جا یهودیها بیش از همه مردمان دیگر، که مجاور آنها بودند، دویز قوی مرفت و مخصوصاً در بین النهرین و بابل بر صفت یهودیها اهمیت آنها میافزود، و حال آنکه سلوکوس و سایر پادشاهان سلوکی با آنها خصومت میورزیدند و آنها را از بابل به انطاکیه میبردند (یوسف فلاویوس، کتاب ۱۲، بند ۳). چنین بود وضع آنها، تا دولت اشکانی بسط یافت و بابل ایالتی از دولت نارت گردید. در دوره سلطنت سلسله اشکانی وضع یهودیها خوب بود و دولت یلوت از آنها، که تعصب مذهبی نداشت، تعرض آنها نمیشد. یهودیهای یلوت انجمنی تشکیل کرده بودند، که دولت اشکانی آنها شناخته بود. این ها عهرهائی داشتند، که مخزن یهودیها بود. یک خزانه عمومی تأسیس کرده بودند و گاهگاه پولوائی باسی یا بجهل هزار نفری او را تسلیم میفرستادند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۹). حکومت اشکانی کلیه با نظر ملاحظت به یهودیهای سرت است و از آنها در مقابل یونانیها و سریانیها، که طرف اعتقاد اشکانیها نبود، استفاده میکرد. بنابراین یهودیها از دولت اشکانی دشمنی نداشتند و هیچگاه مایل نبودند، و اغتشاشی در مسعمرات یهود زوی دهد. ولی در این زمان وقایعی اتفاق افتاد، که موجب بدبختی های درگ شد، (۱)

دوجوان یهودی آسی نای (۲) و آنی لای (۳) نامان، که از اهل شهر نه آردا (۴) یعنی شهری، که خزانه عمومی یهود در آنجا بود، بشمار میرفتند، مورد تعدی صاحب کارخانه که آنها را بکار میرد، گردیدند و فراز کرده شهر سرحدی، که بین نوبازوی فرات واقع بود رفتند و موسم گشتند. براثری بیخاژند، با این مقصود وسط از جوانان را دور خود جمع کرده باعث ناامنی حول و حوش شدند. کارهای آنها چنین بود که باجی برای امنیت از اهالی میگریفتند و از مسافران هدایائی دریافت میکردند و قشیکه ملقبان آنها بالا گرفت، والی بابل مأمور قلع و قمع آنها گردید و برای اینکه بزودی و آسانی بهر ممتد شود، قرارداد، که روز شنبه، که یهودیها کار نمیکنند، با آنها بگذرد، ولی یهودیها بموقع از حرکت والی اطلاع یافته قرار دادند، که روز شنبه را تعطیل نکنند و در نتیجه والی جنگه کرده شکست خورد. اردوان، چون از قضیه آگاه شد، دویز در مریور را بدربار خود خواست و برادر زد کرد، که آسی نای ناپداشت. والی بابل کرد، این شخص ایالت بابل را با احتیاط وحدی تمام اداره کرد و مدت ۱۵ سال در این مثل بنامد (حقیق میزند از ۱۹۴ م. ۳۴). پس از آن آنی لای عاشق زن یکی از نجای یازنی، که فرمانده ساختن بابل بود، گردید و چون نمیتوانست بر آن زن دست بابد، جنگی با فرمانده کرده او را شکست وزن او را گرفت. ولی یهودیها بر آشفته گفتند، که این زن آئین بت پرستی را در جامعه یهود داخل میکند و در نتیجه از آسی نای خواستند، که او برادرش را مجبور کند، زشرا حلاق دهد. اقدام او در این مسئله باعث شد، که زن آنی لای او را مسوم کرد و سر از آیشکه او در گذشت. آنی لای بی اجازه دربار حکومت بابل را بدست گرفت این برادر، چون اشتیاق زیاد بر او زنی داشت همیشه بسند حکومت نشست، در خاک ایالت هم چو او را، که در تحت حکومت مهر داد نام، یازنی بود، بنای تعدی را گذارد. مهر داد که از نجای درجه اول نارت بشمار مرفت و علاوه بر آن یکی از دختران اردوان را ازدواج کرده بود، بیغام مقاومت بر آمد ولی بهر ممتد سگر دید، توضیح آنکه آنی لای بر او شیجون زده قشوش را شکست داد و خود مهر داد را اسیر کرد. اگر چه او از کسین مهر داد از جهت خوب سواندیش با اردوان و نیز از نرس اشکه شاه اسقام قل او را از آنی لای یهودیهای بابل بگند، دست ناز

داشت، ولی اسیر خود را بسیار توهین کرد، زیرا او را سر برهنه بر خری سوار کرده از میدان جنگه نزد آنی لای بردند بعد از مهر داد را آزاد کرد و والی زدنش برگشت ولی این زن حاضر نشد، توهینی را، که آنی لای بشوهرش کرده بود، تحمل کند و گفت او از راحت نخواهد گذارد، مگر اینکه قشون تازه نفس دیگری جمع کرده انتقام خود را از آنی لای بکشد. مهر داد در صدد جنگ بر آمد و آنی لای بی راهی جنگه او رفت، ولی چون قشون خود را بجلگه گرم و خشکی بساعت ده میل از بابل برد و بی ایشکه با آنها استراحت دهد، جلال را شروع کرد، شکست خورد و در عوض بجان بایلی ها افتاده با آتش و آهن خسارت زیادی با آنها وارد کرد و بعد گریخته بشهر (نه آردا) رفت. بایلی ها تسلیم او را از اهالی شهر مزبور خواستند و چون آنها را یازنی چنین اقدامی نبود، بایلیها خواستند فراری در این باب داده شود و بعد، وقتیکه از قوه آنی لای آگاه شدند، شی بر سپاهیان او، که دست پادشاه بودند، تلخه همرا از دهمشیر گذراندند. بدین ترتیب آنی لای و دسته سپاهیانش مدوم گشتند. بر اثر این قضیه بایلیها با یهودیها دشمن خونین شدند و این دو مردم باهم در افتادند. سر از آن یهودیها، چون دیدند، که در بابل نمیتوانند بمانند، کوچ کرده بسلوکیه رفتند و پنج سال در آن شهر اقامت گردیدند. در این اوان بین یونانیها و سریانیها منازعه بود و چون یهودیها سریانیها را از حیث نژاد یهودشان نزدیک میدانستند، طرفدار آنها شدند، ولی یونانیها زرنکی کرده با سریانیها کتاو آمدند و هر دو بر ضد یهودیها قیام کردند. پس از آن جدالی رویداد، که در آن پنجاه هزار یهودی تلف شوم باقی به نسیفون رفتند، ولی در اینجا هم دشمنان یهودیها دست از عقب آنها برنداشتند و احوال این قوم خراب بود، تا آنکه فرار گذاشتند، از شهر ها و مهم مهاجرت کرده و در شهر های کوچکتر گمانی گسند و چندی شهر ها نامی سکنه از آنها زکیب میشد (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، فصل ۹، بند ۹).

قبه دوبرادر مدکور را باناسجی که از آن حاصل شد، بعضی نویسندگان جدید دلیل اوضاع بد دولت نارت تصور میکنند و مایند دفرای این قضیه باشد، مگر در دولت نارت، مانند دولت عباسی قرن نوزدهم، ملل و اقوام مختلف از جهت ضدیت مذهبی و برادی و غیره بهم میافزادند و دولت بر گری

(۲) Asinat. (۳) Anilat.

(۴) Nearda.

(۱) نامی این روایت از یوسف فلاویوس مورخ یهودی است.

با نظری قبلی، باین مخالفت داخلی میگریسته دولت پارت بعینه آنها دولتی نبوده، که وبقیة خود را احس کرده باشد، زیرا اول وظیفه دولت این است، که امنیت را در داخله مملکت بر پایه محکمی نهاد و تمام تبعه اش، از هر نژاد و مذهب و زبانیکه باشند، در سایه این امنیت زنده گانی کنند. این اصل صحیح است، ولی، اگر بخواهیم از روی انصاف در این قضیه دور اندر مد کور قضاوت کنیم، باید بگوئیم که تاریخ طلی نیست، بلکه اسلوب (۱) تحقیقاتش قیاسی باشد. اسلوب آن بر امتیاز است و متعلق اجزاء نمینهد، که از یک قضیه - زنی این نتیجه کلی را بگیریم و بعد آن را شامل تمام دوره اشکانی، که ۴۲۰ سال دوام آن بود، بدانیم و دیگر نباید فراموش کرد، که سلطنت اردوان زمان ضعف حکومت مرکزی است، دو دهمه او از سلطنت افتاد (خلع او از سلطنت در دهمه دوم پارتین تریباید) و چند دهمه با دشمنان داخلی و خارجی خود جنگید، بنا بر این با گرفتاریهایی، که داشت، مجبور بود این نوع مسائل داخلی را بنحوی بر کف از کند و باضعلاج سرورته نظیرا بهم آورد. چون از اوضاع دولت پارت در قسمت تمدنی این کتب (ایران باستان) مشروحاً صحبت خواهد بود، بحالۀ باین اندازه تذکرا کتفا کردیم گذریم. راجع اردوان در دهمه دوم - از قرار معلوم اردوان پس از چندی باز مجبور گشته کتله گیرد (فلاویوس)، تاریخ بهود، کتب ۲۰، فصل ۳، بند ۳۰۱) جهت آنرا نیندازیم ولی باید، مانند دهمه اول نجباء بر شد او شده باشند و این حدس با اسوال اردوان موافقت دارد. او شخصی بود سخت و شدید العمل، بنا بر این اشخاصیکه طرف بعضی یا غضب او میشدند، برای امنیتشان جاره دیگر جز تحریک مردم و نجباء با انقلاب نداشتند. این دهمه اردوان نزد عزت (۲) پادشاه دست نشانده آذربای، که مذهب موسوی را پذیرفته بود، رفت (فلاویوس، همانجا). بعد از این قضیه، مجلس مهستان او را از سلطنت خلع کرده کین نام (۳) با کین ناموس (۴) نامی را بجای او بر تخت نشاند، ولی عزت با اردوان همراهی کرد و مجلس مهستان جواب داد، که کین نام هم اشکانی است و نمیتوان حق او را انکار کرد. مشالاتی در این وقت به شاه سابق و لاحق رویداد، ولی کین ناموس یا اردوان کنار آمد، با این ترتیب، که اردوان را دوباره بنعت خواند، و رفیکه او آمد، استعفا، کرده تاج را از سر خود برداشت و بر سر

اونهاد. در این موقع اردوان بنام دشمنانش حق عمومی بخشید و عزت هم امنیت آنها را ضمانت کرد. اگر چه واضح است باز برای احتراز از سوء تفهیم توضیح میکنیم، که عزت پادشاه آذربای دست نشانده دولت پارت بود (۵). شورش سلوکیه - از وقایح سلطنت اردوان این بود، که شهر سلوکیه، دوم شهر دولت پارت، بر اثر انقلاب دوم پارتها و رفتن اردوان لرد عزت شورش بر پا کرد و خود را مستقل خواند. جهات این شورش و تباها را نیندازیم، ولی گمان میرود، که شهر یونانی، چون ضعف دولت پارت را دیده، قطع کرده، که در این زمان موقع تجزیه پارت در رسیده و وقت است، که سلوکیه از دولت منبور جدا شود. (نامی نوس، سالنامهها، کتاب ۱۹، بند ۹۰۸) خصوصاً باید در نظر داشت، که سلوکیه از تابعیت پارت هیچگاه راضی نبود. اما اینک بخواسته یکی مستقل شود، یا در تحت ۳۰ ایت روم دارای استقلال داخلی بیشتری گردد، معلوم نیست. بر سال یونانیها در ۴۰ م. قیام کرده خودشان را جامعه مستقلی دانستند. از طرف دیگر دیده نینشد، که رومیها کسکی با آنها کرده باشند، زیرا مایز نبودند عهدی را، که با اردوان بسته بودند، بهم برزند. بنا بر این شهر سلوکیه میبایست بیای خویش بایستند و بفرود شدن تکبه دهد اردوان بنام حله بر آمد، ولی بهر منند نشد، زیرا شهر منبور داخلی سخت از خود کرده ولی پسها پارتها موفق گشتند، که آنرا از نو تابع خود کنند. این واقعه در سلطنت دیگر رویداد، زیرا اردوان از قرار معلوم در ۴۲ م. در گذشته. بعضی فوت او را در ۴۴ م. میدانند، ولی سکههای ازمینایید، که سنه ۴۲ م. صحیح تر است. صفات اردوان - سلطنت اردوان از ۶۰ تا ۴۳ م. بود، ولی بعضی تا ۴۲ و برخی مانند پوستی (نامهای ایرانی، صفحه ۴۱۳) آنرا تا ۴۰ میدانند. اگر سلطنت او را بعد از رفتن وین بوملستان بدانیم، از ۱۲ تا ۴۲ م. است. او شخصی بود تندخو و شدید العمل و گمان میرود، که جهت انقلابات داخلی هم عدم اطمینانی بوده، که نجباء از او داشته اند. بهر حال سلطنت او با اختراشات و انقلابات و جنگها گتشت و ایران در زمان او ضعف گردید. اردوان استقامت رای داشت، ولی هامل نبود. بهترین دلیل این نظر نوشتن آن نامه و هن آمیز، به بی بر زوس قیصر روم است در ابتدا، و در

آخر تمکین پاییکه از ارمنستان صرف نظر کرده بامور آن محکمت دخالتی نداشته باشد بنا بر این اردوان سوم دوم شاه ایران پادتی است، که ارمنستان را رومیها واگذارند. (در دهمه اول ابتکار را فرهادک کرد. م.) (ایران باستان جلد سوم صفحه ۲۳۹۲ - ۲۴۱۳) و نیز صفحه ۲۴۱۴ و ۲۴۱۶ و ۲۴۱۷ و ۲۴۲۳ و ۲۴۲۴ و ۲۴۲۹ و ۲۴۶۹ و ۲۶۱۹ شود.

**اردو انشان.** [ ۶ د ] ( امیر ... ) ( ۱ ) از سرکشان عصر شاه اسمعیل صفوی در خراسان. رجوع به جبط ( ۲ ) صفحه ۳۶۵ - ۳۷۰ شود.

**اردوان.** [ ۶ د ] کبیر ( ر ا خ ) رجوع به اردوان بزرگ شود.

**اردو انیان.** [ ۶ د ] ( ر ا خ ) اشکانیان پادشاهان پارت. اردوانیون، همگان او ( اشک ) را معظم داشتند و مقدم دانستند و نامه و سخن او را حرمت نهادند بحکم آنکه از نژاد پادشاه بزرگ بود و میانه مملکت او داشت و این فاصله اشکانیان و اردوانیان در میان ملوک الطوائف تا آخر عهد ایشان مستمر بود. و این اشکانیان و اردوانیان را آثاری نبودست، که از آن باز توان گفت و آخر ایشان اردوان بود، که در شهر او را بکشت و دختر او را بزین کرد. ( فلسطیه ابن البنی جاب کبریج صفحه ۵۹ ) رجوع به اردوانیون و اشکانیان شود.

**اردو انیون.** [ ۶ د ی ی ] ( ر ا خ ) اشکانیان. پادشاهان پارت. اردوانیان. این نام را این امیر یاد کرده است و این شلمون گوید ایشان اباط سواد پانند و مسعودی گوید آنان ملوک نبط از صنوک الطوائف اند و در سرزمین عراق پیوسته بقصر این هیرة وسورا و امدآباد و دیگر نواحی این بخش اقامت داشتند. رجوع به اشکانیان شود.

**اردو باد.** [ ۱ ] ( ر ا خ ) ( ۶ ) شهری بر ساحل ارس بر مشرق جلفا. موضعی است در آذربایجان و باقستان زیاد دارد و غله و انگور و صوبه آن نیکو آب وی از کوههای قبان خیزد و غاضل آن آب در ارس درود ( نزهة القلوب ) ( م آت الیلدن ) و مسقط الراس بعضی شعر اعلما، بوده است. ( خاموس الاعلام ترکی )

**اردو بازار.** [ ۱ ] ( ر ا ) - کب از ترکی و فارسی - مجموع حادرها و جز آن باساعها که بهر اهلشکر، فروختن را دارند. | مجازاً، جائی بر مردم، با هبامو وی انتظام.

(۱) Méthode. (۲) Izates. (۳) Kinnam. (۴) Kinnamus. (۵) بعضی مقدمه دارند، که عزت از اینر آمده، اگر چنین باشد باید با الف نوشت. (۶) Ordoubad.



**اردو بالاردچی** . [ ۱ ] ( مس کب از ترکی و فارسی - من ) فروشنده در اردو بازار . اردو بازاری .

**اردو بالاری** . [ ۲ ] ( مس کب از ترکی و فارسی - من ) اردو بازاری ( ۱ ) .

**اردو بالیغ** . [ ۱ ] ( ر ل ) و **اردو بالیغ** ( ر ا خ ) . موضعی است در بلاد مشولستان در کنار رود ارفون و نام اردو بالیغ را سپس بگردانیدند و مارو بالیغ گفتند . قراقورم و خوافیتی ، که در الغ یورت چنگیز خان ، که عیارت از کوزران و قراقورم است و بارو بالیغ مشهور ، بر مسند خانی نشسته اند . . . ( جبط ( ۲ ) صفحه ۱۷ ) و رجوع بناریغ مشول صفحه ۱۶۹ و ۱۷۲ شود .

**اردو بوقا** . [ ۱ ] ( تودانی ) ( امیر . . . ) ( ر ا خ ) . از امرای جوئیانی . مناصر امیر پسر حسین جوئیانی . ( ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو صفحه ۱۶۲ - ۱۶۵ ) .

**اردو ج** . [ ۱ ] ( ر ا ) ( هرزویل ) ( زونی ) ( روس بلی کازیا ( ۲ ) را بنام ( اردو ج ) تلند . و رجوع ، ارس شود .

**اردو ج** . [ ۱ ] ( ر ا خ ) . سر بخت نصر برایت مؤلف مجمل التواریخ و القصص که بیست و دو سال پادشاهی کرد ( مجمل التواریخ صفحه ۱۴۵ ) و حیره اسفغانی گوید ، « این بخت نصر او کردو ج . » ( مجمل التواریخ همانصفحه ، حاشیه ۵ ) .

**اردو حقان** . [ ۱ ] ( ر ا خ ) ( ابن اسوخان از ملوک تاتار . رجوع بعبط ( ۲ ) صفحه ۲ شود .

**اردو زدن** . [ ۱ ] ( مر کب از ترکی و فارسی - من ) . بر فراز ساختمن مسکندر دجانی .

**اردو زنی** . [ ۱ ] ( ر ا خ ) فریه ایست در قریب یکساعته راه از منغبه در بالای ولایت دیلر بکر و آن غرچ نهر بکاربانی است . سکنه آن ادرن باشند . ( ضمیمه معجم البلدان ) .

**اردو ش** . [ ۱ ] از لغات پارسا هندوستانی است و آنرا در فرهنگ دستاویز « اسم جرم فلک فر » دانسته اند .

**اردو شاه** . [ ۱ ] ( امیر . . . ) ( ر ا خ ) . از امرای عهد سلطان حسین میرزا و میرزا محمد زمان تیموری . چون میرزا محمد زمان بفریستان رسید . . . امیر اردو شاه و استظهار تمام پیدا شد و مشار خلافت جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار کرده بعضی از قصبات مرآت رود و شاهلان را ناخت فرمود آنگاه لشکر پسر اقوام هزاره و بیابیل نکودری کشید ، اسب و گوسفند بسیار آلهه کرد و از آنجا بطور

شناخته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر قضا الدین اسپان راهوار و شتران بار بردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تماشا در درکاب مخلومزاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در پنجبران رحل اقامت انداخت در آن اتنا این غیر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیوسلطان که در بلخ حکومت میکرد آن بلخ را بمحمد بهارلو سپرده و بلخی نفیسی عزم در گاه عالم پناه کرده بنا بر آن معصه زمان میرزا و امیر اردو شاه را خیال تسخیر بلخ افتاده در ماه رمضان سنه احدی و هشتمین و شصت و سه از پنجبران پناهی فراوان عازم سان ( سال ۷۰۰ ن ل ) و چهارمک شدند و در اواخر ماه مذکور بفریه باو رسیده در آن موضع با آداب و منن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکور در آمدن مطرح فتلایق انداختند . . . سلطان ( حسین میرزا ) . . . حکم فرموده بصلح زمان میرزا و امیر اردو شاه تصبیم عزیمت تسخیر بلخ کرده در مجر را مرکز ریاست ایست ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو رو گردان شده و بطردوی عالی آمده دعا گو و تناخوان با مسر ملازمت برداشتند در این انا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین نطق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی نزد محمد مزاده فرستاد ریغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بده برج شاه حسین را بخدمت ام عالی مقام میبارم تا شهر مسخر گردد بنا بر آن محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه در نیله موعوده که شب چهارشنبه سیم ربیع الاول سنه انی و هشتمین و شصت و سه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو در نزل دیگر روز گذشته از آن مواضع خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی با اتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته و متوجه اردو گشته القصه آن جهات در بیرون بلخ بوکب عالی بیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز متصاحره و محاربه کرده چون محصول بلرو رسید و ارباب و کلانتران بلخ گمان بردند که لشکر پناهی غلات ایشانرا خواهند حرا به در خلاف امیر محمد بهارلو باخواه ناصر الدین حیدر عنی قویچ که او نیز منصب وزارت داشت اطلاق بودند و در روز سینه سیم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه بمبارت مملکت آغاز کردند بکند دروازه عتسه است ساخته ساه را بچنگ بین فرساده بودند دروازه مذکور را باز کردند و مخدوم زاده

همنان امیر اردو شاه بلخ در آمده امیر محمد بهارلو در ارتکب متحصن گشت و در روز چهارشنبه ماه مذکور بمهد و پیمان بیرون خرابیده و ویشکش گذرانیدم لازم گردید . . . محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه مفت دومه و نیم در بلخ توقف نموده آنگاه امیر اردو شاه زمام حکومت قبه الاسلام بلخ را در کف کفایت براند خود نوام بیک نهاده و ولایت شیرخان را در سه پسر هم خویش امین بیک هدایت کرده دارو فکی سان و چهارمک را نیز باو داد و این معنی بر شیر منیر متخلص مزاد بقیامت گران آمد زیرا که مدعی آن حضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شیرخان بیک از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردو شاه از امن حکام بلخ و شیرخان فارغ شد میرزا محمد زمانرا بکراهیت تمام از آن بلخ بیرون آورد و بمیلن مردم تولکچی که در حدود کرد می بودند شناخت اسب و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران همراه کرده بر سر مردم بیکه انک تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را قاتلیم همان بکران بطرف سان و چهارمک معطوف ساخت و مال آن ولایت را فرار داده رو بچنان هرستان نهاد در آنله این حالات از آن جناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که منسبه آزار خاطر محمد مزاده گردید لا جرم با خود قرار داد که بچنگام جمال باطایفه از ابطال رجال که با آن حضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود روزی در جاشگاه امیر محمد زینقه سنه مذکور به باسی کسی از خراسان خود بیهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و سارباغ شد و نماز خفتن امیر اردو شاه بر هجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت بنایت محزون و متالم گردید و در سل و وسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده از سال ۷۰۵ ه استماعا بود صکه نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و بوی ملحق گردد تا او بقدارک تقصیر خلعت بردارد و بها این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کس برسانت رفت دیگر باز نماند و سرداران و لشکر پناهی هر شب جوی جوق از اردوی امیر اردو شاه فرار کرده اینجا بدرگاه محمد زمان میرزا میگردید تا آنکه جمعیت تمام در حلی اعلام نصرت اعلی بیوست و قاصد استیصال امیر اردو شاه گذشته از خوردم ( کده ) و سارباغ همان عزت پسان و چهارمک از معارف داد و چون پدره جز رسید امیر اردو شاه که در فرابعاج بود بر بوحه آنحضرت مطلع گردید و مضطرب شده در روز بعد اضحی اوردی خود را بجانب فرحسان فرستاد و عزم کرد که صباح روز

( ۱ ) Le vivandier . ( ۲ ) Juniperus polycarpa . ( Cénévrier polycarpe ) .

دیگر خود نیز متوجه آنولایت گورد و در آنتب امراء مغول غانجی بشام و مردم علی دانشمندی فرار کرده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشته و امیر اردوشاه سه دور عید اضحی که آفتاب در اواخر جدی بود چشم صاحبان مغولگان اشکباران میبارید از انقاع (قرایانجی) و ظاهره (فراپنج) کوچ کرده روی برآم آورد و امیر حسنعلی جلایر و دوست گلای از وی جدا گشته روی بسایه دولت مخدوم زاده نهادند از مسجد گذشته بقبه که در میان آن منزل و جزووان واسطه دست درآمده بیک ناگاه امراء ایلتار محمد زمان میرزا، میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی فراگوزلی و هراقلی و سرداقلی و شاه حسن یارکی میرا خود و شاه سزید گوکلش و محمودایشک آقاسی از قصب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردو شاه، شاه محمد نیز که با ایشان متعلق شده و ششپرها کشیده روی بارودی اردوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آن جمله بودند بطرف هیرکان گریخته سابر لشکران و اوسانغاتی که همراه داشت با اموال و جهات بخت تصرف امراء محمد زمان میرزا در آمد آن حضرت... آنچه از اموال امیر اردو شاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امراء لشکران تقسیم کرده علم نصرت تبیم محبوب سان و چهار یک بر افراخت در منزل قرابانج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از خبرغان بیجان بلخ رفته و محمد زمان میرزا با اتفاق امراء خاطر بر مصالحه فرار داده خونند میر مؤلف حبیب السیر را بیخ فرستاد تا نوعی سزاد که اردوشاه آن مملکت را که باهنر جد تعلق با آن حضرت داشت بتصرف وی دهد و خود بخرجستان که پورت اصلی او بود، رود تاقبارفته فرو نشیند و در این باب نشانیها بشام امیر اردو شاه فرستاد ولی او پذیرفت محمد زمان میرزا بخیال آنکه چون بظاهر بلخ رود مردم آن بلاد رعایت حقوق و دردمان خاقان منصور (سلطان حسین میرزا) کرده ابواب شهر باز خواهند گشود متوجه آنجا سده پوازم محاصره قیام نمود ولی غنچ ایجاب میسر نشد و هر چند رحل و رحایل نرد اردوشاه فرستاد و از وعده و وعید سخن راند قایمه نکرده در آن راه محقق شد که امیر اردوشاه امیر خلیل را از دهر الدین محمد بابر فرستاد و منضم حضور شده تا شهر را پای تسلیم گشته چون معصوم بود که عنقریب آنحضرت شریف فرما شود محمد زمان میرزا از ظاهر بیخ پند جرمند در آن

اثنام میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و ولدان امیر محمد بر نطق برلاس از طرف بدستشان بلاذمت میرزا محمد زمان رسیده نشانی دولتخواهی بردوش گرفتند و میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رشمت حاصل کرده جریمه بلخ رفت و با امیر اردو شاه ملاقات نمود بدلیل مقوله خاطر نشان کرد که صلاح جانبین در تشدید قواعد مودت و دفع اسباب مخالفتست و مهم بر آن جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه با کسی اندک در تفرقه توخته که در دو فرسخی بلخست بایکدیگر ملاقات نمایند و کوایم عهد و پیمان در میان آورده همشان بیکدیگر ببلخ روند و چون میرزا علی بیک باز آمده خیر مصالحه رسانید و از جانب امیر اردو شاه سید عبدالله و حیدر ترخان بصلحت مخدوم زاده آمده آنحضرت و امراء و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نبندیشته و از اینطرف محمد قلی دیوانه که در سلك خواص پلرگاه محمد زمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت و خاطر امیر اردو شاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و تسعانه یا جهل کس از خواص خویش که همايشان جهت رعایت حرم چه در زیر چاه بوسیده بودند بشوخته آمده رستم بکاول را نرد شاهزاده فرستاد که آنحضرت نیز همانکجه قرار یافته بود باسی جهل کس بدانجا بستاند و محمد زمان میرزا باتمامی امراء و میاه خود که مر ب هزار تن بودند از دهانه اوزیر (اوزیر، ن. ل.) بجزرای که واسطه است در میان آن منزل و قریه توخته شناخته آنجا لشکر را بتوقف امر کرد و بانصت هفتاد کس از مردم جلد بجز ملاقات اردو شاه روان شد و با امراء مواضع کرد که آن مقدار در آن موضع توقف کنند که اردو شاه بصلحت رسد آنگاه بر جناح استیصال بیجان او در حرکت آید و چون مخدوم زاده بشوخته رسید امیر اردو شاه از مرکب سرکنی فرود آمده مهفویت زانو زد و شرف تقبیل افاضل نپاش حاصل کرده بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمانبردارم وقتی مرا اردو گاه را ندیدیکوشه رفتم چون طلب فرمودید باز بلاذمت آمدم و مخدوم زاده جوانی مناسب گفته همسنان بکنه که سوز شدید و روی بشهر آوردند و همان لحظه تمامی سباه محمد زمان میرزا بر مرکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کربن بغایت هراسان گشت و خیال کرد که فرار کرده خود را بش از مخدوم زاده بشهر

رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوك دارد و ایقینی نزد امراء آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذر کلمی تنگ رسیده امیر اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره بلخ گریختند و کیفیت حال را بخواص بیک باز گشته (صحه ۲) صحه ۳۱۸-۳۲۰.

**اردو شش** - [ ا ر ع ] ( ا خ ) از بلوکات ولایت نیشابور و خراسان صدها فرساده ۱۰ مساحت ۴ فرسخ، مرکز اردوشش، حد شمالی کوه حد شرقی زرخان، حد جنوبی در بقا سنی، و حد غربی مانقول، جغرافیای سیاسی تألیف آقای کیهان صحه ۱۹۳.

**اردو قبا** - [ ا ر ق ] ( ا خ ) از انشای اردو خان، رجوع بصحه (۲) صحه ۴۴، ۴۶ شود.

**اردو کشی** - [ ا ر ک ] نعتیه سباه.

**اردو کاش** - [ ا ر ک ] ( ا ) محل اردو، معسکر (۱).

**اردو گیری** - [ ا ر گ ] در زینور عدل، گروه گیری، رجوع به گروه گیری شود.

**اردو گاه** - [ ا ر گ ] ( ا ) آشی دشت مانند کاجی و آرا از آرد منس پزند، (پرهان قاطع)، طعمی است مانند کاجی که بعریب سفینه گویند و مردم درویش میخورند، (شسالتات) آردوله، آردهاله.

**اردو م** - [ ا ر م ] رج، ردم.

**اردو و شش** - [ ا ر و ش ] ( ا خ ) اردوشش، (بمعنی راست منس) (۲) پسر آهون [ و ک ] یلر سی، داریوش در کتیبه یستون سنون چهارم بند هجدهم نام او را در دینب اشعاشی که با او عهدت بودند یاد کنند (ایران باستان صحه ۳۴ و ۳۵ و ۳۶) هرودوت او را (آسیانی نس) اندا و کتر یاسور (نوردن دایات) نلند (ایران باستان صحه ۳۵).

**اردو لیا** - [ ا ر ل ] ( ا خ ) شهر بست در اسپانیا از اصال آقا و آن دروادی جبل بر کنار نهر نروبون در ۲۲ ملى شمال غربی و بگنودریا واقع و سوره های عربیه مغریه با نامها بر آن محط است و در آن پسرانستانی است و در اطراف آن موستان های بسیار است که در سال ۹۳۴ هجریه ایجاد کرده اند (صحه معجم البلدان).

**اردو هشت** - [ ا ر ه ] ( ا خ ) بهاری اردی بهشت (ایران در زمان ساسانیان درجه آقای یاسی صحه ۱۰۱-۱۱۰) و رجوع باردی بهشت سود.

(۳) فرهنگ ایران باستان تألیف آسای سرداود ج ۱ ص ۷۴. (۱) Le quartier d'armée.

**اردوی** [آرد] (۱) (۱) شهریست تجاری در بلژیک . واقع در قلاماندر غریب دارای ۷۰۰ تن مسکنه و صناعت آن قماش های کتانی و شمع است .

**اردوی سوره** [آرد] [رخ] (سرب از ارد اوستانی یعنی بالای آملین و منبسط شدن و افزودن و بالین و اردوی بقول بارتوله یعنی رطوبت و نمناکی است و سوره یعنی غوی و فادر ) صفت است برای ایزد انابه (ناهید) رجوع به پشتهای تألیف آقای پورداود ج ۱ ص ۱۵۸ - ۱۶۶ و ایران در زمان ساسانیان ترجمه آقای یاسی ص ۱۵ و سندستان و تأثیر آن در ادبیات یاری تألیف دکتر مین ص ۳۲۹ شود .

**اردوییل** [آرد] [رخ] اردیل شهریست در بلژیک . قصبه آذربایجان است شهری عظیم است و گردوی باره است و شهریست بسیار نیست بود اکنون کمتر است و مستقر ملوک آذربایگان است و از وی جامه های پرد و جامه های رنگین خیزد . (سلودالم) در شاهنامه طبع قول مُل این کلمه بجای اردیل آمده است . رجوع پارسیل شود .

**ارده** [آرد] (۱) کنجد کوبیده . کنجد آرد شد که روغن آن نگرفته اند . کنجد آسبا کرده که روغن آن نگرفته باشند . (بحرالجواهر) کنجد پوست گرفته سائیده پاروین . نان خوردش که از کنجد سازند و باشیره و باصل مخلوط کرده با نان خوردند . کنجد را در آسیای مخصوص که آنرا ارده آسبا گویند آس کنند و چیزی بقوام اصل از آن حاصل نمایند و آنرا باقند و نبات و خرما و شیره آمیخته خوردند و حلوائی که از آن سازند آنرا حلوائی ارده گویند . چون آب در ارده درند چشمه چشمه شکستگی از آن ظاهر شود و محمدالدین علی نوسی نوشته که آرد آس کرده مثل آرد کنجد و جو مانند آن آرد است و آرد مایع مثل کنجد و مغز بادام ارده . (بهار مجسم) حلوائی که از خرما و کنجد سازند کنجد کوفته بر روغن نشیند . کنجد کوفته باشیره . آرد . آرد کنجد سید . طعیر . طعینه . زور . رعش . رعشی . (تحفه حکیم مؤمن) . راشی . برشه . سسم کوبیده . سسم مطعور . (۲) گسه . کنجاره (۳) .

کاسه ارده و دوشاب گرت بنی نهند . چون لران از سر رغبت بخوردم مدار . بسحق اطعمه . و سب از آرد باقی و ارده نغم کتان و سکر . (ذخیره خوارزمشاهی) و دفع مصرت او

[مضرت نغم کتان] نزدیک باشد بدفع مضرت کنجد و ارده (ذخیره خوارزمشاهی) .  
[[کنگیریکه شکر بدان سافی کنند .

آنچنان از نای ارده شکفت که سفین های جیب و شیرین گفت . (ملا میر درهجو اقول بنقل مصطلحات) .  
و مؤلف بهار مجسم گوید . یعنی کنگیر آردن بالبد و آخر نون است (کنایه الرشیدی) .  
**ارده** [آرد] [ی] منسوب باردم برنگه ارده .

**ارده** [آرد] [پهلوی] من تندر . تیزرو . [[دلیر . نیند کس مر آن نامخواست هزاران را که آید و رزم تو زد و گناه کند و بکشد آنزیت خسرو . ارده سندیستان (دلیر سندیستان) بر ادوت را . (یادگار دوران . ترجمه آقای بهار . مجله تعلیم و تربیت سال پنجم) .

**ارده هاله** [آرد] [رخ] از بلوکات خم در جنوب جاسب در ناحیه کوهستانی غرب کاشان . عمق فرای آن ۹ . جمیت ۳۶۰۰ تن . مرکز آن مشهد است . جغرافیای سیاسی تألیف آقای کیهان صفحه ۳۹۴ و ۳۹۶ .

**ارده حاجه** [آرد] [رخ] مررب آردهاک و اردهاله .

**ارده هاله** [آرد] [رخ] طلمیست مانند کاجی که در ایام قحط از آرد بزند و او را ماله و ارتاله و ارداله نیز گویند و بعضی سخته گویند . بیشتر مردم فقیر میخورند . (شمس اللغات) . آرد هاله . آردوله . اردوله .

**ارده هان** [آرد] (۴) [رخ] آردهان (قاموس الاعلام ترکی) . کرسی قضایی است در لواء جلدر . از ولایت اردز روم . موقع آن بر کنار بحر کور . بین ۴۱ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی و قریب ۴۰ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی . در ۱۸ ساعه راه از مرکز لواء و در حدود ۴۰ مایلی شمال شمال غربی قارس . و آن شهریست اسنوار و دوسه سال ۱۲۴۴ هجری بر آن استیلا یافتند و سپس عثمانیان شهر منبوز را باز سهند و مجدداً در جنگی که بین دولت عثمانی و روس در گرفت دوسه آنرا تصرف کردند . (ضمیمه مجسم البلدان) و آن در قریب کارس است . و رجوع قاموس الاعلام ترکی شود .

**ارده جان** [آرد] [رخ] نام محلی کنار راه دشت باستان میان چهارشنبه بازار و برسر . در ۲۵۰۰۰ گری دشت .

**ارده حلوا** [آرد] [رخ] ارده . رهشی . حلوا ارده . رجوع به ارده شود .

**ارده خاتون** . [آرد] [رخ] بنت ترمشیرین خان و مادر زن امیر حسین معاصر امیر تیمور (رجوع بسط (۲) صفحه ۱۲۹ شود) .

**ارده خرماء** [آرد] [رخ] چکان خرما یعنی مالیده (شمس اللغات) (شعوری) بنقل از شرفنامه .

**ارده دوشاب** [آرد] [رخ] چکان است یعنی مالیده که از آرد سازند و بادوشاب میخورند . (شمس اللغات) .

**ارده شاهی** [آرد] [رخ] (۵) خرشوف . جناح الطیر . کنگر فرنگی .



ارده شاهي

**ارده شیره** . [آرد] [رخ] نوعی حلوا که از شیره انگور و ارده کنند .

**ارده کنجد** [آرد] [رخ] با آرد [رخ] مالیده است از کنجد که با رطب و دوشاب خوردند . (شمس اللغات) . لکد . (بهار) حلوا ارده .

فصل تاسع قلمی به بدکان نقل کام خود از رطب و ارده کنجد بردار . بسحق اطعمه .

**ارده گر** . [آرد] [رخ] (خواجه علی . . .) اصفهانی (رخ) . یکی از مهندسان خراسان بهمد سلطان ابوسعید تیموری که نفوس ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر میکرد . وی در يك شیشه سی و دو جماعت معترقه صنعت پیشه در کارخانه آفرینش موجود بودند بعین ظهور آورد حنائیکه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هرینهوری بعضی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی از آن سود که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و جبار و حداد پیشتی جنبش ایشانرا مرقوم قلم نمود گردانیده بود که در آینه خیال صورتی از آن زیباتر نمی نمود . سلطان سبید چون آن نمیه هر پیرام شاهده فرمود بقایب متعجب گشته در پاره آن نافذ در دوران اصناف نحسین و احسان بقدم رساید . (بسط (۴) صفحه ۲۴۴) .

(۱) Ardoye. (۲) Farine de sésame. (۳) Marc de Sésame. (۴) Ardahan. (۵) Artichaut. لغویین فراتر کلمه ارنیشورا مشتق از کلمه لاتینیه articiocco و آبراهم مشتق از کلمه آسیائی alcachofa و آنرا مأخوذ از کلمه عربی الخرشوف دانسته اند لکن این تجسمی است چه شباهت کلمه ارنیشورا با ارده شاهي اجاره این تمهیل را در اشتقاق کلمه سز بود میدهد .

**اردیبهشت** [ ا د ب ] ( ا ح ) قلمه ایست حصین از افعال ری از ناحیه دنیارند و طبرستان، پیش آن وردی سه روزه رهاست. (مجموع البلدان) (مرآت البلدان)، بستانی در دائرة المعارف گوید: اردیبهشت از قلمه های باطنیان و اسماعیلیان است که ابوالمفتح خواهرزاده حسن بن الصباح آنرا بتصرف درآورد و آن از استوارترین قلاع زمین است و از ابن و تاج الدین بطنانی حکایت کرده: آننگاه که خوارزمشاه از مقابله چنگیزخان فرار کرد و عراق شد مرا احتضار کرد و ده صندوق پر از جواهر و لآلی که خراج زمین با آن معادل نبود بن سیرد و فرمود تا آنرا بقلمه اردیبهشت که قلمه حصین بود برم. سپس ثنات آن قلمه بگشودند و بعضی گفته اند که اگر در اردیبهشت بکنن بود، تصرف قلمه بجز امکان نداشت مگر آننگاه که باذوقه محتاج میشد. (شبهه مجمع-البلدان) و در جوع بتاریخ منقول صفحه ۳۸-۴۱-۱۳-۱۲۱-۱۲۲ در جوع به اردیبهشت شود.

**اردیبه** [ ا د ] ( ا ح ) درمست شمالی غربی مشهد واقع رخدای و گه های مختلف زغال سنگ است.

**اردیبه** [ ا د ] ( ا ح ) جانور است که در معلوم. (مرغیست شمس اللغات).

**اردیبه** [ ا د ] ( ا ح ) اردیبه: بعد از آن سلطان جلال الدین فرمود تا مقام رفات او (سلطان محمد خوارزمشاه) را با قلمه اردیبهشت آوردند. (جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۱۷). و در جوع به اردیبهشت شود.

**اردی** [ ا د ] ( ا ح ) (۱) مختلف اردی بهشت باشد (جهانگیری) و آن نام ماه دوم است از سال شمسی. (برهان).

دی و بهمن و اردی و فروردین

بهشت بر آن لاله بینی زمین. فردوسی بنقل جهانگیری. [ روز سیم ماه فارسی. ] فرشته مدبر کوهها، این کلمه در اوستا از [ ا د ] است در جوع به ارتا و اردا و اردی بهشت شود.

**اردی** [ ا ح ] فریه ایست جنوبی ابرقوه بساخت سه فرسنگ. (فارستامه).

**اردی بهشت** [ ا د ب ] ( ا ح ) و [ ا د ب ] [ ا ح ] در اوستا سه و هشت [ ا ح ] [ ا ح ] و در پهلوی ارد و بهشت [ ا ح ] [ ا ح ] مرکب از دو جز است، اول اوسته [ ا ح ] یعنی درمندی و راستی و مادی و خدای. دوم و هشت صفت عالی لوزه [ ا ح ] یعنی به و خوبست و کلمه مرکب یعنی (بختزدستی) است. مؤلف برهان آورد معنی ترکیبی این لغت معنی مانند بهشت باشد که ارد به معنی شبیه و مانند آمد است.

و چون این ماه وسط فصل بهار است و نباتات در نهایت نشو و نما و گلها و زراعتین تمام شکفته و هوا در نهایت اعتدال، بنا بر این اردیبهشت خوانند (۱) و در جوع پیش اللغات و جهانگیری و نبات اللغات شود. و بیرونی در آثار الباقیه (صفحه ۳۱۹) آورد: و معنی هذا الاسم ارضیع غیر و قبل بل هو مشبه بالخیر. [ نام یکی از امشاسینندان در آذربایرانین باستان که در جهان میسوی نایبند یا کی و تقدس و قانون اردی بهشت است و در جهان خاک کی نگهبانی آتش یا اوست و نیز نگهبانی سومین ماه هر سال و سومین روز هر ماه بدو سپرده است. بقول بندهشن (فصل ۲۷) گل مرزنگوش باو اختصاص دارد. ایزد آند و ایزد سروش و ایزد بهرام از یاران اردی بهشت شمرده شده اند و ایندرا که بقول بندهش و دینکرت، دیو فریفتار و گمراه کننده است دشمن بزرگ و زقیب او است. در کاتیا اردیبهشت در میان امشاسیندان رتبه اول را داراست ولی در دیگر بخشهای اوستا رتبه او پس از بهمن است.

مؤلف برهان آورد: نام فرغنه ایست که محافظت کوهها کند و تدبیر امور و مصالح ماه اردیبهشت تعلق بدو دارد. در این روز نیک است بسپرد آتشکده رفتن و از مادها جان حاجت خود خواستن و بیچنگ و کارزار دشمن. انتهى. و در سنس اللغات آمده است: فرستاده که تدبیر کوهها و روز اردی بهشت بدو متعلق است و در ب [ ا ح ] است. و در جوع جهانگیری شود.

بیرونی در آثار الباقیه (صفحه ۳۱۹) آورد: اردیبهشت هو ملک الابر والنور و همانسانه و قدو که الله بلك و بزاله الملل والامراض بالاحویة والاخذیه و باظهار الصدق من الکذب والنسق من البطل بالایمان التي ذکرها انها ینة فی الایست. «

همه ساله اردی بهشت هزار نگهبان تو بر هشتادای دوری. فردوسی.

همه ساله اردی بهشت هزار نگهبان تو باد و بهر ایزد تو فردوسی.

حو سوزد نشی را یاردی بهشت روانش باید خوشی در بهشت. زرنشت بهرام. [ اسم ماهیست در تاریخ بزد جردی (کشاف اصطلاحات الفنون). ماه دوم از سال شمسی (جهانگیری). (برهان). و آن ماه در فروردین ماه و خردادماه است. ماه دوم بهار سدهت بودن آفتاب در برج نرد (برهان).

مستماندن آفتاب در برج نورد (شمس اللغات). نورد: آفتاب مانند پین ماه بر دور راست در برج نورد باشد و ممانه بهار بود. (نوروزنامه) و آن مطابق است با نورد هری و نستان سریانی و اخلیر بوس (اوریل) (۱) اروپائی (۲) و جبهه هندی (۳) و دارای سی و یک روز است.

بدو گفت پیران که خرم بهشت کسی کو بهینند در اردیبهشت. فردوسی.

ز اردی بهشت روزی معرفه روز شنبه همه فکند زلاله (۴) پاد به دست موبه، آشنائی جویباری.

تا چو بر آید نبات و تیره شود ابر دمه اردیبهشت در دمه بهمن. فرخی.

در آن بزم آرامه چون بهشت گل افشان ترا ز ماه اردی بهشت. نظامی.

او گز اردیبهشت ماه جلالی بلبل کوینده بر منابر مضبان بر کل مرغ ازمن اوخانه لآلی محو عرق بر عذار شاهد مضبان. سعدی.

هزار سال جلای بقای عمر نو یاد سپور آن همه اردیبهشت و فروردین. سعدی.

چمن حکایت اردیبهشت میگوید به عارف است که نسب خرید و نقد بهشت. حافظ.

[ روز سیم از هر ماه شمسی. (برهان) (غیث). سوم روز ماه (مزید الفضلا، نقل از زنان گویا) یعنی در فهرست روزهای ایرانی روز سوم (اردی بهشت) و در سعدی (اردا شوشت) و در خوارزمی (اردوست) یاد کرده است. زرنشتیان ایران نیز آنرا (اردیبهشت) گویند.

اردیبهشت روز است ای ماه دلبران امروز چون بهشت برین است بوسنان. مسعود سعد.

محسن فیض در رساله (نوروز و می روز ماه پارسیان) بنقل روایت معنی بن خفس از امام جعفر صادق ع آورد.

«سوم (روز) اردیبهشت، و این فرشته ایست موکل بر بسیاری و شفا. فارسیان میگویند روزی. نیکین است و ما مسکوشم روزیست بد که نجوست آن منبر است. برهیز کنید در آرزو از جمیع حاجتها و کارها و داخل مجلس سلطان شوید، و خرید و فروخت و تزویج کنید و حاجت نخواهد و کسی را تکلف

(۱) Avril. (۲) اخلیر بوس دوم اردیبهشت است تا دهم اردیبهشت. (۳) قیاس اللغات. (۴) ظاهره، کسی فکند زلاله؟